

آمریکا وایلغار آثار باستانی ایران

محمد قلی مجد

ترجمه بهرام آجورلو

بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه: مجد، محمدقلی، ۱۳۲۵
Majd, Mohammad Gholi.
عنوان اثر ونام پدیدآور: آمریکا و ایلغار آثار باستانی ایران / محمدقلی مجد/ ترجمه ی بهرام آجرلو.
مشخصات نشر: تهران: کارنگ، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۳۶۷ ص.، مصور.
شابک: ۳-۴۹-۶۷۳۰-۹۶۴
قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
موضوع: تاراج میراث فرهنگی -- ایران.
شناسه ی افزوده: آجرلو، بهرام، ۱۳۵۴.
رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۲ غ ۲۲ م / ۱۳ DSR.
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۴۳.
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۱۱۷۸۰۰۹.

محمدقلی مجد

آمریکا و ایلغار آثار باستانی ایران

ترجمه‌ی بهرام آجرلو

ترجمه ی اثر
به عالم و اندیشمند بزرگ معاصر،
حضرت آیة‌الله خامنه ای
تقدیم می شود.

این کتاب ترجمه‌ای است از:
The Great American
Plunder of Persia's Antiquities
1925-1941
By: Mohammad Gholi Majd
University press of America, ®Inc.
Lanham. New York. Oxford, 2003.



نشر کارنگ، خیابان انقلاب، رو به روی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۳۰، تلفن: ۶۶۴۹۲۰۳۹، ۶۶۴۰۶۱۸۳

محمدقلی مجد

آمریکا و ایلغار آثار باستانی ایران

ترجمه ی بهرام آجرلو

چاپ: تصویر گیلان
لیتوگرافی: شمیم
صحافی: امیر کبیر
ناظر فنی: علی محمد طرفداری
نوبت چاپ: اول، سال چاپ: ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸۹۶۴۶۷۳۰۴۹۶

حقوق نشر محفوظ است

قیمت: چهار هزار و پانصد تومان

فهرست

پیش گفتار به قلم دکتر علی محمد طرفداری ۹
پیش گفتار مترجم ۱۵
پیش گفتار مؤلف ۱۸
فصل اول: مقدمه ۱۹
هیئت باستان شناسی فرانسه در ایران ۲۱
معاهده‌ی ۱۹۰۰ ایران و فرانسه ۲۳
تلاش برای تاراج آثار باستانی بین النهرین ۱۹۱۴-۱۸۴۵م ۲۶
تاراج آثار باستانی ایران، ۱۹۴۱-۱۹۲۵ م ۳۰
ایران در جنگ جهانی اول و قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ م ۳۳
کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش. ۱۹۲۱م و به روی کار آمدن رژیم پهلوی ۳۵
توافق کشورهای خارجی، ۱۹۴۱-۱۹۲۵ م ۳۶
والاس اسمیت موری، آرتور آپهام پوپ و قتل امبری ۳۹
باز شدن دروازه های ایران به روی باستان شناسان خارجی ۴۱
تلاش موزه های آمریکایی ۴۶
هیئت باستان شناسی پرسپولیس ۱۳۱۸-۱۳۱۰ ه. ش ۴۸
برکناری هرتسفلد ۵۱
هزینه های هیئت های باستان شناسی آمریکا در ایران ۵۳
نقض موافقت نامه ۵۳
تیرگی روابط ایران و آمریکا ۵۵
کمبود اسناد و مدارک در منابع ایرانی ۵۷
فصل دوم: آرتور آپهام پوپ و آثار هنری ایران ۶۱
انتقال صنایع دستی ایران از طریق کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا ۶۳

سفر پوپ به ایران، بهار ۱۹۲۹ م ۶۹
شرف یابی پوپ به حضور رضاخان ۷۲
گزارش سفارت آمریکا درباره ی پوپ ۷۳
پوپ و فروغی ۸۰
نمایشگاه هنر ایران در لندن، سال ۱۳۰۹ ش ۸۱
پوپ و شایعه ی جرج پادشاه بریتانیا ۸۵
وولسین علیه پوپ ۸۸
فصل سوم: گشودن درهای ایران به روی باستان شناسان خارجی... ۹۳
تلاش دستگاه دیپلماسی آمریکا برای قطع انحصار فرانسه ۹۴
مبارزه ی آلمان علیه امتیاز انحصاری فرانسه ۹۶
تلاش بی حاصل برای لغو انحصار فرانسه ۹۹
عهدنامه ی اکتبر ۱۹۲۷ م ایران و فرانسه ۱۱۴
رسیدن گدار و استخدام هرتسفلد ۱۱۷
تصویب قانون عتیقات ایران، در نوامبر ۱۹۳۰ م ۱۲۱
مواد قانون راجع به حفظ آثار ملی ۱۲۸
قانون عتیقات عراق و قیمومیت بریتانیا ۱۳۲
توضیحات برناردسون و مشاهدات پایانی ۱۳۵
فصل چهارم: تهاجم موزه های آمریکایی به ایران ۱۳۷
هیئت مشترک کاوش در ایران ۱۴۱
اریک اشمیت ۱۴۴
موافقت با کاوش دامغان و استرآباد ۱۴۵
کاوش در تورنگ تپه و تقسیم یافته ها ۱۴۸
کاوش در دامغان ۱۵۱
گزارش اشمیت به موری درباره ی اولین فصل کاوش در دامغان ۱۵۶
انجمن شگفت موری و اشمیت ۱۵۸
تقسیم نهایی یافته های دامغان ۱۵۹
کاوش در ری ۱۶۱
اشمیت هیتلر صفت! ۱۶۴
کاوش موزه ی هنر متروپولیتن در قصر ابونصر، فارس ۱۶۷
کاوش موزه ی متروپولتین در نیشابور، خراسان ۱۹۳۰-۱۹۳۵ م ۱۷۱
هیئت هاروارد ـ اشتاین در ایران ۱۹۳۶-۱۹۳۱ م ۱۷۶
گدار و باستان شناسی فرانسه در ایران ۱۷۹
فصل پنجم: هیئت باستان شناسی مؤسسه ی شرق شناسی... ۱۸۴
اولین سرگرمی تماشایی در پرسپولیس پیدا می شود ۱۹۲
تبلیغات مرتبط با پرسپولیس ۱۹۵
موفقیت باستان شناختی ناگهانی هرتسفلد! ۲۰۲
مشکلات مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو و گمانه زنی های هرتسفلد ۲۰۶

خصومت با هرتسفلد ۲۱۴
اولتیماتوم ایران ۲۱۹
فصل ششم: فشار آمریکا و تسلیم شدن ایران ۲۲۳
نامه ی برستد به فروغی: تهدیدی باجگیرانه ۲۲۸
تسلیم شدن ایران ۲۳۱
نامه ی فروغی به برستد ۲۳۸
اولتیماتوم آمریکا ۲۴۲
مسئله ی «پلکان قابل حمل» ۲۴۴
اولتیماتوم جدید آمریکا و تسلیم نهایی ایران ۲۴۹
اولین تقسیم یافته های پرسپولیس ۲۵۶
خوشی و شادمانی موری ۲۵۸
حرص و آز برستد ۲۶۰
مشاهدات هورنی بروک ۲۶۲
فصل هفتم: قرارداد جدید و مدیر جدید هیئت کاوش پرسپولیس ۲۶۷
ولیعهد سوئد و شایعات در مرز عراق ـ ایران ۲۶۸
قاچاق آثار باستانی ایران توسط سفارت آلمان ۲۷۳
انتقال وزیر مختار آلمان ۲۷۶
خروج هرتسفلد ۲۷۹
اریک اشمیت جانشین هرتسفلد می شود ۲۸۰
پیوست: مکاتبات مبادله شده ۲۹۴
فصل هشتم: هواپیمای اشمیت و تیرگی روابط ایران و آمریکا ۲۹۹
هواپیما و اجازه ی پرواز ۳۰۰
مقاله ی روزنامه میرور و قطع روابط تهران ـ واشینگتن ۳۰۳
یک حادثه ی باستان شناختی ۳۰۶
هیئت باستان شناسی اشمیت در لرستان ۳۰۸
مذاکرات اشمیت با موری ۳۱۰
بازگشت اشمیت به ایران ۳۱۲
از سرگیری و خاتمه ی پروازها ۳۱۶
فصل نهم: فرجام داستان: خیانت و سرقت! ۳۱۹
اولین مرحله ی تأمین بودجه و اعتبار کاوش پرسپولیس ۳۲۰
توافق نامه ی جدید همکاری ۳۲۵
خیانت به قرارداد! ۳۲۹
پایان اکتشاف در پرسپولیس ۳۳۴
ماجرای واپسین ده صندوق عتیقات و آثار باستانی پرسپولیس ۳۳۷
هزینه ها و مخارج کاوش های باستان شناختی آمریکا در ایران ۳۴۹
جداول ضمیمه ۳۵۳
ضمائم مترجم (زندگی نامه ها و تصاویر) ۳۵۵

پیش‌گفتار به قلم دکتر علی محمد طرفداری

موضوع اصلی کتابی که پیش رو داریم، تاریخ باستان شناسی ایران و داستان زایش و پیدایش آن در عصر رضا شاه پهلوی است، و این که چرا و چه گونه درهای میراث فرهنگی غنی ایران به روی بیگانگان، بالاخص آمریکاییان باز شد. در عین حال این کتاب، بازخوانی پرونده ی به عمد مفقود و فراموش شده ی ساخت هویت ملی امروزی ایرانیان است، هویتی که بخش عمده ای از آن با جعل و تحریف و تخریب هدف دار در آثار تاریخی ایران تدارک و تثبیت شده است.

ضرورت ترجمه ی این کتاب ارزشمند هنگامی بر اهل فن و اندیشمندان و خردورزان عرصه ی میراث فرهنگی ایران آشکار می شود که می بینیم در دو دهه ی اخیر، با بازگشت دوباره ی باستان شناسان بیگانه به ایران، همان روند مخرب حاکم بر باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران در دوره ی پهلوی ها، در زیر لوای دست یابی به پیش رفت های علمی تازه، مجدداً برقرار شده و از سوی دیگر، جریان های روشنگر و جوان و پویای جامعه ی باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران، به جست و جوی ریشه ها و اسباب و علل بنیادین پیدایش و شکل گیری دانش باستان شناسی و مطالعات ایران باستان برآمده اند تا دریابند چرا به رغم توانمندی های علمی باستان شناسان و باستان شناسی کنونی ایران، روند مطالعات بومی و ملی باستان شناسی و تاریخ ایران باستان، نهادینه نمی شود و چرا بخش عمده ای از نگاه های مسئول، همچنان به سوی بیگانگی است که عمدتاً در تلاش اند تا راه های تازه تری

برای حفظ و تداوم بسترهای نادرست و غیرعلمی باستان شناسی وارداتی عهد رضا شاه بیابند؟

اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می شود که توجه کنیم باستان شناسی ایران، همان طور که مترجم کتاب خود اشاره کرده، دانشی ایرانی و برخاسته از پرسش ایرانیان درباره ی گذشته ی خویش نبوده است، بل خلاف آن، عمدتاً حاصل خواسته ها و اغراض گسترده و ریشه دار بیگانگان، و به طور خاص محصول جریان شرق شناسی و ایران شناسی غربی بوده، و بر اساس اهداف و ضرورت ها و چارچوب های آن پدید آمده است. بدین لحاظ، بازشناسی جریان ساخت هویت ملی ایرانیان در سده ی اخیر، یکی از اساسی ترین خواسته ها و اهداف جامعه ی علمی کنونی ایران و بالاخص باستان شناسان جوان ایرانی است، زیرا که باستان شناسی همواره از مهم ترین و کلیدی ترین ابزارهای شناخت و معرفی هویت از طریق شناخت گذشته بوده است. حال اگر این ابزار معیوب و ناسالم و ناکارآمد باشد، بی تردید اساس و ارکان هویت ملی نیز سست و متزلزل خواهد بود.

همین اهمیت انکارناپذیر ضرورت بازشناسی چه گونگی هویت ملی ایرانیان است که باعث شده تا جریان های روشنگر جامعه ی باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران، تحقیق و تألیف آثاری از این دست را در دستور کار خود قرار دهند و کتاب حاضر به سبب ارجاع مستقیم به اسناد بایگانی شده ی یک دولت بیگانه ی فعال در عرصه ی میراث فرهنگی ایران، در میان مجموع آثار منتشر شده به زبان فارسی، از امتیاز خاصی برخوردار است. شاید همین ویژگی ممتاز کتاب باشد که مترجم را مورد بی مهری دستگاه میراث فرهنگی قرار داده است!

بی مهری، به موازات کلماتی چون تنش و تحریم، آشناترین و به همان میزان رنج آورترین واژه هایی است که جامعه ی میراث فرهنگی و باستان شناسی ایران امروزه با آن ها درگیر است. افزون بر آن، میراث فرهنگی ایران، و بالتبع باستان شناس و باستان شناسی ایران، امروزه با چالش های پرتنش متعددی دست به گریبان است. مسائلی همچون رشد بی رویه و سرسام آور گروه های آموزشی باستان شناسی با حداقل استانداردهای آموزشی و پژوهشی لازم، تخریب گسترده ی میراث فرهنگی و محوطه های باستانی ایران، سکوت هدفمند و آگاهانه ی دستگاه های مسئول در برابر غارت های آشکار و مداوم گاه به گاه بخشی از میراث درخشان باستانی ایران همچون مورد تمدن هلیل رود جیرفت در فاصله ی سال های ۱۳۸۲-۱۳۸۱ (که نظیر آن به هنگام حمله ی

نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ م و تدارک روند غارت و نابودی کاملاً آزادانه ی آثار تاریخی عراق و موزه های آن نیز اتفاق افتاد)، بی توجهی به پژوهشگران داخلی غیرهمسو، تحریم نیروهای معترض به سوء مدیریت های حاکم، حضور بی رویه و بی قاعده و خارج از حساب و کتاب هئیت های باستان شناسی خارجی و به ویژه آلمانی، آمریکایی و انگلیسی از مهم ترین چالش ها و دغدغه های جامعه ی باستان شناسی امروز ایران است. این مسائل فرصت شکوفایی خلاقیت های باستان شناسان جوان ایرانی را ربوده و در حالی که ایران امروز به واسطه ی همین جوانان به رفیع ترین قلل افتخارات علمی دست یافته، باستان شناسی ایران به سبب تداوم همان نابخردی ها، شتابان مسیر سقوط و ناکارآمدی را می پیماید.

ما ایرانیان گویا محکوم به فراموشی تاریخ و تکرار حوادث اسف انگیز گذشته ایم. در حالی که پیروزی انقلاب اسلامی طلیعه ای بود تا به واسطه ی اخراج بیگانگان متخاصم با هویت ملی و دینی ایرانیان، مسیر استقلال فرهنگی بر ما هموار شود، حضور بی عذر و بهانه ی دوباره ی کسانی که با توفان انقلاب ملت ایران گریخته بودند، بار دیگر مقدمه ی اسارت فرهنگی نسل جوان ما را فراهم کرده است و درست به همین دلیل، ضرورت دارد که با تمسک به تحقیقات روشنگر، که یکی از نمونه های ارزشمند آن را در همین کتاب شاهدیم، به بررسی دوباره و بازخوانی پرونده ی مؤسسات باستان شناسی بیگانه بپردازیم. شاید که این بار به مدد ظهور اندیشمندان توانمند و شجاع در میان ایرانیان، گذشته چراغ راه آینده شود.

کتاب حاضر به دلیل ارائه ی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ی دولت ایالات متحده ی آمریکا، از ظرفیت بالقوه و بالفعل بسیار خوبی برای تبیین موضوع تاریخ باستان شناسی ایران و نیز انجام تحقیقات آتی در شناخت تأثیر هیئت های باستان شناسی بیگانه در ساخت هویت ملی ایرانیان و روند تحولات فرهنگی و سیاسی تاریخ معاصر ایران برخوردار است. همچنین بر مبنای اسناد کتاب حاضر، ماهیت و چه گونگی آغاز و فرجام نامعین و مبهم شماری از مهم ترین کاوش های باستان شناختی ایران در دهه ی ۱۳۱۰ شمسی آشکار می شود. اکنون به روشنی می توان دریافت که شروع بی مقدمه و پایان معماگونه ی کاوش های مناطقی چون شهر ری، تپه ی سیلک، لرستان و حتی تخت جمشید عمدتاً بر مقاصد تجاری مبتنی بوده، و علی الظاهر هر چند ادعا می شود که نام آورانی چون هرتسفلد، اشمیت یا گیرشمن و... آغازگر روند شناخت پیشینه ی تاریخی ایرانیان بوده اند، اما از آن که غایت آمال آن ها -

صرف نظر از اهداف کلان سیاسی و فرهنگی - جست وجوی گنجینه های باستانی ایران کهن بوده و نه روشنگری درباره ی گذشته ی ایران، بنا بر این جامعه ی باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران اکنون با حقیقت گریز ناپذیر و تلخ تردید، تشکیک و حتی بی اعتباری داده ها و اطلاعات برآمده بر مبنای آن کاوش های تجاری و سوداگرانه از یک سو، و مبتنی بر اهداف سیاسی و فرهنگی صهیونیزم بین الملل از سوی دیگر مواجه می شود، و بر این اساس به نظر می رسد که در حال حاضر بازنگری و پالایش دوباره ی این داده ها و اطلاعات، یک ضرورت علمی برای باستان شناسی ایران است.

کتاب، ما را به بازنگری اساسی در شالوده ها و بنیان های باستان شناسی، ایران شناسی و به ویژه پژوهش های ایران باستان دعوت، و بر ضرورت بازنگری در داده های موجود تأکید می کند. با مطالعه ی آن، هر خواننده ی منتقد و نکته سنجی از خود می پرسد که آیا برای مثال، اطلاعات ساخته و پرداخته ی اشمیت که از جانب یک مؤسسه ی اساساً صهیونیستی مأموریت تاراج تخت جمشید و انجام تحریف های هدفمند را بر عهده داشته و کاوش های آن را با حداقل دقت و حداکثر سرقت و تخریب و سهل انگاری انجام داده است، اصولاً می تواند مبنای دانسته های ما درباره ی هخامنشیان باشد؟ و آیا اساساً این قبیل اطلاعات و نظایر پرشمار آن از نظر علمی صحت دارند؟ این ها سئوالات مهم و بنیادینی است که از فردای مطالعه ی کتاب حاضر، هر پژوهشگر ایرانی خود را موظف به تأمل در آن می بیند!

اسناد عرضه شده در این کتاب به خوبی و روشنی آشکار می کند که جعل آثار و تخریب و غارت میراث فرهنگی خاور میانه و ایران، و انجام مأموریت های سازمان های اطلاعاتی پیشه ی عادی هیئت های باستان شناسی غربی بوده است و کارگزاران این هیئت های به ظاهر علمی، به آسانی و با فراغ خاطر مشغول شنود و یا ارسال پیام های رمزی بوده اند، از مجاری دیپلماتیک برای قاچاق میراث فرهنگی ایران بهره می جستند، گروه های تبهکار را به یاری می طلبیدند و در نهایت مأموریت های موظف سازمان های اطلاعاتی ممالک متبوع خود را انجام می دادند. اما امروز می بینیم همین شخصیت های غرق شده در اغراض غیرعلمی و ضد فرهنگی، و مهاجمان به میراث و پیشینه ی کهن ایرانیان، معماران تاریخ و هویت ملی ایران و شایسته ی احترام معرفی می شوند!

سئوالات بسیار مهم و متعدد، اما بی جواب دیگری نیز از میان اسناد عرضه شده در این اثر پدیدار می شود. مثلاً این که در اسناد وزارت امور خارجه ی

ایالات متحده‌ی آمریکا و یا موزه‌ی متروپولیتن درباره‌ی بعضی از هیئت‌های کاوش آمریکایی عامداً سکوت برقرار است، آیا دلیل و نشانه‌ای بر ماهیت کاذب این هیئت‌ها نیست؟ و یا، چرا باستان شناسی ایران تا بدان اندازه برای دولت ایالات متحده‌ی آمریکا اهمیت حیاتی داشته است که در جریان آن به شبکه‌های جاسوسی متوسل شود؟ آیا در حال حاضر، و با توجه به شرایط امروزین خاور میانه‌ی به آشوب کشیده شده، دولت آمریکا و سازمان سیا هنوز هم به بازی با مهره‌های باستان شناسی مشغول‌اند؟ این‌ها همگی پرسش‌های حساس و ظریفی است که نویسنده‌ی کتاب به رغم امعان نظر حرفه‌ای بدان‌ها نپرداخته است و شاید از معدود نقاط ضعف این اثر محسوب شود. همچنین نویسنده در بررسی اسناد «نارا» و وزارت خارجه‌ی آمریکا، خواننده را به جواب این سئوال بسیار مهم و تخصصی رهنمون نمی‌شود که معیار و مبنای کاوش‌های آمریکاییان چه بوده و انتخاب آن‌ها مثلاً برای کاوش در تپه‌ی حصار دامغان بر اساس کدام معیار علمی و فرضیه‌های پژوهشی بوده است؟ چرا در شهر ری فقط تپه‌ی چشمه علی کاوش شد و به ده‌ها تپه و محوطه‌ی باستانی عظیم‌تر و بس غنی‌تر از آن در همان نزدیکی بی‌توجهی کردند؟ و یا اگر فرانسویان صرفاً در جست و جوی آثار عتیقه‌ی هنری بودند، چرا و به کدام دلیل با وجود غنای فرهنگ سیلک و سنت زیبا و کم نظیر سفالگری آن، به توسعه‌ی کاوش‌های هر چند تجاری خود در ناحیه‌ی کاشان به عمد توجهی نداشته‌اند؟

از اسناد کتاب حاضر برمی‌آید که باستان شناسی گاه بهانه‌ای بیش برای تبلیغ و ترویج مسیحیت و جاسوسی و انجام برخی کاوش‌های خاص نبوده است. متن کتاب به صراحت بیان می‌کند که تربیت ستون پنجم از میان نیروهای بومی که در خدمت اهداف مؤسسات بیگانه‌ی آمریکایی و اروپایی باشند، تحت پوشش تربیت متخصص و اعطای بورسیه‌های دانش‌جویی، یکی از شگردها و ترفندهای رایج سوداگران میراث فرهنگی خاورمیانه و به ویژه ایران بوده است. وضعیت و حالتی که در یکی دو دهه‌ی اخیر نیز باز گریبان باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران را گرفته و بار دیگر همان مؤسسات وابسته به سازمان‌های اطلاعاتی که این کتاب کوس رسوایی آن‌ها را به صدا درآورده، مشغول به کار بردن همان ترفند قدیمی خویش‌اند. فاعتبروا یا اولوالابصار!

اما درباره‌ی تألیف و تدوین کتاب باید گفت که رجوع مستقیم نویسنده به منابع طبقه بندی شده‌ی دست اولی که تا پیش از وی کسی بدان‌ها نپرداخته،

یا به عمد و سهو مورد غفلت قرار گرفته اند، به کتاب حاضر ارزشی مضاعف بخشیده است و آن را در مقایسه ی با دیگر کارهای مشابه در موضوع تاریخ باستان شناسی ایران، ممتازتر و برجسته تر کرده است و بدین لحاظ، آقای دکتر محمدقلی مجد با عرضه ی این اسناد معتبر، اما در سایه ی غفلت مانده، از حقایقی پرده برداشته است که دریافت تازه‌ای از تاریخ باستان شناسی ایران به دست می دهد. به لحاظ ترجمه نیز، کتاب ترجمه ای نسبتاً روان دارد که نشانه ی تسلط مترجم بر زبان انگلیسی و تخصص او در علم باستان شناسی است و هر چند مؤلف نثری مکلف و قلمی مغلق را برای تألیف این اثر برگزیده، اما مترجم به سبب آشنایی کافی با دو زبان مبداء و مقصد که از ارکان اساسی فن ترجمه به شمار می رود، از هفت خوان نویسنده به سلامتی گذشته است تا یکی از آثار جدی در موضوع تاریخ باستان شناسی ایران به شیوایی به زبان فارسی برگردانده شود. تا چه قبول افتد و که در نظر آید.

پیش‌گفتار مترجم

بازخوانی پرنده ی مردود اما مغفول باستان شناسان بیگانه، انگیزه ی مترجم را عیان و ضرورت ترجمه ی این اثر ارزشمند را بیان می کند. در یک دهه ای که گذشت، مسیر تحولات میراث فرهنگی بدان سو رفت که به رغم رهنمودهای مؤکد مقام معظم رهبری، بار دیگر از قافله ی استقلال فرهنگی عقب ماندیم! وقتی که ویلیام کنت لفتوس انگلیسی، پس از درنوشتن چندین هزار مایل، در سال ۱۸۵۰ م به اتلال باستانی شوش رسید، داستان باستان شناسی ایران، و نیز حدیث تاراج گسترده ی میراث فرهنگی ایرانیان آغاز شد؛ از آن هنگام، بیش از یک سده و نیم می گذرد، لیکن ایرانیان هنوز، چندان که شاید و باید، میراث فرهنگی گرانسنگ خویش را بازنشناخته اند! حقیقت عریان این است که باستان شناسی ایران، دانشی برخاسته از پرسش ایرانیان درباره ی گذشته ی خویش نبوده است. به همین سبب، تاریخ و تبار نامه ی ایشان، ساخته و پرداخته ی آباء کلیسا و اصحاب کنیسه است!

از لحظه ای که اولین ضربات کلنگ هیئت لفتوس انگلیسی خواب گران شوش را آشفته کرد، تا وقتی که فرانسویان، از ۱۸۸۴ م، یغمای شوش و آرایش لوور را بنیان نهادند، تاریخ نگاری پریشان ایرانیان هم اندام گرفت. شوش مبداء استیلای غرب بر باستان شناسی ایران و هویت سازی پریشان ایشان است. با تصویب دو عهدنامه ی انحصار کاوش های شوش (۱۸۹۵ م) و عهدنامه ی قطعی نسبت به امتیاز عتیقه ی ایران (۱۹۰۰ م) فرانسویان توفیق یافتند تا چندین دهه از برآمدن باستان شناسی ملی در ایران به جد ممانعت کنند.

نهضت مشروطیت، موجی از آگاهی ملی و سیاسی را در جامعه ی ایران برانگیخت. انقلاب مشروطیت تا بدان سو گسترده شد که اصحاب فرهنگ و هنر نیز از تأثیر آن دور نماندند: در سال ۱۲۸۹ هـ. ش صنیع الملک، وزیر فرهنگ وقت، اداره ی عتیقات را تأسیس کرد و ایرج میرزا اجلال الملک را به ریاست آن گماشت، و چند سال بعد، در ۱۲۹۵ هـ.ش اولین گام برای تأسیس موزه ی ایران باستان با تأسیس موزه ی عتیقات وزارت فرهنگ در عمارت مسعودیه برداشته شد. هر چند که آگاهی ملی و سیاسی ایرانیان می توانست راه گشای پیدایش باستان شناسی ملی در ایران باشد، اما فقدان نیروی کارشناس و متخصص در عمل، عرصه را برای حضور پر رنگ باستان شناسان غربی فراهم کرد و سررشته ی امور را به ایشان سپرد، به گونه ای که مقارن با تأسیس انجمن آثار ملی ایران در سال ۱۳۰۲ هـ. ش ارنست امیل هرتسفلد آلمانی (۱۹۴۸-۱۸۷۹ م) سکان باستان شناسی و تاریخ نگاری اقلیم ایران را به دست گرفت. فعالیت های هماهنگ هرتسفلد و انجمن آثار ملی ایران نه تلاش برای پی افکندن باستان شناسی ملی، که باز کردن میدان برای تاراج تخت جمشید و نیز سرگشتگی و گم گشتگی تاریخ و تبار و هویت ایرانیان تا به امروز بوده است! شگفت این جاست که هنوز بر بسیاری از نخبگان و اندیشمندان ایرانی، چندان حقایق پشت پرده ی داستان آمد و شد باستان شناسان خارجی پوشیده مانده است که حتی عزت الله نگهبان، بنیان گذار باستان شناسی ملی ایران، برای مثال، لغو معاهده ی ۱۹۰۰ ایران ـ فرانسه و استخدام آندره گدار فرانسوی را نتیجه ی تلاش های میهن پرستانه ی سرلشگر فرج الله آق اولی پنداشته است! حال آن که، مؤلف کتاب حاضر، با استناد به اسناد بایگانی شده ی وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا، آن را توطئه ی پشت پرده ی غارتگران غربی میراث فرهنگی ایران معرفی می کند و این همان حقیقت تلخ و دهشت انگیزی است که بر خواننده ی ایرانی، بالاخص دانش جویان و پژوهشگران میراث فرهنگی، آشکار می شود.

اصل داستان هر چه باشد، زیان کار اصلی ایرانیان بودند. انحصار فرانسه بر باستان شناسی ایران با انتصاب آندره گدار بر اداره ی کل عتیقات ادامه یافت و شوش تا انقلاب اسلامی، همچنان تیول فرانسویان باقی ماند. البته در این میان هرتسفلد نیز به سهم خود از غارت تخت جمشید رسید. کاوش های تخت جمشید نماد نوستالژی پارسی و ناسیونالیسم وارداتی روشنفکری ایران عصر رضاخانی شد. هرتسفلد از جو ملی گرای حاکم بر رژیم آریایی رضاخان پالانی به خوبی بهره جست و هنگامی که در سال ۱۳۱۱ شمسی رضاخان از کاوش های هرتسفلد بازدید کرد، از وی صمیمانه قدردانی شد.

کاوش های تخت جمشید نیز همانند شوش، نشانه ی استیلای مطلق غرب بر باستان شناسی ایران است. عملیات صحرایی هرتسفلد در محوطه ی تخت جمشید در ابتدا تحت عنوان پروژه ی حفاظت و مرمت آغاز شد، اما معلوم نشد که چه گونه کارهای مرمتی به یک کاوش گسترده و مستقل در مقیاسی بسیار بزرگ بدون نظارت و تأثیر مستقیم حکومت وقت ایران تبدیل شد؟ اقدامات به ظاهر علمی و تحقیقاتی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در تخت جمشید، همانند عملیات عمال فرانسه در شوش و خوزستان، یک تاراج وسیع و غارت بی بدیل و یغمای بی نظیر بود که خواننده بر مبنای اسناد عرضه شده ی مؤلف کتاب با آن آشنا خواهد شد.

شگفت این است که همین غارت گران را دیر زمانی است چندان سرور و سرآمد شرق شناسی و ایران شناسی و هنر دوستی و ادب پروری در ذهن و روان و اندیشه ی ایرانیان نقش انداخته اند، که هیچ از ما از چند و چون خیانت های پشت پرده ی آرتور پوپ، که همانند یک ایران شناس عالی مقام و گران مایه مزارش را در ساحل زاینده رود اصفهان افراشته اند، پرسش نمی کند، و یا از راز همدستی ریچارد نلسون فرای در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با دونالد نیوتن ویلبر کوهن مأمور سازمان سیا آگاه نیست!

جای تأسف بسیار است که از یک دهه ی گذشته، و علی رغم تمامی مجاهدت هایی که ملت مسلمان ایران به رهبری خمینی کبیر برای حفظ استقلال و شأن و شرف خویش و به بهای تقدیم هزاران شهید داشته است، بار دیگر همان غارتگران جرأت و جسارت حضور دوباره در اتلال باستانی ایران یافته اند، و با تکاندن گرد و غبار فضاحت و بی آبرویی، و به لطف یاران همپیاله ی خویش، که چهره آراسته اند و در پستوی نهادهای فرهنگی این امت مسلمان خزیده اند، در کسوت دوست داران میراث فرهنگی ایران و هنر کهن شرق و به بهانه ی ارتقاء دانش ایرانیان باز هم آمده اند تا مقارن با حضور نظامی ناتو در عراق و افغانستان و خلیج فارس، زمینه ساز و راه گشای تاراج بزرگ تر دیگری در آینده باشند، تاراجی بس عظیم تر از موزه ی بغداد!

ان ارید الاصلاح ماستطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

بهرام آجرلو (آجرلو)
تبریز، زمستان ۱۳۸۶

پیش‌گفتار مؤلف

خوش حالم از این که فرصتی به دست داد تا از همکاری کارمندان نارا[1] (اداره ی کل اسناد و بایگانی ملی آمریکا) در پارک کالج[2] سپاس گذاری کنم. از آقای لویی هالند[3] برای مساعدت بی‌وقفه ی ایشان تشکر ویژه دارم. بسیاری از لحظات خوب و پربار من در دفتر ایشان و در اتاق میکروفیلم آن سپری شد. لازم به ذکر است از اطلاعات وسیع دکتر میلتون گوستافسن[4] (بایگان ارشد) در زمینه ی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ی آمریکا و همین طور پیشنهادهای سازنده ی دکتر گرگ برادشر[5] (بایگان ارشد) بهره ی زیادی بردم که از هر دوی این آقایان بسیار سپاس گزارم. از حمایت های سخاوتمندانه ی پروفسور الله وردی فرمانفرماییان هم بی نهایت سپاس گزارم.

و سرانجام، از همسرم زهره تشکر می کنم که حمایت ها و همراهی وی مرا قادر کرد تا به فعالیت های تحقیق و نویسندگی خویش ادامه دهم.

1. National Archives and Records Administration.
2. Park College .
3. Louis Holland.
4. Dr. Milton Gustafson.
5. Greg Bradsher.

فصل اول
مقدمه

علاقه ی غرب به ایران و باستان شناسی خاور نزدیک پس از سفر محقق بزرگ دانمارکی کارستن نیبور[1] به مصر، بین النهرین و ایران در دهه ی ۱۷۶۰ م افزایش یافت. وی در کتاب خود به نام «توصیف مسافرت های عربستان»[2] با دقت تمام کتیبه های تخت جمشید را استنساخ کرد و سه خط متمایز از هم را در این کتیبه ها تشخیص داد و بدین ترتیب بنای رمزگشایی این زبان های منسوخ را پایه گذاری کرد.[3] علاقه و گرایش شدید اروپایی ها و بعدها آمریکایی ها برای به دست آوردن آثار باستانی مصر از سال ۱۷۹۸م شکل گرفت.[4] همان طور که در ادامه ذکر خواهد شد، اروپاییان و آمریکاییان تاراج آثار باستانی را از بین النهرین آغاز کردند. درباره ی ایران داستان بالعکس بوده و در ابتدا، همان طور که در ادامه

1. Carsten Niebuhr. 2. Descriptions of Travels in Arabia.

3. Mangus Thorkell Bernhardsson (1999) Reclaiming a Plundered Past: Archaeology & Nationalism in Modern Iraq,1808-1941. PhD Dissertation, Yale University, pp.72-90.

۴. درهای مصر به روی باستان شناسان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی از وقتی باز شد که سپاهیان ناپلئون آن جا را در ۱۷۹۸م اشغال کردند. مصر در ۱۸۸۲م به اشغال بریتانیا درآمد. در دهه ی ۱۹۲۰م استقلال ظاهری به مصر داده شد. Reid در کتاب تاریخ باستان شناسی مصر می نویسد که آثار باستانی مصر از لحظه ای اشغال آن جا به مدت ۱۲۵ سال تمام و تا وقتی که مقبره ی توتان خامن در ۱۹۲۲م کشف شد، غارت گردید. همچنین نگاه کنید به کتاب دونالد مالکم رید با نام: او فرعون کیست؟ باستان شناسی، موزه ها و هویت ملی مصر از ناپلئون تا جنگ جهانی اول، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، برکلی ۲۰۰۱م.

خواهیم دید، صرفاً به صورت رقابت بر سر رمزگشایی زبان های گوناگون موجود در کتیبه های تخت جمشید بود. یک معلم آلمانی به نام گئورگ فریدریش گروتفند[1] (۱۸۵۳ ـ ۱۷۷۵م) در سال ۱۸۰۲م گام بلندی برداشت. در دهه ی ۱۸۰۰ م انگلیسی ها به موضوع علاقه مند شدند و در سال ۱۸۰۸ م کلودیوس جمیزریچ[2] (۱۸۷۸ ـ ۱۸۲۱ م) برای تحقیق و مطالعه در بغداد ساکن شد. جیمزریچ به باستان شناسی بسیار علاقه داشت. سرانجام هنری کرسویک راولینسون انگلیسی[3] (۱۸۹۵ – ۱۸۱۰ م) توانست «کتیبه ی معروف، پیچیده، دور از دست رس و سه زبانه ی بیستون را استنساخ و ترجمه کند. این کتیبه ها در ۵۱۶ قبل از میلاد بر صخره ی بزرگ بیستون واقع در سی کیلومتری شرق کرمانشاه حک شده، و بخش عمده ی آن شرح نبردهای داریوش شاه پارسی برای به دست آوردن تاج و تخت است».[4] راولینسون در سال ۱۸۳۷م نتایج یافته ها و رمز گشایی های خود از خط میخی پارسی باستان را منتشر کرد. حدود ده سال بعد، کشیش یکی از روستاهای ایرلند به نام ادوارد هینکز[5] راه حلی برای خواندن الفبای پارسی باستان پیشنهاد کرد. در سال ۱۸۵۷ م صحت و درستی این ترجمه ها به لحاظ علمی تأیید شد.[6] ویلیام کنت لفتوس[7] و چرچیل[8] از پیشگامان باستان شناسی در ایران بودند که برای اولین بار در سال ۱۸۵۰م از شوش بازدید کردند. آنان یک کاخ بزرگ هخامنشی را یافتند، اما تا سال ۱۸۸۴م وقتی که هیئت باستان شناسی فرانسه به سرپرستی دیولافوا[9] به شوش آمد، کسی آن جا را کاوش نکرد. برای ۴۵ سال آینده، یعنی تا سال ۱۹۲۷ م از میان قدرت های اروپایی، فرانسه

1. George Fredrich Grotefend. 2. Claudius James Rich. 3. Henry C. Rawlison.
4. Bernhardsson, Reclaiming a Plundered Past..., p.85. 5. Edward Hincks.
۶. همان کتاب، صص ۹۱–۹۰.
7. William Kenneth Loftus . 8. Churchill.
۹. Dieulafoy. لفتوس در سال ۱۸۵۷م در لندن کتابی چاپ کرد به نام «مسافرت ها و تحقیقات در کلده و شوش»، انتشارات James Nisbet. دیگر منابع در این باره عبارتند از:
Jane Dieulafoy (1990) En Mission Chez les Immortels. Paris: Phebus; James B. Prichard,ed. (1958) The Ancient Near East , Vol . 1 . Princeton University Press; Brian Dicks (1979) The Ancient Persians. London: David & Charles.

تنها کشوری بود که باستان شناسی ایران را در دست داشت.

هیئت باستان شناسی فرانسه در ایران

در سال ۱۸۸۲م مارسل آگوست دیولافوا[1] فرانسوی با حمایت سفارت فرانسه در تهران، موافقت ناصرالدین شاه قاجار را برای کاوش در منطقه ی باستانی شوش کسب کرد.[2] در موافقت ناصری مذکور قید شده است که تمامی جواهرات و نیمی از اشیاء مکشوف باید به دولت ایران تعلق گیرد. دیولافوا و همسرش ژان[3] به همراه دو فرانسوی دیگر به نام های بابن[4] و اوسه[5] به مدت دو سال در شوش کار کردند که اشیاء زیادی کشف، و به پاریس منتقل شد. در ماه می سال ۱۸۹۵م دولت فرانسه از دولت ایران، امتیاز حق انحصاری اکتشاف در سراسر کشور ایران را برای یافتن آثار باستانی گرفت.[6] طبق این قرارداد، تمامی یادمان های باستانی ایران به

1. Marcel Auguste Dieulafoy.

۲. موری، یادداشت شماره ی ۴ / ۹۲۷، ۸۹۱، ۸۷۰ به تاریخ ۲۵ فوریه ی ۱۹۲۵ م.

3. Jane. 4. Babin. 5. Houssay.

۶. در باب امتیاز انحصار انکشاف آثار قدیمه در ممالک محروسه ایران
فصل اول: نظر به اتحاد قدیمی و دوستی خالصی که خوش بختانه از سالیان دراز فی مابین دولتین قوی شوکتین ایران و فرانسه موجود است سرکار بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی کل ممالک محروسه ایران دام سلطانه اعطا می فرمایند به دولت فرانسه امتیاز انحصار انکشاف آثار قدیمه را در تمام خاک ایران.
فصل دوم: از این امتیازنامه خارج است تمام اماکن مقدسه مشرفه از قبیل مساجد و مقابر و دانشمندان فرانسه که مباشر اعمال حفریه خواهند بود تمام عادات و رسوم و آداب مملکت را کاملاً محترم و مرعی خواهند داشت.
فصل سوم: تمام مخارج امور حفریه به عهده دولت فرانسه خواهد بود. دولت علیه ایران به هیچ وجه من الوجود مشارکتی در مخارج نخواهد داشت.
فصل چهارم: در هر موقعی که از طرف دولت جمهوری فرانسه به کارگذاران دولت علیه اطلاع داده شود در فلان نقطه معین بنای حفر و انکشاف دارند دولت علیه یک نفر مامور دانای قابلی معین فرمایند که در تسهیل مهمات آن ها همراهی و اهتمام کند و احترامات لازمه به دانشمندان فرانسه به عمل آورده مراقب و مواظب باشد که شرایط مقرره در امتیاز از طرفین معین و مستحکم بماند و همین طور چون سفارت فرانسه می خواهد مسئولیت کامل داشته باشد در برابر دولت علیه ایران لذا حفریات دانشمندان فرانسه یک نفر از اجزا سفارت فرانسه را مامور خواهند نمود تا در نقاطی که مشغول انکشاف می باشند حاضر باشند و از هر چیز مراقبت کامل به عمل بیاورد.
فصل پنجم: حکومت فرانسه وعده می دهد که نگذارد مامورین او هیچ طور حالتی از چه گونگی حفر را طبع و انتشارنماید بدون این که آن طبع و انتشار از طرفین دولتین فرانسه و ایران ماذون و معذور باشند.
فصل ششم: اشیا نفیسه ازقبیل طلا ونقره اگرپیدا شود ملک مخصوص دولت علیه ایران خواهد بود ولی چون مامورین فرانسه درانکشاف آن زحمت کشیده اند اگربخواهند خریداری نمایند دولت ایران ←

دو گروه تقسیم می شد: تمامی اشیاء و آثار یافته شده از بیرون از شوش همانند موافقت نامه ی ۱۸۸۲م تقسیم می شدند، یعنی تمام جواهرات و نیمی از اشیاء به دولت ایران می رسید، اما تمامی اشیاء یافته از محدوده ی شوش از آن دولت فرانسه بود. همچنین این قرارداد هیچ محدودیت زمانی نداشت! دولت فرانسه پس از امضای این معاهده، کنت ژاک دمرگان[1] را به ایران فرستاد. وی باستان شناسی سرشناس بود که پیش از آن، در مصر کاوش می کرد. دمرگان درسال ۱۸۹۸م به همراه کشیشی به نام پدر شیل[2] وارد ایران شد. شیل زبان های پارسی باستان و عیلامی را می دانست. دمرگان، با استخدام ۱۲۰۰ نفر کارگر، چهار سال در شوش کاوش کرد که نتیجه ی آن، کشف ۵۰۰۰ قطعه از آثار و اشیاء باستانی بود. این آثار با ۱۸۳ جعبه با کشتی به فرانسه، و از آن جا به تالار ایران در موزه ی لوور پاریس منتقل شدند[3].

شماری از اولین یافته های وی در نمایشگاه سال ۱۹۰۰م پاریس به نمایش گذاشته شدند که در بین آن ها استل معروف حمورابی، شاه عیلام و کلده، هم به چشم می خورد. بر این استل، مجموعه ای از قوانین حک شده است که تاریخ آن به حدود ۳۰ قرن قبل از هجرت باز می گردد. در وصف یافته های دمرگان گفته شد: «کاوش های دمرگان در بخشی از ایران که پیش از این پیش از تاریخی شناخته می شد، تمدن عیلام را معرفی کرده

← نصف آن را به قیمت عادله خواهد فروخت و نصف دیگر را هم در صورتی که دولت علیه ایران خواسته باشد بفروشد دولت فرانسه مقدم خواهد بود.
فصل هفتم: از حجاری و مجسمه و خطوط هر چه یافت شود می توانند نقشه و قالب آن را بردارند و آن چه پیدا شود نصف مال دولت فرانسه خواهد بود.
فصل هشتم: در برابر این التفات مخصوص ملوکانه که دولت قوی شوکت اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی دام سلطانه به خواهش دولت فرانسه نموده اند، دولت فرانسه ده هزار تومان حضور مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس معظم تقدیم خواهد نمود.
در تهران دو نسخه نوشته و مبادله شد. تاریخ ۱۶ ذیقعده ۱۳۱۲ مطابق ۱۲ ماه مه ۱۸۹۵ میلادی.
در اسناد فرانسوی به مبلغ پنجاه هزار فرانک طلا اشاره شده است، رک. پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران (۱۳۸۰) به کوشش مسعود آذرنوش و دیگران، تهران: از سری انتشارات موزه ی ملی ایران. [مترجم]

1. Count Jacques De Morgan. 2. Scheil.

۳. در این موضوع کتابی در سال ۱۹۱۶ م به زبانی فارسی منتشر شد که سفارت ایران در واشینگتن آن را به وزارت امور خارجه ی آمریکا اهداء کرده است، سند - / ۹۲۷ . ۸۹۱.

است. دمرگان تاریخ آن را حدود هشت هزار سال قبل از میلاد حدس می‌زند. شوش پایتخت این تاریخ است»[۱] دمرگان کاوش‌های کوچک و محدودی نیز در ری انجام داد، اما کار اصلی وی در شوش بود.

معاهده‌ی ۱۹۰۰ ایران و فرانسه

مظفرالدین شاه قاجار در سفر خود به پاریس در «یازدهم اوت» ۱۹۰۰م امتیاز حق انصاری کاوش در ایران را به فرانسه واگذار کرد. وزیر امور خارجه‌ی وقت دولت فرانسه یعنی دل کوسه[۲] به نمایندگی از دولت فرانسه قرارداد را امضا کرد. در مقدمه‌ی قرارداد چنین آمده است:
«براساس معاهده ۱۶ ذیقعده ۱۳۱۲ه.ق (برابر با ۱۲ می ۱۸۹۵م) و فرمانی که در جمادی الاول ۱۳۱۵ه.ق (اکتبر ۱۸۹۷م) به امضای اعلی حضرت مظفرالدین شاه رسیده است، دولت ایران به دولت جمهوری فرانسه اختیار تام و انحصاری می دهد تا در سراسر ملک پادشاهی کاوش و کند و کاو کند. براساس این قرارداد، بررسی و نظارت بر اشیاء و آثار مکشوف و نحوه‌ی تقسیم آن‌ها، مطابق مقررات زیر خواهد بود[۳]:
فصل اول ـ مأمورین محترمین فرانسه در تمام وسعت مملکت ایران اجازه دارند که تجسس نمایند مگر در امام‌زاده‌ها و مساجد و قبرستان‌های مسلمانان و مکان‌های مقدسه و احترام و خوش سلوکی با اهل مملکت

۱. موری، همان یادداشت.
Pierre Amiet (1988) Suse: 6000 Ans d'Histoire. Paris: Reunion des Museés Nationaux; Annie Caubet and Marthe Bernus-Taylor (1991) The Louvre: Near Eastern Antiquities. London: Sacala Books; Prudence Oliver Harper, Joun Aruz and Francois Tallon (1992) The Royal City of Susa: Ancient Near Eastern Treasures in the Louvre. New York: The Metropolitan Museum of Art. 2.S. Delcase.

۳. معاهده‌ی ۱۹۰۰ تهران ـ پاریس در ۱۴ ربیع الثانی سال ۱۳۱۸ ه.ق و در یازده فصل تنظیم شد. این معاهده که به مدت شصت سال تمام حق انحصاری کاوش‌های باستان شناختی ایران را به فرانسه می‌داد، به «قرارداد مظفرالدین شاه» معروف شد. در این معاهده، هشت فصل قبلی معاهده‌ی ۱۸۹۵ م ایران ـ فرانسه تکرار شده است و سه فصل جدید بدان افزوده‌اند [مترجم]؛ رک. صمدی، یونس (۱۳۸۴) میراث فرهنگی در حقوق داخلی و بین الملل، دو جلد، سازمان میراث فرهنگی کشور؛ شهمیرزادی، صادق ملک (۱۳۷۸) ایران در پیش از تاریخ، سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۳۹ – ۳۷.

نمایند که عملی برخلاف رفتار و قانون باشد ننمایند.
فصل دوم ـ دولت فرانسه متعهد است که هرگاه اسباب طلا و نقره کشف شود به وزن آن باید پول طلا و نقره تحویل خزانه دولتی ایران بنماید و تمام باقی اشیاء به دو قسمت مابین این دو مملکت تقسیم شود مگر آن هایی که در حوالی شوش پیدا شده است بدون خسارت تعلق به دولت فرانسه دارد.
فصل سوم ـ اسباب های طلا و نقره که کشف می شود باید به واسطه یک نفرمامورین فرانسه و با اطلاع آن حاکم آن ناحیه ومحل کشیده شده و بعد از معلوم کردن وزن، قیمت آن را باید سفارت فرانسه به دولت ایران بپردازد.
فصل چهارم ـ مامور فرانسه اجازه عکس برداشتن و نقشه کشیدن و قالب برداشتن تمام مجسمه ها خواه صنعتی خواه خطوطی که تعلق به بناهای مذهبی مسلمانی نداشته باشد، حق دارد بردارد.
فصل پنجم ـ دولت علیه ایران متعهد است که اهالی بلد از علمای فرانسه احترام نمایند و حفظ نفوس و اموال آن ها را داشته باشد و منزل و مسکن و حمل و نقل اسباب و سهولت داشتن کارها و مسافرت آن ها را در بلاد آن دولت فراهم نماید.
فصل ششم ـ هرگاه دولت فرانسه بخواهد بنای کشف کردن را بگذارد باید اطلاع به دولت ایران بدهد که در آن نقطه ی معین دولت یک نفر مامور علیم و هوشیاری را تعیین نماید که مستحفظ آن مامورین محترم باشد و حفظ جان و مال آن ها را بنماید و اسباب کار آن ها را فراهم آورد و ملتفت باشد که قرار دولت خطا نشود.
فصل هفتم ـ علمای محترم فرانسه حق دارند که هر قسم انبار و خانه که لازمه ی کار آن ها باشد بنا کنند چه برای مسکن و کار خودشان و چه برای مستحفظین و یا جای اسباب های عتیقه خودشان.
فصل هشتم ـ هر قسم بار که به آن ها برسد و یا از آن ها خارج شود در خود مملکت کسی حق گمرک بازدید آن ها را ندارد و فقط گمرکخانه سرحد مملکت است که حق بازدید دارند.
فصل نهم ـ دولت فرانسه تمام مخارج مامورین خود را تحمل می کند مگر مخارج

لازم که برای محافظت داشتن مامورین محترم خود را که آن با دولت علیه است.
فصل دهم ـ تمام قرارهای سابق که در این قرارنامه ی جدید ذکر گردیده است به کلی باطل است و صلاح دید مملکت طرفین است.
فصل یازدهم ـ دولت علیه ایران متعهد است که به تمام حکام ممالک خود اعلان نماید که آن چه در این قرارنامه جدید نوشته شده است باید شناسا و مجری گردد[۱].

قرارداد مظفرالدین شاه نیز همانند قرارداد می ۱۹۰۱ دارسی، بعدها دستمایه ی تبلیغات ضدقاجار حکومت پهلوی قرار گرفت. همان طور که بارها گفته ام، قرارداد دارسی بسی به سود ایران بود[۲]. قرارداد مظفرالدین شاه نیز در عمل تمهیدی مؤثر در حفاظت و نگه داری از بازمانده های باستانی و آثار تاریخی ایران از خطر غارت گران خارجی بود. دولت ایران با اعطای امتیاز انحصاری به دولت فرانسه، در حقیقت دیگر کشورها را نادیده گرفته بود و اجازه ی فعالیت باستان شناختی به آن ها نمی داد! می دانیم که در طول جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴م) به دلیل درگیری قوای متخاصم در خاک ایران هیچ کاوشی در ایران انجام نشد. بریتانیا در ۱۹۱۸م فاتح جنگ شد و ایران را اشغال کرد. از ثمرات این پیروزی ممانعت از اکتشاف فرانسویان بود. هر چند فرانسویان تا آن جا که توانستند، بین النهرین را تاراج کردند، اما از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴م، به رغم قرارداد مظفرالدین شاه در ایران هیچ کاوشی نکردند.[۳] بدین ترتیب، خاک ایران در این دوره از کند و کاو و تاراج در امان ماند و حق انحصاری فرانسه در عمل سبب حفاظت از آثار باستانی ایران شد و تا سه دهه پس از عقد قرارداد، هیچ فعالیتی در این زمینه صورت نگرفت. [؟!][۴] در سال

۱. موری، ضمیمه ی یادداشت شماره ی ۵ /۹۲۷، ۸۹۱، ۹۰۵ در ۱۴ فوریه ی ۱۹۲۵م.

2. Mohammad Gholi Majd (2001) Great Britain & Reza Shah: The Plunnder of Iran, 1921-1941. Gainesville: University Press of Florida, Chapter 9.

۳. این اظهارنویسنده محترم جای شگفتی بسیار دارد، زیرا حفاری ها وکند وکاوهای هیئت های فرانسوی در ایران، به ویژه صحنه جنوب، تا آستانه جنگ جهانی اول ادامه داشت.[مترجم]؛ برای اطلاعات بیش تر رک. کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران. ۴. مترجم با نویسنده ی محترم در این باره همداستان نیست. شاید ایشان در نگارش این بخش از کتاب، از منابع نه چندان دقیق بهره برده اند؟

۱۹۲۳م دولت فرانسه بر آن شد تا برای دمرگان یک جانشین بیابد و کاوش ها را از سرگیرد، اما مقام رسمی مربوطه فوت کرد و انتخاب جانشین دمرگان دو سال به تعویق افتاد. [؟!][1] آشکار است که هدف اولیه ی معاهده ی سال ۱۹۰۰م بیرون کردن بریتانیا و روسیه از صحنه ی باستان شناسی ایران بود؛ چنین شد که ایران از غارت و تاراج آثار باستانی که در سده ی نوزدهم میلادی در مصر و بین النهرین اتفاق افتاد، جان سالم به در برد و در حقیقت، حق انحصاری فرانسه سبب شد تا دوره ی امنیت آثار باستانی ایران برای سی سال دیگر تضمین شود!

تلاش برای تاراج آثار باستانی بین النهرین ۱۹۱۴ ـ ۱۸۴۵م

برناردسون در کتاب خویش به نام Reclaiming a Plundered Past به جزئیات تعدی و غارت گری مؤسسات آمریکایی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی از آثار باستانی بین النهرین در قرن نوزدهم و دهه ی نخستین قرن بیستم اشاره کرده است. او در فصلی به نام تلاش غیر اخلاقی، رقابت کشورهای گوناگون برای انجام کند و کاوهای باستان شناختی در بین النهرین از سال ۱۸۵۰م تا آغاز جنگ جهانی اول را به تفصیل شرح داده است. هنری آستین لایارد[2] (۱۸۹۴ ـ ۱۸۱۷م) انگلیسی در نیمه ی دوم دهه ی ۱۸۴۰م کاوش خود را در نمرود آغاز کرد. وی بسیار خوش شانس بود، چون دیری نگذشت که شمار بسیاری از آثار باستانی را کشف کرد و به بریتانیا فرستاد که از جمله ی آن ها می توان ازستون یادمانی سیاه نام برد[3]. آثار یافته شده در سال ۱۸۵۰م به انگلستان منتقل شدند و موزه ی بریتانیا در سال ۱۸۵۳م تالار نینوا را افتتاح کرد. در این تالار

۱. مترجم در این جا نیز با نویسنده ی محترم همداستان نیست. رولان دومکنم در ۱۹۱۲م جانشین دمرگان شد که روش های معدن کاوی و نقب زنی وی مایه ی شرمساری و سرافکندگی باستان شناسی فرانسه شده بود! دومنکم از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ م در شوش و اطراف کاوش کرد. این کاوش ها در ۱۹۱۸–۱۹۱۴ م متوقف شد. ر.ک. ص ۱۹ کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران.

2. Henry Austen Layard.

۳. رک. برناردسون، همان کتاب، صص ۸۴–۸۳.

تمامی آثار یافت شده ی آستین لایارد قرار داشت. لایارد در سال ۱۸۴۹م کتابی پرفروش با نام «نینوا و بازمانده های آن»[1] را منتشر کرد. لایارد در مسافرت های بعدی خود به اکتشافات مهم تری دست یافت که از جمله ی آن باید به کتابخانه ی شاه آشور بنی بعل[2] اشاره کرد. این آثار نیز به موزه ی بریتانیا منتقل شدند. فرانسه برای آن که از قافله عقب نماند در سال ۱۸۴۰م، پل امیل بوتا[3] را به عنوان کنسول فرانسه در بین النهرین منصوب و او را روانه ی شهر موصل کرد.

جناب آقای کنسول به سرعت مشغول حفاری شد و شمار بسیاری از آثار باستانی بین النهرین را روانه ی فرانسه کرد! به زودی آمریکا هم وارد این مسابقه شد. بین سال های ۴۳ ـ ۱۸۴۲م ادوارد رابینسون[4] انجمن شرق شناسی آمریکا[5] را تأسیس کرد. آمریکا در نیمه ی دوم قرن نوزدهم به عرصه ی باستان شناسی بین النهرین گام نهاد. پس از جنگ های داخلی آمریکا، صندوق اکتشافات فلسطین[6] تأسیس شد و در سال ۱۸۷۹م، چارلز الیوت نورتون[7] ازدانشگاه هاروارد مؤسسه ی باستان شناسی آمریکا را بنیان نهاد. در سال ۱۸۸۶م اسقفی به نام جان پونت پترز[8] صندوق اکتشافات بابل[9] را تأسیس کرد که بعدها همکار نزدیک دانشگاه پنسیلوانیا شد. کتاب برناردسون نشان می دهد که عملکرد اولین هیئت اکتشافی دانشگاه پنسیلوانیا به خاورمیانه در سال ۱۸۸۰م با عملکرد هیئت اکتشافی همین دانشگاه در سال ۱۹۳۰م در ایران تفاوت چندانی نداشته است![10] هیئت اکتشافی اعزامی آمریکا به ایران از همان آغازمضیقه ی مالی نداشت، اما به لحاظ سیاسی از سوی مقامات دیپلماتیک آمریکا فقط در مواقع ضروری حمایت می شد.[11] همان طور که در این بررسی بدان پرداخته شده است، و خواننده خواهد دید، دیری نگذشت که شرایط در سال های ۱۹۳۰ – ۱۹۲۰م

1. Nineveh and its Remains.
2. Assur Bani Pal.
3. Paul Emille Botta.
4. Edward Robinson.
5. American Oriental Society.
6. Palestine Exploration Fund (PEF).
7. Charles Eliot Norton.
8. John Punnett Peters.
9. Babylonian Exploration Fund (BEF).
۱۰. رک. برناردسون، همان کتاب، صص ۹۹–۹۸.
۱۱. همان کتاب، ص ۹۵.

کاملاً تغییر کرد و دولت آمریکا اکتشافات باستان شناختی مؤسسات آمریکایی در ایران را کاملاً مورد حمایت دیپلماتیک همه جانبه قرار داد. ناگفته نماند که در آغاز دهه ی ۱۹۲۰م تأسیس دانشگاه شیکاگو و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو با پول و سرمایه ی راکفلر[1] نقش و تأثیر حساس و اساسی در باستان شناسی ایران، بین النهرین و مصر برجای نهاد.[2] در پاییز ۱۹۱۸م، یک تیم امداد و نجات آمریکایی برای کمک رسانی و یاری به قربانیان قحطی و مرگ و میر هولناک سال ۱۹۱۹ ـ ۱۹۱۷م وارد ایران شد. این تیم به رهبری هری پرات جادسون[3] رئیس دانشگاه شیکاگو، در راه بازگشت از ایران به آمریکا در عراق توقف، و از بین النهرین بازدید کرد. فرمانده ی ارتش بریتانیا در بین النهرین، سرلشگر ویلیام مارشال[4] نامه ای به لندن فرستاد و هشدار داد که هدف واقعی هیئت امداد و نجات آمریکایی، کمک رسانی به قحطی زدگان ایرانی نیست، بل که این هیئت در جست وجوی حق بهره برداری از منابع نفتی ایران است![5] از آن جا که هزینه ی سفر هیئت جادسون را شرکت های راکفلر و استاندارد اویل تأمین کرده بودند، قابل درک است که چرا آن مرد انگلیسی به او مظنون بود. به نظر می رسد انگیزه ی اصلی سفر جادسون بیش تر شکار آثار باستانی بود تا نفت!!

اندک زمانی پس از بازگشت جادسون به آمریکا، جان راکفلر در سال ۱۹۱۹م مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو را تأسیس کرد. این مؤسسه نقش مهم و اساسی در داستان ما دارد.

در ۱۹۰۰م آلمانی ها نیز به شدت درگیر مسائل باستان شناختی بین النهرین بودند. یکی از مهره های اصلی آن ها ارنست هرتسفلد[6] بود که در این کتاب با وی آشنا می شوید. در سال ۱۸۹۹م آلمان موافقت نامه ی محرمانه ای را با دولت وقت ترکیه [خلافت عثمانی] امضاء کرد که اجازه

1. Rockefeller.

۲. رک. همان کتاب، صص ۱۰۰-۹۹.

3. Harry Pratt Judson. 4. William Marshall.

5. William Marshall (1929) Memories of Four Fronts, London: Ernest Ben Ltd., p. 85.

6. Ernest Herzfeld.

می داد تمامی آثار باستانی که در این کشور یافت می شود به طور مساوی بین دو دولت تقسیم شود. آلمانی ها از سال ۱۸۹۷ م به دنبال کسب حق انحصاری آثار باستانی بین النهرین بودند؛ همانند حق انحصاری فرانسه در ایران.[۱] آنان با وجود این که این حق را به دست نیاوردند، اما به کاوش در چند منطقه پرداختند.

بریتانیا با اشغال بین النهرین در سال ۱۹۱۷ م بر آثار باستانی بین النهرین مسلط شد. اولین مسئله این بود که درباره ی شمار بسیار زیادی از آثار باستانی که از کاوش های آلمانی ها به دست آمده بود چه تصمیمی بگیرند. هرتسفلد و زاره[۲] ۱۰۵ جعبه عتیقه جمع آوری کرده بودند که آن ها را در ۱۹۲۱ م به نشانه ی پیروزی بریتانیا در جنگ به لندن فرستادند. هرتسفلد برای مطالعه ی آن آثار به بریتانیا دعوت شد. هرتسفلد ساده لوحانه درخواست کرد تا این آثار را برای بررسی و مراقبت هایی که از نظر وی تنها در برلین امکانات آن فراهم بود، به آلمان بفرستند! اما در بریتانیا کسی برای اجرای این پیشنهاد گوش شنوایی نداشت.[۳]

خروج بی رویه و غیرقانونی آثار باستانی در نیمه ی دوم قرن نوزدهم از قلمرو امپراطوری، دولت عثمانی را بر آن داشت تا قانونی وضع کند که به موجب آن خروج آثار باستانی از کشور بدون مجوز رسمی ممنوع شود. دولت معظم عثمانی اولین قانون را در سال ۱۸۷۴ م به اجرا درآورد که از مهم ترین مواد آن قرار دادن اختیار تمامی کاوش های باستان شناختی در قلمرو خلافت عثمانی تحت نظارت وزارت تعلیم و تربیت عثمانی بود. نقطه ی قوت و امتیاز مهم این قانون، تقسیم مساوی آثار مکشوف بین مالک زمین مورد کاوش، دولت عثمانی و هیئت کاوش بود. طبق قانون سال ۱۸۷۴ م دولت تنها صاحب همه ی اشیاء و آثار به دست آمده بود و صدور این اشیاء بدون مجوز دولتی از سال ۱۹۰۶ مطلقاً ممنوع شد.[۴] به رغم قوانین دولت معظم عثمانی، باز هم قدرت های غربی بودند که مالک

۱. رک. برناردسون، همان کتاب، صص ۱۲۱-۱۲۰.
2. F.Sarre.
۳. رک. همان کتاب، صص ۱۴۵-۱۴۴.
۴. رک. همان کتاب، ص ۷۹.

واقعی آثار باستانی بین النهرین محسوب می شدند و هیچ یک از قوانین مختلفی که در موضوع آثار باستانی وضع شد نتوانست مانع از غارت آثار باستانی عراق در قرن نوزدهم شود. برناردسون می نویسد که غارت آثار باستانی عراق در قرن نوزدهم در منطقه ی خاورمیانه نظیر نداشت![1] با اشغال خاورمیانه به وسیله ی ارتش بریتانیا در جنگ جهانی اول، این غارت وارد مرحله ای جدید و گسترده تر شد: «بین سال های ۳۱ ـ ۱۹۲۱م بریتانیا با اعمال نفوذ قدرت سیاسی و به کارگیری دستگاه دیپلماتیک، این قلمرو را حق مسلم خود دانست و ساختاری را بنا نهاد که در آن صدور گسترده ی آثار باستانی مجاز بود. یکی از مهم ترین دست آویزهای موجود در این قانون، جهانی و همگانی بودن این آثار بود؛ به گونه ای که موزه های پاریس و نیویورک و لندن هم به اندازه ی موزه ی بغداد حق نمایش و تملک آن را داشتند». این قانون پس از استقلال عراق تغییر کرد، اما در اوایل دهه ی ۱۹۳۰م، عراق موضع تعریف شده ای گرفت و قانون جدیدتر و محدودتری وضع کرد که از مالکیت تمام و کمال ملت عراق بر کشفیات باستانی خبر می داد.[2] همان طور که این کتاب نشان می دهد، این که رخ دادهای باستان شناختی ایران و بین النهرین در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بسیار مشابه یکدیگر بود، از آن است که دولت های به ظاهر مستقل این منطقه در عمل مستعمره ی بریتانیا بودند!

تاراج آثار باستانی ایران، ۱۹۴۱ – ۱۹۲۵

برخلاف مصر و بین النهرین، درهای باستان شناسی ایران در ۱۹۲۰ با وجود حق انحصاری فرانسه، به روی باستان شناسان خارجی بسته بود. همان طور که گفته شد، تا ۲۷ سال پس از اعطای امتیاز انحصار کاوش ها به فرانسه، هیچ گونه کاوش باستان شناختی در ایران انجام نشد[3]. حق

۱. رک. همان کتاب، صص ۲۲۶-۲۲۴. ۲. رک. همان کتاب، ص ۳.
۳. مترجم در صفحات قبل به دیدگاه انتقادی خویش اشاره کرده است.

انحصاری فرانسه، که آمریکایی ها و آلمانی ها به شدت از آن انتقاد می کردند و آن را «امتیاز غیرمنصفانه» می دانستند، برای چند سالی مانع تاراج گنجینه های هنری و باستانی ایران شد. با به روی کار آمدن سلسله ی پهلوی در سال ۱۳۰۴ش ناگهان دروازه های ایران به روی باستان شناسان خارجی گشوده شد. فسخ امتیاز انحصاری فرانسه در آبان ماه ۱۳۰۶ش و تصویب قانون عتیقات ایران در آبان ماه ۱۳۰۹ ش گام اول گشودن دروازه های باستان شناسی ایران بود. باستان شناسی ایالات متحده آمریکا حداکثر بهره را از این فرصت برده و «درشت ترین دانه ی الماس را به چنگ آورد». چندین موزه ی آمریکایی به ایران هجوم آوردند تا کاوش کنند. در سال ۱۹۳۱م هوراس جین[1]، مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا در نامه ای که به والاس اسمیت موری[2]، مدیر کل خاور میانه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا نوشت، اذعان کرد گشایش دروازه های ایران برای اولین بار به روی باستان شناسان خارجی [غیرفرانسوی] فرصت بی نظیری بود (رجوع کنید به فصل ۴). برای اریک اشمیت[3]، مدیر هئیت باستان شناسی دانشگاه پنسیلوانیا در دامغان، که در سال ۱۹۳۱م وارد ایران شد، این کشور «یک بهشت باستان شناسی بکر و دست نخورده» بود! این کتاب توضیح می دهد که چه گونه موزه های آمریکایی و شماری از شهروندان آن، گنجینه های هنری و آثار باستانی ایران را در سال های ۱۹۴۱ ـ ۱۹۲۵م به یغما بردند. مدارکی هست که نشان می دهد چه گونه چند موزه ی آمریکایی تعداد زیادی از آثار باستانی ایرانی را بارها ارزان تر از قیمت اصلی آن ها به دست آوردند. در بازدید از موزه هایی چون موزه ی هنر متروپولیتن[4] در نیویورک و اسمیت سونین[5] در واشینگتن متوجه شدم که تمام آثار باستانی این موزه ها در میانه ی سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱م به آن جا منتقل شده است. در موزه ی هنر متروپولیتن، همه اشیاء ساسانی و اسلامی و ظروف سفالی بسیار گران بهای نیشابور دارای تاریخ ۱۹۳۰م بود. بیش از همه، محراب

1. Horace H.F. Jayne. 2. Wallace Smith Murray. 3. Erich F.Schmidt.
4. Metropolitan Museum of Art. 5. Smithsonian.

کاشی کاری شده ی بزرگی از اصفهان با قدمت ۱۴۰۰ نظر مرا به خود جلب کرد که آن هم تاریخ ورود ۱۹۳۰م به موزه را داشت.[۱] با خود گفتم: «چه گونه ممکن است محرابی به این بزرگی که بیش از ۱۳۰۰ سال در مسجدی در اصفهان بود، وارد نیویورک شده است؟ چه گونه توانسته اند این محراب را از کشوری مسلمان و متدین خارج کنند»؟ هنگامی که برای تألیف این کتاب مشغول تحقیق و مطالعه ی اسناد موجود در وزارت امور خارجه ی ایالات متحده آمریکا بودم، دریافتم که این محراب در میان مجموعه ی بزرگی از آثار هنری و مذهبی بود که گروهی از سارقان آن را در سال ۱۹۳۰م دزدیده اند!

همان گونه که در فصل دوم متوجه می شوید، و زیر مختار وقت آمریکا در ایران، چارلز هارت[۲] گزارش کرده است که در این غارت روشمند و منظم از مساجد و بقاع متبرکه ی ایرانی بیش از همه به باند پوپ - رب النوع[۳] مظنون است. **آرتور آپهام پوپ**[۴] (۱۹۶۹ - ۱۸۸۱م) که در این کتاب فصلی را به وی اختصاص داده ام و با وی به خوبی آشنا خواهید شد، شهروند ایالات متحده ی آمریکا و **قاچاقچی عتیقه** بود که به عنوان کارشناس هنر اسلامی شهرت یافته است! پوپ پیوندهایی تنگاتنگ و روزافزون با خاندان پهلوی و به ویژه شخص رضاخان داشت. پوپ اکثر عتیقه هایش را از رب النوع می خرید. در گزارش سال ۱۹۴۲م وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا آمده است که محراب موجود در موزه ی هنر متروپولیتن در سال ۱۹۳۰م بدان جا منتقل شده است. در این گزارش حتی **هویت دزدان** هم شناسایی و تأیید شده است: باند **پوپ - رب النوع**! در این گزارش همچنین ذکر شده است **باستان شناسان آلمانی** که در دهه ی ۱۹۳۰م در ایران برای موزه های آمریکایی کار می کردند در ردیف **مظنونین و متهمین سرقت و قاچاق** آثار باستانی ایران قرار دارند. همان طور که در ذیل خواهید

۱. نویسنده ی محترم در این جا دچار اشتباه شده است. قدمت این محراب کاشی کاری شده به دوره ی ایلخانان باز می گردد.

2. Charles C. Hart.

۳. ایوب رب النوع، یا رابینوکلیمی، از سوداگران نامدار میراث فرهنگی ایران بود.

4.Arthur Upham Pope.

خواند، این همان رفتاری است که شماری از اتباع بریتانیایی در بین‌النهرین مرتکب شدند.
گزارش‌ها و اسناد وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا نشان می‌دهد: پروفسور ارنست امیل هرتسفلد[1] (۱۹۴۷ - ۱۸۷۹م) بزرگ‌ترین متخصص وقت در تمدن ایران باستان، متهم است که «بدون اطلاع دولت ایران» آثار باستانی را از ایران به خارج صادر می‌کرد! در این کتاب اسنادی را ارایه می‌کنم که نشان می‌دهد غارت گسترده‌ی گنجینه‌های هنری ایرانی در سال‌های ۱۹۴۱ - ۱۹۲۵م تنها با همکاری و راه‌نمایی‌های دولت آمریکا و رضایت و اطاعت رژیم تازه به سلطنت رسیده‌ی پهلوی در ایران میسر بود. دولت آمریکا بارها حکومت ایران را تحت فشار قرار داد تا یافته‌های باستان‌شناختی را به مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو واگذار کند. اسناد و گزارش‌های وزارت امور خارجه‌ی آمریکا هم بیانگر این حقیقت است، و نیز دیپلمات‌های وقت آمریکا صراحتاً گفته‌اند که درآن زمان، مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو چه به لحاظ قانونی و چه به لحاظ اخلاقی هیچ سهمی در یافته‌های حاصل از کاوش‌های تخت جمشید نداشته است.

ایران در جنگ جهانی اول و قحطی بزرگ ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷م

اگر جست‌وجو کنیم، درمی‌یابیم که ایران، سیادت بر میراث فرهنگی‌اش را از جنگ جهانی اول به بعد از دست داد؛ همان‌گونه که استقلال خود را از دست داد! این مطلبی است که به تفصیل در کتاب دیگری به آن پرداخته‌ام[2] و در این جا تنها خلاصه‌ای از آن را آورده‌ام: ایران گرچه به ظاهر کشوری بی‌طرف بود، اما صحنه‌ی نبرد جنگ افروزان شد. اولین بار در سال ۱۹۱۴م بریتانیای کبیر با اشغال استان جنوبی خوزستان بی‌طرفی ایران را نقض کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۱۵م طی قراردادی محرمانه،

1. Ernest E. Herzfeld.

۲. رک. به کتاب زیر چاپ نویسنده، با عنوان «ایران در جنگ جهانی اول و اشغال آن به دست بریتانیای کبیر».

بریتانیا و روسیه ی تزاری ایران را بین خود تقسیم کردند! در این پیمان، منطقه ای که سابقاً طبق قرارداد «اوت ۱۹۰۷م» بین بریتانیا ـ روسیه بی طرف شناخته شده بود به بریتانیا واگذار شد. در مقابل، به روسیه وعده ی اشغال شهرهای استانبول و تنگه ی داردانل داده شد!! همچنین در این پیمان محرمانه، بریتانیا تعهد کرد که نیمی از ایران را، تا اراضی جنوب اصفهان، به روسیه واگذار کند!!! پس از آن، هر یک از این دو قدرت با انرژی تمام در صدد اعمال نفوذ در منطقه ی اشغالی خود برآمدند.[۱] اما اشغال بین النهرین توسط بریتانیا (بغداد در مارس ۱۹۱۷ اشغال شد)، انقلاب های روسیه (در اکتبر و مارس ۱۹۱۷) و بالاخره ورود ایالات متحده ی آمریکا به جنگ و همکاری آن با متفقین (در آوریل ۱۹۱۷) موجب تغییر کلی داستان شد و برای بریتانیای کبیر در ایران و خاور نزدیک امکاناتی را فراهم کرد که حتی در رویا هم نمی دید! رقیب تاریخی بریتانیا، روسیه ی تزاری، به یک باره از صحنه ی رقابت حذف شد و با ورود نیروهای آمریکایی به اروپا، بریتانیا توانست نیروی بزرگی را از جبهه ی اروپا روانه ی خاورمیانه کند. همان طور که در گزارش های منابع دیپلماتیک ایران آمده است، بریتانیا در آوریل ۱۹۱۸م فقط «۴۰۰/۰۰۰» نفر سرباز در جبهه ی بین النهرین داشت.

کوتاه سخن آن که با فروپاشی روسیه و شکست خلافت عثمانی و اشغال بین النهرین، ایران متزلزل کاملاً در محاصره ی بریتانیا قرار گرفت. در اواخر سال ۱۹۱۷م بریتانیا شروع به اشغال منطقه ای از ایران کرد که ضمن قراردادهای محرمانه ی ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵، در حوزه ی نفوذ روسیه بود، و تا **تابستان سال ۱۹۱۸م بریتانیا سراسر ایران را اشغال کرد.** بی تردید، پس از فاجعه ی حمله ی مغول در قرون وسطی، جنگ جهانی اول و قحطی بزرگ ۱۹۱۹ـ۱۹۱۷م بزرگ ترین فاجعه در تاریخ ایران بود. بخش عظیمی از ایران به سبب نبردهای سنگین نابود شد. از پاییز سال «۱۹۱۷» تا

۱. همان کتاب؛ همچنین رک. Lev Ivanovich Miroshnikov (1964) Iran in World War I, Moscow: USSR Academy of Science.

تابستان سال «۱۹۱۹» قحطی و بیماری های ناشی از آن، سبب مرگ **یک سوم تا یک دوم جمعیت ایران شد! ـ یعنی بین شش تا ده میلیون نفر!** فاجعه ای که ابعاد آن در تصور کسی نمی گنجد!! ایران بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول بود[۱]!!! هیچ کشوردیگری تا بدین حد، در این جنگ صدمه ندید. ایران حدود نیمی از جمعیت خود را در این جنگ از دست داد. این که چنین فاجعه ای عظیم در پس پرده نگه داشته شده است و کسی تاکنون از آن آگاه نشده است، خود مستلزم تحقیق و تفحص است. تاریخ ایران در دوره ی قبل و بعد از سال ۱۹۱۸م، بدون درک درست از عوامل و نتایج ناشی از این قحطی بزرگ به هیچ وجه قابل فهم نیست!

کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱م و به روی کارآمدن رژیم پهلوی

بریتانیا پس از اشغال نظامی کامل ایران، نقشه ی کنترل کامل ایران و منابع نفتی آن را کشید و به واسطه ی کودتای «سوم حوت ۱۲۹۹ش» و ایجاد یک دیکتاتوری نظامی به هدف خود رسید. از گزارش هایی که اخیراً وزارت امور خارجه ی آمریکا منتشر کرده است، نیک درمی یابیم که به رغم انکارهای مؤکد بریتانیا، در واقع این کشور طراح و راه نمای اصلی این کودتا بوده و اعضاء سفارت و ستاد ارتش بریتانیا در آن دست داشته اند.[۲] کودتا به سرکردگی رضا میرپنج یک صاحب منصب بی سواد و ناشناخته ی سواره نظام قزاق انجام شد. او پس از این کودتا به رضاخان، سردار سپه و سپس رضاشاه پهلوی معروف شد!

با حمایت های مالی، سیاسی و نظامی بریتانیا، رضاخان دیکتاتور نظامی ایران در سال های ۱۹۲۵ ـ ۱۹۲۱م شد. کودتای دیگری که در آذرماه ۱۳۰۴ش با پشتیبانی بریتانیا صورت گرفت، سبب شد تا رضاخان سلسله ی

۱. رک. به کتاب زیر چاپ نویسنده با عنوان «قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران، ۱۹۱۹-۱۹۱۷م». [کتاب مزبور به تازگی به فارسی ترجمه و منتشر شده است: مجد، محمدقلی (۱۳۸۷) قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی. مترجم]

۲. رک. فصل سوم از کتاب همین نویسنده با عنوان «بریتانیای کبیر و رضاشاه».

قاجار را منقرض کند و به خود لقب شاه بدهد. از آن جا که دیکتاتوری نظامی رضاخان با سلسله ای از کودتاهای انگلیسی به قدرت رسیده و فاقد حمایت های مردمی و قانونی بود، بالطبع برای بقای خود نیز به شدت وابسته به حمایت های خارجی شد و از همین رو، در برابر فشارهای سیاسی بریتانیا به شدت ضعیف و آسیب پذیر بود و همواره در وحشت تغییر سیاست های خارجی آنان به سر می برد. دولت های بریتانیا، آمریکا، روسیه و حتی فرانسه با علم به این حقیقت و با اغتنام از فرصت، حداکثر استفاده را از شرایط می بردند، و چنان معاهدات سنگینی را بر رژیم پهلوی تحمیل می کردند که هرگز یک حکومت مستقل و ملی زیر بار آن نمی رفت.

توافق کشورهای خارجی، ۱۹۴۱ ـ ۱۹۲۵م

معروف ترین موافقت نامه ی دولت ایران در این دوره، قرارداد نفت ۱۹۳۳م، و پس از آن اعطاء امتیاز شیلات دریای خزر در ۱۹۲۷م بود. یکی دیگر از آن ها که چندان معروف نیست ولی به همان اندازه مهم است، اعطای امتیازات در باستان شناختی به موزه های آمریکایی در سال های ۱۹۴۱ ـ ۱۹۳۱م بود. با این که هیچ سند مکتوبی تاکنون به دست نیامده است، اما به نظر می رسد که در عمل یک توافق صوری پنهانی در تقسیم منابع با ارزش ایران یعنی نفت، آثار باستانی و خاویار بین سه ابرقدرت صورت گرفته بود. در حالی که آمریکا با نهایت دقت پای خود را از حوزه ی خاویار و نفت ایران کنار کشیده بود، بریتانیا و روسیه نیز در مقابل هیچ دخالتی در زمینه ی کاوش های باستان شناختی و تجارت آثار باستانی در ایران نکردند. تنها یک باستان شناس انگلیسی برجسته به نام سر اورل اشتاین[1] در دهه ی ۱۹۳۰م در ایران کار می کرد. کارهای اشتاین به تنهایی قابل قیاس با چندین هیئت باستان شناسی آمریکایی در ایران بود، اما این را هم باید در نظر داشته باشیم که بخشی از کارهای او در ایران به سود

1. Sir Marc Aurel Stein.

دانشگاه آمریکایی هاروارد انجام می شد.
باستان شناسان انگلیسی دیگری هم بودند که در ایران کار می کردند، اما در استخدام مؤسسات و موزه های آمریکایی بودند. همان طور که در کتاب حاضر آمده است، در واقع سفارت بریتانیا در تهران کمک کرد تا سر اورل اشتاین به سود دانشگاه هاروارد با آن ها همکاری کند. آشکار است که توافق و سازش آن ها با یک دیگر تصادفی نبود. آمریکا هرگز با بریتانیا در موضوع کنترل نفت ایران مشکلی نداشت و بریتانیا نیز به هیچ وجه آمریکا را برای سلطه اش بر آثار باستانی ایران زیر سئوال نبرد. حقیقتی آشکار است که وقتی کنترل سیاسی و نظامی ایران در دست بریتانیا بود، ایالات متحده ی آمریکا منافع خود در ایران را از سال ۱۳۰۴ش در زمینه ی باستان شناسی جست و جو کرد. شواهدی وجود دارد که بریتانیا برای پیش گیری از دخالت آمریکا در منابع نفت شمال ایران، عرصه ی کاوش آثار باستانی ایران را برای آن ها خالی گذاشت! بریتانیا تمامی مسیرهای دست رسی آمریکا به نفت ایران را مسدود کرده بود و در مقابل، دست آمریکا را در آثار باستانی ایران کاملاً باز گذاشت. صادرات سودآور خاویار و امتیاز شیلات دریای خزر نیز سهم روسیه بود.
آرتور چستر میلسپو[1] مشاور عالی آمریکایی تبار ایران در امور مالی و اقتصادی که در سال ۱۳۰۶ش رضاخان او را از کار بر کنار کرد، با ارائه ی سند می گوید که واگذاری امتیاز شیلات دریای خزر به روسیه، خیانتی آشکار به حقوق و منافع ملی ایران بود.[2] تا وقتی که این قرارداد در دوره ی نخست وزیری دکتر محمد مصدق ملغی اعلام شد، تا سال ۱۳۳۱ش ایران هیچ گونه کنترلی بر حقوق شیلات خود در دریای خزر نداشت. واگذاری امتیاز شیلات به روسیه سبب از بین رفتن سرسام آور بسیاری از منابع دریایی خزر شد. به قول میلسپو، رضاخان کاملاً ایران را دوشید![3] به مدت بیست سال تمام، از ۱۹۴۱ ـ ۱۹۲۱م نه تنها قسمت

1. Arthur Chester Millspaugh.

۲. رک. همان کتاب.

3. Arthr Chester Millspaugh (1946) Americans in Persia, Washington, D.C: the Brooking Inc.

عمده‌ای از درآمدهای نفتی ایران صرف خریدهای تسلیحاتی شد بل که حداقل «۶۰ تا ۶۵» درصد بودجه ی دولت (به ویژه درآمدهای نفتی) هم صرف توسعه ی ارتش و پلیس شد. دامنه ی اتلاف منابع اجتماعی در ایران به حدی است که به سختی می توان تصور کرد. اگر این پول هنگفت صرف توسعه ی آموزش و پرورش، تأسیسات زیربنایی و توسعه ی کشاورزی و صنعت می شد، امروز ایران در ردیف کشورهای جهان سوم قرار نمی گرفت. در سال ۱۹۴۱م، یعنی سال خروج رضاخان از ایران، ۸۵٪ تا ۹۰٪ جمعیت ایران هنوز بی سواد بود و چهل سال بعد، هنگامی که پسرش محمدرضاشاه پهلوی از ایران گریخت، بی سوادان دو سوم جمعیت ایران را تشکیل می دادند و این مفهوم «دروازه های بزرگ تمدن» بود! با بررسی این حقایق می توان پی برد که چرا ایران به رغم داشتن منابع عظیم نفتی، طبیعت ثروتمند و پیشینه ی تاریخی ـ فرهنگی بسیار غنی توسعه نیافت.

بریتانیا و اتحاد جماهیرشوروی درشهریور ۱۳۲۰ش ایران را اشغال کردند. بهانه ی قوای اشغال گر حضور فعال اتباع آلمانی در ایران و تهدید آنان علیه منافع مسکو ولندن درمنطقه بود. درسال ۱۳۲۰ش مجموع آلمانی های ساکن در ایران «۵۰۰ تا ۶۰۰» نفر بود و هیچ گاه نشانی دال بر این که رضاخان «هواخواه آلمان نازی بود» وجود نداشت. بریتانیا وی را به قدرت رسانید و او با مساعدت بریتانیا بیست سال بر ایران حکومت کرد و بانک های لندن نگهبان ثروت اوبودند. از سویی دیگر ایران را بیش تربریتانیا اشغال کرد تا شوروی. من در جای دیگر با ارائه ی شواهد اثبات کرده ام که بریتانیا با مشاهده ی ناامنی و شاید انقلاب در منطقه و به سرآمدن دوره ی استفاده ی مفید از رضاخان، خود با اجرای کودتایی، اسباب خروج وی را فراهم و در شهریور ۱۳۲۰ش پسرش را جانشین وی کرد. آن ها مهره ی کهنه شده ی خود را با کشتی، تحت مراقبت شدید، در شهریور ۱۳۲۰ش از ایران بیرون فرستادند تا بقیه ی عمر را در تبعید سپری کند.[۱]

۱. رک. به کتابی از همین نویسنده با عنوان بریتانیای کبیر و رضاشاه، فصل های ۹ و ۱۰.

والاس اسمیت موری[1]، آرتور آپهام پوپ[2] و قتل امبری[3]

واقعه ای که تأثیر زیادی بر روابط ایران و آمریکا گذارد، قتل معاون کنسول ایالات متحده ی آمریکا در تهران به نام رابرت ویتنی امبری[4] (۱۹۲۴ - ۱۸۸۳م) در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴م بود که طبق شایعات آن زمان، به دست مذهبیون افراطی انجام شد. وی از کارمندان لایق سفارت آمریکا در تهران، و از دوستان صمیمی آلن دالس[5]، مدیر کل وقت اداره ی خاور میانه در وزارت امور خارجه ی آمریکا و رئیس آتی سازمان سیا بود. هیچ کس در توطئه آمیز بودن این قتل تردید نداشت و آن چه بیش از همه توجه همگان را به خود جلب کرد، گزارش مفصل وی از تظاهرات «ضدبهایی» به دست «اراذل و اوباش مزدگیر» به تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴م بود.[6] در ابتدا هم حدس زده می شد که امبری قربانی رقابت بریتانیا و آمریکا بر سر نفت ایران شده است. شرح جزئیات این داستان جذاب، خارج از بحث این کتاب است و تنها چارلز هارت، وزیر مختار وقت آمریکا در ایران، شش سال بعد در گزارش خود این نکته را درباره ی آن حادثه ی غم انگیز متذکر شده است: «مکس دیکسون[7] نماینده ی شرکت نفت هاریمان[8] از تیمورتاش، وزیر دربار، و میرزاعبدالحسین خان دیبا، یکی از مقامات دربار، شنیده است که مرحوم امبری، معاون کنسول، احتمالاً به تحریک رئیس وقت شرکت نفت ایران و انگلیس (لاوینگتون جکز)[9] به قتل رسیده است. آنان حتی به دیکسون پیشنهاد کردند که جانب احتیاط را رعایت، و تحت حمایت پلیس رفت و آمد کند، اما وی آن را نپذیرفت»[10]. پس از قتل امبری، آرتور اپهام پوپ مسئول اصلی تبلیغات رژیم پهلوی در ایالات متحده ی آمریکا شد. برای اثبات این نکته که مذهبیون افراطی هیچ نقشی در قتل امبری

1. Wallace Smith Murray. 2. Arthur Upham Pope. 3. Imbrie.
4. Robert Whitney Imbrie. 5. Allen .W.Dulles.

۶. همان کتاب، صص ۱۶۸-۱۶۶.

7. Max Dixon. 8. Harriman. 9. T. Lavington Jacks.

۱۰. هارت، یادداشت شماره ی ۶۳۶۳/۶۵۳ . ۸۹۱ ، ۵۱ در پنجم آوریل ۱۹۳۰م.

نداشتند همین بس که بگویم پوپ به مدت چهل سال به تمام اماکن مقدس و بقاع متبرکه ی ایران دست رسی داشت و بدون هیچ تعرض و گزندی از آن ها عکس می گرفت! براساس گزارش های وزارت امور خارجه ی آمریکا، ورود پوپ به ایران آن هم دقیقاً یک سال پس از قتل امبری یعنی تابستان ۱۹۲۵م خود نشانه ای از آغاز دست اندازی آمریکا بر آثار باستانی ایران بود. پوپ که خود را «مشاور موزه داری در هنر اسلامی» در «مؤسسه ی هنر شیکاگو» معرفی کرده بود، در اصل قاچاقچی و دلال اشیاء عتیقه بود. اما در آغاز برخی وی را کارشناس و متخصص هنرهای اسلامی و ایرانی معرفی می کردند! پوپ به محض ورود به ایران، با همکاری سفارت آمریکا در تهران توانست روابط نزدیکی با رژیم پهلوی برقرار کند. همان طور که در فصل دوم کتاب خواهید خواند، اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ی آمریکا آشکارا ثابت می کند که پوپ در سرقت و غارت سازمان یافته ی آثار هنری از اماکن مذهبی و بقاع متبرکه ی قدیمی ایران دست داشته است که از جمله ی آن می توان ازسرقت محراب ها به یاری گروه های سارق و فروش آن ها به موزه های آمریکا نام برد. اسناد نشان می دهد که پوپ با سازمان دهی نمایشگاه هنر ایرانی در سال ۱۹۳۱م در لندن، تاراج گنجینه های هنری ایران را توسعه بخشید و ارتقاء داد! در گزارش های چارلز هارت، سفیر وقت آمریکا، آمده است که هیچ یک از آثار هنری که از مساجد و دیگر اماکن مقدس «امانت» گرفته شده بود، به صاحبان اصلی آن ها بازگردانده نشد!! بی هیچ گفت وگویی آشکار است که چنین غارت گسترده ای فقط و فقط با همکاری رژیم پهلوی، علی الخصوص و مساعدت شخص رضاخان، به پوپ و همدستانش صورت امکان می یافت!!!

چنین می نماید که رضاخان دست رسی آسان پوپ به گنجینه های هنر ایران را دستمزد این مبلغ رژیم پهلوی می انگاشت. فساد و تباهی و رشوه خواری دربار پهلوی تا بدان جا گسترده بود که رضاخان به رغم اطلاع از قاچاق گنجینه های هنری ایران توسط پوپ و همسرش فیلیس آکرمان[1] در سال

1. Phyllis Ackermann.

۱۹۳۳م با اعطای لقب «خادمان فرهنگ ایران» از ایشان تجلیل کرد! کوتاه سخن آن که، اسناد طبقه بندی شده ی وزارت امور خارجه ی آمریکا پرده از شخصیت پوپ و اعمال وی در ایران برمی دارد!

شخصیت دیگری که پس از تراژدی امبری در داستان ایران نقش ایفا کرد، والاس اسمیت موری بود. موری به مدت بیست سال نقش حساسی در تعیین سیاست های آمریکا در ایران داشت. موری در آوریل ۱۹۲۲م به عنوان دبیر اول سفارت آمریکا وارد تهران شد. در مارس ۱۹۲۴م وزیر مختار آمریکا در تهران، جوزف کورنفلد[1] نام خود را برای رأی گیری اول سپتامبر ۱۹۲۴م به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری به کالوین کولیج[2]، رئیس جمهور وقت آمریکا تسلیم کرد. کورنفلد، به خاطر جاه طلبی های سیاسی اش برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۲۴م به آمریکا بازگشت. امبری در ژوئیه ۱۹۲۴ به قتل رسید و پس از رفتن کورنفلد، موری به عنوان کاردار سیاسی سفارت آمریکا در تهران منصوب شد و مسئولیت های امبری را به عهده گرفت. وی کارهای خود را به نحو احسن انجام داد، به گونه ای که وقتی در ژوئیه ی ۱۹۲۵ به واشینگتن بازگشت، کارمند اداره ی کل خاورمیانه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا شد و سپس در سال ۱۹۳۰م مدیر کل همان اداره گردید. بدین ترتیب، وی به مدت ۱۶ سال آینده مدیر و هدایت کننده ی سیاست خارجی آمریکا در ایران بود. وی در سال های ۱۹۴۶ ـ ۱۹۴۵م همزمان با بحران آذربایجان، سفیر آمریکا در تهران بود. موری نقش اصلی و مرکزی را در داستان تاراج آثار باستانی ایران داشت.

باز شدن دروازه های ایران به روی باستان شناسان خارجی

هنگامی که اسناد وزارت امور خارجه ی آمریکا را مطالعه و بررسی می کردم، به اسنادی در موضوع باستان شناسی ایران برخوردم، که

1. Joseph s. Kornfeld. 2. Calvin Coolidge.

براساس آن ها می توان گزارش کاملی از غارت آثار باستانی ایران توسط آمریکایی ها در سال های ۱۹۴۱ - ۱۹۲۵م تهیه کرد، یعنی دقیقاً دورانی که در تاریخ باستان شناسی ایران به دست فراموشی سپرده شده است! برای مثال، به رغم آن که ارنست هرتسفلد و اریک اشمیت (۱۹۶۴-۱۸۹۷م) نقشی بسیار مهم و انکارناپذیر در کاوش های ایران در سال های ۱۹۳۹-۱۹۳۱م داشتند، اما هیچ ارجاعی در موضوع ایشان در این اسناد وجود نداشت. حال آن که می دانیم مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به واسطه ی آن ها مجموعه ای بزرگ از آثار باستانی و هنری ایران و تخت جمشید را به دست آورده بود. این نکته جای شگفتی بسیار دارد![1] همچنین در نشریات متعددی که موزه ی هنر متروپولیتن در دهه ی ۱۹۸۰م در موضوع آثار باستانی این موزه در بخش ایران، از دوره ی ساسانیان تا اسلام، منتشر کرده است، به طور عمد هیچ اشاره ای به هیئت اعزامی موزه ی نام برده به فارس و خراسان در سال ۱۹۳۰م نشده است.[2] آشکار است که بخشی از این داستان به گونه ای است که این موزه ها هیچ علاقه ای به بیان آن ندارند! البته این محافظه کاری صرفاً به

1. Ernest E.Herzfeld (1988) Iran in the Ancient East. New York: Hacker Art Books; Erich F. Schmidt (1953) Perspolis I: Structures, Reliefs, and Inscriptions. Chicago: The Univerrsity of Chicago Press; Martin Sprengling (1953) Third Century Iran: Sapor & kartir. Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago; Erich F. Schmidt (1970) Perspolis III: The Royal Tombs and Other Monuments. Chicago: The University of Chicago Press; Sylvia A.Matheson (1973) Persia: An Archaeological Guide. London: Faber and Faber; Ursula Schneider (1976) Perspolis and Ancient Iran. Chicago: The University of Chicago Press; Donald N.Wilber (1989) The Archaeology of Parsa, Seat of the Persian Kings. Princeton: The Darwin Press; Michael Roaf (1990) the Cultural Atlas of the World: Mesopotamia and the Ancient Near East. Oxford: Andromeda Oxford.

2.Prudence Oliver Harper (1978) The Royal Hunter: Art of the Sassanian Empire. Newyork: The Asia Institute; Prudence Oliver Harper, Silver (1981) Vessels of the Sassanian Period, Vol. I: Royal Imagery. New York: the Metropolitan Musem of Art; Kathleen Howard (1983) the Metropolitan Museum of Art Guide. Newyork: the Metropolitan Museum of Art; the Metropolitan Museum of Art (1987) Egypt & the Ancient Near East. Newyork: the Metropolitan Museum of Art; Charles K. Wilkinson (1988) the Nishabur Pottery. Newyork: the Metropolitan Museum of Art; Oscar White Muscarella (1988) Bronze and Iron: Ancient Near Eastern Artifacts in the Metropolitan Museum of Art. Newyork: The Metropolitan Museum of Art.

باستان شناسی ایران محدود نمی شود.

برناردسون از آثاری که مدعی توصیف تاریخ باستان شناسی هستند به شدت انتقاد می کند. انتقادات او بسیار مهم است. او می گوید:

«تاریخ های بسیاری در موضوع سرگذشت باستان شناسی نوشته شده، که صرفاً برای عوام اند. سبک نگارش، انتخاب موضوع و روش تحقیق آن ها آشکارا همین هدف را آشکار می کند. برای مثال، اکثر این تاریخ ها بخش پیشینه ی تحقیق ندارند و کتاب ها و مراجع اصلی خود را یا معرفی نمی کنند و یا در دست رس محققین نیستند، به همین علت نویسندگان به گزارش های دست دوم متعدد تکیه می کنند و در نتیجه نظریات، داستان ها و تفسیرهای ایشان در یک دور تسلسل گرفتار می شوند. تأثیر و برآیند نهایی داستان، تکرار دوباره ی همان نظریات است».[1]

در اثر حاضر سعی بر آن است تا با استفاده ی گسترده و همه جانبه از منابع اولیه و گزارش های بایگانی شده از نقاط مبهم و نواقص موجود در تاریخ باستان شناسی ایران پرده برداریم. برناردسون در ادامه، از بدترین مصیبت های تاریخ باستان شناسی خاورمیانه می نویسد:

«به رغم محوریت باستان شناسی خاورمیانه، مطالب تخصصی و تحقیقی کمی در این باره نوشته شده است.... نگارش در این موضوع، به داستان های اغراق آمیز درباره ی کاوش ها و اکتشافات هیجان انگیز محدود است.... اکثر قریب به اتفاق این قبیل نوشته ها از موضع باستان شناسی صرف به موضوع نگاه می کنند و بیش تر به مشکلات تکنیکی و تئوریک باستان شناسان اولیه می پردازند. آن ها بحث های مفصلی در جزئیات آثار یافت شده و کاوش های مختلف دارند و در نهایت هم به ستایش افراطی از کاوش گرانی ختم می شوند که پروژه را رهبری کرده اند».[2]

همان طور که قبلاً خاطر نشان شد، کتاب حاضر برخلاف کتاب های پیشین، تنها با استناد به اسناد اصلی و دست اول نوشته شده است. نگارنده با استفاده از اسناد مطالعه نشده ی موجود در وزارت امور خارجه ی آمریکا گزارشی تهیه کرده است که نشان می دهد موزه های

1. Bernhardson, Reclaiming Plundered Past, pp.19-29.

۲. همان کتاب، صص ۲۴ - ۲۳.

آمریکایی هزینه ی ناچیزی برای به دست آوردن شمار بسیاری از گنجینه ها و آثار باستانی ایران پرداخته اند. این داستان از یک سو غم نامه است و از سوی دیگر حکایت ماجراهایی است که بر روابط آتی ایران و آمریکا تأثیر می گذارد. این مطلب به خوبی نشان می دهد که از همان آغاز و ابتدای روزهای حضور آمریکا در ایران، روابط دو کشور نامتعادل و نابرابر و بدون تردید از غم بارترین صحنه های تئاتر روابط ایران و آمریکا بود. در همان زمان بسیاری از شخصیت های حقیقی و حقوقی آمریکا در ایران فعالیت های غیرقانونی داشتند. ماجرای جبران خسارات و ترمیم آن ها دیر یا زود طرح می شود. در واقع این مسئله قبلاً در کشورهای خاورمیانه اتفاق افتاده بود. در سال ۱۹۸۰م روزنامه عراقی الثوره (انقلاب) به خوانندگان عراقی اش اطلاع داد که حکومت عراق رسماً از سازمان ملل متحد برای مرمت آثار باستانی و استرداد آن ها به کشورهای مبدأ آن ها استمداد طلبیده است. نخست وزیر فرانسه با صدام حسین در عراق دیدار کرد و صدام از او خواست که استل حمورابی از موزه ی لوور به عراق بازگردانده شود:[۱]

«صدام حسین جداً باور داشت که استل حمورابی متعلق به عراق است، هر چند که آن را در کاوش های عیلام در ایران پیدا کرده اند و نه در عراق».

باز شدن درهای ایران به روی باستان شناسان خارجی (غیر فرانسوی) در گام اول این را می طلبید که امتیاز انحصاری فرانسه در موضوع باستان شناسی ایران لغو شود.

دولت آمریکا که در صدد ایجاد «آخوری» امن برای باستان شناسان آمریکایی و همین طور «شراکت منصفانه» با فرانسه در چپاول آثار باستانی ایران بود، فشارهای دیپلماتیک بر فرانسه را تشدید کرد تا فرانسه از امتیاز انحصاری خود صرف نظر کند.

در فصل سوم به تلاش های دیپلماتیک آمریکا می پردازم که منجر به

۱. همان کتاب، ص ۵۰.

امضای معاهده ی جدیدی بین ایران و فرانسه در آبان ماه ۱۳۰۶ ش شد. طبق این قرارداد جدید، فرانسه از تمامی حقوق انحصاری خود در موضوع باستان شناسی ایران صرف نظر کرد، مگر ادامه ی کاوش ها در شوش و نیز محفوظ بودن مدیریت اداره ی کل عتیقات ایران برای یکی از اتباع فرانسوی به مدت بیست سال! از آن پس آندره گدار[1] فرانسوی به مدت بیست سال در رأس اداره ی کل عتیقات وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه قرار گرفت. گدار در ژانویه ی ۱۹۲۹ م وارد ایران شد. گام بعدی در گشایش دروازه های ایران به روی باستان شناسان خارجی، تنظیم و تصویب قانون عتیقات ایران بود که کاوش ها را قانونی می کرد. یکی از به ترین نشانه های سلطه ی خارجی ها بر ایرانیان در رژیم پهلوی این بود که پیش نویس قانون جدید عتیقات ایران را هرتسفلد و گدار با مشاوره ی آرتور پوپ و فردریک وولسین[2]، نماینده ی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، نوشته اند. وولسین در آن زمان به ایران آمده بود تا مجوز کاوش بگیرد. در فصل سوم خواهید خواند که این قانون، که براساس قانون عتیقات مصر نوشته شده و بسیار مشابه قانون عتیقات عراق بود، به رغم نارضایتی های مجلس شورای ملی ایران در سال ۱۳۰۹ ش به آن تحمیل شد. عراق در اوایل دهه ی ۱۹۳۰ م فعالیت های باستان شناسان خارجی را در کشور خود محدود کرد و نتیجه آن شد که غارت آثار باستانی در آن جا کاهش، اما در ایران افزایش یافت. مقایسه ی قوانین ایران و عراق، در زمینه ی آثار باستانی، مسائل زیادی را برای ما آشکار می کند و اطلاعات مهمی در اختیار ما قرار می دهد. همان طور که گفته شد، دولت ایران موظف شد تا به موزه ها و مؤسسه های خارجی برای انجام کاوش های باستان شناختی مجوز صادر کند. عتیقه ها و اشیاء مکشوف به صورت مساوی بین دولت ایران و مؤسسه ی کاوش گر تقسیم می شد. قانون جدید عتیقات ایران که در کمال تعجب «قانون راجع به حفظ آثار ملی ایران» نام گذاری شده بود در واقع مجوزی شد برای غارت قانونی گنجینه های

1. André Godard. 2. Frederick Wulsin.

باستانی و میراث فرهنگی ایران در یک دهه ی آینده. می توان به آسانی ادعا کرد که ایرانیان قانونی را تصویب کرده بودند که اجازه ی تقسیم آثار را می داد. بنابراین، موزه های خارجی شراکت در آثار باستانی ایران را حق قانونی و حتی اخلاقی خود می دانستند. اما لازم به تأکید است که بگویم نه رژیم پهلوی و نه قانون عتیقات مصوب آبان ماه ۱۳۰۹ه.ش اصلی مبنی بر مشروعیت و رضایت ملی ایرانیان را به همراه نداشت: اول این که رژیم پهلوی با کودتاهای طراحی شده ی بریتانیا به روی کارآمد و به پشتوانه ی آن حکومت کرد. دوم آن که قانون عتیقات مصوب سال ۱۳۰۹ش بر مجلس شورای ملی تحمیل شده بود. به همین دلیل، مفاد قانون عتیقات ۱۳۰۹ غیرقانونی بود و بالتبع هر چه که از ایران خارج شد، غیرقانونی بود. در این جا لازم است به اظهارات وزیر مختار وقت ایالات متحده ی آمریکا در ایران اشاره کنم که پس از تصویب قانون عتیقات و در سال ۱۳۱۴ش به هنگام اولین تقسیم یافته های پرسپولیس تحریر شده است. ویلیام هورنی بروک[1] می گوید ناوگانی از کامیون ها لازم است که سهم مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو را از پرسپولیس به بوشهر حمل کند تا با کشتی روانه ی آمریکا شود!

تلاش موزه های آمریکایی

بلافاصله پس از تصویب قانون عتیقات [قانون راجع به حفظ آثار ملی ایران] در آبان ماه ۱۳۰۹ش چندین موزه ی آمریکایی به ایران هجوم آوردند. در فصل ۴ گزارشی از هیئت های باستان شناسی آمریکایی در ایران در سال ۱۳۱۹-۱۳۱۰ ش ارایه شده است. به استثنای مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در پرسپولیس که در سراسر کتاب در این موضوع سخن گفته ام، باستان شناسان آمریکایی به صراحت گفته اند که باز شدن درهای ایران به روی آن ها، «فرصتی بی نظیر و بس استثنایی

1. William H . Hornibrook.

بود»! فصل چهارم روایت هجوم موزه های آمریکایی به ایران است. این موزه ها با سرعت سرسام آوری به ایران سرازیر شدند و به مناطقی چون دامغان، ری و نیشابور «حمله کردند». همان طور که در اسناد وزارت امور خارجه ی آمریکا ثبت است، آثار باستانی بسیاری به سرعت کشف و به سرعت بار کشتی شده و از کشور خارج شدند. بنا به گفته ی وزیر مختار وقت آمریکا در تهران، چارلز هارت، این آثار «مایه ی دلگرمی سازمان ها و حامیان آمریکایی پروژه ها شد». در این بین، آن چه بیش از همه جلب توجه می کند سرعت زیاد انجام کارها بود! دامغان و ری مورد «حمله و تجاوز» قرارگرفتند! اریک اشمیت سرپرست هیئت مشترک باستان شناسی آمریکا در ایران از این کلمات برای بیان عمق فاجعه استفاده کرده است!! آثار به سرعت تخلیه شدند و یافته ها را پس از تقسیم بین موزه ها، فوراً با کشتی از ایران خارج کردند. موضوع مهم دیگر، عدم حضور حتی یک نماینده ی ایرانی در روند تقسیم آثار بود، که باید طبق قانون عتیقات، حضور می داشت!!! قانون عتیقات ایران می گفت که یافته ها بین دولت ایران و مؤسسه ی خارجی به صورت مساوی تقسیم می شود، اما در جریان تقسیم، فقط مدیران هیئت های باستان شناسی موزه های آمریکایی حضور داشتند. البته به استثنای جوزف آپتن[1] از موزه ی متروپولیتن و فردریک وولسین[2] از موزه های کانزاس و پنسیلوانیا، دیگران مدیران آلمانی تبار بودند. نماینده ی دولت ایران هم آندره گدار، مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران، بود! بسیار جالب توجه است که طبق قانون جدید، سرنوشت آثار و صنایع دستی باستانی ایران را بیگانگان آمریکایی، آلمانی و فرانسوی، و بدون دخالت ایرانیان، تعیین می کردند.

دو گروه از موزه ها مجوز کاوش در قسمت های مختلف ایران را داشتند: گروه اول موزه های رسمی بودند، مانند موزه ی هنر متروپولیتن در نیویورک، موزه ی هنرهای زیبای بوستون، موزه ی هنر فیلادلفیا و موزه ی هنر کانزاس سیتی (در میسوری). گروه دوم موزه های دانشگاه ها بودند،

1. Joseph M.Upton. 2. Frederick Wulsin.

مانند دانشگاه شیکاگو، دانشگاه پنسیلوانیا و دانشگاه هاروارد. همان گونه که در ادامه خواهیم دید، ارتباط بین موزه ها و مؤسسات آمریکایی، آمیزه ای از همکاری و رقابت بود. برای مثال، موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنر فیلادلفیا اولین هیئت مشترک را به ایران فرستادند. این هیئت به مدت دو سال در دامغان کاوش کرد و پس از اتمام موفقیت آمیز کار در دامغان، مجوز پنج سال کاوش در ری، مهم ترین منطقه ی باستانی شمال ایران را گرفت. در ری، هیئتی از موزه ی هنرهای زیبای بوستون به آن ها پیوست. در سال ۱۹۳۷م گروه پنسیلوانیا ـ بوستون به گروه شیکاگو پیوست که در پرسپولیس کاوش می کرد. تنها موزه ای که ضرورتی در پیوستن به دیگر موزه ها را ندید و به تنهایی کار کرد، موزه ی هنر متروپولیتن بود که مجوز ده ساله ی کاوش در تخت ابونصر در استان فارس و نیشابور در استان خراسان را گرفته بود. بازدید از آثار هنری ساسانی و اسلامی موزه ی متروپولتین ثابت می کند که دستاوردهای این موزه در این مدت ده ساله فراتر از حد تصور بوده است. شرق شناس برجسته ی آمریکایی و مدیر مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، جیمز هنری برستد[1] اکتشافات پرسپولیس را این گونه توصیف کرده است: «بزرگ ترین اکتشافات در تمام دوران».

هیئت باستان شناسی پرسپولیس ۱۳۱۸ ـ ۱۳۱۰ش

ویرانه های پرسپولیس، کاخ شاهان هخامنشی و بی شک، نگین دیهیم آثار باستانی ایران است و از همان آغاز، یعنی از سال ۱۳۰۹ش موزه های آمریکایی به آن چشم طمع دوخته بودند. هیئت مشترک باستان شناسی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنر پنسیلوانیا با تصور این که دولت ایران هرگز به یک مؤسسه ی خارجی اجازه ی کاوش پرسپولیس و تقسیم یافته های آن را نخواهد داد، تقاضای صدور مجوز برای کاوش در

1. James Henry Breasted.

محوطه ی باستانی استخر را کرد که در نزدیکی پرسپولیس است. آنان تصور می کردند که دولت ایران از اهمیت تاریخی و باستان شناختی استخر غافل است. بلافاصله پس از تصویب قانون عتیقات، مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، که در سال ۱۹۱۹م با تلاش ها و حمایت های مالی بنیاد راکفلر تأسیس شده بود،زیرکانه مجوز مرمت و احیاء آثار باستانی پرسپولیس را کسب کرد. در **مجوز اصلی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو** که دولت ایران صادر کرده بود، هیچ اشاره ای به «تقسیم آثار مکشوف» نشده بود و **مجوز فقط برای مرمت و احیاء بود**. در حقیقت طبق اسناد موجود، هرتسفلد، مدیر هیئت اعزامی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به پرسپولیس، به اطلاع آقای هارت وزیر مختار وقت آمریکا در ایران رسانده بود که از نظرگاه وی آثار مکشوف از پرسپولیس را نمی توان از ایران صادر کرد. در دسامبر سال ۱۹۳۱م مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو امتیاز فعالیت در تمام مناطق اطراف کاخ های پرسپولیس و من جمله محوطه ی باستانی بسیار مهم استخر را گرفت. بی شک این امتیاز، یکی از سخت ترین ضربه ها به باستان شناسی ایران در کل تاریخ بود.

در پی اکتشافات مهمی که در سال های ۱۳۱۳-۱۳۱۱ ش در پرسپولیس انجام شد، رابطه ی دوستانه ی دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به تیرگی گرایید و ماه عسل به سر رسید، چون مؤسسه ی شرق شناسی ادعای شراکت در آثار مکشوف را کرده و مدعی بود از آن جا که قرارداد پس از تصویب قانون عتیقات تنظیم شده است، بنابراین مفاد قرارداد آن ها مشمول قانون عتیقات می شود و آثار مکشوف باید بین دو کشور بالمناصفه تقسیم شود. همان هرتسفلدی که بر طبق اسناد موجود مدعی بود که آثار مکشوف از آن جا را نمی توان از ایران صادر کرد، حالا ادعا می کرد که هیئت پرسپولیس تحت حمایت قانون عتیقات است و دولت ایران باید به تعهدات خود عمل کند! دولت ایران خطاب به آن ها پاسخ داد که قانون عتیقات شامل پرسپولیس نمی شود و در مجوز مؤسسه ی

شرق شناسی دانشگاه شیکاگو اشاره ای به تقسیم اشیاء مکشوف نشده است، پس مؤسسه ی شرق شناسی به طور قانونی حق مطالبه ی هیچ یک از آثار مکشوف را ندارد. در ماه می ۱۹۳۴م این مؤسسه از وزارت امور خارجه ی آمریکا درخواست مساعدت کرد. در ابتدا دولت آمریکا گامی برای برطرف کردن اختلافات مؤسسه ی نامبرده با دولت ایران برنداشت، اما بعد وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در تهران ضمانت «شراکت مساوی» مؤسسه ی شرق شناسی با دولت ایران را در موضوع آثار پرسپولیس به عهده گرفتند که در فصل ششم به داستان سیاست های تهاجمی دولت آمریکا و فشارهای وارده بر دولت ایران خواهیم پرداخت.
در دوران حساسی که دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو با یکدیگر مناقشه و کشمکش داشتند (از ژوئن ۱۹۳۴ تا آوریل ۱۹۳۵ م)، و در نهایت به تهدید آمریکا علیه رژیم رضاخان انجامید، وزیر مختار آمریکا در تهران، ویلیام هورنی بروک، به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی نقشی فعال داشت. هورنی بروک این حق را داشت که از جانب این مؤسسه صحبت کند. بدین ترتیب ایران، با اتحاد دولت آمریکا و مؤسسه ی شرق شناسی، درست با همان شیوه ی دیپلماتیک مواجه شد که در اتحاد شرکت نفت بریتانیا ـ ایران با دولت بریتانیا دیده می شد که سرانجام ایران بازنده ی هر دو بازی بود.
به علاوه مؤسسه ی شرق شناسی دولت ایران را تهدید می کرد که چهره ی کریه رژیم پهلوی را در غرب رسوا خواهد کرد و بابت این تهدید از رژیم رضاخان مطالبه ی حق السکوت می کرد! این تهدیدی بود که رضاخان نمی توانست آن را نادیده بگیرد؛ و به ناچار امتیاز می داد.
رژیم پهلوی که در کشور پایگاه مردمی نداشت و از سوی دیگر تحت فشارهای سیاسی دولت آمریکا و درخواست های غیرعادلانه و تهدیدات نفرت انگیز مؤسسه ی شرق شناسی بود، به ناچار کوتاه آمد و بخش عظیمی از آثار باستانی پرسپولیس را به مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو دو دستی تقدیم کرد!! حال آن که به تصدیق شخص هورنی بروک،

این مؤسسه هیچ حق و سهمی در آثار مکشوف از پرسپولیس نداشت!!! این مورد در واقع نمونه ای کلاسیک از استثمار دولت ضعیف و دست نشانده‌ای است که از حمایت ملی برخوردار نیست و به همین سبب همیشه بازیچه ی دست دول خارجی است. رژیم پهلوی پس از واقعه ی مسجد گوهرشاد مشهد در تابستان ۱۳۱۴ش و قتل عام تظاهرکنندگان، برای ادامه ی حیات خود به شدت محتاج حمایت های آمریکا و بریتانیای کبیر شد.[1] در همان زمان که وزارت امور خارجه ی آمریکا پیروزی خود بر دولت ایران را جشن گرفته بود، موری از این نیت خود پرده برداشت که وی آثار باستانی ایران را «بخشی از گنجینه های کشور آمریکا و مردم آن» می داند! حوادث سال های ۱۳۱۴-۱۳۱۳ ش یک بار دیگر در سال های ۱۳۲۰-۱۳۱۹ ش تکرار شد: وقتی که دولت آمریکا باز هم دولت ایران را وادار کرد تا بخشی از آثار پرسپولیس را به مؤسسه ی شرق شناسی بدهد. بی شک پس از حادثه ی قتل امبری این حادثه سیاه‌ترین و بدترین میان پرده ی نمایش روابط ایران و آمریکا تا به امروز بوده است.

برکناری هرتسفلد

از برکناری هرتسفلد و انتصاب اشمیت در سال ۱۳۱۴ش، به عنوان سرپرست جدید هیئت کاوش پرسپولیس، و نیز واگذاری امتیازات جدید به مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در فصل هفتم گفت وگو خواهم کرد. گرچه در قرارداد گذشته سخنی از تقسیم اشیاء مکشوف نبود، اما در قرارداد جدید مارس ۱۹۳۵ م دولت ایران متعهد شد یافته های آتی پرسپولیس را «در فضای دوستی و تفاهم» سال ۱۹۳۴ م بالمناصفه تقسیم کند. اسناد موجود می گوید که بی تردید پروفسور ارنست هرتسفلد نیز مانند آرتور آپهام پوپ، که بزرگ ترین متخصص وقت باستان شناسی و تاریخ ایران باستان معرفی می شود، در قاچاق آثار باستانی ایران دست

1. Majd, Great Britain and Reza Shah, Chapter 7.

داشته است، با این تفاوت که **هر کدام غارت را به سبک خود انجام داده اند!** پوپ از طریق دار و دسته ی دزدان و قاچاقچیان، و هرتسفلد از طریق **سفارت و سفیر آلمان!!** دولت ایران هرتسفلد را متهم به دزدی و قاچاق آثار باستانی ایران کرد و خواستار اخراج وی شد، اما موضوع سرقت و قاچاق، دلیل اصلی خصومت دولت وقت ایران با هرتسفلد نبود و قضیه صورت دیگری داشت؛ زیرا وقتی که موزه های آمریکایی «به طور قانونی» این همه آثار را از ایران خارج می کردند، دزدی چند قطعه شیء توسط هرتسفلد نمی توانست موجب چنین عکس العملی شدید شود. آن چه فی الواقع موجب اخراج هرتسفلد از ایران شد، صراحت و افشاگری او درباره ی سیاست ها و منش رضاخان، در موضوع نسل کشی عشایر و طوایف و سیاست های نامناسب وی در آموزش و پرورش بود. وی رضاخان را «حاکم تروریست غیر قابل توصیفی» خطاب کرد که به ملت ایران تحمیل شده است. همین اظهارات سبب برکناری هرتسفلد شد. از آن جا که وزارت امور خارجه ی آمریکا و مؤسسه ی شرق شناسی در آن زمان برای اجرای نقشه های خود، تنها به فکر روابط گرم و دوستانه با دولت ایران بودند، به همین دلیل با وجود خدمات ارزشمندی که هرتسفلد برای آنان انجام داده بود، بی درنگ و بدون فوت وقت وی را از کار برکنار و اشمیت را جای گزین او کردند.

هورنی بروک، اشمیت، جانشین هرتسفلد را یک «آلمانی هیتلرمنش و برده داری که همانند گارد پیراهن قهوه ای های حزب نازی» رفتار می کند، توصیف کرده است که با کارگران ایرانی رفتاری به تر از رفتار با بردگان ندارد! اشمیت به مدت چهار سال از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ ش مدیر هیئت باستان شناسی پرسپولیس بود.

در شهریور ماه سال ۱۳۱۸ ش مؤسسه ی شرق شناسی کاوش در پرسپولیس را خاتمه یافته اعلام کرد. کار کاوش در پرسپولیس به اتمام رسید و موزه ی هنر متروپولیتن نیز با آغاز جنگ در اروپا تصمیم گرفت تا فعالیت های خود را در ایران متوقف کند. هیئت این موزه در نیشابور

در سال ۱۳۱۹ش ایران را ترک کرد و با خروج آن، تکاپوی گسترده ی باستان شناسی آمریکایی ها در ایران به پایان رسید.

هزینه های هیئت های باستان شناسی آمریکا در ایران

آمریکایی ها ادعا کردند که تقسیم آثار باستانی ایران اگر چه امتیاز خوبی است، اما در مقایسه با مخارج و هزینه های «سنگین و گزافی» که کاوش های باستان شناختی ایران برای موزه های آمریکایی داشت، حداقل و کم ترین پاداش ممکن از طرف ایران بود. این حرف از نظر من گزافه ای بیش نیست و در واقع آمریکایی ها هیچ چیز را از دست ندادند. برآورد جدول هزینه ها در فصل ۹ نشان می دهد که مجموع مخارج همه ی کاوش های باستان شناختی آمریکایی ها در ایران بین سال های ۱۳۱۹–۱۳۱۰ ش حداکثر «۵۰۰ / ۰۰۰» تا «۷۵۰ / ۰۰۰» دلار آمریکا بود که عدد «۵۰۰ / ۰۰۰» دلار به واقعیت نزدیک تر است. در این میان سهم مؤسسه ی شرق شناسی فقط «۱۵۰ / ۰۰۰» دلار آمریکا بود و با یک حساب سرانگشتی به این نتیجه ی شگفت انگیز می رسیم که مجموعه ی بزرگ آثار باستانی ایران در موزه های هنر متروپولیتن در نیویورک، هنرهای زیبای بوستون، دو موزه ی فیلادلفیا و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو با رقمی حدود نیم میلیون دلار به دست آمده است و این در حالی است که تحصیل کلکسیون بزرگ پرسپولیس در مؤسسه ی شرق شناسی تنها «۱۵۰ / ۰۰۰» دلار برای آن هزینه داشته است. بررسی همین جداول مالی و آمار و ارقام کافی است تا به کل عملیات کاوش های باستان شناختی آمریکا در ایران برچسب «غارت» بزنیم!

نقض موافقت نامه

در سال ۱۳۱۵ش مؤسسه ی شرق شناسی با بحران شدید مالی روبه رو

شد، چون بنیاد راکفلر به ناگهان تصمیم گرفت بودجه ی مؤسسه را به حد قابل توجهی کاهش دهد. مؤسسه ی شرق شناسی که نمی خواست امتیاز پرسپولیس را از دست بدهد به طور محرمانه با موزه هنرهای زیبای بوستون و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا قرارداد همکاری امضا می کند که به موجب آن، این سه موزه، به طور مخفیانه، در ایران کار کنند تا هزینه ها بین طرفین سرشکن شود. برای این که موزه های فیلادلفیا و بوستون کار خود را صرفاً به پرسپولیس متمرکز کنند، کاوش های لرستان و ری را تعطیل کردند، گرچه سه سال دیگر از اتمام قرارداد ری مانده بود. بدین ترتیب، و بدون اطلاع و در نظر گرفتن موافقت دولت ایران، معاهده ی پرسپولیس از یک موزه به سه موزه منتقل شد و تحول یافت.

این عمل، نقض آشکار موافقت نامه ی مؤسسه ی شرق شناسی با ایران بود و با این حرکت خود قراردادی را زیر پا گذاشت که توسط وزیر مختار وقت آمریکا، هورنی بروک، هم به عنوان نماینده ی دولت ایالات متحده ی آمریکا و هم نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو تنظیم و امضاء شده بود. بدین ترتیب قراردادی که عهدنامه ای مابین دولتین آمریکا و ایران تلقی می شد نیز نقض شد. همان طور که در فصل هشتم توضیح داده ام، نمایندگان موزه های آمریکایی با علم کامل به نقض معاهدات خود، دست به دامن دستگاه دیپلماتیک آمریکا شدند و در نامه ای محرمانه از دولت آمریکا خواستند این نکته را از چشم دولت ایران پنهان نگه دارد و بدین ترتیب دولت آمریکا هم در این غارت و دزدی شریک جرم آن ها محسوب می شود. گرچه در اسناد وزارت امور خارجه ی آمریکا تصریح شده است که دولت آمریکا در آن وقت از این موضوع نگران و ناراضی بود، اما در عمل هیچ تلاشی در رفع و اصلاح آن نکرد و با اعمال روش پنهان کاری در واقع شریک جرم شد. اما سه موزه ی آمریکایی به رغم نقض آشکار تعهدات خود نسبت به ایران، تقسیم آثار مکشوف ایران را حق مسلم خود می دانستند. دومین تقسیم آثار یافت شده از پرسپولیس بین دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی به سال ۱۳۱۵ش صورت گرفت که سهم مؤسسه فوراً با

کشتی از ایران خارج شد.
آخرین مرحله ی تقسیم در سال ۱۳۱۸ ش انجام شد، اما قبل از این که دولت ایران موافقت نهایی خود را اعلام کند، هیئت آمریکایی در آذر ماه ۱۳۱۸ش خاک ایران را ترک کرده بود. با خروج هئیت آمریکایی از ایران، دولت ایران هم از تحویل به اصطلاح سهم مؤسسه امتناع کرد و آن را که شامل «۱۰» صندوق بود به موزه ی ایران باستان در تهران منتقل کرد که در آن جا به عنوان اموال تملیکی غیرقابل انتقال ثبت شدند. در این جا هم دولت آمریکا به درخواست مؤسسه ی شرق شناسی برای بازپس گیری آن صندوق ها، همانند سال ۱۳۱۳ش، وارد عمل شد که در فصل نهم به فشارهای سیاسی دولت آمریکا به دولت ایران برای «آزاد کردن» آن ها اشاره خواهم کرد.
بی شک قسمت آخر ماجرا، غم انگیزترین و نفرت انگیزترین بخش داستان است که پس از اشغال ایران توسط قوای بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در شهریور ۱۳۲۰ش اتفاق افتاد. این بخش از داستان باید به عنوان «غارت آثار باستانی ایران تحت اشغال قوای مسلح بیگانه» نامیده شود. مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو با حمایت دولت اشغالگر آمریکا این صندوق ها را به زور از بخش اموال تملیکی غیرقابل انتقال موزه ی ایران باستان خارج کرد و در آبان ماه ۱۳۲۰ ش با کشتی به آمریکا فرستاد. و در نهایت باید یادآور شد که چون مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو و آن دو موزه ی آمریکایی دیگر به صورت محرمانه و در پنهان کاری محض، موافقت نامه ی خود با دولت وقت ایران را نقض کرده بودند و عمل آن ها هیچ وجاهت قانونی نداشت، در نتیجه هیچ سهمی از آثار باستانی مکشوف ایران مطلقاً نداشتند!

تیرگی روابط ایران و آمریکا

با حمل «موفق و ایمن» آخرین محموله از ایران، وزارت امور خارجه ی آمریکا

و مؤسسه ی شرق شناسی «پیروزی» خود را جشن گرفتند، اما سنگینی نتیجه ی دراز مدت این حرکت، یعنی تیرگی روابط ایران و آمریکا را دیگران بر دوش کشیدند. به رغم این که ایرانیان هیچ تمایلی به همکاری شرکت نفتی استاندارد اویل نیوجرسی[1] با شرکت نفرت انگیز نفت بریتانیا ـ ایران در سال ۱۳۰۱ش در بهره برداری از حوزه های نفتی شمال ایران نداشتند، اما در سال ۱۳۰۴ش ایرانیان به کشور آمریکا حسن نظر داشتند. البته ناگفته نماند که شرکت نفتی استاندارد نیوجرسی در مقابل انتظار داشت که بریتانیا سهمی از نفت عراق را به آن ها بدهد. از زمان استثمار ایران توسط بریتانیا، آمریکا برای ایرانیان یک ناجی بالقوه محسوب می شد. از نظر ایرانیان مورگان شوشتر[2] و آرتور میلسپو[3] مشاوران مالی آمریکایی تبار دولت ایران، قهرمان بودند و امبری هم شهید تلقی می شد. پوپ در خاطرات خود صحنه ای غم انگیز از سال ۱۳۰۴ ش را تصویر می کند که در آن اتومبیل وی، که پرچم آمریکا روی آن نصب بود، هنگام حرکت در خیابان های تهران، بارها با ازدحام جمعیتی از ایرانیان از حرکت باز می ایستاد که می خواستند پرچم آمریکا را ببوسند!

کنسول آمریکا، هنری ویلارد[4]، در سال ۱۳۰۹ش گزارش می کند که مردم آذربایجان معتقدند رضاخان وطن فروش و خائن است، چون نقشه ی اخراج میلسپو را کشیده بود.[5]

ملت ایران در سال ۱۳۲۰ش به دولت آمریکا هم در زمره ی قدرت های خارجی ای دیگری نگاه می کرد که به قصد غارت و استثمار ایران آمده است و دیگر هیچ رجحانی بر بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی ندارد. استقبالی که در ایران از میلسپو در سال های ۱۳۲۴-۱۳۲۲ش شد کاملاً با سال های ۱۳۰۶-۱۳۰۱ش فرق داشت. کتاب میلسپو در سال ۱۳۲۵ش به وضوح نشان می دهد که وی در فهم خصومت ایرانیان

1. Standard Oil Company of NewJersey.
2. Morgan Shuster.
3. Arthur C.Millspaugh.
4. Henry S.Villard.
۵. همان کتاب، فصل ۱۴.

نسبت به وی در مأموریت دوم اش کاملاً عاجز و درمانده شده است![1] در تحلیل سیر تطوری روابط ایران و آمریکا، داستان آثارباستانی ما ارزش و اهمیت چندانی ندارد، زیرا پس از جنگ جهانی اول، ایرانیان به آمریکا به چشم یک «دوست» نگاه می کردند. هر چند آمریکا نتوانست در جنگ جهانی اول کمکی به ایران بکند و نیز بر کودتای سیاه سوم حوت ۱۲۹۹ش چشم پوشید، اما هنوز هم ایرانیان به آمریکا به عنوان یک ناجی برای گریز از طناب دار بریتانیا نگاه می کردند. دیدگاه ایرانیان نسبت به آمریکا در حقیقت از دهه ی ۱۹۳۰م دگرگون شد، هنگامی که فهمیدند آمریکا ابرقدرت دیگری است که برای استثمار و تاراج آنان آمده است.

کمبود اسناد و مدارک در منابع ایرانی

متأسفانه اسناد موجود از دولت ایران در زمان سلطنت رضاخان بسیار اندک است، چون تعداد کثیری از اسناد سال های ۱۳۲۰-۱۳۰۰ش که به ضرر رژیم پهلوی بود و صلاحیت آن را زیر سئوال می برد، در دوران حکومت پسر رضاخان (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰ ش) معدوم شد و تعداد قلیلی هم که باقی مانده است، نه تنها راه گشا نیست، بل که بیش تر گم راه کننده است. برای مثال، مجموعه ای از اسناد دوران حکومت رضاخان که در مرکز ملی اسناد ایران در سال «۱۳۷۸» موجود بود حاوی اطلاعات کمی است. مثلاً فقط چهار سند از حساب های بانکی رضاخان در خارج از کشور موجود است: دو حساب به مبلغ «۱۵۰/۰۰۰» دلار آمریکا در تاریخ ۱۳۱۰ ش در بانک وست مینیستر و دو حساب هم در بانک های اروپایی. به این اسناد در یک تحقیق، و کتابی دیگر پرداخته شده است. اما به لطف اسناد موجود در وزارت امور خارجه ی آمریکا می دانیم که موجودی حساب های رضاخان تنها در لندن حداقل «۱۵۰ - ۱۰۰» میلیون دلار آمریکا بوده است. این رقم موجودی از حساب های وی در نیویورک،

1. Arthur Chester Millspaugh (1946) Americans in Persia. Washington D.C: The Brooking Inc.

سوئیس و «۵۰» میلیون دلار آمریکا در تهران که در سال «۱۳۲۰ش» داشت، جدا است. بحث حساب های بانکی رضاخان بسیار مفصل است و چون از حوصله ی این کتاب خارج است، بدان در کتابی دیگر اشاره کرده ام. موجودی حساب های بانکی رضاخان حداقل «۲۰۰» میلیون دلار آمریکا بود، یعنی حدود ده برابر بودجه ی دولت ایران در سال ۱۳۰۴ش؛ با این حال در کل بایگانی های ایران تنها چهار سند بی ارزش در مورد حساب های خارج از کشور وی موجود است و مابقی اسناد توسط پسر و جانشین وی نیست و نابود شد. اسناد وزارت امورخارجه ی آمریکا نشان می دهد که در سال های ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ش حداقل دو سوم درآمد ارزی صادرات نفت ایران به حساب های شخصی رضاخان در اروپا و آمریکا واریز می شد! یکی دیگر از دلایل کمبود اسناد و یا عدم اعتبار آن ها، این واقعیت است که طی آن دوران، ایران تحت فشار یک دیکتاتوری نظامی دد منشانه و بی رحم و تروریستی بود. اسنادی دال بر ضرب و جرح سردبیر و ناشر نشریه ی باستان شناختی ایران به نام «ایران باستان» به دستور رضاخان موجود است. دلیل شکنجه ی این بخت برگشته هم انتشار مقالات وی در موضوع تاراج آثار باستانی ایران توسط آمریکا بود. با علم به این حقایق، این سئوال بلافاصله به ذهن انسان خطورمی کند که چه گونه می توان به «اسنادی» که در حاکمیت چنین رژیمی ثبت شده اند، اعتماد کرد؟

لاپوشانی حقایق از همان روزهای اولیه ی به روی کار آمدن رژیم پهلوی شروع و **تا به امروز هم ادامه داشته است**. بدین ترتیب هنوز هم جراید یومیه ی آن زمان نسبت به این اسناد رسمی، در موضوع «تقسیم آثار مکشوف» منابع اطلاعاتی به مراتب به تری است و من از گزارش های موجود در آن ها استفاده ی بسیار کرده ام.

برخلاف اسناد و مدارک دولت ایران، منابع اطلاعاتی موجود در وزارت امور خارجه ی آمریکا در موضوع موزه های آمریکایی و باستان شناسی ایران بسیار غنی است و خود مبنای اصلی مطالعات نگارنده بوده است. ارزش این منابع آمریکایی به اطلاعات وسیعی است که از نحوه ی همکاری

هیئت های باستان شناسی خارجی در ایران با موزه های آمریکایی می دهد. جای خوشبختی بسیار است که تمامی مناسبات مدیران هیئت های باستان شناسی آمریکایی با موزه های آمریکایی به واسطه ی دستگاه دیپلماسی آمریکا و سفارت آمریکا در تهران انجام شده است و وزارت امور خارجه ی آمریکا در واشینگتن از هر نامه ای یک نسخه کپی در اختیار دارد که به عنوان سند رسمی ثبت شده اند. همچنین تمامی تلگراف های مبادله شده میان موزه های آمریکایی و اشمیت و هرتسفلد به واسطه ی سفارت آمریکا در تهران بوده است و نیز در سال های ۱۳۱۴-۱۳۱۳ش وزیر مختار وقت آمریکا در ایران «نماینده ی» موزه های آمریکایی در گفت و گوهای رسمی با دولت ایران بوده است. بدین ترتیب دقیقاً از آن چه میان موزه های آمریکایی و هیئت های اعزامی آن ها به ایران گذشته است باخبریم. از همین نامه های ثبت شده در وزارت امورخارجه ی آمریکا است که می دانیم اریک اشمیت، سرپرست هیئت های باستان شناسی آمریکایی اعزامی به ایران، چه چیزهایی به مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو و موزه های بوستون و فیلادلفیا نوشته است و چه گونه آن ها تصمیم گرفتند تا معاهده ی خود با دولت ایران را نقض کنند؛ و چه گونه این نقض معاهده را از دولت ایران مخفی نگهدارند؛ و چگونه وزارت امور خارجه ی آمریکا آن ها را یاری کرد تا راز خیانت آن ها به دولت ایران پنهان بماند!

فصل دوم
آرتور آپهام پوپ و آثار هنری ایران

آرتور آپهام پوپ، موزه‌دار موزه‌ی هنر اسلامی در مؤسسه‌ی هنر شیکاگو، به همراه هنری پتن[1] در آوریل ۱۹۲۵، نه ماه پس از قتل امبری، به بهانه‌ی «مطالعه‌ی گنجینه‌های هنر اسلامی در ایران» وارد تهران شد. در گزارش موری از ورود آنان به ایران آمده است:

«از زمان کشف جسد ظاهراً مومیایی در کوه سرسره در نزدیکی تهران [به فصل سوم رجوع کنید] آگاهی مردم نسبت به مسائل باستان شناختی بیش‌تر شده و تب و تاب آن بالا گرفته است. البته نتیجه این است که دولت در زمینه‌ی قرارداد به اصطلاح «ننگین» سال ۱۹۰۰ فرانسه با مظفرالدین شاه اقداماتی انجام دهد... هیچ واهمه‌ای ندارم که بگویم پوپ یکی از اعضای هیئت دیپلماتیک آمریکا پنداشته می‌شد و مأمورین دولت ایران طوری اطاعت می‌کردند که گویا همکاری با وی از پیش مقرر شده بود[2]».

در ۱۷ آوریل ۱۹۲۵م پوپ درباره‌ی هنر ایران برای انجمن دانشجویان جوان ایرانی سخن‌رانی کرد. وی همان سخن‌رانی را در ۲۳ آوریل در منزل سردار اسعد بختیاری، وزیرپست و تلگراف، در حضور رضاخان و همه‌ی مقامات رسمی رده بالای مملکت تکرار کرد. موری با ناراحتی می‌گوید:

1. Henry J.Patten.

۲. گزارش موری به شماره‌ی ۶ / ۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۰۲۸ در دهم آوریل ۱۹۲۵م.

«متأسفانه تحلیل های فنی و تخصصی ماهرانه ی پوپ فراتر از حد اطلاعات محدود مترجم وی بود. به همین دلیل، بسیاری از مطالب به عرض مستمعین ایرانی نرسید و آنان از نقطه نظرات و دیدگاه های وی غافل ماندند».[۱]

موری متن کامل سخن رانی پوپ را ضمیمه ی گزارش خود کرده است که در ۲۰ صفحه ی یک رو با حروف بسیار بزرگ تایپ شده بود! سخن رانی پوپ از عبارت های بی سروته و بی معنی پر بود؛ و مفهومی نداشت!! پوپ سخن رانی خود را با این جمله تمام کرده بود:

«در انتها می توانیم بگوییم که زندگی شاد و موفق بدون نگاهی زیبا ممکن نیست. شاید دوران جدید رنسانس ایران، که اخیراً آغاز شده است، بار دیگر قرین موفقیت های بزرگ هنری باشد؛ هنری که روزی ایران حیات بشری را با آن نورانی کرد و برای ایران افتخار آورد. به یاد داشته باشید که خداوند زیبایی را در میان شما به ودیعه گذاشته است، همانند پرچم پیروزی که برفراز دیوارهای شهر در اهتزاز است و تحت لوای آن موفقیت مادی و معنوی خود را جشن می گیرند».[۲]

موری گزارش می دهد که هیجان و اشتیاقی که در اثر آن سخن رانی به وجود آمد، بی نظیر بود و به پیشنهاد حسین علا،[۳] رضاخان کمیته ای را برای بررسی چه گونگی تأسیس انجمن آمریکایی در تهران تشکیل داد. موری می افزاید که وزارت معارف سخن رانی پوپ را با دقت تمام ترجمه و به شکل جزوه تکثیر و در مدارس ایرانی منتشر کرد. موری در پایان گزارش خود قول داد تا وزارت امور خارجه ی آمریکا را کاملاً در جریان «فعالیت های آتی این سفیر علمی آمریکا و هواخواه ایرانیان قرار دهد و از سابقه ی درخشان پوپ در تحقیقات هنری تقدیر کرد».

موری با گذر ایام از بیان چنین عقایدی درباره ی پوپ اظهار تأسف کرد. پوپ پس از آن سخن رانی پیشنهادهایی «برای نحوه ترویج هنر در ایران» به وزیر معارف ارائه داد. موری پس از دریافت یک نسخه از آن پیشنهاد، به زحمت توانست خویشتن داری کند و نوشت:

۱. گزارش موری به شماره ی ۹ / ۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۰۶۳ در ششم می ۱۹۲۵م.
۲. موری، همان گزارش. ۳. موری، یادداشت شماره ی ۱۳ / ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۸۰ در ۱۳ می ۱۹۲۵م.

«پیشنهادها چنان حرفه‌ای تنظیم شده‌اند که هرگونه اظهار نظری از جانب فردی مثل من جسارتی بیش نیست».[۱]

یکی از این پیشنهادها تأسیس «موزه‌ی ملی» بود. با خواندن این پیشنهاد، موری شگفت زده شده و می نویسد:

«دولت ایران و روشنفکران چنان انگیزه‌ای قوی از این بیان عالمانه و فاضلانه‌ی آقای پوپ پیدا کردند که کمیسیونی را برای اجرای پیشنهاد وی تشکیل دادند. در واقع باید درب «موزه‌ی همایونی»، که تا مدت‌ها مورد تمسخر خارجیان بود، تخته می‌شد، چون پر از آثار بی ارزش بود. عنوان موزه‌ی ملی به راستی برازنده‌ی جایی است که شکوه هنر اسلامی، ساسانیان و هخامنشیان را نشان دهد. وزارت امور خارجه می‌تواند بازتاب وسیع فعالیت‌های پوپ را تصور کند که یک آمریکایی متخصص در هنر ایران داشته است. در این جا فرانسویان حساس شده‌اند، خاصه این که هیئت جدید فرانسوی رولان دومکنم و نویل به تازگی وارد ایران شده‌اند[۲] و البته واکنشی هم نشان نداده‌اند!!»

موری در این گزارش، این مطلب را هم فاش می‌کند که برای سهولت کار تحقیقی پوپ، «عکاسان حرفه‌ای به اماکن و حرم‌های مقدس شیعه فرستاده می‌شدند تا عکس‌های رنگی از قالی‌های نفیس و گران بها و دیگر گنجینه‌های آن جا، تهیه کنند. بدین ترتیب مدل‌ها و طرح‌هایی که قرن‌ها از نگاه غیرمسلمانان نجس مخفی مانده بود، اکنون به رویت محققان و تولیدکنندگان می‌رسید». آشکار است که اگر پوپ خودش به این اماکن مقدس شیعه قدم می‌گذاشت و از آن‌ها عکس می‌گرفت، دیگر کسی نمی‌تواند ادعا کند که امبری به دلیل عکس برداری از یک سقاخانه واقع در یکی از خیابان‌های تهران به قتل رسید!

انتقال صنایع دستی ایران از طریق کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا

پیشنهاد دیگر پوپ تأسیس «اداره‌ی کل عتیقات ایران» بود. موری چرندیات

۱. گزارش موری، به شماره‌ی ۱۰ /۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۶۳ در ششم می ۱۹۲۵م.
۲. هیئت فرانسوی دومکنم از سال ۱۹۱۲م وارد ایران شده بود. آیا منظور موری از کلمه‌ی ایران، در اصل تهران است؟ [مترجم].

خود را این گونه ادامه می دهد :

«انگیزه ها و پیشنهادهایی که در جلسه ی وی به وجود آمد نتایج غیرقابل تصوری داشت... پس از کشمکش های امضای قرارداد نفت، دیگر هیچ واقعه ای تا به این حد توجه مردم ایران را به خود جلب نکرده بود؛ حرکتی که هموطن معروف من ـ یعنی پوپ ـ بانی آن بود. یک ایرانی به من گفت : ما خیلی خوش حالیم که آمریکا منافع دیگری غیر از منافع اقتصادی خود در ایران جست و جو می کند».[۱]

دیری نگذشت که دوستان ایرانی موری از حقایق پشت پرده و نیّات پلید ایشان آگاه شدند. موری در نامه ای به تاریخ دهم ژوئن ۱۹۲۵ می نویسد :

«بسیار مفتخرم که دو عدد از اشیاء به جا مانده در سفارت را به درخواست آقای پوپ از طریق کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران به آمریکا بفرستم. مطلع شدم که این اشیاء برای موزه های خاصی در آمریکا خریداری شده است و حدس می زنم که وزارت امور خارجه مایل است با آقای پوپ در این موضوع صحبت کند، تا اشیاء نامبرده بدون مالیات و عوارض انتقال داده شوند».

اشیایی که پوپ با مساعدت سفارت آمریکا در تهران قاچاق کرد، یک جلد قرآن عهد صفوی و یک پارچه ی گلدوزی شده ی گلابتون بود.[۲]

موری در پاراگراف بعدی گزارش خود این شبهه را ایجاد می کند که پوپ این آثار را از مکان های مذهبی که به آن ها دست رسی آزاد داشته است خارج کرده است و می گوید :

«در این باره باید به عرض برسانم که به درخواست آقای پوپ سفارت آمریکا از دولت ایران اجازه ی صدور شمار بسیاری از گنجینه های هنری و آثار باستانی ایرانی را بدون پرداخت مالیات و عوارض گرفته است. طبق روال معمول این اشیاء باید ابتدا توسط وزارت دارایی بررسی و سپس گمرک آن تعیین و پرداخت می شد. دولت ایران همکاری بسیار خوبی با آقای پوپ داشته است و می خواهد که ایشان در ایالات متحده ی آمریکا توجه و علاقه ی بیش تری را به هنر اسلامی جلب کنند و امیدوارند که مسئولین مربوطه در آمریکا با وی همکاری کنند».

۱. گزارش موری، به شماره ی ۱۲ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۰۸۰ در ۱۳ می ۱۹۲۵م.
۲. گزارش موری، به شماره ی ۱۶ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۳۹ در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۵م.

اما موری، یک سئوال بسیار واضح را مطرح نکرد: چرا این دو قلم جنس از کانال معمول و شیوه های رایج به خارج از ایران ارسال نشدند؟ آشکار است که پوپ قبلاً تعداد زیادی از آثار هنری و باستانی را از ایران خارج کرده بود و ارسال این دو نمونه از همان طریق باز هم میسر بود، مگر این که پوپ آن ها را به شیوه های غیرقانونی و غیرمتعارف دیگری به دست آورده باشد! صحّت و درستی ارسال این اشیاء با استفاده از کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در نامه ای رسمی تأیید می شود که وزارت امور خارجه ی آمریکا به وزارت خزانه داری آمریکا در هفدهم اوت ۱۹۲۵ م فرستاده است. در این نامه، باتلر رایت[1] معاون وزیر امور خارجه از وزارت خزانه داری می خواهد که آن ها را از عوارض گمرکی معاف کند.[2]

در ۲۵ اوت ۱۹۲۵م وزارت خزانه داری آمریکا به نامه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا جواب مثبت داد و اعلام کرد که اشیاء آقای پوپ از مالیات و عوارض معاف شده اند و به زودی به ایشان تحویل داده می شود.[3]

در حالی که محموله ی پوپ به دستش رسیده بود، محموله ای دیگر که موری تصور می کرد باید برای آن ها مجوز صادرات دریافت شده باشد، در کرمانشاه، در مرز ایران، متوقف شده بود. در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۵م تلگرافی از پوپ به موری ارسال شد:

«بارها هنوز در کرمانشاه است. بی درنگ کمک جدی سفارت لازم است».[4]

1. J.Butler Wright.

۲. رایت در نامه ی شماره ی ۸۹۱ . ۹۲۷/۱۶ در هفدهم اوت ۱۹۲۵م به وزارت خزانه داری آمریکا نوشته است: «افتخار دارم به پیوست نامه، نسخه ای از گزارش کاردارسفارت ایالات متحده ی آمریکا در تهران را خدمت شما ارسال کنم که در آن گزارش و تأیید می شود که آقای آرتور آپهام پوپ از موزه ی هنر اسلامی وابسته به مؤسسه ی هنر شیکاگو، یک جلد قرآن نفیس از قرن شانزدهم میلادی و یک تکه پارچه ی گلدوزی شده ی گلابتون را خریداری کرده است. این اشیاء با توجه به ماده ی ۳۳۹ از مقررات گمرکی سال ۱۹۲۳م برای ارزیابی ارسال می شود که آیا مشمول عوارض گمرکی می شوند یا نه، تا در نهایت به آقای پوپ واگذار شوند».

۳. نامه ی شماره ی ۸۹۱ . ۹۲۷/۱۸ مورخه ی ۲۵ اوت ۱۹۲۵م. در متن نامه ی وزارت خزانه داری به وزارت امورخارجه آمده است: «عطف به نامه ی مورخه ی هفدهم اوت آن وزارت خانه، احتراماً به اطلاع می رساند که اشیاء متعلق به آقای آرتور آپهام پوپ، از مؤسسه ی هنر شیکاگو، یک جلد قرآن و یک تکه پارچه ی گلابتون، که از طریق کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران، ایران، به کشور وارد شده است، پس از بررسی و ارزیابی کارشناسی، معاف از حقوق و عوارض گمرکی تشخیص داده شد. اشیاء در مورخه ی هیجدهم همین ماه به انضمام یک نامه، به آقای پوپ در مؤسسه ی هنر شیکاگو ارسال و تحویل شد».

۴. تلگراف پوپ به شماره ی ۸۹۱ . ۹۲۷/۲۰ در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۵م.

وزارت امور خارجه ی آمریکا بلافاصله به کاردار جدید سفارت آمریکا در تهران آقای کاپلی آموری[1] دستورالعملی فرستاد تا بی درنگ به موضوع رسیدگی کند. «در تلگراف ارسالی وزارت امورخارجه ی آمریکا به آموری آمده است که «آقای پوپ در ارسال محموله ها به موزه ی شیکاگو مشکلات و تأخیر جدی دارد».

آموری سه روز بعد جواب داد:

«دلیل تأخیر محموله ها در کرمانشاه اصرار بازرسان به تفتیش همه ی عتیقات در حال خروج است... پیش بینی می شود که با توقفی کوتاه کار انجام شود».[2]

در گزارش بعدی آموری «جزئیات تأخیر محموله ی آقای پوپ که در کرمانشاه نگه داشته شده بود» را شرح می دهد. همچنین گزارش آموری توضیح می دهد و روشن می کند که چرا آن دو قلم شئ قبلی از طریق بسته ی دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران، ارسال شده بود و می نویسد:

«عوامل و کارگزاران آقای پوپ محموله ها را ارسال کرده بودند، بی آن که بخواهند قانون را رعایت کنند که تصریح دارد همه ی عتیقه های صادراتی و در حال خروج از کشور باید توسط بازرسان وزارت معارف تفتیش شوند. این قانون تأکید می کرد که اشیاء و آثار سرقت شده از مجموعه های سلطنتی، دربار، دولتی و مراکز مذهبی و نیز آن هایی که ارزش فوق العاده و یا ارزش ملی دارند نباید از کشور خارج شوند. من به وزارتخانه اطمینان می دهم که سفارت آمریکا در تهران بیش ترین تلاش را در سه ماه اخیر کرده است تا ارسال محموله ها از سرگرفته شود».[3]

پوپ پیش از ترک تهران، دکتر ساموئل جردن[4] مدیر مدرسه ی آمریکایی تهران را به عنوان نماینده ی خود انتخاب کرد. آموری ماجرا را بدین گونه شرح می دهد:

«نهایتاً چند روز پیش وقتی که با دکتر جردن صحبت می کردم، وی به من گفت که مقامات دولت ایران به پوپ مظنون هستند، زیرا ظاهراً پوپ آثار و اشیایی را خریداری و از ایران خارج کرده است که نه در محموله ی کرمانشاه بودند و نه در میان اسباب و اثاثیه ی شخصی وی به هنگام ترک ایران. دکتر

1. Copley Amory,Jr.

۲. تلگراف آموری به شماره ی ۲۱ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۵م.

۳. گزارش آموری به شماره ی ۲۲ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۲۲۶ در دهم اکتبر ۱۹۲۵م.

4. Samuel Jordan.

ساه؛ل جردن گفت که متأسفانه آقای پوپ اشیایی را بدون اطلاع مقامات رسمی ایران از کشور خارج کرده است. قاچاق این آثار برای وزارت معارف ایران یک ضایعه ی جبران ناپذیر بود، چون که مأموران ویژه آن وزارت آن ها را به مجموعه های ارزشمند ملی متعلق می دانند. دکتر جردن گفت که مأموران وزارت معارف ایران فهرستی درباره ی محموله های آقای پوپ تهیه کرده اند که پوپ آن ها را گزارش نکرده است. حالا امیدوارند که، بنا به گفته ی آقای دکتر جردن، در میان محموله ی توقیف شده در کرمانشاه ردپایی از اشیاء نامبرده را بیابند. این داستان کاملاً یا تا حدودی رفتار غیرمسئولانه ی دولت ایران را در برابر سفارت آمریکا بازگو می کند».[1]

از پی آن، آموری با وزیر امور خارجه ی ایران دیدار کرد. او قول داد که به ترین مأموران اش را به یاری وزارت معارف بفرستد تا تحقیق کنند. آموری گزارش خود را چنین خاتمه می دهد: «سفارت پی گیری خود را تا حصول اطمینان از خروج محموله از تهران تعقیب خواهد کرد».
به رغم تلاش های سفارت آمریکا، محموله تا «۱۴» ماه بعد یعنی تا «۵ ژوئیه ۱۹۲۶» در توقیف بود. این تأخیر پوپ را سخت برآشفت!
پوپ در نامه ی مؤرخه ی «۶ اوت ۱۹۲۶» به موری می نویسد:

«من و هنری پتن از داستان کرمانشاه درس های بسیار آموختیم. برای محموله، من هیچ تلاش و تقاضای خاصی نکردم، اما دکتر جردن به من گفت که تمامی محموله بدون عوارض گمرکی از ایران خارج شد. اگر چنین است جای نگرانی نیست. ارزش محموله ی فوق بیش از دوازده هزار دلار آمریکا است. این محموله را بی هیچ دلیل منطقی و به اشتباه متوقف کرده بودند. این تأخیر محموله به من بسیارضرر زد. چیزی حدود هشتصد دلار آمریکا ضرر کردم».[2]

نوشته های وزیر مختار جدید آمریکا در تهران، هافمان فیلیپ،[3] اطلاعات مضاعفی درباره ی عمل غیراخلاقی و ناشایست پوپ می دهد.[4] یکی از کارهای ناشایست پوپ فریب دادن یک سوداگر عتیقه درتهران بود. فیلیپ گزارش می دهد:

«درباره ی گزارش هایی که با موضوع فعالیت های روزافزون آقای آرتور اپهام

۱. گزارش آموری به شماره ی ۲۲ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۲۲۶در دهم اکتبر ۱۹۲۵م.
۲. نامه ی پوپ به موری، به شماره ی ۲۹ /۹۲۷ . ۸۹۱ درششم اوت ۱۹۲۶م.
۳. Hoffman Philip.
۴. گزارش هافمان فیلیپ به شماره ی ۲۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ . ۹۲ در ۲۵ می ۱۹۲۶م.

پوپ، معاون بخش هنر اسلامی مؤسسه ی هنر شیکاگو، که در زمینه های فرهنگی و باستان شناختی مورد علاقه ی ایران و ایالات متحده ی آمریکا فعال است، به دست سفارت آمریکا در تهران می رسد، افتخار دارم که در راستای منافع و مصالح وزارت امور خارجه ی آمریکا و بنابر گزارش های مؤثق به صورت محرمانه شایعه ای را درباره ی سفر قبلی پوپ به تهران اطلاع دهم: چند ماه پیش آقای آموری مسئول بررسی اشیاء عتیقه ی مختلف متعلق به آقای آنتونی آپکار[1] تاجر آمریکایی مقیم تهران بود. نام برده بیست سال گذشته را به تجارت عتیقه در ایران گذرانده است و چند قلم شیء را به شریک یا کارگزار خود در پاریس فرستاده بود تا بفروشد.

در دیداری که آپکار و آموری با یک دیگر داشتند، آپکار خواسته بود تا آموری را از یک مسئله ی شخصی آگاه کند. آپکار به آموری کاغذی را نشان داد که در آن در داخل جدولی اختلاف قیمت اشیاء عتیقه در بازار تهران با بازارهای اروپا و آمریکا با هم مقایسه شده بود. از این جدول آشکار شد که آقای پوپ تلاش کرده است اشیاء عتیقه ی متعلق به آپکار را از چنگ وی خارج کند، به این طریق که اشیاء را به قیمت روز تهران از او خریده بود با این قول که وقتی اشیاء را به قیمت اروپا یا آمریکا فروخت، ۵۰٪ از سود فروش هم به آپکار خواهد رسید. در واقع آن جدول متن توافق نامه ی میان آپکار و پوپ بود که امضای هر دو نفر را در ذیل خود داشت. آپکار گفت که پوپ بدون هیچ پیش پرداختی اشیایی که در بازار تهران هزار ونهصد تومان ارزش داشته را با خود برده است و نیز اشیاء دیگری به ارزش هزار و سیصد و پنجاه و چهار تومان به نرخ بازار تهران از آپکار خریده است که فقط پانصد تومان بیعانه داده است و پس از معامله و تحویل گرفتن اشیاء، آپکار دیگر از او بی خبر است! آپکار در سپتامبر ۱۹۲۵ به پوپ نامه ای نوشته است که من نسخه ای از این نامه را دیدم. در متن نامه، آپکار از پوپ نخواسته بود که تسویه حساب کند، بل که فقط خواسته بود با او تماس بگیرد. آپکار گفت که از پوپ هیچ اطلاعی ندارد و بی خبر است. آموری با دکتر ساموئل جردن رئیس کالج آمریکایی تهران به عنوان نماینده ی آقای پوپ تماس گرفت و ماجرا را با وی در میان گذاشت. پس از آن دکتر ساموئل جردن پانصد تومان دیگر از طرف آقای پوپ به آقای آپکار داد، اما هرگز سرنوشت بقیه ی این معامله معلوم نشد. این که ۵۰۰ تومان اخیر را موزه ی شیکاگو داده است و یا خود آقای پوپ، هنوز معلوم نیست. آقای پوپ از سفارت آمریکا برای لطف و محبتی که در خروج تمام اشیاء از ایران بدون پرداخت عوارض گمرکی داشته است صمیمانه متشکر است، اما امیدوارم وزارت امورخارجه ی آمریکا نسبت به این گونه داد و

1. Antonie Apcar.

ستدهای آقای پوپ که **بر اصول تجارت سالم و عقل سلیم استوار نیست** علاقه مند باشد و به این قضاوت برسد که چنین کارهایی ناشایست در آینده پیوندهای فرهنگی میان ایالات متحده ی آمریکا و ایران را مخدوش خواهد کرد».[۱]

سفر پوپ به ایران، بهار ۱۹۲۹م

پوپ مدتی پس از بازگشت از ایران، بر روی طرح انتشار کتاب «بررسی هنر ایران» آغاز به کارکرد که مجموعه ای از چندین مقاله در چند جلد بود که ویراستار آن شخص پوپ بود. این اثر را انتشارات دانشگاه آکسفورد باید در ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۱م منتشر می کرد. در خلق این اثر، به ویراستاری پوپ، بیش از ۳۴ متخصص معروف چون هرتسفلد، گلوک[۲]، گروسه[۳]، دنیکه[۴] و استریز گووسکی[۵] شرکت داشتند. کاردار سفارت آمریکا در تهران دیوید ویلیامسن[۶] در این باره می نویسد:

«پروفسور پوپ موفق شد تا نظر مساعد جناب تیمورتاش را جلب کند تا با تأکید براهمیت این کتاب نزد رضاخان، مبلغ هزاردلار آمریکا برای چاپ آن کمک بگیرد. اعلی حضرت همایونی درصدر کسانی بود که کتاب به آنان اهداء می شد. ولیعهد به وسیله ی جناب تیمورتاش نسخه هایی از کتاب «بررسی هنر ایران» را پیش خرید کرد. یقیناً نسخه های دیگری هم به وسیله ی وزیر معارف پیش خرید شد. این مردان قدردان ارزش وقیمتی بودند که این کتاب به ایران می داد».[۷]

پوپ وقتی که خبر انتشار کتاب «بررسی هنر ایران» را به موری داد، وی را از تأسیس «انجمن آمریکایی هنر و باستان شناسی» ایران هم آگاه کرد که شخص او رئیس، و آقای جان کاروترز[۸] معاون آن بود.[۹] پوپ و جان کاروترز به نمایندگی از انجمن جدید التأسیس خود و به بهانه ی انتشار کتاب «بررسی هنر ایران»، و در اصل با هدف عقد یک قرارداد کاوش،

۱. گزارش فیلیپ به شماره ی ۲۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۹۲ در ۲۵ می ۱۹۲۶م.
2. Gluck. 3. Grousset. 4. Denike. 5. Stryzgowski. 6. David Williamson.
۷. گزارش ویلیامسن به شماره ی ۴۳ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۸۵۲ در دهم ژوئن ۱۹۲۹م.
8. John M. Carruthers.
۹. نامه ی پوپ به موری به شماره ی ۴۰ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۵ دسامبر ۱۹۲۸م.

نقشه ی سفر به ایران را کشیدند. کاروتزر پیش از سفر در نوزدهم نوامبر ۱۹۲۸م به موری تلفن کرد. موری به کاروترز گفت از نظر وی شانس این که آنان بتوانند در سفر به ایران یک قرارداد باستان شناسی منعقد کنند بسیار ناچیز است. کاروترز فکر می کرد که هرتسفلد قراردادی با دولت ایران برای کاوش پرسپولیس بسته است. همچنین موری اطلاعات بیش تری درباره ی دلایل سفر کاروترز به ما می دهد:

«موقع عزیمت، آقای کاروترز به من اطلاع داد که او نماینده ی یک هیئت انجیلی است و بسیار علاقه دارد که در هیئت های مذهبی کار کند. مبلّغ مسیحیت از من پرسید که وقتی به ایران رسید این حقیقت را آشکار کند یا نه؟ من به او جواب دادم که از نظر من اصلاً درست نیست که اهداف سفر دو منظوره ی خود را در ایران فاش کند و به تر است کلاً روی موضوعات باستان شناختی متمرکز شود. من بسیار متعجب شدم وقتی امروز فهمیدم که آقای کاروترز در گفت و گو با آقای کلی مدیر امور اروپای شرقی وزارت امور خارجه ی آمریکا دلیل اصلی مسافرت اش به ایران را فاش کرده است و حتی گفته است هواپیمای آنان آماده ی پرواز است».

بالاخره موری این طور نتیجه می گیرد:

«باید در خاتمه بگویم که آقای کاروترز مطلقاً چیزی درباره ی باستان شناسی نمی داند. هدف و منظور اصلی وی از این سفر مشکوک است».[۱]

با این حال سفر پوپ به ایران در بهار «۱۹۲۹» بسیار موفق گزارش شده است. ویلیامسن در این باره می نویسد:

«رضاخان پیام خوش آمد صمیمانه ای به پوپ فرستاد. جای تعجب نیست که چرا اشخاصی بلند پایه از پوپ استقبال و با او همراهی می کردند. یکی از اشخاص بلند پایه ای که پیوسته پوپ را همراهی می کرد، تیمورتاش وزیر دربار بود. عالی جناب تیمورتاش به خوبی درک می کرد که فعالیت های پوپ بی تردید اعتبار و وجهه ی ایران را در خارج از مرزها به ویژه در ایالات متحده ی آمریکا افزایش می دهد. پوپ با استفاده از نفوذ و اعتبار تیمورتاش بود که اجازه داشت از بقاع و مساجد متعددی که بازدید از آن ها برای مسیحیان ممنوع بود، عکاسی کند».

۱. تذکاریه ی موری به شماره ی ۳۹ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۸م.

ویلیامسن جزئیات بازدید پوپ را از مساجد و بقاع مذهبی شرح می دهد :

«در اصفهان، دومین مرکزمذهب تشیع در ایران، پروفسور پوپ به هر مسجدی داخل می شد، و عکس هایی می گرفت که بسیار زیبا و نفیس هستند. در قم، مرکز بزرگ تشیع، مقامات دولتی مسجد را کاملاً خالی کردند تا پروفسور پوپ آزادانه قدم زده و از قالی ها و نیز شاهکارهای هنری به راحتی عکس بگیرد. در بعضی نقاط، در اقدامی بسیار نادر و کم نظیر، پوپ اجازه یافت به درون مقدس ترین اماکن قدم بگذارد و عکس بگیرد؛ مکان هایی که تا پیش از آن پای هیچ غیرمسلمانی به آن ها نرسیده، و عکسی هم از آن ها تهیه نشده بود. پوپ همه ی این کارها را با سلیقه، مهارت، مزاح، نزاکت و سرعت عمل و نیز با پشتیبانی وزیر دربار ایران انجام می داد».[۱]

پاراگراف بعدی یادداشت های ویلیامسن به برخی از کشفیات پوپ در مساجد اصفهان می پردازد که فقط ظاهراً عنوان کشفیات را دارد و چنان که در ذیل مستنداً خواهم آورد، مواردی از این اشیاء ارزشمند و زیبا بلافاصله پس از بازدید پوپ از این مساجد به سرقت رفتند!

«پروفسور پوپ در جریان اکتشافات خود در اصفهان، خدمات ارزشمندی به ایران عرضه کرد. او درگاهی را کشف کرد که متعلق به مسجدی ویران بود؛ که زمانی یکی از مراکز مهم مذهبی ایران به شمار می رفت. درگاه با خشت و گل پوشانده شده بود و از آن درگاه به عنوان اصطبل یک کاروان سرا استفاده می کردند. ظاهراً یک دلال هنر ایران به پوپ پیشنهاد کرده بود که در برابر ارسال این درگاه به آمریکا، بیست هزار دلار آمریکا به پوپ خواهد پرداخت. بنا به گفته ی پوپ این درگاه در آمریکا بیش از یک میلیون دلار آمریکا ارزش داشت. وجود آن درگاه ارزشمند به مقامات دولتی ایران گزارش شد و آن ها آن را به عنوان یک گنجینه ی ملی ثبت و حفظ کردند. در ماجرایی دیگر، خرید کامل یک امام زاده ی قرن یازدهم پیشنهاد شد، که دولت ایران نپذیرفت و به عنوان یک گنجینه ی منحصر به فرد ایرانی آن را ثبت کرد. این حقیقت آشکار می شود که این ابنیه و اشیاء و آثاربه جز برای پوپ برای ایرانیان هم مهم و باارزش است».

به رغم تمام این نشانه ها، پوپ هنوز امین، شریف و فروتن و درست کار تصور می شد! ویلیامسن در ادامه ی همان گزارش خود می نویسد :

«پروفسور پوپ توانست به چهار موزه ی آمریکایی شمار زیادی از عتیقه ها و

۱. گزارش ویلیامسن به شماره ی ۴۳ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۸۵۲ در دهم ژوئن ۱۹۲۹م.

آثار هنری و اشیاء نفیس ایرانی را بفروشد. پوپ از این که مورد لطف و اعتماد و اطمینان تیمورتاش وزیر دربار و آقای تدیّن، وزیر معارف، قرار داشت بسیار سپاس گزار بود و از این که آنان اجازه می دادند پوپ آن آثار را بدون پرداخت حقوق و عوارض صادرات و گمرک از کشور خارج کند بسیار راضی می نمود، آثاری که برای کارهای تبلیغاتی و آموزشی قبلاً انتخاب و گزینش شده بودند».

شرف یابی پوپ به حضور رضاخان

در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۹م پوپ به نزد رضاخان شرفیاب شد. ویلیامسن می نویسد که:

«این عنایت ملوکانه در نتیجه ی خدمات متعدد پوپ به ایران و از جمله تدوین کتاب «بررسی هنر ایران»، بر پایی نمایشگاه هنر ایران در لندن و تشکیل انجمن آمریکایی بود که همگی برای دولت ایران ارزشمند هستند. این خدمات همگی مورد تأیید ذات اقدس ملوکانه بودند. به نظر می رسد که پروفسور پوپ نخستین خارجی بود که نزد شاه پذیرفته شده است!»[۱]

پوپ، ویلیامسن را از اتفاقی جالب باخبر کرد:

«پوپ به من گفت که ملاقات با شاه برای ۱۵ دقیقه تنظیم شده بود و در کنار شاه، عالی جناب تیمورتاش و رئیس تشریفات امیر نظام قرار داشتند که مترجم شاه بودند. به پوپ گفته و تأکید شده بود که جملات و کلمات شاه متعلق به شخص وی نیست و هر جمله ای خطاب به پوپ را تیمورتاش در گوش شاه نجوا می کرد!».

از آن جا که رضاخان بی سواد بود، چنین اتفاقی جای تعجب نداشت! بخشی از عبارات و جملاتی که رضاخان درباره ی مسائل باستان شناسی به پوپ اظهار کرده بود چنین است:

«از آن جا که می دانیم پوپ خودش را وقف شاه و وقف ایران کرده است، می خواهیم که تمامی کارهای پوپ در راه باستان شناسی وفق مراد ایشان باشد. او می تواند برای نمایشگاه لندن هر چیزی را که از بقاع متبرکه و گنجینه ی ایران لازم دارد، در اختیار بگیرد، حتی تخت طاووس و جواهرات

۱. گزارش ویلیامسن به شماره ی ۴۸۳ / الف ۵۱ . ۸۹۱ ، ۹۹۷ در ۲۳ دسامبر ۱۹۲۹م.

سلطنتی را. اعلی حضرت همایونی می‌خواهد ریاست افتخاری نمایشگاه و حامی مالی اصلی کتاب بررسی هنر ایران باشد. به ایشان اجازه داده می‌شود تا از آرامگاه امام رضا (ع) بزرگ‌ترین بقعه ی تشیع در شهر مشهد عکاسی کند».

باید ذکر شود که به رغم اجازه ی رضاخان و مساعدت تیمورتاش، دیدار پوپ از مشهد و قم موفق نبود. چارلز کالمر هارت، وزیر مختار جدید آمریکا در تهران، موضوع را شرح می‌دهد:[۱]

«به رغم این که تیمورتاش گروهی مسلح را همراه پوپ کرده بود، در جریان بازدید اخیر ایشان از بقاع قم و مشهد، پروفسور پوپ موفق نشد تا برای نمایشگاه لندن هر چه را که می‌خواهد از آثار هنری و اشیاء نفیس انتخاب کرده و بسته بندی کند. مطمئناً بازدید در ماه محرم، ماه عزاداری مذهبی به یاد شهادت حسین، نوه ی پیغمبر و سومین امام شیعیان، انجام شده است. ماه محرم، که با اعمال ارتجاعی و فناتیک توأم است، برای جهان شیعه بسیار مهم است و با رژه های شکوهمند، سینه زنی و ضجّه و فریاد و زنجیرزنی و خود آزاری انجام می‌شود و مردم خود را لت و پار می‌کنند. اخیراً دولت ایران این مراسم را ممنوع اعلام کرده است. پروفسور پوپ گفت که در قم، فرمان دار و افسران نظامی که همراه او بودند و ظاهراً تمام سعی خود را برای مساعدت به پوپ به کار می‌بستند، آشکارا ترسیده بودند و با یک اخطارملای بزرگ همگی صحن حرم را ترک کردند. بازدید پوپ ازمشهد هم ناموفق بود. پروفسور پوپ گفت که او به وزیر دربار شکایت خواهد کرد و دفعه ی بعد که می‌آید هر چیزی را که بخواهد از آن جا برداشته و به نمایشگاه خواهد فرستاد... در این باره سفارت اظهارات پروفسور هرتسفلد را یادآوری کرد که گفته بود پروفسور پوپ نخواهد توانست چیزی از بقاع متبرکه برای نمایشگاه به دست آورد».

گزارش سفارت آمریکا درباره ی پوپ

هارت در ادامه ی گزارش خود می‌گوید که ناکامی پوپ در قم و مشهد نه به دلیل فناتیسم و ارتجاع، بل به سبب ترس از امنیت آثار هنری و اشیاء نفیس مذهبی بوده است:

۱. گزارش هارت به شماره ی ۵۵ /۹۲۷ . ۸۹۱ . ۱۰۲ در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۰م.

«مطمئناً با توجه به شایعاتی که آقای آندره گدار درباره ی آقای پوپ در قم و مشهد پخش کرده بود، نتایج نامطلوب بازدیدهای پوپ از این دو شهر به آسانی درک می شود».

واژه ی «شایعات» که هارت در جمله ی بالا به کار برده است به «سرقت عتیقه جات و آثار هنری از بقاع متبرکه» به دست پوپ اشاره دارد! هارت در همان گزارش توجه می کند که کل امور به طور وسیع و گسترده ای در هم ریخته بود. با کمال تأسف از گزارش هارت فهمیده می شود که درگاه های باستانی که پوپ در اصفهان به اصطلاح «کشف کرده بود» در زمره ی آثار و اشیاء به سرقت رفته است:

«با توجه به موضع مسیو گدار نسبت به پروفسور پوپ، او به سفارت اطلاع داد که در جریان بازدید اخیراش از اصفهان و دیگر اماکن جنوب ایران، برای بازرسی و بررسی وضعیت و شرایط یادمان های ملی همچون مساجد و اماکن باستانی، در همه جا خبر همدستی رب النوع [رابینو] و پوپ را شنیده است، که می گفتند پوپ از رب النوع اشیاء بسیاری را خریده و خارج کرده است. رب النوع سردسته ی محفل دزدانی بود که از مساجد و دیگر اماکن تاریخی، و با مساعدت یا بی مساعدت متولیان آن ها سرقت می کردند و به پروفسور پوپ می فروختند. او مسجدی را نام می برد که طی چند هفته یک قاب نمای چوبی زیبای کنده کاری و منبت کاری شده از آن جا به سرقت رفته بود. این رخ دادها که در تهران نیز بر سر زبان ها بود به قدری مکرر بود، که گدار احساس کرد که احتمالاً تمامی این ها سازمان یافته اند. گدار بازداشت سریع رب النوع توسط مقامات دولتی در اصفهان را با این مسائل مرتبط می داند».

اشارات گدار بسیار هشدار دهنده است و روشن می کند که پروفسور پوپ مشغول خرید کالاهای دزدی بوده است. پوپ از مسیو گدار درخواست می کند که سیاهه ای از آثار هنری قابل فروش ایرانی را تهیه و اعلام کند. مسیو گدار هم جواب می دهد که در عمل چیزی برای فروش وجود ندارد و پوپ باید با توجه به تجربه ی بسیاری که دارد از آن آگاه باشد! همچنین مسیو گدار اطلاع می دهد که او بر اساس وظیفه ی اداری خود موظف است تمام آثار هنری را پیش از خروج از ایران بازرسی و ارزش گذاری کند. گدار می گوید که او هفته ای دوبار بازرسی می کند و تاکنون ندیده است

که پوپ چیزی را بسته بندی کرده، بارگیری و از ایران خارج کند. احساس گدار این بود که بین پوپ و عوامل وی در وزارت معارف تعامل و منافع مشترکی وجود دارد، زیرا به رغم این که پوپ مشغول داد و ستد پنهان گنجینه های هنری ایران و فروش آن ها به موزه های آمریکایی و دیگر علاقه مندان و عتیقه بازان خصوصی در آمریکا بود، اما او را در چشم ایرانیان به عنوان خدمت گزار و معرف آثار هنری و آثار باستانی ایران نمایش می دادند!

سفیر آمریکا درباره ی این گونه فعالیت های پوپ و گزارش اعمال رب النوع اظهار نظری نکرده است؛ با این حال، مشاورش دکتر «وولیسن» با مهربان ترین و نرم ترین صورت این شایعات را طوری که موقعیت او را در مقابل قانون به خطر نیاندازد به او می رسانده است. پوپ می گفت که کیورکیان[1]، عتیقه باز ارمنی، که با موزه های آمریکایی معامله و تجارت دارد و رقیب او است، منبع این شایعات است. در عین حال شخص پوپ صحت این شایعات را نزد «وولیسن» نماینده ی دانشگاه پنسیلوانیا، اعتراف کرده بود.[2] هارت در این باره می نویسد:

«تردید دارم که پوپ از این که برای نمایشگاه آتی هنر ایران در لندن، که مورد توجه دولت ایران نیز هست، فعالیت می کند شرمنده باشد».

واقعیت این است که باند پوپ ـ رب النوع با حمایت مستقیم رژیم پهلوی و با آزادی عمل کامل، گنجینه ها و نفایس هنری ایران را سرقت و غارت می کردند. در یادداشتی به سال ۱۹۴۲م جان ویلیامسن به وزارت امور خارجه ی آمریکا می نویسدکه میرون اسمیت[3]، معماری که تجربه ی کار بلند مدت در ایران را داشت، دلیل این که چرا مسیو گدار، مدیر کل عتیقات ایران، به باند پوپ ـ رب النوع اجازه ی ادامه ی فعالیت می داد را چنین فاش کرده است:

۱. کیورکیان دلال ارمنی معروف عتیقه ها و آثار هنری ایران بود. یک گالری هنری در آمریکا به نام وی وجود دارد. [مترجم] ۲. نگاه کنید به فصل بعد.

3. Myron B.Smith.

«وزیر مختار قبلی آمریکا در تهران آقای هارت یک بار اظهار کرد که در مدت مأموریت اش در ایران تنها خطر جدی برای روابط ایران و آمریکا، وضعیت خاص فعالیت های پوپ بود. روش های گدار شناخته شده است. آشکار بود که گدار از وضعیت پیش آمده به سود مصالح و منافع تحقیقاتی فرانسه استفاده می کرد، زیرا جای تعجب است که او به عنوان مدیر کل عتیقات ایران به رغم اتهاماتی که به پوپ وارد می کرد، اجازه می داد تا پوپ به دادوستد آثار باستانی ایران مشغول باشد. در حقیقت گدار به عنوان یک فرانسوی حافظ منافع فرانسه با گزارش کردن اعمال پوپ مثال بسیار خوبی از استانداردهای پژوهشی آمریکا عرضه می کند».[۱]

میرون اسمیت، در همان یادداشت، ماجرای سرقت محراب «چند صد» ساله ی یک مدرسه ی مذهبی در اصفهان به دست عوامل پوپ ـ رب النوع را شرح می دهد و توضیح می دهد که چه گونه و بلافاصله پس از سرقت، آن محراب به موزه ی هنر متروپولیتن در نیویورک فروخته شده است:

«در چند سال گذشته پوپ این حربه ی تبلیغاتی تیز و برّنده را به دست مسیو گدار داده است تا از عملیات **سرقت آن محراب کاشی کاری** شده و فروش آن به موزه ی هنر **متروپولیتن** در نیویورک به عنوان نمونه ای از تحقیقات علمی پوپ و معاون اش یاد کند! مسیو گدار، مقامات ایرانی و مردم کوچه و بازار همگی آگاه بودند که این محراب را رب النوع به دستور پوپ از مدرسه ی امامی اصفهان سرقت کرده است. در همین شرایط تأسف بار معلوم شده است که آقای دونالدنیوتن ویلبر[۲] دستیار و همکار پوپ در تحقیقات باستان شناختی در مؤسسه ی پژوهشی «هنر و باستان شناسی ایران» و نیز افسر اطلاعاتی سرویس استراتژیک ایالات متحده ی آمریکا[۳]، توسط پوپ برای ارزیابی اصالت این محراب به ایران دعوت شده است».

نگفته پیدا است که سرقت چنان محراب مهمی از یک مدرسه ی مذهبی، آن هم در یک کشور مسلمان، و صدور سریع آن به ایالات متحده ی آمریکا، بدون حمایت و پشتیبانی یک منبع قدرت همانند رضاخان، که حامی اصلی پوپ بود، غیرممکن است. تاراج روشمند و سازمان یافته ی مساجد و بقاع

۱. ضمیمه ی تذکاریه ی شماره ی ۳۳۱/۹۲۷ . ۸۹۱ در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۴۲م در موضوع صحبت های گوردون مریام و جان ویلسون.
2. Donald Newton Wilber.
۳. سلف سازمان سیا [مترجم].

متبرکه ی ایران توسط پوپ مدت ها بدون مانع ادامه داشت. روزنامه ی اطلاعات در ۸ ماه می ۱۹۳۵م از دماوند گزارش داد که میرون اسمیت، مهندس آمریکایی و دستیار گوگن هایم[1] در ایران، تحت نظارت وزارت معارف، نقشه و تصویر مسجدی در دماوند را تهیه کرده است. مسجد بیش از هزارسال قدمت داشت و در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز ساخته شده بود. کاردار سفارت آمریکا ریوز چایلدز[2] می نویسد که اسمیت مأمور شد تا مسجد دماوند را بررسی کند، که یکی از چهار مسجد منحصر به فرد بسیار قدیمی شناخته شده در ایران است. سه نمونه ی دیگر یکی در نائین است و دیگری در ری و دامغان.[3] گزارش می افزاید که بخش فوقانی مناره ی بلند ۲۳ متری مسجد قدیمی دماوند در زمان های گذشته بر اثر زلزله ترک خورده و فرو ریخته است و اضافه می کند که:

«کتیبه های سردر مسجد با کنده کاری چوبی ممتاز، پنج سال پیش به سرقت رفته است».

سرقت کتیبه های مسجد دماوند در مدت بازدید پوپ از ایران اتفاق افتاده بود! نقطه نظرات اسمیت بسیار شبیه دیدگاه های وولسین و هارت است که بیش تر به آن ها اشاره شد. بی تردید از نظر وی این سرقت و دیگر سرقت ها کار پوپ و معاون اش بوده است:

«با توجه به اظهارات آقای اسمیت، پروفسور گدار، مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران، چنان پرونده ی سنگین و بزرگی علیه آقای پوپ درست کرده است که اگر این پرونده منتشر شود، نه تنها دیگر فرصتی برای ادامه ی کار پوپ در ایران نمی ماند، بل که چنان جو و فضای سنگینی علیه دیگر باستان شناسان آمریکایی و محققان آن در ایران ایجاد خواهد شد که ادامه ی کار برای آن ها نیز غیر ممکن خواهد بود، البته اگر آنان را از کشور اخراج نکنند! گدار تمایلی به اقدام علیه پوپ نداشت، زیرا به خوبی می دانست که موقعیت پوپ در ایران همیشگی و جاوید نیست. تا وقتی که پوپ ایران را ترک کند، گدار خائف است. اسمیت ماهیت اتهاماتی که علیه پوپ وارد شده بودند را افشاء نمی کرد، زیرا باور داشت پوپ بی گناه است و خراب کار نیست. گرچه اسمیت توضیح

1. Guggenheim. 2. Rives Childes

۳. گزارش چایلدز به شماره ی ۳۷۹ / ۹۱۱۱ ، ۸۹۱ ، ۴۴۹ در تاریخ ۱۴ ماه می ۱۹۳۵م.

نمی دهد اصطلاح خراب کاری به چه معنی است، اما بعدها می نویسد که کردار پوپ، به دلیل ثروتی که در زمانی کوتاه با خرید و فروش غیرقانونی آثار باستانی ایران به دست آورده، بسیار بدتر از خراب کاری، رسماً غارت بوده است!! اسمیت فکر نمی کرد که گدار بنا به دلایلی که در بالا ذکر شد، پرده ها را پس بزند و به شهرت پوپ لطمه وارد کند. گدار از طرفی نگران بود که با بازگشت پوپ پرونده‌ای را که به زحمت علیه او ساخته بود بر باد رود و جوّ ضدآمریکایی در ایران شکل بگیرد که تأثیر آن لااقل برابر مقالات منتشر شده‌ای بود که این روزها در نشریات ایران دیده می شد».[۱]

دونالد نیوتن ویلبر یکی از همکاران پوپ در این فعالت های شرارت آمیز در ایران بود.[۲] پوپ بسیاری از آثار باستانی مسروقه و قاچاق را شخصاً به خارج از کشور قاچاق می کرد. در تابستان ۱۹۳۱ م پوپ از پرسپولیس بازدید کرد و چند عکس گرفت. این مسئله نظر هرتسفلد را جلب کرد. هرتسفلد می ترسید که پوپ عکس های پرسپولیس را در کتاب «بررسی هنر ایران» چاپ کند و لازم دید تا به انتشارات دانشگاه آکسفورد تذکر دهد که اجازه ی چاپ عکس ها را ندارند. هارت با توصیف **هرتسفلد** به عنوان **خواننده ی معروف اُپرا** می نویسد :

«نامه ی ارسال شده ی هرتسفلد به انتشارات دانشگاه آکسفورد ثابت کرد که پوپ از جسارت هرتسفلد بسیار رنجیده و عصبانی شده است و معلوم شد که او از تخریب چهره ی دشمن تصوری اش یعنی پوپ لحظه ای فروگذار نمی کند».

پوپ در واکنش به این کار هرتسفلد، وی را متهم به قاچاق آثارباستانی ایران کرد! بخشی از این اتهام وارده در نامه ی پوپ به هارت انعکاس یافته است :

«من هنوز هم دلیل خصومت او را درک نکرده ام. تنها در یک مورد شنیده ام که هرتسفلد ادعا کرده است که من به مقامات ایرانی گزارش داده ام که هرتسفلد

۱. گزارش گوردون مریام به شماره ی ۲۷۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۸۰۶ در ۲۷ می ۱۹۳۶م.
۲. مریام در نامه ی شماره ی ۲۸۶ /۹۲۷ . ۸۹۱ مؤرخه ی دوم اکتبر ۱۹۳۶م به موری در این موضوع اطلاع می دهد. گوردون مریام کاردار سفارت آمریکا در تهران در دوم اکتبر ۱۹۳۶م به موری می نویسد که: «جوانی به نام ویلبر وارد ایران شده است. آقای میرون اسمیت می گوید که ویلبر به دیدار وی رفته و خود را یک همکار و پژوهشگر معرفی کرده است و از اسمیت خواسته است که نقشه هایش را به او نشان دهد. اسمیت به ویلبر گفته است که می داند ویلبر برای پوپ کار می کند و نقشه هایش را هرگز به یک باستان شناس رقیب نشان نمی دهد. ویلبر هم اعتراف کرده است که حق با اسمیت است اما عاقلانه نیست که حقیقت فاش شود. **آمریکایی ها به یکدیگر کلک و حقه می زنند، وای به حال ایرانیان!**»

چند عتیقه را دزدیده است، در حالی که من به هیچ صورتی، مستقیم یا غیرمستقیم، در این باره با مقامات ایرانی صحبت نکرده‌ام».[۱]

«میرون اسمیت» شخص دیگری بود که پوپ به او اتهام زد. در پائیز ۱۹۳۷ م میرون اسمیت نامه‌ای از علی اصغرخان حکمت، وزیر معاف وقت، دریافت کرد که یادآوری می‌کرد که میان اسمیت و وزارت خانه ی او روابط ممتازی برقرار است و شخص وزیر، کارهای اسمیت را تأیید می‌کند. انگرت درباره ی این موضوع می نویسد:

«باخبر شدم که آقای اسمیت از وزارت معارف تقاضای تأییدیه ای مبنی بر رضایت و وثوق مقامات ایرانی از وی، برای ارائه به شورای انجمن های آموزشی کرده است. اسمیت این تأییدیه را برای تبرئه ی خود از اتهاماتی لازم داشت که آرتور اپهام پوپ، از مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران، که به تازگی وارد ایران شده است[۲] بر او وارد کرده بود. روزنامه ی ایران در بیست و یکم ژوئن ۱۹۳۳م مقاله‌ای به امضای آرتور اپهام پوپ درباره ی فعالیت های باستان شناختی در خاور نزدیک و به ویژه عراق و ایران اختصاص داده بود که زیر نظر مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی انجام می گرفت. در این مقاله آمده بود که مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران طرحی برای کاوش های علمی در آذربایجان دارد که ثابت می کند آذربایجان سرزمین اصلی عیلامیان است».[۳]

دستگاه فاسد و رشوه‌خوار عصر رضاخانی در ایران، از پوپ به پاس خدمت به آثار تاریخی ایران قدردانی ویژه کرد:

«با توجه به متن مطبوعات، پروفسور پوپ آمریکایی طرحی به شورای عالی معارف وزارت معارف ایران برای شناخت و تعیین خدمات قابل عرضه به ایران در رابطه با حفاظت از آثار تاریخی ایران ارایه کرده است».[۴]

آن‌گاه گزارش شد که رضاخان، پوپ و همسرش را به پاس خدمات ایشان مورد لطف قرار داده است. در سپتامبر ۱۹۳۵ م کنگره ی بین المللی هنر ایران

۱. گزارش هارت به شماره ی ۷۸۱ و ضمیمه ی آن به شماره ی ۳۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در دهم اوت ۱۹۳۱م.
۲. گزارش وان انگرت به شماره ی ۲۹۹ / ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۲۵ در ۹ سپتامبر ۱۹۳۷م.
۳. گزارش هارت به شماره ی ۳۳۳ / ۹۱۱۱ . ۸۹۱ ، ۱۴۹۰ در ۱۵ ژوئیه ی ۱۹۳۳م.
۴. گزارش هارت به شماره ی ۱ / ۹۱۶ . ۰۹۳ ، ۵۷۱ در ۳۰ آوریل ۱۹۳۱م.

در لنینگراد برگزار شد. با توجه به اظهارات وزیر مختار آمریکا، هورنی بروک:

«حادثه ی مهم کنگره ی لنینگراد آشکار شدن این حقیقت بود که وزارت معارف به دستور شاه از همسر آرتور پوپ به خاطر نقشی که در برپایی کنگره لنینگراد به عهده داشت، به صورت رسمی تقدیر کرد. خانمی که پیش تر هم در ۱۹۳۱ مورد تقدیر رسمی قرار گرفته بود».[۱]

در همین گزارش هورنی بروک با توصیف هرتسفلد به عنوان حیوانِ دست آموز گدار، مفصلاً به خصومت میان پوپ و گدار اشاره می کند:

«پروفسور آرتور آپهام پوپ کنار دکتر هرتسفلد، این حیوان دست آموز نفرت آورِ آندره گدار، مدیرکل فرانسوی عتیقات ایران، نشسته بود... گدار به آقای میرون اسمیت گفت که باید علیه پروفسور پوپ شکایت کنم. حتی یک ماه قبل هم آندره گدار با اصطلاحاتی مبهم و کنایه آمیز با پوپ صحبت کرده بود. به نظر من مراسم تقدیر رسمی از همسر پوپ در لنینگراد، بنزینی بود که بر شعله های خشم گدار پاشیده شد!»

پوپ و فروغی

از گزارش های وزارت امور خارجه ی آمریکا می توان دریافت که محمد علی فروغی و پسرش محسن فروغی از دوستان پوپ و «نماینده ی» او در ایران بودند! در ۴ ژانویه ۱۹۳۸م پوپ نامه ای به موری نوشت و از او خواست تا از طریق سفارت آمریکا و کیف دیپلماتیک آن، نامه ای را به فروغی و پسرش محسن برساند:

«من علی الخصوص می خواهم که نامه ای به فروغی بفرستم که دوست صمیمی من است، اما بیش از «۲۵» سانسورچی نامه ها را بازکرده و می خوانند. پسر فروغی با سازمان ما در ارتباط است. او مردی بسیار نازنین و نیز نماینده ی ما در ایران است و از این جهت لازم است مطالب مهم و مفصلی را برای او ارسال کنم».[۲]

در ۲۸ ژانویه ی ۱۹۳۸م موری تقاضای پوپ را «مبنی بر استفاده از کیف

۱. گزارش هورنی بروک به شماره ی ۱۰ / ۵۴۰۰۳F ، ۵۸۶ در سوم اکتبر ۱۹۳۵م.
۲. نامه ی پوپ به موری، به شماره ی ۳۰۰ / ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ ژانویه ی ۱۹۳۸م.

دیپلماتیک آمریکا برای مکاتبه با «فروغی ها» رد کرد و در پاسخ نوشت :

«فکر می کنم که استفاده از کانال سفارت برای اهدافی که شما در سر دارید، کار خلاف معمول و ناشایست است».

در نامه ی بعدی، پوپ دوباره و با اصرار زیاد از موری درخواست کرد که از کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا برای مکاتبه با فروغی ها استفاده کند و دلیل آن را روابط تجاری خود با آنان ذکر کرد :

«برای مثال، پسر فروغی به عنوان نماینده ی مؤسسه ی آمریکایی ما در ایران استخدام شده است. او با شرایط خاصی که دارد می تواند به ما خدمت بسیار عالی ارایه دهد».

پوپ فاش می کند که علاوه بر روابط مالی و تجاری با فروغی پسر، روابط مالی دیگری هم با فروغی پدر دارد. پوپ می خواست به فروغی از طریق کیف دیپلماتیک آمریکا این پیام را نوشته و ارسال کند :

«من به پسرجناب عالی که در پاریس گرفتارمانده است، کمک خواهم کرد و بعد هنگامی که به ایران آمدم، مطابق و معادل پولی که ما به پسر شما پرداخت کرده ایم، شما به ما در طرح های مطالعاتی مان مساعدت و کمک خواهید کرد».[۱]

موری قانع نشد!

نمایشگاه هنر ایران در لندن، سال ۱۳۰۹ش

در بیانیه ی مطبوعاتی مورخه ی ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰م وزارت امور خارجه ی آمریکا درباره ی نمایشگاه آتی هنر ایران در لندن آمده است[۲] :

«با توجه به علائق و منافعی که در موضوع نمایش بین المللی هنر و باستان شناسی ایران وجود دارد، نمایشگاهی در برلینگتون هاوس[۳] لندن در ماه های ژانویه و فوریه ۱۹۳۱م برپا می شود. در این مدت شاهکارهای نفیسی از هنر

۱. نامه ی پوپ به موری، به شماره ی ۳۰۱ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳۰ ژانویه ی ۱۹۳۸م.
۲. بیانیه ی مطبوعاتی وزارت امورخارجه ی آمریکا به شماره ی ۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۳۰م.
3. Burlington House.

ایران، از موزه های تمام جهان و از جمله ایران، به نمایش گذارده خواهد شد. در این نمایشگاه بسیاری از آثار هنری مربوط به بقاع مقدس و متبرکه ی ایران که پیش از این به هیچ غیرمسلمانی نشان داده نمی شد به دستور شخص شاه ایران و خزانه دار او به لندن فرستاده شده است. در این نمایشگاه شگفت انگیز، بریتانیای کبیر، آلمان، روسیه ی شوروی، لهستان، مصر، ترکیه و ایالات متحده ی آمریکا نیز حضور دارند».

در پایان بیانیه آمده است:

«افتخار بزرگ برپایی این نمایشگاه به شهروند ایالات متحده ی آمریکا آقای دکتر آرتور آپهام پوپ، مسئول بخش هنر اسلامی مؤسسه ی هنر شیکاگو تعلق دارد. پروفسور پوپ اعتقاد دارد که اگر تمام گنجینه ی ایران به خوبی کاوش شود، مجموعه ای بسیار درخشان تر از مصر و دیگر کشورهای باستانی منطقه، ظاهر خواهد شد».

پوپ پس از انجام یکی ازسفرهای دوره ای اش به ایران دربهار ۱۹۲۹م، از چندین پایتخت اروپایی من جمله برلین بازدید کرد و با نشان دادن عکس های اش از ایران، برلین را به وجد و شور درآورد. پوپ سپس به لندن رفت تا دومین نمایشگاه بین المللی هنر ایرا ن را که مقرر بود در آغاز سال ۱۹۳۱م برگزار شود، فعالانه سازمان دهی می کند. اولین نمایشگاه در ۱۹۲۶م در فیلادلفیا بر پا شده بود. ویلیامسن دریافت که نمایشگاه لندن نمونه هایی از هنر ایران را نمایش خواهد داد که از موزه های متعددی امانت گرفته شده است و تأثیرهنر ایران را بر هنرهای دیگر ممالک نشان می دهد. فهرستی از اشخاص مهمی که قرار بود از نمایشگاه بازدید کنند، و در میان آنان نام عالی جناب تیمورتاش نیز دیده می شد، تهیه شده بود و گفته می شد که ممکن است حتی نام اعلی حضرت همایونی نیز به فهرست افزوده شود.[۱] پادشاه بریتانیا و رضاخان حامیان مالی و افتخاری نمایشگاه بودند و سناتور سید حسن تقی زاده، وزیر مختار ایران در لندن، ریاست افتخاری نمایشگاه را به عهده داشت. رئیس کمیته ی اجرایی پروفسور پوپ و اعضای آن سر پرسی لورن[۲] وزیر مختار اسبق بریتانیا در ایران و لرد

۱. گزارش ویلیامسن به شماره ی ۴۵ / ۹۲۷، ۸۹۱، ۹۷۶ در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹م.
2. Sir Percy Loraine.

بالفور[۱] بود که او نیز پیش‌تر در ایران خدمت کرده بود.[۲] پوپ با تیمورتاش در بهار ۱۳۰۹ ش دیدار کرد و تیمورتاش به وی اطمینان کامل داد که دولت ایران در نمایشگاه مشارکت و همیاری فعال داشته و اعلی حضرتین ایران و بریتانیا مشترکاً رئیس آن خواهند بود.[۳] اشیائی را که پوپ برای نمایشگاه انتخاب کرده بود، زیر نظر عالی مسیو گدار با دقت بسته‌بندی و به لندن فرستاده شدند:

«من افتخار دارم به اطلاع وزارت برسانم، همان طور که در مطبوعات گزارش شده است، بیست و هشت بسته از آثار هنری ایران از تهران به لندن در ۱۳ سپتامبر ارسال شدند. بسته‌ها را چهار فروند هواپیمای یونکر از تهران به آبادان برده و آن جا به آقای جکز رئیس شرکت نفت بریتانیا و ایران تحویل دادند، تا وی آن‌ها را در کشتی بارگیری کرده و به لندن بفرستد؛ تا در نمایشگاه نمایش داده شدند».

جمله‌ی بعدی هارت، جمله‌ی کلاسیک و طلایی اوست:

«آقای جکز، مدیر شرکت نفت ایران و بریتانیا، نیز جعبه‌ای از عتیقه‌های متعلق به خود [؟!] را با این محموله‌ی دریایی به نمایشگاه لندن فرستاده است».[۴]

گدار که خود بر مرتب کردن و بسته‌بندی اشیاء در تهران نظارت کرده بود، محموله را تا آبادان همراهی کرد. گدار در بازگشت به هارت درباره‌ی نحوه‌ی گزینش و گردآوری اشیاء اطلاعاتی می‌دهد. این اشیاء توسط پوپ از مشهد، قم و نیز اردبیل در آذربایجان، انتخاب و جمع‌آوری شده بودند. پس از این که پوپ ایران را در ژوئن ۱۹۳۰ ترک کرد، گدار بازی درآورد و تأخیر قابل ملاحظه‌ای در بازگرداندن اشیاء به تهران ایجاد کرد. هارت شرح می‌دهد:

۱. از عوامل تشکیل کشورهای نوپیدای ارمنستان و اسرائیل[مترجم].
۲. نامه‌ی شماره‌ی ۶۰۷ . ۸۴۱ (در موضوع هنر ایران) سر رونالد لیندزی سفیر بریتانیای کبیر در واشینگتن به هنری اسمیتسون معاون وزارت امورخارجه‌ی آمریکا، در دهم سپتامبر ۱۹۳۰م.
۳. گزارش هارت به شماره‌ی ۶۰۷ . ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۱۰۳ در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۰م.
۴. گزارش هارت به شماره‌ی ۶۰۷ . ۸۴۱ . ۱۶۵ (در موضوع هنر ایران/۲) در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۰م. همچنین نگاه کنید به کتاب
A.U.Pope (1979) Introduction to Persian Art. New York: Greenr Wood Publishers.

«ملاها، به ویژه در قم، علاقه‌ای به تحویل گنجینه های بقاع متبرکه نداشتند، زیرا به رغم اطمینان خاطر دولت که می کوشید بازگشت آن نفایس را تضمین کند، می ترسیدند که هرگز بازگردانده نشوند. گدارمی گفت که ملاها برای این هراس و سوءظن دلیل محکمی دارند، زیرا وزارت دربار به ملاها گفته بود که فرش هایی را که از بقاع متبرکه ی قم برای نمایشگاه لندن امانت گرفته است، پس خواهد داد، اما در بازگشت، دولت فرش های بسیار نفیس و منحصر به فرد را در تهران نگه داشت. درعین حال، دولت با احتیاط تمام فرش ها و اشیایی را که از مشهد می آورد، به دلیل جوّ خرافاتی حاکم بر مردم ایران، شبانه و بی سر و صدا حمل کرد؛ وقتی که حرم و خیابان های مشهد خلوت بودند».

و بالاخره هارت به نقل از گدار می گوید که:

«پوپ چهل تخته فرش و بسیاری از نفایس بسیار ممتاز را برای نمایشگاه برگزید، هر چند که در انتخاب برخی از اشیاء دقت لازم رعایت نشده بود. مثلاً، از کتابخانه ی آستان قدس رضوی تنها سه کتاب مینیاتور با آثاری نامرغوب از کار هنرمندان هندوستان و جهان عرب انتخاب شده بود و نمونه ای از مینیاتورهای ایرانی در مجموعه نبود. وزیر دربار که از جانب شاه وظیفه ی نظارت بر بسته بندی نفایس و بارگیری آن را داشت، پس از اطلاع از کیفیت این کتاب ها به گدار گفته بود که ظاهراً پوپ از نقاشی های ایرانی اطلاعی ندارد. شاه نیز در مورد سه قلم از اشیاء معتقد بود که از نفاست چندانی برخوردار نیستند. یکی از آن ها شمشیر سبک و تقریباً زنانه‌ای با غلاف، دیگری یک زره و سومی دبوسی با گویی بزرگ در انتهای آن بود که همگی کاملاً مرصع و جواهر کاری شده بودند. اعلی حضرت همایونی شمشیر را از غلاف بیرون کشید و کمی تاب داد و سرانجام آن را به کناری انداخت و گفت که اسم این را نمی توان شمشیر گذاشت و دستور داد شمشیر تاریخی تیمور لنگ را، که در عین سادگی جبروت نظامی داشت، جانشین آن شمشیر مرصع کنند. درباره ی زره و دبوس مرصع هم اعلی حضرت همایونی آن ها را به کناری انداخت و گفت نمایش این چیزها ما را وحشی معرفی خواهد کرد. جالب این که شاه بی سواد و بی اطلاع و بی تجربه و دنیا ندیده هم متوجه نقاط ضعف پروفسور پوپ شده بود».[1]

واضح است که نمایشگاه لندن گامی جدید برای تاراج آثار هنری ایران بود. هارت سرنوشت آثار هنری ارسال شده به نمایشگاه لندن را شرح می دهد:

۱. گزارش هارت به شماره ی ۶۰۷، ۸۴۱، ۱۶۵ (در موضوع هنر ایران / ۲) در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۰م.

«منحصراً به عرض می رسانم که سرنوشت گنجینه ی هنری ارزشمند ایران که چند روز پیش از نمایشگاه هنر ایران در لندن بازگشت، عامل و مسبب ناآرامی و بلوای ملاها در قم، اصفهان، شیراز و مشهد خواهد شد، زیرا پس از رسیدن محموله ها که با سه هواپیما به تهران حمل شده اند، آن ها را مستقیماً به کاخ اختصاصی رضاشاه بردند. این همان حادثه ی مورد هراس خادمان و مسئولین مساجد بود که به اصرار از دولت می خواهند تا آثاری را که پوپ و معاونان اش به امانت برده اند به مساجد باز گرداند. اینک آنان ترس پیشین خود را موجه می دانند، زیرا معلوم شده است که شاه قصد بازگرداندن این آثار امانتی به صاحبان اش را ندارد».[1]

پوپ و شایعه ی جرج پادشاه بریتانیا

در اوایل آوریل ۱۹۳۱م، وزیر مختار بریتانیا سر رابرت کلایو[2] محرمانه به هارت گفت که از نظر وی به علت بدقولی و بدگویی پروفسور آرتور آپهام پوپ روابط میان ایران و بریتانیا در آینده ی نه چندان دور دچار مشکل خواهد شد، زیرا پوپ با جرج پادشاه بریتانیا، در نمایشگاه هنر ایران در لندن، گفت و گویی داشته است، که اکنون همه جا نقل می کند. کلایو به هارت گفت که به علت عدم دست رسی به پوپ، از جزئیات ماجرا بی خبر است، اما می داند که روز پیش، در مکالمه ی تلفنی بین وزیر مختار بریتانیا و تیمورتاش، چنان که انتظار می رفت، تیمورتاش سخت عصبانی بود و به کلایو گفته بود که دولت ایران از اظهارات غیرمنتظره ای که جرج پادشاه بریتانیا در جریان نمایشگاه لندن درباره ی شخصیت رضاخان کرده است، به سختی گله مند و ناراحت است.

ظاهراً زمانی که پادشاه و ملکه ی بریتانیا از نمایشگاه هنر ایران در لندن، با همراهی و راه نمایی پروفسور پوپ بازدید می کرده اند، مطابق گزارش هارت، پادشاه بریتانیا پس از گفتار مقدماتی پوپ گفته بود:

«متأسفانه گرچه رضاخان در تحکیم سریع پایه های سلطنت اش بسیار موفق

۱. گزارش هارت به شماره ی ۶۰۷، ۸۴۱، ۶۷۸ (در موضوع هنر ایران / ۷) در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۱م.
2. Sir Robert Clive.

بوده است، اما به نظر می‌رسد که در حال حاضر کاری مهم‌تر از پر کردن جیب‌های خود ندارد!»[۱]

وقتی رابرت کلایو از تیمورتاش می‌خواهد تا منبع خبر را اعلام کند، تیمورتاش می‌گوید که وزیر مختار ایران در فرانسه جناب حسین علاء مطلب را از پروفسور پوپ شنیده است. وقتی حسین علاء به تهران آمد، داستان را به تیمورتاش گفت. هارت ادامه می‌دهد:

«سر کلایو گفت‌وگویش را با بیان این نکته تمام کرد که متأسفانه این مطلب به تقویت مواضع ضد انگلیسی تیمورتاش خواهد انجامید و او بیش از پیش ضد انگلیسی عمل خواهد کرد».

و بالاخره هارت مطالب دیگری را نیز درباره‌ی پوپ افشا می‌کند:

«به گمان من پروفسور پوپ در جبهه‌گیری به سود دولت ایران بسیار تندروی می‌کند و می‌کوشد خود را خدمت‌گزار و یار غار معتمد شخص شاه نمایش دهد و تظاهر می‌کند که او در روند تبلیغات مثبت به سود رضاخان در اروپا و ایالات متحده‌ی آمریکا نقش مهمی به عهده دارد. شاید او می‌کوشد با جلب اعتماد شاه و کسب مقام مشاور وی و تبلیغات مؤثر بین‌المللی به سود شاه ایران، که مطلوب دربار است، موقعیت آمریکا در ایران را تقویت کند».

هارت که با این عقیده‌ی کلایو موافق بود، به دیدار پوپ می‌رود:

«دیروز به پوپ زنگ زدم. پس از گفت و گویی کوتاه به دیدار او رفتم. من او را در خیابان ملاقات کردم و به اتفاق تا محل هتل قدم زدیم. پوپ از موقعیت نامناسب خود نزد کلایو نگران بود. من گفتم که این دیدار نیز به همین منظور است. در هتل به پوپ گفتم که سفارت و دولت بریتانیا از نتایج پیامی که او درباره‌ی پادشاه بریتانیا در نمایشگاه نسبت به رضاخان به حسین علاء در پاریس داده و به گوش دولت ایران رسیده است، نگران‌اند. احساس من این بود که پوپ از ترس فلج شده است و قبل از این که من چند کلمه‌ی آخر حرف‌هایم را تمام کنم، حسین علاء و دولت ایران را به اجرای توطئه‌ای متهم کرد که بریتانیا علیه او تدارک دیده است... و اصرار داشت که مطالبی را که از قول او به پادشاه بریتانیا نسبت می‌دهند، سخنانی است که شخص حسین علاء به پوپ درباره‌ی شاه ایران گفته است، زیرا اغلب از این که شاه ایران از

۱. گزارش هارت به شماره‌ی ۱۲۲ / ۹۱ . ۷۴۱ ، ۵۳۲ در ۱۶ آوریل ۱۹۳۱م.

ملت دور شده است و به ساز اطرافیانی می‌رقصد که نه به حکومت پهلوی و نه به آینده‌ی ایران علاقه‌ای ندارند، اظهار تأسف می‌کند».[۱]

در ادامه مطالب متناقض دیگری از قول پوپ نقل می‌کند:

«پوپ گفت که برخلاف شایعات، پادشاه بریتانیا، در جریان بازدید از نمایشگاه، تبریکات صمیمانه و سلام‌های خود را تقدیم اعلی حضرت همایونی کرده است».

جای تعجب نیست که هارت در ادامه می‌افزاید:

«توضیحات پوپ مرا قانع نکرد و از او خواستم آن چرا که میان او و پادشاه بریتانیا و حسین علاء گذشته است بار دیگر بررسی کند. به هر حال گناه‌کاری او مسلم است و به دلیل گزارش احمقانه‌ای که سخن چینانه به نفع دولت ایران ساخته است، مقصر بود».

با این حال پوپ از کسی عذرخواهی نکرد و هرگز متأسف نشد! هارت همان روز دوباره با پوپ ملاقات کرد و در این باره نوشت:

«پوپ چند ساعتی کوشید تا مرا قانع کند که قربانی است، و نه مقصر... و روز بعد با اطمینان کامل می‌گفت که او قربانی یک توطئه شده است».

بالاخره هارت از زبان کلایو فاش می‌کند که روز تولد پادشاه بریتانیا، پوپ به دلیل خدمات برجسته‌اش در ارتباط با نمایشگاه هنر ایران، در سوم ژوئن، به طور رسمی مورد تقدیر و سپاس سلطنتی قرار گرفته است. تلاش‌های پوپ برای قانع کردن هارت در باب بی‌گناهی خود و این که مرتکب حماقت نشده است، بی‌نتیجه ماند:

«چند روز پیش که قرار ملاقاتی با سر رابرت کلایو داشتم، پروفسور پوپ هوشیارانه به من پیشنهاد کرد که در این ملاقات سعی کنم تا اثرات نامطلوب گزارشی را که به وزیر مختار ایران در پاریس داده بود، تا حدی کاهش دهم».[۲]

اما به طور کل تلاش‌های او برای برچیدن دیوار بالا آمده‌ی میان پوپ و دولت بریتانیا بی‌حاصل بود:

۱. گزارش هارت به شماره‌ی ۱۲۲ / ۹۱ . ۷۴۱ ، ۵۳۲ در ۱۶ آوریل ۱۹۳۱م.
۲. گزارش هارت به شماره‌ی ۱۲۵ / ۹۱ . ۷۴۱ ، ۶۱۶ در ۱۸ می ۱۹۳۱م.

«با خبر شدم وقتی که پوپ به سر رابرت کلایو درباره ی گزارشی که به حسین علاء وزیر مختار ایران در فرانسه داده بود، تلفن کرد، رابرت کلایو به پوپ گفته است گزارشی را که پوپ به حسین علاء داده است و حسین علاء به وزارت امور خارجه ی ایران منعکس کرده است، از سوی میرزا فتح الله خان نوری اسفندیاری، کاردار سفارت ایران در لندن، طی نامه ای که او به وزیر امور خارجه آقای فروغی نوشته تأیید شده است. ظاهراً وقتی که پادشاه بریتانیا در نمایشگاه با پوپ گفت و گو می کرده، کاردار ایران، نوری اسفندیاری، بی خبر وارد اتاق شده و شنیده است که جرج پادشاه بریتانیا می گوید که به رغم کارنامه ی درخشان رضاخان در خدمت به ایران در زمان تصدی وزارت جنگ و نخست وزیری اش، پول تنها دغدغه ی خاطر وی پس از رسیدن به قدرت بوده است. نوری اسفندیاری در گزارش خود گفته است که اظهارات شاه بریتانیا یک هفته پیش از پخش اخبار آن به وسیله ی پوپ، از طریق علاء در اختیار وزارت امور خارجه قرار گرفته بود. به همین دلیل جرم پوپ مسلم است، به خصوص که او مطلب را در اولین دیدارمان، پس از گفت و گوی پوپ با سر رابرت کلایو، به من اطلاع نداد».

از آن پس سر رابرت کلایو از دیدار با پوپ امتناع می کرد. نکته ای قابل تأمل که هارت درباره ی پوپ می گوید این است که:

«پوپ نمی خواست که بیش از این، دولت بریتانیا را برنجاند، زیرا قصد برپایی نمایشگاه دیگری در لندن را داشت».

این ماجراها فروغی وزیر امور خارجه ی ایران که دوست پوپ و نماینده ی او در ایران بود را سخت دل گیر کرد. فروغی به هارت گفت که ابتدا حسین علاء و نوری اسفندیاری گزارش مشابهی به وزارت امور خارجه ی ایران فرستادند و در گزارش حسین علاء، منبع خبر پروفسور پوپ ذکر شده است:

«مطابق معمول، فروغی از این شایعه و ماجرای پیش آمده از جانب خود و تیمورتاش ابراز تأسف کرد و این که نباید داستان به گوش سر رابرت کلایو می رسید. فروغی گفت که او چنین اشتباهی نمی کند و از کدورت هایی که میان جرج پادشاه بریتانیا، پوپ و دولت ایران رخ داده بود عذرخواهی کرد».[1]

۱. هارت، گزارش شماره ی ۱۲۶ / ۹۱، ۷۴۱، ۶۳۵ درمورخه ی ۲۵ می ۱۹۳۱م. کلایو در ۲۵ می ۱۹۳۱م هارت را در جریان یک شکرد کوچک اما پر معنی تیمورتاش قرار داد. کلایو اخیراً یادداشتی از ←

اما خلاف این موضع گیری فروغی، خصومت تیمورتاش با دولت بریتانیا ادامه داشت. کشمکش میان پوپ و سفارت بریتانیا مانع پوپ نبود تا اریک شرودر[1] انگلیسی را به عنوان معاون امور معماری در مسائل ایران انتخاب کند. شرودر در دهه ی بیستم زندگی، بسیار جوان بود و همسری آمریکایی داشت. شرودر در زمان خدمت اش در عراق از دستور مقامات بریتانیایی در عراق سرپیچی کرده و خودسرانه به مناطق کردنشین قلمرو عثمانی در موقعیتی بسیار حساس سفر کرده بود. شرودر همچنین تلاش کرده بود آن جا خود را مأمور ویژه ی دولت بریتانیا معرفی کند. مجموع این قضایا و سوء رفتارهای شرودر در عراق موجب شد تا دولت بریتانیا او را به عنوان عنصری نامطلوب از عراق اخراج کند:

«به همین دلیل احساس می کنم که موضع پوپ کاملاً عکس دولت بریتانیاست و از این که یک عنصر که از نظر مقامات دولتی اش نامطلوب و غیرقابل اعتماد است را به عنوان معاون خود استخدام کرده است، متأسف نیست».[2]

وولسین علیه پوپ

هارت در یادداشت دیگری که درباره ی پوپ نوشته است به نامه ای که وولسین، نماینده ی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا در ایران، به هوراس جین مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا فرستاده است، اشاره می کند:

← تیمورتاش دریافت کرده بود که نامه ی کنسول بریتانیا به سر رابرت هم ضمیمه ی آن بود. البته سر پاکت نامه باز شده بود! پاکت نامه مهر معمولی اداری با عبارت «تقدیم به دفتر جناب وزیر» را داشت و آدرس آن هم برای «عالی جناب وزیر تهران» بود، اما کلمه ی Britannic به اشتباه از قلم افتاده بود. در نامه ی تیمورتاش به کلایو، او اظهار تأسف کرده بود که نامه در دفتر وی باز شده است. تیمورتاش ادعا می کرد که اداره ی پست نامه را به اشتباه به دفتر وی فرستاده است، زیرا تصور کرده بودند که عبارت «عالی جناب وزیر» به تیمورتاش اشاره دارد. تیمورتاش پیشنهاد کرد که در آینده برای اجتناب از اشتباه، کلایو به اشخاص توصیه کند که نامه های شان را با آدرس و عنوان «عالی جناب وزیرمختار بریتانیا» بفرستند. هارت اضافه می کند: «البته قبول صحت داستان وزیر دربار مضحک و مزخرف است، اما تیمورتاش ظاهراً با مهارت وانمود می کند که از نظر فنی حق با اوست و سر رابرت هم به این اذعان دارد». کلایو به هارت گفته بود که تیمورتاش گمان می کند که خیلی زرنگ است!

1. Eric Schroeder.

۲. گزارش هارت به شماره ی ۱۲۲ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۶۳۹ در ۲۶ می ۱۹۳۱م.

«پوپ ماه های ژوئن و می این جا بود، اما دیداری با وی نداشتیم. پوپ قبل از این که ما از استرآباد برگردیم به اروپا رفته بود. مطابق معمول، اعضای گروه های خارجی مقیم ایران با پوپ مخالف اند و او را **بدنام و بی آبرو** می دانند! بسیاری از همکاران او **یهودیان دلال عتیقه اند**، از آن قماش آدم هایی که من به خانه ی خودم راه نمی دهم!! پوپ یک جوانک خوش مشرب و دوست داشتنی انگلیسی به اسم شرودر را، که معمار است، جای خود گماشته و از ایران رفته است. شرودر، با آن دماغ درازاش که مثل یک ترکه ی چوب است، ظاهراً در راه خدا و بدون دستمزد مشخصات فنی ساختمان ها را برای پوپ اندازه گیری و ترسیم می کند. اما همسر او یک زن خوب اهل بوستون است. متأسفانه تمام کوشش من برای نیک اندیشی نسبت به پوپ، ناموفق بوده است. شخصاً پوپ را دوست داشتم، چون که مردی شیرین و دوست داشتنی است. وقتی که با او هستم به نظر می رسد که پوپ به ترین مرد دنیاست، اما حقایقی که به مرور زمان آشکار شد و آگاهی ام از فعالیت های او، مرا به این نتیجه رسانده است که **باستان شناسی ایران بدون پوپ سالم تر خواهد ماند**!!!

شما گه گاه چیزهایی از قول پوپ به من می نویسید که اظهاراتی نادرست است. گدار که از نمایشگاه لندن دیدن کرده بود، مرا مطلع کرد که پوپ خلاف نظر کمیته ی نمایشگاه به اعمال خلاف بسیاری دست زده و **سفالینه هایی جعلی با قدمت و تاریخ های نادرست را تایید کرده است!** همچنین برای من مسلم شده است که همکاری با او یک مصیبت واقعی است و باید از او پرهیز کرد!! هیچ مرد شریف و خردمندی با پوپ همکاری نمی کند و به اظهارات و توصیه های او گوش نمی کند. قویاً توصیه می کنم که از راه نمایی و توصیه های او در امور ایران پرهیز کنید، زیرا او شما و مؤسسه تان را با راه نمایی نادرست چنان به بی راهه خواهد برد که برای جبران آن زمان زیادی را هدرخواهید داد[1]!!!»

هارت همچنین درباره ی نامه وولیسن به جین می نویسد:

«متأسفانه باید اعتراف کنم از دیدار و گفت و گوهای قبلی ام با پوپ، خاطره ی ناخوش آیندی دارم و او را شخصی غیرقابل اعتماد یافتم! من نه به عنوان یک مقام دولتی بل به عنوان شرق شناس هم نسبت به صداقت او تردید دارم!! این مطالب مرا به یاد زندگی فردی به نام بنونوتوچلینی[2] می اندازد که درزمان خود با سه نفر مثل پوپ همکار بود و آسیب فراوان دید. هر سه نفر چلینی را فریب دادند».

با این همه، هارت به وزارت امور خارجه توصیه می کند که لازم است

۱. هارت، گزارش شماره ی ۱۲۴ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۷۳۵ در ۲۱ ژوئیه ی ۱۹۳۱م.
2. Benevenuto Cellini.

موقعیت پوپ در رابطه با دولت ایران تقویت و از او پشتیبانی شود، زیرا پوپ در مقایسه با دیگر شهروندان، به آمریکا خدمات شایانی کرده است و این نکته را هم یادآوری می کند که :

«پوپ راضی نخواهد شد که من یا هر کس دیگر میان او و دولت ایران قرار گیرد، زیرا موقعیت دیپلماتیک او طوری است که به تر از هر کس می تواند از خودش دفاع کند و به گمان من نیز حق با او است، زیرا به نظر نمی رسد که حتی شایعه سازی او درباره ی پادشاه بریتانیا نیز به رابطه ی وی با دولت ایران لطمه زده باشد. چنین که معلوم است موقعیت پوپ از موقعیت هر خارجی دیگر مشغول به کار در ایران، مستحکم تر است».

جیمز هنری برستد، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، شخص دیگری بود که از موقعیت معتبر و ممتاز پوپ در ایران اطمینان خاطر داشت. او بعدها با پوپ دیدار کرد. برستد در آوریل ۱۹۳۱م با معاونت وزارت امور خارجه، ویلیام کاسل[1] و والاس اسمیت موری در مقر وزارت امور خارجه دیدار کرد. نقطه نظرات برستد درباره ی پوپ چنین ثبت شده است :

«در طول گفت و گو دکتر برستد به این حقیقت اشاره کرد که او اجازه داده است نامش در فهرست مؤسسین مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران باشد که پوپ در آن جا فعالیت می کند. برستد با اشاره به فعالیت ها و تحقیقات پوپ و نقش مهمی که در باستان شناسی ایران ایفا کرده است، می گوید که به هر حال فعالیت های ارزشمند و عالی پوپ را نمی توان نادیده گرفت؛ و سهم او را در فعالیت های مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران نمی توان فراموش کرد».[2]

دیری نگذشت که برستد به سختی از فعالیت های پوپ در ایران نزد موری شکایت کرد، زیرا مشکلاتی که پوپ و همکاران اش به بار آوردند مختصر و محدود به ایران نبود، بل چنان که برناردسون شرح می دهد سراسر بین النهرین را در برمی گیرد. سرانجام آن چه پوپ را در مرکز فعالیت های

1. William R.Castle,Jr.

۲. نامه ی موری به هارت به شماره ی ۳۵ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۱ می ۱۹۳۱م.

باستان شناسی منطقه قرار می دهد و از هر حیث ممتاز می کند، کسب اجازه ی بلند مدتی بود که برای تاراج آثار باستانی ایران به دست آورده بود. اجازه ای که در عمل بیش از چهل و پنج سال معتبر بود. آن طور که برناردسون می نویسد اگر این رسوایی ها در عراق اتفاق می افتاد، دولت بریتانیا بی تردید اتباع خود را اخراج می کرد![4]

4. Bernhardsson . Reclaiming a Plundered Past . pp .273-279.

فصل سوم
گشودن درهای ایران به روی باستان شناسان خارجی ۱۹۳۰-۱۹۲۳، قانون عتیقات ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ش)

روزنامه های تهران در ژانویه ی سال ۱۹۲۵ م از کشف آن چه که «قطعات مومیایی» نامیده می شد، در امین آباد، نزدیک ویرانه های باستانی شهر ری خبر دادند. گرچه این اخبار و اظهارات به یک هیجان عمومی انجامید، اما به زودی آشکار شد که آن کشف مربوط به مومیایی نبوده[1] و از آن چه در ابتدا تصور می شد، قدیمی تر است.

موری بی درنگ در این باره گزارشی نوشته است:

«این کشف ناگهانی باستان شناختی، که برای لحظه ای پیش چشم ایرانیان چونان تکرار کشف توتان خامن جلوه گر شد، پرسشی مهم را برانگیخت: چرا باید تحقیقات باستان شناسی ایران در انحصار همیشگی فرانسویان باقی بماند؟»

موری با حسادت و حسرت بسیار برای داشتن سهمی از ایران باستان برای باستان شناسی آمریکا، چنین اظهار می کند:

«فرانسویان در چهل سال گذشته در رشته ی باستان شناسی ایران، موفقیت اندکی داشته اند و باید یادآور شد که پیروی ایران از سیاست درهای باز به روی باستان شناسان ممالک دیگر، چون آمریکا و بریتانیا، بی شک می تواند به اکتشافات بسیار هیجان انگیزتر و لذت بخش تر بیانجامد».[2]

۱. موری، گزارش شماره ی ۴ /۹۲۷، ۸۹۱، ۸۷۰ در ۲۵ ژانویه ی ۱۹۲۵ م. ۲. موری، همان گزارش.

موری به کشف مقبره ی توتان خامن توسط باستان شناس انگلیسی هوارد کارتر[1] در سال ۱۹۲۲م اشاره می کند و می گوید چنین اکتشافاتی می تواند در بین النهرین و ایران نیز انجام شود. کشف عظیم و جنجال برانگیز مقبره ی توتان خامن، و گنجینه ی درون آن، اندک زمانی پس از استقلال مصر در سال ۱۹۲۲م اتفاق افتاده بود. دیری نگذشت که این کشف موجب کشمش بزرگی میان مصر و بریتانیا بر سر خروج یافته های باستانی مقبره ی توتان خامن شد، زیرا مصریان نمی خواستند اجازه دهند که این یافته ها از مصر خارج شود. این منازعه به تنظیم و تصویب قانون عتیقات مصر انجامید که بنا به گفته ی دونالد رید[2] تاریخ دان، چنان سخت گیرانه بود که به مدت یک نسل ریشه ی کاوش های خارجی در مصر را خشکاند![3] اما حقیقت این است که تصویب قانون عتیقات دلیل اصلی توقف کاوش ها در مصر نبود، بل کاوش ها به سمت بین النهرین، فلسطین و ایران تغییر جهت داده بود که حالا تحت کنترل و نفوذ بریتانیا قرار گرفته و درهای آن جا روی آن ها گشوده بود.[4]

تلاش دستگاه دیپلماسی آمریکا برای قطع انحصار فرانسه

گرچه موری فراموش کرده بود که ماجرای قتل امبری[5] درست پنج ماه پیش اتفاق افتاده است، اما دستگاه اداری آمریکا تلاش خود را برای قطع انحصار فرانسه در عرصه ی باستان شناسی ایران آغاز کرده بود و چندی نگذشت که موری دستورالعمل زیر را از واشینگتن دریافت کرد:

«با توجه به اظهارات شما و این که توافق با دولت مردان ایران برای اتخاذ سیاست درهای باز، در موضوع تحقیقات باستان شناسی، احتمالاً منافع زیادی خواهد داشت، مطلوب است که شما برای به دست آوردن نسخه ای از متن معاهده ی باستان شناسی ایران و فرانسه تلاش کنید و آن را به وزارت

1. Howard Carter. 2. Donald M. Reid.
3. Bernhardsson. Reclaiming a Plaundered Past. pp.352-353.
4. همان کتاب، ص ۳۵۳.
5. Imbrie.

امور خارجه بفرستید. ما باخبریم که دولت ایران مفاد این معاهده را کاملاً به سود فعالیت های باستان شناسی فرانسویان تنظیم کرده است».

موری با مشقت فراوان نسخه‌ای از آن سند را تهیه کرد و با نامه‌ای به واشینگتن فرستاد:

«سفارت آمریکا در تهران از این که موفق به تهیه ی نسخه‌ای از معاهده ی مورد تقاضا شده، بسیار خشنود است؛ معاهده‌ای که متن آن را سفارت فرانسه در تهران به شدت مخفی نگه می دارد و دولت ایران نیز به افشاء آن رغبتی نشان نمی دهد، به همین دلیل برای انجام وظیفه‌ام و برای تهیه ی آن به یک کانال سری و مخفی بسیار مطمئن متوسل شدم».[۱]

در آغاز سال ۱۹۲۵م فرانسه یک هیئت جدید باستان شناسی به ایران فرستاد. سرپرست هیئت رولان دومکنم از اعضای هیئت باستان شناسی ژاک دمرگان در ۲۵ سال پیش بود. او فقط یک معاون به نام نویل داشت. ورود هیئت جدید دومکنم به ایران، موری را واداشت تا درباره ی این بی عدالتی که فرانسه در ایران انحصار کاوش دارد، مرثیه سرایی کرده و فرانسویان را برای فعالیت اندک شان در مدت چهل سال گذشته سرزنش کند:

«باید تأکید شود که فرانسه فعالیت های بسیار کمی در باستان شناسی ایران انجام داده است. در مدت چهل سال گذشته هیئت های فرانسوی صرفاً در همدان، یا همان اکباتان پایتخت امپراطوری ماد، پاسارگاد پایتخت کوروش، تخت جمشید پایتخت داریوش و خشیارشا، نیشابور شهر مهم خراسان که شاپور اول ساسانی آن را پی افکند و ری یا رگا شهر باستانی شمال ایران، که ویرانه های آن فقط ۵ مایل با تهران فاصله دارد و در قرن سیزدهم با حملات مغولان ویران شد، کاوش کرده اند».[۲]

موری امیدوار بود که از طریق مذاکره با فرانسه، موفق شود آمریکاییان را هم در آخور آن ها شریک کند. بنابراین، آشکارا راه کار به تری را برای دولت ایران می جوید و می نویسد:

۱. موری، گزارش شماره ی ۶ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۰۲۸ در ۱۰ آوریل ۱۹۲۵م.
۲. موری، همان گزارش.

«تا آن جا که می دانم، بی تردید دولت ایران با درک بی عدالتی و نابرابری حاصل از معاهده ی امتیاز انحصاری فرانسه در ایران، اخیراً داوطلبانه پیشنهاد تجدیدنظر در معاهده را داده است تا در این عرصه امکان دست رسی به موفقیت های بیش تر ممکن شود».

و سرانجام می نویسد که اگر فرانسویان به گفت و گو تن ندهند، صلاح آمریکا است تا از رضاخان بخواهد به جبران ماجرای قتل امبری، تکه ای از این گوشت را نیز به طرف آمریکا پرت کند:

«گمان می کنم که نجوای تعدادی جملات خوش آیند در گوش سردار سپه، ما را در کسب امتیازی مساوی با فرانسویان در کاوش های باستان شناسی ایران موفق خواهد کرد».

مبارزه ی آلمان علیه امتیاز انحصاری فرانسه

به موازات آمریکا، باستان شناسان آلمان هم برای شکستن حق انحصاری فرانسویان می کوشیدند. مبارزه علیه فرانسویان را باستان شناس معروف آلمانی ارنست امیل هرتسفلد در سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵م آغاز کرده بود. هرتسفلد استاد باستان شناسی دانشگاه برلین بود و به عنوان متخصص زبده ی باستان شناسی و عتیقات ایران شناخته می شد. کشفیات بسیار مهیج هرتسفلد، علاقه ی شدید سازمان های تجاری و مراکز علمی آلمان و آمریکا را برانگیخته بود. هرتسفلد عنوان و تیتر زیر را برای گزارش یکی از اکتشافات خود برگزیده بود:

«خلاصه ای از کشفیات بسیار مهم انجام شده در یک برنامه ی اکتشافی باستان شناختی در ایران، در سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵م».

هرتسفلد در گزارش دیگری در ۲۷ مارس ۱۹۲۶ از این تیتر استفاده کرده بود:

«کشفیات باستان شناختی اخیر دکتر ارنست هرتسفلد در ایران».

موری در این باره می نویسد :

«دکتر آرتور آپهام پوپ، مدیر بخش هنر اسلامی مؤسسه ی هنر شیکاگو، مرا به سخن رانی کوتاهی دعوت کرد که دکتر ارنست هرتسفلد تدارک دیده بود. در آن جا هرتسفلد نتایج تحقیقات باستان شناختی خود را که به سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵م در ایران انجام داده بود به نمایش می گذارد. سفارت آمریکا در تهران از دکتر هرتسفلد که استاد دانشگاه برلین است، اغلب به عنوان بزرگ ترین متخصص باستان شناسی ایران یاد می کند».[۱]

موری همچنین به مبارزه موفقیت آمیز هرتسفلد علیه انحصار فرانسویان اشاره می کند. تعجبی نداشت که چرا هرتسفلد مورد غضب و نفرت شدید فرانسویان واقع شده بود، زیرا هرتسفلد جنبشی را میان باستان شناسان آمریکایی و آلمانی علیه امتیاز انحصار کامل و قطعی کاوش های باستان شناسی فرانسه در ایران، که «سیاست سگ در سگدانی» نام گرفته بود، سازمان داده بود! لغو این امتیاز موجب می شد تا دیگر متخصصان هم در این راه با فرانسویان همسفر شوند. دکتر هرتسفلد، در این ماجرا، همانند استخوانی بود که او را به وسط میدان پرت کرده باشند!! گزارش رسیده بود که فرانسویان اکنون برای برآورده کردن بخشی از انتظارات آمادگی دارند و بخشش ها و سخاوت هایی نیز می کنند، اما به شدت مراقبت و حراست می شد تا کسی نداند که هرتسفلد یک آلمانی **یهودی الاصل** است! چشم انداز و پیش بینی رقابت میان باستان شناسی آلمان و آمریکا در ایران، موزه های آمریکایی را به سخت کوشی و شتاب واداشت. موری به این رقابت اشاره می کند :

«دکتر پوپ به من اطلاع داد که چندین موزه ی آمریکایی و به ویژه موزه های فیلد شیکاگو، دیترویت و کلیولند حاضرند تا به سرعت مبالغ هنگفتی برای تحقیقات در ایران تخصیص دهند؛ پیش ازآن که توافق تازه ای میان ایران و فرانسه انجام شود و حقوق انحصاری فرانسویان را بیش از آن چه که هست، افزایش دهد».

۱. موری در گزارش شماره ی «۹۲۷ / ۲۳ . ۸۹۱» مورخه ی ۲۷ مارس ۱۹۲۶م می نویسد که دعوت به جلسه ی سخن رانی هرتسفلد به وسیله آرتور پوپ به وی اطلاع داده شد. موری در مارس ۱۹۲۶م از ایران خارج و به بخش امور خاورمیانه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا منتقل شد. موری در این مقام نقش بسیار فعالی در شکل گیری روابط ایران و آمریکا در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۶م داشت.

شخص هرتسفلد هم به دنبال ارتقاء سطح همکاری میان باستان شناسان آمریکایی و آلمانی بود و می نویسد :

«کرامت و لطف یک دوست آلمانی و آمریکایی، که هر دو ترجیح می دهند نام شان فاش نشود، نویسنده را به انجام برنامه های اکتشافات باستان شناختی در ایران و در سرزمین های همسایه مثل بغداد، افغانستان و غیره از فوریه ۱۹۲۳ تا اکتبر ۱۹۲۵م تشویق کرد».

کشفیات جدید هرتسفلد با توجه به اظهارات خودش، مهیج و قابل توجه بودند. هرتسفلد به جای نمایش کشفیات جامع خود، در گزارش های اش بر موفقیت های میدانی اش تأکید می کند و می گوید که این گزارش ها ثابت می کند که چه حجم عظیمی از کار اکتشافی برای آینده باقی مانده است. هرتسفلد گزارش مفصلی تهیه کرد و یک نسخه را در اختیار وزارت امور خارجه ی آمریکا قرار داد.

جرج گرگ فولر[1] معاون کنسول آمریکا در بوشهر در گزارش مورخه ی ۶ اوت ۱۹۲۴م باعنوان «مقابر صخره ای مسیحی کشف شد» بازدید خود را از جزیره ی خارک شرح می دهد.[2] فولر از جزیره ی خارک سه هفته پس از قتل امبری بازدید کرد. عجیب است که هیچ سندی در این باره پیدا نشد! گزارش وی بیانگر علاقه ی شدید آمریکایی ها به باستان شناسی ایران است. گزارش فولر تصویری از یک معدن طلای باستان شناسی فراموش شده را ترسیم می کند:

«قطعات سفال های دوران جدید و تکه های زمخت نمونه های گلی فراوان اند. کسی تا به حال به آینده ی این جزیره نیاندیشیده است. هر چند این جا نمونه هایی یافت می شود که می تواند موجب تزیین هر موزه ی علاقه مندی باشد. گفته می شود که در این جا اِزاره هایی مشابه بعضی از دیوارهای معابد باستانی بین النهرین وجود دارد. در حال حاضر از این جزیره به عنوان معدن سنگ استفاده می شود و محصول آن را به بصره و نیز برای ساخت و سازهای شرکت نفت ایران و بریتانیا حمل می کنند. حتی دیوار بخش هایی از یک قلعه ی قدیمی پرتغالی را تخریب، و سنگ های آن را برده اند».

1. George Gregg Fuller.

۲. فولر، گزارش شماره ی ۶ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ششم اوت ۱۹۲۴م.

تلاش بی حاصل برای لغو انحصار فرانسه

نسخه هایی از یادداشت های موری و گزارش هرتسفلد درباره ی کشفیات هرتسفلد در فاصله ی ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵م به سفارتخانه های آمریکا در تهران و پاریس ارسال شد. هیئتی را مأمور رسیدگی به موضوع کردند و دستورالعمل های تازه‌ای به وزیر مختار جدید آمریکا در تهران هافمان فیلیپ ابلاغ شد:

«وزارت امور خارجه علاقه مند است، همان طور که پیشنهاد شده است، برای رسیدن به این هدف که دولت ایران تمامی فرامین سلطنتی مربوط به کاوش ها را، به همان نحوی که در یادداشت شماره ی ۱۰۷۴ دوازدهم ماه می ۱۹۲۵ گزارش شده است، لغو کند. تلاش برای ایجاد روابط لازم برای به دست آوردن هرگونه اطلاعات قابل دست رسی ادامه یابد».[۱]

کلمه ی «پیشنهاد» در این دستورالعمل به تلاش شماری از اشخاص برای لغو امتیاز انحصاری فرانسه اشاره داشت. این اشخاص شامل وزیر فوائد عامه عبدالحسین تیمورتاش، وزیر مالیه محمد علی فروغی (وزیر امور خارجه ی ایران در ماجرای قتل امبری)، حسین علاء وزیر مختار سابق ایران در واشینگتن و نیز آرتور پوپ می شد. از ابزارهای این گروه ایرانی برای لغو انحصار فرانسویان، واداشتن مجلس شورای ملی به دخالت بود؛ گرچه پوپ باور نداشت که لغو کامل یک معاهده از طرف مجلس شورای ملی عملی باشد. پوپ در نامه ی مورخه ی سوم ماه می ۱۹۲۵م به حسین علاء، وزیر مختار سابق ایران در واشینگتن، پیشنهاد می کند که:

«هرتلاشی ابتدا باید به حصول یک توافق و مفاهمه بین ایران و فرانسه معطوف شود. آن گاه می توان به صورت داوطلبانه به باستان شناسان آمریکایی یا دیگر کشورها نیز فرصت های برابری برای عملیات در این عرصه ی وسیع داد».

پوپ به حسین علاء اطلاع داد:

۱. دستورالعمل جوزف گرو Joseph C.Grew به فیلیپ، شماره‌ی دستورالعمل ۵ ۹۲۷/ ۸۹۱ . مورخه ی ۱۵ آوریل ۱۹۲۶م.

«انجمن های مختلف وابسته به مؤسسه ی آمریکایی باستان شناسی و نیز موزه های آمریکا، که قبلاً تأسیس شده اند، مکرراً به وزارت امور خارجه ی آمریکا علیه میثاق ها و کنوانسیون های مربوط به فعالیت باستان شناسی فرانسه با چندین دولت اعتراض کرده اند و از این نکته خشمگین اند که چرا فرصت های مساوی برای سرمایه گذاری در این جا وجود ندارد».

پوپ به دولت ایران پیشنهاد داد که مستقلاً و با همکاری متخصصان خارجی به کاوش بپردازد:

«برای مثال، کاوش در تخت جمشید به وسیله ی یک هیئت که دولت ایران آن را سازمان دهی و هدایت می کند، کاملاً ممکن و عملی است و می توان بودجه و اعتبارات این کاوش را نیز از جیب خارجیان تأمین کرد. بی شک کسان زیادی آماده اند که در یک معاهده ی مبنی بر مشارکت در تقسیم اشیاء اکتشافی با دولت ایران همکاری کنند».[۱]

به رغم نگرانی پوپ، دولت ایران کوشید تا انحصار فرانسه را با مصوبه ای از طرف مجلس شورای ملی لغو کند. موری در آوریل ۱۹۲۵م دریافت که تیمورتاش نقشه ای برای لغو انحصار فرانسویان کشیده است[۲] و بلافاصله گزارش کرد که:

«سردار معظم وزیر فوائد عامه به طور خستگی ناپذیر لایحه ای را به مجلس می برد که لغو تمامی قراردادها و عهدنامه های سلطنتی را خواستار است و به نظر من، منظور او لغو عهدنامه ی انحصاری فرانسه است».[۳]

در همان روز، موری می نویسد:

«همین امروز از طرف وزیر امورخارجه و نیز نخست وزیر [رضاخان] در جریان قرار گرفتم که دولت ایران تصمیم گرفته است به انحصار فرانسه خاتمه دهد و درهای باستان شناسی ایران را به روی باستان شناسان آمریکایی بگشاید. برای انحصارطلبان ایرانی و خارجی روزهای دشواری در پیش است».[۴]

۱. موری، ضمیمه ی گزارش شماره ی ۸ /۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۶۵ در مورخه ی ششم ماه می ۱۹۲۵م.
۲. من از گفت و گوی سوم آوریل ۱۹۲۵م با سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) وزیر فوائد عامه دریافتم که تیمورتاش مصمم است تا لایحه ای به مجلس شورای ملی برده تا تمامی فرامین سلاطین قاجار و معاهدات آن ها را باطل کند. تیمورتاش افزود که اگر مجلس لایحه ی جدید را بپذیرد، عهدنامه ی انحصار قطعی دولت فرانسه بر آثار باستانی ایران هم لغو خواهد شد.
گزارش شماره ی ۶ /۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۲۸ موری در مورخه ی ۱۰ آوریل ۱۹۲۵م.
۳. موری، یادداشت شماره ی ۱۰ /۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۶۴ مورخه ی ششم ماه می ۱۹۲۵م.
۴. موری، گزارش شماره ی ۸ /۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۶۵ مورخه ی ششم ماه می ۱۹۲۵م.

موری درباره ی لایحه ای که به مجلس شورای ملی تقدیم شد می نویسد :

«لایحه دردسرهای زیادی برای سفارت فرانسه در تهران به وجود آورد. فرانسویان به صورت غیرمنتظره ای درباره ی فعالیت های باستان شناسی خود که دومنکم سرپرستی می کرد، انعطاف پذیر شدند. لایحه فرانسویان را مجبور کرد درباره ی حق امتیاز انحصار باستان شناسی خود کوتاه بیایند و داوطلبانه پیشنهاد کنند که تحت همان شرایط امتیاز انحصاری خود، با باستان شناسان دیگر ملت ها نیز همکاری مشترک داشته باشند».[۱]

موری گزارش خود را با این جملات به پایان می رساند :

«با توجه به آن چه که مجلس به سرعت در دو ماه گذشته انجام داده است و تصمیماتی که اتخاذ می کند، با سیاست درهای باز باستان شناسی در ایران فاصله ی چندانی نداریم».

پیش بینی های موری چندان هم خوش بینانه نبود و باز شدن درهای باز باستان شناسی ایران ۵ سال به طول انجامید. خلاف تصور دولت آمریکا، بریتانیایی ها با لایحه ی ضد انحصار مخالفت کردند؛ از این نظر که این لایحه می توانست شرکت نفت ایران ـ بریتانیا را هم شامل شود! همان طور که قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۲۹ش نشان داد، بریتانیا عامل و دلیل اصلی مخالفت با لغو هرگونه امتیاز انحصار خارجیان در ایران از سوی مجلس شورای ملی بود و درست به دلیل کارشکنی های بریتانیا لایحه ی پیشنهادی مراحل بسیار دشواری را گذارند. موری می نویسد :

«وزیر مختار بریتانیا تمامی همکاران را دعوت کرده است تا پیش از این که مجلس شورای ملی تمامی یا بخشی از امتیازهای خارجی صادر شده براساس فرمان های سلطنتی [قاجاریه] را لغو کند، در اعتراض و مخالفت با لایحه ی لغو انحصاری به او ملحق شوند و به امتیاز نفت ایران که به وسیله ی سپه سالار [قاجار] و امتیاز انحصار قطعی فرانسه بر عتیقات ایران به بریتانیا و فرانسه داده شده است، اشاره و بسیار تأکید کرد. من هم تشخیص می دهم که برای دفاع از منافع و مصالح آمریکا به تر است با این لایحه مخالفت کنم».[۲]

۱. موری، گزارش شماره ی ۱۱ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۰۷۴ در مورخه ی ۱۲ می ۱۹۲۵م.
۲. موری، تلگراف شماره ی ۷ /۹۲۷ ، ۸۹۱ در مورخه ی ۲۴ می ۱۹۲۵م.

با این وجود وزارت امورخارجه آمریکا عقیده داشت که:

«مصالح آمریکا ایجاب می کند که آمریکا بتواند در فعالیت های باستان شناسی ایران، لااقل پس از تصویب لایحه ی پیشنهادی، مشارکت کند، اما از نظر من در دراز مدت اهداف عینی و ملموس این لایحه در صورت تصویب به سود آمریکا نیست».

دستورالعمل وزارت امور خارجه ی آمریکا به موری واضح بود:

«از نظر وزارت امور خارجه، پیوستن شما به همکاران بریتانیایی برای مخالفت با لایحه ی تقدیم شده به هیئت مقننه [ایران] فاقد درایت سیاسی لازم است».[۱]

سر پرسی لورن[۲]، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در واکنش به تقدیم لایحه به مجلس شورای ملی، تمامی اعضاء هیئت های دیپلماتیک کشورهای مسیحی در ایران را به یک ضیافت دعوت کرد تا درباره ی طرح یک اعتراض دسته جمعی به دولت ایران تبادل نظر کنند. موری دعوت سر پرسی لورن را نپذیرفت، زیرا که از نظر دولت آمریکا، لایحه ی جدید آشکارا و به صورت موفقیت آمیزی نه فقط به دولت آمریکا و بازرگانان آمریکا فرصت می داد تا به صورت فعال تری در ایران کار کنند، بل که انحصار فرانسویان بر آثار باستانی ایران را درهم می شکست و موضع بریتانیا در موضوع نفت شمال ایران هم، که سپه سالار در آن باره فرمانی صادر کرده بود، تضعیف می شد. وزیران مختار آلمان و ایتالیا هم این دعوت را نپذیرفتند، زیرا که اعتراض بریتانیا در راستای مصالح دولت های مطبوع آن ها نبود و تصویب لایحه در مجلس می توانست موجب لغو بسیاری از قراردادها و امتیازات انحصاری شود که در روزهای پیش از انقلاب مشروطیت [به بریتانیا و فرانسه] واگذار شده بود و این خود راه را برای منافع اقتصادی دولت های آن ها می گشود.[۳]

هیئت های دیپلماتیک بریتانیا، فرانسه و بلژیک مخالف ارجاع لایحه به

۱. تلگراف دفتر وزیر امور خارجه ی آمریکا به شماره ی ۸ / ۹۲۷ . ۸۹۱ در مورخه ی دوم ژوئن ۱۹۲۵م.
2. Sir Percy Lorain.
۳. موری، گزارش شماره ی ۱۴ / ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۱۳ در مورخه ی ۲۸ ماه می ۱۹۲۵م.

مجلس بودند. نگرانی اصلی فرانسه به سبب لغو احتمالی انحصار فعالیت های باستان شناسی در ایران بود. بلژیک نگران لغو امتیاز تراموای اسبی بود که به گفته ی موری درباره ی آن مشغول مذاکره با دولت ایران بود و بریتانیا نیز از لغو امتیاز نفت واهمه داشت. سر پرسی لورن خاطر نشان می کند که :

«اختیارات مجلس ایران برای الغاء عهدنامه ها مشمول مسدود کردن ثروت و دارایی خارجیان نمی شود. بسیاری از سرمایه گذاری های موجود در ایران، این فرض و تصور را منتفی می کند».

لورن به مذاکره با عبدالحسین تیمورتاش حامی اصلی لایحه اشاره می کند که در آن پیشنهاد داده بود تا در لایحه قید شود که لغو امتیازات فقط به موضوعاتی چون امتیاز کاوش های باستان شناختی محدود می شود، اما تیمورتاش صراحتاً پیشنهاد لورن را رد کرده بود. با این حال، ضمناً به لورن اطمینان داده بود که :

«ممکن است راه های مطمئن دیگری برای مستثنی کردن شرکت نفت ایران - بریتانیا از این لایحه وجود داشته باشد».

سر پرسی لورن اظهارات تیمورتاش را نوعی ضمانت غیرکافی و نامطمئن دانست. موری در یادداشت هایش می افزاید که چون لایحه به سود منافع آمریکاییان در ایران است، بریتانیا سخت با آن مخالفت خواهد کرد. حادثه ی امبری به خوبی نشان داد که بریتانیایی ها تا چه اندازه برای بیرون کردن آمریکایی ها از ایران مصمم بودند! در نهایت تصمیم گرفته شد تا سفرای بریتانیا، بلژیک و فرانسه هر کدام یادداشت هایی جداگانه به نخست وزیر ایران فرستاده و یادآوری کنند که :

«لایحه ی جدید نباید منافع دولت مطبوع ایشان در ایران را به خطر بیاندازد و آن ها حق تأیید یا رد نتایج تصویب لایحه را برای خود محفوظ نگه می دارند».[۱]

دیدگاه ها و نقطه نظرات دولت ایران در نامه ی مورخه ی ۲۵ می ۱۹۲۵

۱. موری، گزارش شماره ی ۱۴ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۱۱۳ در مورخه ی ۲۸ ماه می ۱۹۲۵م.

حسین علاء به موری بیان شد :

«لایحه ضرورتی است که بسترهای توسعه اقتصادی کشور را فراهم می کند. این لایحه هیچ تضادی با قوانین اساسی کشور ندارد. هیئت مقننه قدرت کامل برای لغو یا تجدیدنظر در هر قانونی اعم از مصوب یا غیر مصوب را دارد. موضع گیری دیپلمات های خارجی غیرقابل قبول و غیرقابل دفاع است. در رژیم پیشین [قاجار]، بی این که ذره‌ای از منافع مردم ایران در نظر گرفته شود، امتیازات گسترده‌ای به وسیله ی اشراف و درباریان فاسد به بیگانگان واگذار شده است. این قراردادها کاملاً با خواسته های کنونی ملت و روح استقلال ایرانی مغایرت دارند و دست های ایرانیان را برای حاکمیت واستخراج ثروت های طبیعی و ملی ایشان کاملاً بسته است».

محمد علی فروغی وزیر مالیه که وزیر عدلیه هم بود، به علاء اطلاع داد که از نظر وی :

«مجلس شورای ملی بر طبق قوانین و تحت لوای مشروطیت از اقتدار کامل برخوردار، و در رد یا قبول فرامینی که سلاطین مستبد ایرانی پیش از انقلاب مشروطیت صادر کرده‌اند و در زمان خود قانون شناخته می شد، کاملاً مختار است».[۱]

مباحثات پارلمانی در مجلس ادامه داشت. موری این مباحثات را چنین شرح می دهد :

«در حالی که اسناد زیادی در این موضوع در مجلس مبادله می شود، به نظر می رسد که این مباحثات نشانه ای از رشد و توجه ایرانیان به آثار باستانی و عتیقه جات فراموش شده ی خود باشد و بیانگرخواست ایشان در انتخاب ساز و کارهایی مناسب است تا امکان کاوش به وسیله خود ایرانیان را فراهم کند».[۲]

جوابیه ی وزیر در مجلس شورای ملی تا حدود زیادی نمایانگر آن چیزی است که در بالا اشاره شده است.[۳] تعطیلی مجلس شورای ملی در هفتم ژوئیه ۱۹۲۵م فرا رسید و جلسه ی بعدی آن به ۲۳ اوت موکول شد. هیئت مقننه ی کشور در آن تاریخ اولین جلسه ی گفت وگو را تشکیل می داد.[۴]

۱. موری، ضمیمه ی گزارش شماره ی ۱۴ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۱۳ در مورخه ی ۲۸ می ۱۹۲۵م.
۲. موری، گزارش شماره ی ۱۵ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۲۶ در دوم ژوئن ۱۹۲۵م.
۳. موری، ضمیمه ی گزارش پیش گفته.
۴. آموری، گزارش شماره ی ۱۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۱۸۰ در ۱۵ ژوئیه ی ۱۹۲۵م.

در این مدت بریتانیا بر شدت مخالفت های خود افزود. در سیزدهم ژوئیه ۱۹۲۵م سر پرسی لورن، وزیر مختار بریتانیا، به کاپلی آموری جانشین موری، نامه ای نوشت و از او خواست از مواضع لورن در برابر وضعیت پیش آمده دفاع کند؛ و این که بسیار خوشحال و سپاس گزار خواهد شد که اگر چنان چه دولت ایالات متحده ی آمریکا در این باره دستور العملی برای آموری فرستاده است، او را از متن آن آگاه کند. پاسخ آموری به سر پرسی لورن در ۱۵ژوئیه ۱۹۲۵م سرد و مأیوس کننده بود:

«جناب عالی اظهار امیدواری کرده بودید که شاید بتوانم در برابر وضعیت پیش آمده ای که با آن مواجه اید، از شما حمایت کنم و نیز خواسته بودید از متن دستورالعمل احتمالی دولت مطبوع من در این باره آگاه شوید. باید به جناب عالی اطلاع دهم که در حال حاضر نمی توانم در این باره موضعی مثبت و به سود بریتانیا داشته باشم. با این حال، من با دولتم در این باره در ارتباط هستم و اگر در آینده در این موضع تغییری ایجاد شود، با خوش حالی بسیار به جناب عالی اطلاع خواهم داد».[۱]

وزیر مختار جدید آمریکا هافمان فیلیپ می نویسد که بر اثر مخالفت بریتانیا، لایحه ی پیشنهادی به مجلس به سرعت از تحرک ایستاد:

«گفته می شود که مخالفت شدید و قاطعانه ی سفارت های خارجی در ایران با لایحه بود که موجب شد تا در جلسه ی ۲۵ اوت ۱۹۲۵م مجلس پنجم، که پس از تعطیلات تشکیل شده بود، سخن و کلامی درباره ی این لایحه شنیده نشود، چنان که گویی هرگز چنین لایحه ای مطرح نبوده است! سرنوشت این لایحه نیز، مانند بسیاری از لوایح دیگر، مانند سرنوشت غنچه ای بود که زیر نور آفتاب صبح گاهی شکفته و در تاریکی شب بسته شد».[۲]

تجدید فشار دیپلماتیک آمریکا بر فرانسه

با شکست تلاش ایرانیان برای شکستن انحصار فرانسه به وسیله ی

۱. آموری، ضمیمه ی گزارش پیش گفته.
۲. فیلیپ همچنین اظهار داشت که براساس منابع موثق، تیمورتاش می خواهد، در راستای منافع شخصی اش، در موضوع منابع نفت سمنان و دامغان اقداماتی انجام دهد. یادداشت شماره ی ۲۸ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۴۶ در یازدهم ماه اوت ۱۹۲۶م.

مجلس، دامنه ی تلاش های دیپلماتیک آمریکا محدود شد. بعید است که دولت فرانسه خارج از فشار دولت آمریکا حاضر شود داوطلبانه انحصارش را لغو کند. تلاش دولت آمریکا برای لغو انحصار فرانسه با استخدام آرتور پوپ شکل گرفت. پوپ در اکتبر و نوامبر ۱۹۲۵ م به پاریس رفت و با معرفی و مساعدت میرون هریک[1]، سفیر آمریکا، با مسئول امور ایران در وزارت امور خارجه ی فرانسه، و پروفسور پل پلیو،[2] یک باستان شناس صاحب نفوذ فرانسوی، دیدار و گفت و گو کرد.[3] برای فشار بیش تر به وزارت امور خارجه، استانلی فیلد،[4] رئیس موزه ی تاریخ طبیعی در شیکاگو، نامه ای به معاون وزیر امور خارجه درباره ی پوپ نوشت و تأکید کرد که پوپ خواستار اعطای حقوق مساوی و برابر برای تمامی «ملل متمدن» برای مشارکت در تحقیقات باستان شناختی ایران است.[5] پوپ پیرو مذاکرات اش با فرانسویان ادعا کرد که فرانسویان ترجیح می دهند مذاکرات در پاریس انجام شود:

«آن ها پیشنهاد کردند برای پیش بردن مذاکرات اولیه، شخص من و یا هر کس دیگری به پاریس بیاید... شاید این فکر خوبی باشد تا اول فشنگ هایمان را آماده کنیم و سپس تفنگ هایمان را از غلاف بیرون بکشیم. به نظرم شماری از بروبچه های سفارت آمریکا در پاریس هم به این مطلب بی علاقه نیستند و احساس امیدواری می کنند».[6]

وزارت امور خارجه به زودی همگامی و همکاری با پوپ را مثبت تشخیص

1. Myron T.Herrick. 2. Paul Pelliot.

۳. پوپ در نامه ی مورخه ی ۲۹ آوریل ۱۹۲۶ به موری پیشنهاد می کند که: «تلاش می کنم تا شاید زمانی که من و پلیو به واشینگتن می آییم طرحی آماده ی ارائه عرضه کنیم. تأکید می کنم که لازم است از سوی چندین دانشگاه و موزه، باستان شناسان زبده و انجمن های باستان شناسی بر وزارت امور خارجه فشار اعمال شود تا علیه عهدنامه ی انحصاری فرانسه در ایران اعتراض کند. این نکته مهمی است که شما و دالاس باید به آن فکر کنید».

4.Stanley Field.

۵. فیلد در ۶ اکتبر ۱۹۲۶ به وزارت امور خارجه آمریکا می نویسد: «موزه ی تاریخ طبیعی فیلد مطلع شده است که آقای پوپ قدم هایی برای ایجاد شرایطی در ایران برداشته است تا تحقیقات علمی انجام شود». فیلد می افزاید: «موزه تأکید می کند که در گذشته مشارکت در چنان تحقیقاتی، محدود و یک طرفه بود و می خواهد شرایطی فراهم شود تا همه ی ملل متمدن حقوق و فرصت های مساوی و برابر برای تحقیقات علمی در ایران داشته باشند». نامه ی فیلد این گونه پایان می گیرد: «بنابراین موزه ی ما از هر اقدام وزارت امور خارجه برای تحقق این اهداف استقبال کرده و به آن خوش آمد می گوید تا از دولت ایران اجازه گرفته شود محققان آمریکایی در راستای مصالح علمی در ایران حضور یابند».

۶. نامه ی پوپ به موری، شماره ی ۲۵ /۹۲۷ . ۸۹۱ در دوازدهم می ۱۹۲۶م.

داد. در نامه ی مورخه ی اول مارس ۱۹۲۶م به کاظمی، که بنا به گفته ی پوپ کاردار سفارت ایران در واشینگتن بود، پوپ به پروفسور پلیو به عنوان یک شرق شناس پیش رو اشاره می کند.[۱] تلاش های خستگی ناپذیر پوپ، و البته منافع شخصی وی، شامل نامه نویسی به اعضاء کنگره نیز می شد. پوپ در نامه ی مورخه ی ۲۷ فوریه ۱۹۲۶م به نماینده ی کنگره ی آمریکا، تئودور برتون[۲]، می نویسد:

«فکر می کنم وزارت امورخارجه نیز با من همرأی است که درمدت اقامت ام در ایران به تمایلات وتفکرات ایرانیان و نیز شیوه ی تأثیرگذاری بر ایشان پی برده ام... هیچ کشوری در دنیا موقعیت ما را ندارد. همیشه و در همه جا با احساسات مثبت مردم مواجه ام، چنان که بارها شاهد شتاب مردم بوده ام که می دویدند تا پرچم آمریکا نصب شده بر روی اتومبیل ما را ببوسند. درسراسر ایران شاهد بوده ام که نسبت به آمریکا ابراز امیدواری و اطمینان و ستایش شده است».[۳]

یک نشانه ی علاقه و توجه آمریکا به ایران، اعزام هافمان فیلیپ از دیپلمات های برجسته و توانای وزارت امور خارجه، در مقام وزیر مختار به ایران در ۱۹۲۶م بود. فیلیپ در همان روزهای نخست ورود به تهران تلگراف زیر را از وزارت امور خارجه ی آمریکا دریافت کرد:

«چنان که می دانید باستان شناسان آمریکایی کاوش های مهمی در دیگر مناطق دنیا همراه با دیگر باستان شناسان خارجی انجام می دهند و در حال حاضر مشتاق کسب فرصتی برای سهیم شدن در کاوش هایی مشابه در ایران هستند. به همین سبب، وزارت امور خارجه علاقه مند است بداند که آیا فرانسویان و دولت ایران درباره ی امکان ارتقاء روابط از راه تجدید نظر در موافقت نامه ی «اوت ۱۹۰۰ پاریس» در موضوع انحصار فرانسه بر باستان شناسی ایران، چه گونه می اندیشند».

بخش بعدی نامه به گامی که فیلیپ باید برمی داشت، اشاره کرده است:

«شما باید منتظر فرصت مناسب باشید تا این سئوال اولیه را برای همکاران فرانسوی خود طرح کنید و دیدگاه دولت فرانسه در این باره را جویا شوید و

۱. نامه ی پوپ به موری همراه با ضمیمه ی آن، شماره ی ۲۳ /۹۲۷ . ۸۹۱ در اول مارس۱۹۲۶م.
2. Theodore Burton.
۳. نامه ی پوپ به موری، پیش گفته.

اگر از جانب فرانسویان در این زمینه جواب مناسبی دریافت نشد، آن‌گاه با دولت ایران، به عنوان یک موضوع مورد علاقه‌ی شخص خود، در این باره گفت و گو و اشاره کنید که از نظر شخص شما، دولت آمریکا بسیار مایل است تا سیاست درهای باز برای کاوش‌های باستان شناسی در ایران اعمال شود و باستان شناسان آمریکایی نیز بتوانند در ایران کاوش کنند».[1]

فیلیپ پس از ارتباط اولیه با فرانسویان و نیز تماس با ادارات و مقامات ایرانی دریافت که «موگراس»[2] وزیر مختار جدید فرانسه خلاف مسیو بونسون، وزیر مختار قبلی، دارای اندیشه‌ای باز است و برای رسیدن به یک راه حل مناسب تلاش می کند.

فیلیپ همزمان با پیش رفت مذاکرات با فرانسویان، از شنیدن خبر علاقه‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به حمایت از این موضوع بسیار دلگرم شد. همزمان، وزارت معارف لایحه‌ای برای تشکیل اداره‌ی کل عتیقات و تأسیس موزه‌ی عمومی و کتابخانه و استخدام دکتر ارنست هرتسفلد به عنوان مشاور اداره‌ی کل عتیقات با حقوق ماهانه ششصد تومان به مجلس برد و زمانی که لایحه از نظر فنی معارض و متضاد با عهدنامه‌ی انحصاری فرانسویان ـ از آن جا که با موضوع کاوش ارتباط مستقیم نداشت ـ تشخیص داده نشد، فیلیپ مطمئن شد که:

«لایحه‌ی جدید قطعاً با انحصار فرانسویان در تقابل قرارخواهد گرفت. تصویب این لایحه بی‌تردید برای موضوع انحصار فرانسه دردسرساز خواهد شد!».

فیلیپ درباره‌ی استخدام هرتسفلد، پس از تأسیس انجمن آثار ملی، گزارش می دهد که اولین جلسه‌ی آن در سی ام ژوئن ۱۹۲۶م تشکیل شد. این انجمن گرچه تا حدی مستقل می نمود، اما بودجه‌ی آن را وزارت معارف تأمین می کرد. انجمن آثار ملی به رغم این که با حساسیت فرانسویان نسبت به هرتسفلد آشنا بود، به خرج کردن پول و استخدام هرتسفلد و دعوت او به ایران اصرار کرد. وظیفه‌ی هرتسفلد آماده کردن پیش نویس یک قانون ناظر

۱. نامه‌ی جوزف گرو به هافمان فیلیپ به شماره‌ی ۲۶ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۶ ماه می ۱۹۲۶م.
2. Mugras.

جامع بر فعالیت های باستان شناسی ایران بود. فیلیپ می نویسد :

«بسیار امیدوارم که این طرح به زودی به مجلس تقدیم شود».[۱]

دیدگاه انجمن آثار ملی این بود که آقای فروغی جهت طرح این مسئله با دولت فرانسه ارجحیت دارد، زیرا به معنی واقعی با رضاخان نزدیک و با موضوع باستان شناسی آشنا بود و نیز این که از پاریس دیدن کرده بود. فروغی در راستای همین تلاش ها در پاریس و با توجه این که به وی گفته بودند سفارت آمریکا در تهران دستورالعملی درباره ی وضعیت فعالیت های باستان شناسی در ایران دریافت کرده است، به کاردار آمریکا شلدون وایتهاوس[۲] در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۶م تلفن کرد. وایتهاوس می نویسد :

«آقای وزیر، فرانسوی را فصیح صحبت می کرد. در صحبت های اش بسیار دقیق و مستدل و معقول بود و به نظر نمی رسد که به نوعی قصد ایجاد مشکل داشته باشد».

فروغی به وایتهاوس اطلاع داد که دولت ایران می خواهد هرتسفلد را به عنوان مدیر کل عتیقات استخدام کند، اما فرانسه نظر مثبتی ندارد. همچنین فروغی اظهار داشت که دولت ایران از عهدنامه ی انحصار قطعی فرانسه بر عتیقات ایران بسیار ناراضی است، اما راه حل مناسبی نمی شناسد، زیرا زمانی قرارداد را لغو می کنند که خسارت بپردازیم. فروغی از وایتهاوس نظر مشورتی می خواهد :

«من به فروغی گفتم که چیزی درباره ی شرایط محلی مسئله، حتی موضوع استخدام هرتسفلد هم نمی دانستم، اما در کل فکر کنم که طرح اصول و مبانی موضوع با فرانسویان درست نیست. فرانسویان یک عهدنامه داشتند و جای بحث هم نبود. اما من کاملاً مطمئنم که اگر باستان شناسان خارجی مایل اند در ایران کاوش کنند، فرانسه مشکل و مانعی نمی تراشد و اگر قضیه شامل همین مسئله است، به نظر می رسد که درباره ی اصول و مبانی عهدنامه ی انحصاری فرانسه چیزی با آن ها طرح نشود. در سال های آتی نیز اگر مؤسسات خارجی فراوانی در ایران کار کنند، عهدنامه انحصاری عملاً به حیات

۱. فیلیپ، یادداشت شماره ی ۲۸ / ۹۲۷ . ۸۹۱ در یازدهم ماه اوت ۱۹۲۶م.

2. Sheldon Whitehouse.

و موجودیت خود خاتمه داده است».

فروغی پاسخ می‌دهد:

«از شما بسیار متشکرم. من تصور می‌کنم حق با شما است و تصور می‌کنم به‌تر است به همین صورت با دولت فرانسه مذاکره شود».[۱]

نهایتاً مذاکرات فروغی با دولت فرانسه در پاریس بدون حصول نتیجه پایان یافت. هالند شاو مدیر بخش خاورمیانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در نامه‌ی مورخه‌ی ۱۸ اکتبر ۱۹۲۶م در جواب وایتهاوس به فروغی اشاره می‌کند:

«من با موضع شما در گفت و گوی با فروغی موافقم. همان طور که خلاصه وار اشاره کرده‌اید، ایرانیان امیدوار بودند با باز کردن پای باستان شناسان آمریکایی به ایران، فرانسه را وادار کنند سیاست سگ در سگدانی خود را تعدیل کند. من ندیدم که وزارتخانه کارچندانی انجام داده باشد، هر چند که موضع بی‌طرف خود را برای دست یابی به یک توافق با فرانسویان حفظ کرد».

البته بی‌طرفی آمریکا بیش‌تر در چنین نامه هایی انعکاس داشت و نه در عمل. موری در ۵ نوامبر ۱۹۲۶م به فیلادلفیا سفر کرد تا سناتور سید حسن تقی‌زاده را ملاقات کند؛ که کمیسیونر کل ایران در نمایشگاه تجاری فیلادلفیا بود. مذاکرات به صورت دو یادداشت موثق به میرون هریک سفیر آمریکا در پاریس منعکس شد.[۲] موری همان مسیری را انتخاب کرد که وایتهاوس رفته بود:

«درباره‌ی منحصر شدن کاوش های باستان شناسی ایران به فرانسویان و این که ایران اخیراً تلاش در لغو آن دارد، سئوال شد. سناتور تقی‌زاده از من پرسید که به‌ترین راه‌کار چیست؟ جواب دادم که به سبب اعتبار بی‌قید و شرط عهدنامه‌ی انحصاری هیچ دری به سوی ایران باز نیست، جز این که ایران تلاش کند با دولت فرانسه به توافق تازه‌ای برسد. مسلماً اگر چنین توافقی

۱. گزارش و نامه‌ی شلدون وایتهاوس به هالندشاو G.Hawland Shaw به شماره‌ی ۳۲ /۹۲۷ . ۸۹۱ در مؤرخه‌ی اول اکتبر ۱۹۲۶م.
۲. نامه‌ی هالندشاو به میرون هریک به شماره‌ی ۲۰۹۸ در مؤرخه‌ی ۱۷ نوامبر ۱۹۲۶م؛ هم‌چنین گزارش ضمیمه از موری.

حاصل شود و دیگر باستان شناسان خارجی هم اجازه یابند با باستان شناسان فرانسوی مشترکاً همکاری کنند، مطمئناً باستان شناسی ایران به وضع به تری منتقل خواهد شد».

سپس سناتور تقی زاده شرح داد که چرا دولت ایران تا این اندازه به لغو انحصار فرانسویان و استخدام هرتسفلد مشتاق شده است:

«تمایل ایرانیان را به انجام اکتشافات باستان شناسی درکشورشان زیر نظارت عالی دکتر ارنست هرتسفلد، باستان شناس مشهور آلمانی، خاطر نشان کردم و یادآور شدم که این مسئله با مخالفت فرانسویان مواجه خواهد شد. تقی زاده گفت که ما صریحاً با باقی ماندن نظارت عالی کاوش در ایران در انحصار فرانسویان مخالف ایم، زیرا که باستان شناسان فرانسوی در روش های شان عقب افتاده اند و با زمان پیش نمی روند».

سپس سناتور تقی زاده خواستار ادامه ی فشار دیپلماتیک آمریکا بر فرانسه شد و اظهار کرد که اگر دولت آمریکا تمایل خود به شرکت در کاوش های باستان شناسی ایران را به فرانسه اعلام کند، بسیار مفید خواهد بود و دست یابی به برخی نتایج رضایت بخش را تسهیل خواهد کرد.

فشار غیر رسمی بر فرانسه ادامه داشت. درست دو روز پس از مذاکرات با سناتور تقی زاده، موری در ۷ نوامبر ۱۹۲۶م با خانم مرلانژ[1] در خانه ی جرج هویت مایرز[2] در واشینگتن درباره ی موضوع انحصار باستان شناسی فرانسه در ایران گفت وگو کرد. خانم مرلانژ اظهار داشت که گرچه وی یک دولتمرد فرانسوی نیست، اما مطمئناً در پاریس با دولت فرانسه تماس گرفته و به ویژه مسئله را در وزارت امور خارجه مطرح خواهد کرد. او معتقد بود که می تواند اطلاعات دقیقی درباره این مسئله کسب کند. خانم مرلانژ علاقه ی بسیار شدید خود را به پوپ ابراز کرد. موری می نویسد:

«از سمت و سوی صحبت خانم مرلانژ دریافتم که او به شخصیت و فعالیت های پروفسور آرتورپوپ، مسئول بخش هنر اسلامی در مؤسسه ی هنر شیکاگو، بسیار علاقه مند است. پوپ به عنوان مسئول بخش هنر اسلامی

1. Merlange. 2. Gerge Hewitt Myers.

در سال ۱۹۲۵م از ایران بازدید کرد. در جواب به استنباط ها و استنتاج های خانم مرلانژ، که می پنداشت پروفسور پوپ هیئتی ویژه از طرف این دولت فرستاده بود، اظهار داشتم که بازدید پروفسور پوپ از ایران به دلایل شخصی و علاقه ی مفرط ایشان به هنر اسلامی و نیاز به مطالعه ی آن است و فعالیت ها و ارتباطات او با دولت ایران چه در موضوع آثار باستانی، کتابخانه ی موزه ی سلطنتی و غیره تماماً مربوط به شخص اوست».

مرلانژ از توضیحات موری درباره ی پوپ بسیار خشنود شد. موری چنین ادامه می دهد:

«برتعجب من زمانی افزوده شد که دریافتم خانم مرلانژ بسیارطرف دار دکتر ارنست هرتسفلد، باستان شناس آلمانی، است. خانم مرلانژ اظهار کرد که هرتسفلد در رشته ی باستان شناسی بسیار برجسته است و او نمی تواند هرتسفلد را فراموش کند. خانم مرلانژ از این که فهمید هرتسفلد و پوپ بسیار به هم نزدیک اند بسیار جاخورد، طوری که من لازم دیدم تذکر دهم که به گمان من، همکاری میان دو محقق فوق، صرفاً ظاهری و صوری است و تردید دارم که آن ها با یک دیگر ارتباط و همبستگی بیرون از حوزه ی فعالیت خویش برقرار کرده باشند».

سپس مرلانژ به موری اطلاع می دهد که او قانع شده است که دولت فرانسه از همکاری با دیگر دولت های خارجی در زمینه ی کاوش های باستان شناسی در ایران استقبال خواهد کرد و از موری درخواست می کند تا نظراش را درباره ی به ترین راه کار این قضیه اعلام کند. موری به مرلانژ جواب می دهد که از نظر او دولت آمریکا از تفاهم میان فرانسه و ایران با توجه به امتیاز انحصاری فرانسه در ایران استقبال می کند و مطمئن است که از سوی باستان شناسان آمریکایی اشتیاق زیادی برای حصول این توافق نشان داده خواهد شد. خانم مرلانژ می گوید که مشتاق است توصیه های موری را به برادر وزیرمختار فرانسه در تهران، که کارمند وزارت امور خارجه نیز هست، برساند و پیشنهاد خواهد کرد که فرانسه با تعدیل داوطلبانه ی مفاد عهدنامه ی انحصاری فرانسه در موضوع باستان شناسی ایران، اولین گام را در این تفاهم بردارد.[۱]

۱. موری، گزارش شماره ی ۳۳ /۹۲۷ . ۸۹۱ در مورخه ی ۲۲ نوامبر ۱۹۲۶م.

وضعیت فشار غیررسمی بر فرانسه در تهران و پاریس حفظ شد. فیلیپ باخبر شد که موگراس، وزیر مختار فرانسه در تهران، پیش از پایان دوران مأموریت اش در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۶م به دولت ایران اطلاع داده است که:

«دولت فرانسه آماده است حقوق و امتیاز انحصاری اش در کاوش های باستان شناسی ایران را لغو شده تلقی کند، مشروط بر این که دولت ایران یک فرانسوی را در رأس اداره ی کل باستان شناسی ایران بگمارد».

همچنین موگراس به تیمورتاش، که حالا وزیر دربار بود، قول داده بود که از پاریس در دهم فوریه ۱۹۲۶م تلگراف خواهد زد تا اطلاع دهد آیا دولت فرانسه حقوق انحصاری اکتشاف در ایران را به شرط گماردن یک فرانسوی در رأس اداره ی کل باستان شناسی لغو خواهد کرد یا نه! به همین دلیل دولت ایران موقتاً از ارایه ی لایحه اش به مجلس شورای ملی صرف نظر کرد و آماده شد که اگر فرانسه در ماه فوریه قطعاً اطلاع می داد که تحت شرایطی مایل به لغو امتیاز انحصاری خود خواهد بود، بلادرنگ هرتسفلد را به عنوان مدیر کل عتیقات یا مشاور باستان شناسی دولت ایران با مسئولیت محدود تعیین کند. در خاتمه، فیلیپ پیشنهاد کرد که با دولت فرانسه در پاریس مجدداً تماس گرفته شود.[۱]

بد اقبالی آن جا بود که وزارت امور خارجه ی آمریکا به سفیر خود در پاریس دستور داد تا با ارسال تلگرافی نظر دولت فرانسه را دراین باره جویا شود:

«وزارت امور خارجه باخبر شده است که موگراس، وزیر مختار فرانسه در ایران، قبل از ترک تهران به نخست وزیر و دیگر مقامات عالی رتبه ی ایران اظهار کرده که دولت فرانسه آماده است تحت شرایط معینی در حقوق انحصاری خود در باستان شناسی ایران تجدیدنظر کند. لازم است که شما بدون اشاره به این مطلب، به طور غیررسمی شرایط دولت فرانسه را بپرسید و اظهار کنید که دولت آمریکا از هر توافقی که بر اساس آن باستان شناسان آمریکایی اجازه ی کاوش های باستان شناختی در ایران را به دست آورند یا در

۱. فیلیپ در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶م می نویسد: «من درنهایت اصرار کردم تا نقطه نظرات وی به وزارتخانه منعکس شود تا دوباره به صورت غیررسمی از دولت فرانسه استعلام شود یا سفیر آمریکا در پاریس در این باره از آن دولت سئوال کند؛ این کار هم به تقویت موضع دولت ایران کمک می کند و هم برای منافع و مصالح آمریکا در انجام تحقیقات صحرایی باستان شناسی در ایران مؤثر خواهد بود».

این کاوش ها مشارکت کنند استقبال خواهد کرد».[۱]

جواب سفیر اخبار خوب و بد را با هم داشت. اول خبرهای خوب:

«اداره ی امور خارجه به من اطلاع داد که در حال حاضر مذاکراتی با دولت ایران در جریان است که شاید به لغو عهدنامه ی انحصاری فرانسه بیانجامد. در این حالت، ایران یک اداره ی باستان شناسی جدید تأسیس خواهد کرد. شاید دولت فرانسه تأکید و الزام کند که اداره ی جدید حتماً زیر نظر یک مدیر فرانسوی اداره شود».

اما اخبار بد:

«تا حصول نتایج مذاکرات مقدماتی، دولت فرانسه به هیچ شخص یا دولتی اجازه ی مشارکت در کاوش های ایران را نخواهد داد!»[۲]

جمله ی آخر تلگراف، همه را شگفت زده و وزارت امور خارجه ی آمریکا را عصبانی کرد. میرون هریک وظیفه داشت به فرانسویان اطلاع دهد که دولت آمریکا در جست وجوی کسب حق ویژه ی اکتشاف برای اتباع خود نیست و سوء تفاهم پیش آمده در این باره را تصحیح کند. هافمان فیلیپ هم موظف شد دوباره علاقه و تمایل دولت آمریکا را به موضوع باستان شناسی ایران به دولت ایران اطلاع دهد و نتیجه را به طور مستقیم به وزارت امورخارجه ی آمریکا گزارش کند.[۳]

عهدنامه ی اکتبر ۱۹۲۷م ایران و فرانسه

عهدنامه ی جدید ایران و فرانسه در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷م در تهران امضاء و سرانجام عهدنامه ی انحصاری یازدهم اوت سال ۱۹۰۰م ملغی اعلام

۱. تلگراف وزارت امورخارجه ی آمریکا به سفیر آمریکا در پاریس، به شماره ی ۳۴ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳۱ ژانویه ی ۱۹۲۷م.
۲. تلگراف هریک به شماره ی ۳۵ /۹۲۷ . ۸۹۱ در سوم فوریه ی ۱۹۲۷م.
۳. دستورالعمل وزارت امورخارجه ی آمریکا به هافمان فیلیپ، به شماره ی ۳۵ /۹۲۷ . ۸۹۱ در هجدهم فوریه ی ۱۹۲۷م.

شد.[۱] معلوم است که برای فرانسویان دست شستن از امتیاز انحصاری خود بر باستان شناسی ایران بسیار دشوار بود، اما ظاهراً فشار دیپلماتیک دولت آمریکا کارآتر بوده است. سید محمد حسین تدین، وزیر معارف، و فتح الله پاکروان، قائم مقام وزیر امور خارجه، از طرف دولت ایران و بالرو[۲] کاردار سفارت فرانسه در تهران از طرف دولت فرانسه، عهدنامه ی اکتبر ۱۹۲۷ را امضاء کردند. موافقت نامه ی جدید دارای چهار ماده بود: درباره ی ماده ی اول، ایران مکلف به استخدام یک مدیر کل فرانسوی برای اداره ی کل عتیقات ایران به مدت «۵ سال» بود و در خاتمه ی دوره ی پنج ساله، دولت ایران متعهد می شد تا طی لایحه ای از مجلس درخواست کند که با مدیریت یک فرانسوی بر اداره ی کل عتیقات ایران برای سه دوره ی پنج ساله ی دیگر، یعنی جمعاً ۱۵ سال، موافقت کند؛ و بدین ترتیب مدیریت اداره ی کل باستان شناسی ایران به مدت «۲۰ سال» در دست فرانسویان باقی می ماند.

ماده ی دوم تأکید داشت تا هنگامی که مجلس شورای ملی عهدنامه ی جدید را تأیید نکرده است و نیز نپذیرد که انحصار مدیریت کل عتیقات ایران در دست فرانسه باقی بماند، عهدنامه ی سال «۱۹۰۰م» کماکان دارای اعتبار است و دولت فرانسه، و نه سفارت فرانسه، حقوق خود را در ارتباط با کاوش های آثار باستانی در ایران محفوظ نگه می داشت.[۳]

ماده ی سوم، به دولت ایران حق می داد تا در پایان هر دوره ی پنج ساله خواستار تعویض مدیریت فرانسوی اداره ی کل باستان شناسی ایران شود.

ماده ی چهارم حق انحصاری هیئت باستان شناسی فرانسه را در ادامه ی کاوش های شوش تأیید می کرد:

«هیئت باستان شناسی فرانسه تحت شرایط عهدنامه ی جدید می تواند به

۱. صادق ملک شهمیرزادی نوشته است که عهدنامه ی ۱۹۰۰ را مجلس شورای ملی ایران در ۲۵ مهرماه ۱۳۰۶ه.ش ملغی اعلام کرد، حال آن که فرانسه تحت فشار آمریکا ناچار از لغو آن شد، رک. صادق ملک شهمیرزادی (۱۳۷۸) ایران در پیش از تاریخ، سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۴۷-۴۳. [مترجم]
2. Ballereau.

۳. فیلیپ، یادداشت شماره ی ۳۶ / ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۴۸۱ مورخه ی پنجم نوامبر ۱۹۲۷م.

کاوش های خود در شوش ادامه دهد. قواعد لازم درباره ی چه گونگی و نحوه ی تقسیم آثار مکشوف میان ایران و فرانسه تدوین خواهد شد»[۱].

مدتی پس از امضاء عهدنامه ی جدید، فیلیپ از هرتسفلد شنید که هرتسفلد با دولت ایران توافق کرده است تا یک سلسله سخن رانی ارایه کند. هرتسفلد که برای تأسیس شعبه ی مؤسسه ی باستان شناسی آلمان در تهران تلاش می کرد، اجازه یافت تا به هزینه ی آلمان در پاسارگاد کاوش کند، اما هدف اصلی و نهایی وی کسب مجوز کاوش در پرسپولیس بود. فیلیپ بلافاصله می افزاید:

«به همین خاطر هرتسفلد تصور می کند که جذب کمک های مالی آمریکا بسیار ضروری است. هرتسفلد اظهار کرده بود که از پی موافقت نامه ی جدید میان فرانسه و ایران، شرایط کار در ایران، بسیار شبیه وضعیت موجود در مصر خواهد بود. وی به فیلیپ گفته بود که در برلین با یک آمریکایی جوان و محقق باستان شناس به نام جوزف آپتن آشنا شده است که دربرلین مطالعات باستان شناختی انجام می داد. هرتسفلد در نتیجه ی گفت و گو با آپتن اینک معتقد است که شاید فراهم کردن شرایط کار برای چند محقق آمریکایی در ایران ممکن باشد. فیلیپ می گوید که هرتسفلد سپس به اصل کلام پرداخت و به نام جان کلوگ[۲] از مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو نیز اشاره کرد که در تابستان دو سال پیش سفری کوتاه به ایران داشت».

و بالاخره فیلیپ نامه اش را با جملات زیر تمام کرده است:

«به نظر من در فقدان مردان متخصص آشنا با این رشته در ایالات متحده ی آمریکا، شاید به تر است نقشه ی پیشنهادی دکتر هرتسفلد را بپذیریم».[۳]

شاو به محض فهمیدن این مطلب که کلوگ اخیراً سفری به ایران داشته است و نیز با مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو همکاری دارد، بلادرنگ به کلوگ در شیکاگو در رابطه با موضوع کاوش های باستان شناختی در ایران و این که دانشجویان آمریکایی باستان شناسی بورس تحقیقاتی برای مطالعه و کاوش در ایران بگیرند، نامه ای نوشت و او را از

۱. فیلیپ، همان یادداشت پیش گفته.
2.John P.Kellogg.
۳. نامه ی فیلیپ به هالندشاو، به شماره ی ۳۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۴ مارس۱۹۲۸م.

مذاکرات فیلیپ ـ هرتسفلد آگاه کرد. شاو همچنین به کلوگ اطلاع داد که مؤسسه ی باستان شناسی آلمان در تهران و هرتسفلد، قصد کاوش آرامگاه کوروش در پاسارگاد را دارند و هرتسفلد بسیار مشتاق است مجوز کاوش در پرسپولیس را بگیرد. شاو به کلوگ گفت که اطلاعات فوق بدین خاطر به وی داده می شود که آن ها را در اختیار مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو قرار دهد.[۱] کلوگ در نامه ی مورخه ی ۷ می ۱۹۲۸ م به شاو، اشتیاق فراوان خود را نسبت به پیش رفت های درخشان هرتسفلد در ایران ابراز داشت:

«اگر موفقیت های بعدی هرتسفلد را به من اطلاع دهید، بسیار سپاس گزار خواهم شد. ما نیز می توانیم در آینده ی نزدیک، تحقیقاتی را در ایران آغاز و متعاقباً دانش جویان آمریکایی را به رشته ی ایران شناسی وارد کنیم».[۲]

رسیدن گدار و استخدام هرتسفلد

براساس موافقت نامه ی جدید ایران و فرانسه، که مدیر جدید اداره ی کل عتیقات باید فرانسوی می بود، آندره گدار به عنوان مدیر کل ادارات باستان شناسی و عتیقات ایران انتخاب شد؛ که سابقه ی کار دیرینه در خاورمیانه و به ویژه در عراق داشت. گدار پیش از عزیمت به ایران حدود یک سال در افغانستان به سر برده بود. قرارداد گدار پنج ساله بود که تا «۱۵ سال» دیگر هم می توانست تمدید شود و حقوق سالانه اش دوازده هزار تومان در سال بود که دولت ایران می پرداخت و درآمدی بود متناسب با معیارهای روز. گدار در ژانویه ی ۱۹۲۹ م وارد تهران شد. از دیدگاه کاردار سفارت آمریکا در تهران، او شخصیتی دل چسب، با استعداد غیرعادی و قدرت عمل و عقلانیت زیاد بود و دیری نگذشت که مسیو و مادام گدار تأثیر خوبی بر جامعه ی ایرانی و بر خارجیان ساکن تهران گذاردند.[۳] هرتسفلد

۱. نامه ی شاو به کلوگ، به شماره ی ۳۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۴ آوریل ۱۹۲۸م.
۲. نامه ی کلوگ به شاو، به شماره ی ۳۸ /۹۲۷ . ۸۹۱ در ۷ می۱۹۲۸م.
۳. یادداشت والاس تریت، به شماره ی ۱۱۷ الف ۵۱ . ۸۹۱ . ۷۵۱ در ۲۳ ژانویه ی ۱۹۲۹م.

نیز از گدار نزد فیلیپ به نیکی یاد کرد و او را مردی شایسته دانست.[۱] برخلاف هرتسفلد، پوپ از گدار نزد دیوید ویلیامسن و سفارت آمریکا در تهران با سعایت یاد می کند:

«گدار مرد فرومایه ای است. مهم نیست که او مدیر کل اداره ی عتیقات ایران شده است. اگر ایرانیان مرمت های صحیح و کاوش ها را به دست باستان شناسان مجرب و متخصص بسپارند، کارها روبه راه خواهد بود، اما اگر قرار است گدار برای هنر ایرانی کاری انجام دهد، آن را نابود خواهد کرد، زیرا گدار، به علت حماقت خود، از هنر ایرانی هیچ چیز نمی داند».[۲]

والاس تریت[۳] کاردار سفارت آمریکا در آغاز سال ۱۹۲۹م تصدیق کرد که هرتسفلد بر سر راه تحقق اهداف اش مشکلات بسیار و دراز مدتی خواهد داشت. هرتسفلد حالا به عنوان استاد زبان پارسی باستان برای «۵/۲» سال با حقوق سالانه شش هزار تومان استخدام شده بود. تحت قرارداد جدیدش، هرتسفلد سالانه «۱۸۰» سخن رانی داشت و به تحقیقات باستان شناسی به صورت مشاور گدار یا زیر نظر وی ادامه می داد. معاون جدید هرتسفلد، جوزف آپتن آمریکایی بود که در سال ۱۹۲۲م از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شده بود و یک کرسی پژوهشی در دانشگاه هاروارد داشت. والاس تریت درباره ی آپتن می گوید که او هیچ ارتباط مستقیمی با هیچ موزه یا انجمن باستان شناسی در آمریکا نداشته است.[۴] هرتسفلد و آپتن در فوریه ی ۱۹۲۹م به یک سفر اکتشافی باستان شناختی به سیستان می روند و در ماه می همان سال به تهران برمی گردند. هرتسفلد در سفر سیستان چندین یارد مربع از دیوار نگاره های قرن اول میلادی را کشف می کند. این نقاشی ها بی هیچ اشتباه و تردیدی نشانه ی تأثیر و نفوذ هنر یونان بود. وجود و حضور این نقاشی ها در ایران غیرمنتظره بود. کاردار سفارت آمریکا، دیوید ویلیامسن، به عنوان شنیده ها و شایعات

۱. نامه ی فیلیپ به شاو، به شماره ی ۳۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ در مورخه ی ۲۳ مارس ۱۹۲۸م.
۲. یادداشت ویلیامسن، به شماره ی ۴۳ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۸۵۲ در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۹م.
3.Wallace Treat
۴. تریت، گزارش شماره ی ۱۱۷ / الف ۰۱ . ۸۹۱ ، ۷۵۱ در مورخه ی ۲۳ ژانویه ی ۱۹۲۹م.

به گوش رسیده، گزارش می‌دهد که پروفسور هرتسفلد با دولت ایران مشکل پیدا کرده است، زیرا که هرتسفلد تلاش کرده بود چندین اثر باستانی و عتیقه را بدون اطلاع و اجازه‌ی دولت ایران از کشور خارج کند![1] دیوید ویلیامسن در شرح و تفسیر بر اکتشافات پوپ در ایران می‌نویسد:

«منافع آمریکا در باستان‌شناسی ایران به نظر می‌رسد که با حضور فعال و پویا و جذاب آقای آرتور آپهام پوپ تضمین شده است. در نتیجه‌ی فعالیت‌های پوپ، علاقه و تمایل قابل ملاحظه‌ای در فعالیت‌های احتمالی باستان‌شناسی در ایران در چندین مؤسسه‌ی علمی آمریکایی پدید آمده است».[2]

وی می‌افزاید که احتمالاً در صورت فراهم شدن فرصت، پروفسور جیمز هنری برستد[3] از طرف مؤسسه‌ی راکفلر یک هیئت باستان‌شناسی به ایران اعزام خواهد کرد. معاون موزه‌ی متروپولیتن نیویورک، دکتر دیمنت[4] در ماه نوامبر به تهران سفر کرد تا چند محوطه‌ی باستانی مناسب برای گمانه زنی و کاوش بیابد. یک موزه در دیترویت و مؤسسه‌ی هنر شیکاگو هم ابراز تمایل کرده‌اند که وارد عرصه باستان‌شناسی ایران شوند. ویلیامسن اظهار می‌دارد که در نتیجه‌ی تلاش‌های مستقیم پوپ، وی تلگرافی از آقای جین و مدیر موزه‌ی پنسیلوانیا و نیز یکی از دوستان شخصی‌اش دریافت کرده است که از او خواسته است تا ترتیبی برای اعزام یک هیئت تحقیقاتی به ریاست دکتر ارنست هرتسفلد، پروفسور مشهور آلمانی، از طرف دانشگاه پنسیلوانیا و موزه‌ی پنسیلوانیا و با بودجه‌ی آن‌ها به ایران فراهم کند؛ تا در پرسپولیس کارهای کاوش و مرمت انجام دهند.

هنگامی که مسئله‌ی مشارکت انجمن‌های علمی آلمان طرح می‌شد، هرتسفلد پای مشکلات و موانع بزرگ بر سر راه کار در پرسپولیس را پیش می‌کشید. هرتسفلد می‌گفت که ایرانیان اصرار دارند که هرگونه مرمتی در پرسپولیس را خود انجام دهند. به علاوه، هیئت پژوهش باید زیر نظر ایرانیان باشد و مهم‌تر از همه این که هرتسفلد باور داشت که نباید چیزی از کاوش‌های

۱. ویلیامسن، گزارش شماره‌ی ۴۳ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۸۵۲ در دهم ژوئن ۱۹۲۹م.
۲. ویلیامسن، گزارش شماره‌ی ۴۵ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۹۷۶ در مورخه‌ی ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹م.
3. James Henry Breasted Jr. 4. Dimnet.

پرسپولیس از ایران خارج شود. از پی آن هرتسفلد حتی درباره نحوه ی تقسیم یافته های کاوش پرسپولیس هم سئوال نکرد و به جای آن درخواست کرد تا اجازه دهند همزمان با پرسپولیس، در محوطه ی باستانی کم تر شناخته شده ی استخر، در نزدیکی پرسپولیس، نیز کاوش انجام شود. هرتسفلد امیدوار بود که ایرانیان اجازه دهند سهمی مساوی از یافته های کاوش استخر از طرف دولت ایران به هیئت باستان شناسی خارجی داده شود. ویلیامسن از هرتسفلد شنید که اهمیت استخر در این حقیقت نهفته است که از نظر باستان شناسان، استخر محوطه ای است شامل چندین شهر باستانی که همانند محوطه ی باستانی تروا در ترکیه، طبقات آن روی همدیگر قرار گرفته اند. برای مثال در تروا، اولین و قدیمی ترین شهر، مربوط به دوره ی هیتیت با قدمت حدود ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ ق.م و آخرین شهر، بیزانسی بوده و مربوط به قرون ۱۲ تا ۱۳ م است. ایرانیان اصلاً از اهمیت تاریخی و علمی شهر استخر آگاه نیستند و شاید راضی شوند که یافته های کاوش آن جا بین ایران و هیئت باستان شناسی خارجی تقسیم شود، در مقابل این که پرسپولیس بدون پرداخت هزینه ای از طرف دولت ایران و با خرج هیئت خارجی بسیار زیبا و شکوهمندمرمت شود.

باید تأکید کنم که ارزیابی ویلیامسن از دیدگاه های هرتسفلد و فعالیت های آن بسیار مهم و ارزشمند است. چنان که به شرح آن خواهم پرداخت، در سال ۱۹۳۴ م هرتسفلد متهم می شود که با همدستی و مساعدت سفارت آلمان در تهران، عتیقات و آثار باستانی ایران را به طور پنهان از کشور خارج می کند و برای این که با بازرسی و تفتیش گمرک ایران مواجه نشود، محموله ها را به نام دیپلمات های دولت پادشاهی سوئد بارگیری می کرده است، که در فصل هفتم به این موضوع می پردازیم. هرتسفلد و دیگران این موضوع را به شدت انکار می کردند، اما ویلیامسن گزارش داده است که در اطراف هرتسفلد شایعاتی درباره ی قاچاق آثار باستانی ایران وجود دارد.

هرتسفلد درسال ۱۹۳۴ م ادعا کرد که پیوسته در چهارچوب قانون عتیقات، مصوب مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۹ ش، در پرسپولیس کاوش

کرده و یافته های کاوش پرسپولیس میان دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بر همین مبنا تقسیم شده است. بنابر گزارش سال ۱۹۲۹م ویلیامسن، ثابت می شود که هرتسفلد در ۱۹۳۴ م آشکارا دروغ می گفت. ویلیامسن در گزارش سال ۱۹۲۹م اظهار کرده بود که هیچ یافته ی کاوش پرسپولیس نباید از ایران خارج شود، که بر مبنای این اظهار او ویلیام هورنی بروک[1]، وزیر مختار آمریکا در تهران، مدعی شده بود که درباره ی دکتر خوب ما [هرتسفلد] سوء تفاهم پیش آمده است. اما ارزیابی و اظهارات ویلیامسن نشان می دهد که سوء تفاهمی جز دروغ گویی هرتسفلد در کار نبوده است!

تصویب قانون عتیقات ایران، در نوامبر ۱۹۳۰م (۱۳۰۹ش)

مشکل بزرگ باستان شناسان خارجی در ایران این بود که هیچ قانونی درباره ی چه گونگی کاوش، تقسیم اشیاء و خروج آثار باستانی، در ایران وجود نداشت. هرتسفلد پیش نویسی برای قانون عتیقات ایران نوشت و تصویب آن را به تیمورتاش وزیر دربار پیشنهاد کرد. این پیش نویس از قانون عتیقات یونان و مصر اقتباس شده بود. تیمورتاش شخصاً به ویلیامسن اطلاع داد که ممکن است تصویب این قانون در مجلس شورای ملی به یک ماه زمان نیاز داشته باشد، بنابراین لازم است پروژه تا آن زمان متوقف بماند. ویلیامسن اظهار داشت که حتی اگر موافقت رضایت بخشی درباره ی کاوش های استخر و پرسپولیس حاصل نشود، موزه های آمریکایی کماکان آرزو دارند که لااقل مجوز کاوش در دیگر نقاط ایران را بگیرند. طرح های باستان شناختی آتی در انتظار تصویب قانون عتیقات متوقف بودند.[2]

در اواسط دسامبر ۱۹۲۹م پیش نویس قانون عتیقات برای بررسی به

1. William Horni Brook.

۲. ویلیامسن، گزارش شماره ی ۴۵ /۹۲۷، ۸۹۱، ۹۷۶ در مورخه ی ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹م.

مجلس شورای ملی ارسال شد که ترکیبی از پیشنهادات هرتسفلد، گدار و پوپ بود. هر کدام از آنان پیش‌نویس خود را به یحیی خان قره‌گوزلو، وزیر معارف، داده بودند و او نیز بنا به سلیقه‌ی شخصی تغییراتی در آن‌ها داده بود!

ویلیامسن اطلاع می‌دهد که لایحه‌ی نهایی زیر نظر وزیر دربار تیمورتاش تنظیم شده بود[1] که خود او را سفارتخانه‌های آلمان و آمریکا تحت فشار قرار داده بودند. ویلیامسن اطلاعات سودمندی می‌دهد:

«گروه‌های علمی به ویژه در آمریکا و آلمان سخت نگران بودند که مبادا فرانسویان بر اساس عهدنامه‌ی خاصی که برای کاوش در ایران داشتند، از کار دیگران در برخی از محوطه‌های باستانی مشهور ایران ممانعت کنند. بنابراین، کسب مجوز کاوش درایران نیازمند قانونی برای حفاظت ازیافته‌های کاوش بود. اخیراً سفارت دوری از مذاکرات با وزیر دربار را برای کسب مجوز کاوش برای باستان شناسان آمریکایی در ایران آغازکرده است. تصویب فوری قانون عتیقات راهی برای مؤسسات آمریکایی خواهد گشود که می‌خواهند هیئت‌هایی تحقیقاتی در این زمینه به ایران اعزام کنند. به نظر می‌رسد پیش‌رفت‌های اخیر سفارتخانه‌ها شاید قرین موفقیت باشد. در جلسه‌ی دوازدهم دسامبر سال ۱۹۲۹م میان تیمورتاش و وزیر مختار آلمان و من، تیمورتاش تضمین‌های زیر را پذیرفته است:

۱. در عرض یک ماه قانون جامع عتیقات تدوین شود.

۲. هیئت‌های باستان شناسی خارجی به ویژه آمریکایی و آلمانی تحت قانون جدید کار کند.

تیمورتاش امیدوار بود که اگر در این لایحه تأکید شود که اشیاء منحصر به فرد و دارای ارزش تاریخی یا علمی باید در ایران باقی بمانند، به تصویب سریع‌تر آن کمک شایانی شده است».

شرط کلیدی لایحه‌ی پیشنهادی قانون عتیقات ماده‌ی هشتم بود که می‌گوید:

«دولت موظف است آن دسته از اشیاء مکشوف را که از نظر ملی یا علمی با ارزش هستند در کشور نگه دارد و دیگر اشیاء را با مجوز قانونی به صورت عادلانه و به طور مساوی تقسیم کند».

و در تبصره‌ی همین ماده آمده بود:

۱. ویلیامسن، گزارش شماره‌ی ۴۷ /۹۲۷ . ۸۹۱ , ۹۹۲ در مورخه‌ی ۱۴ دسامبر ۱۹۲۹م.

«دولت باید نیمی از یافته های کاوش را به طرف قرارداد واگذار کند».

دو نماینده از ماده ی هشت که موقعیت تیمورتاش را بهبود می بخشید، دفاع می کردند. ویلیامسن می نویسد:

«با تصویب این قانون مؤسسات آمریکایی که مایل اند در ایران کاوش کنند، هنگام تقدیم تقاضای کسب مجوز کاوش در آینده، راه کار مشخصی دارند. بنابراین، اگر باستان شناسان آمریکایی بخواهند کاوش ها را در بهار سال ۱۹۳۰ آغاز کنند، باید در قالب یک طرح واحد، یا با تشویق ادارات مرتبط با باستان شناسی آمریکا و انجام رقابت تنگاتنگ با مؤسسات دیگر ملیت ها، وارد عرصه شوند».[۱]

مانع اصلی بر سر راه تصویب قانون عتیقات، یحیی خان قره گوزلو (اعتمادالدوله) وزیر معارف بود. ویلیامسن در این باره می نویسد:

«گرچه از نظر اداری، وزارت معارف حامی طرح است، اما در عمل تیمورتاش همه کاره است. ارتباط نزدیک با تیمورتاش سودمندتر است، زیرا با مجوز او هم می توان کار کرد».

ویلیامسن می نویسد دلیل این که یحیی خان قره گوزلو از طرح حمایت جدی نمی کند، ملاحظات ویژه ی او بود:

«این مقام اداری می دانست که اراضی دارای موفقیت کشف عتیقات، ارزش مالی بسیاری پیدا خواهد کرد. قره گوزلو با زیرکی مناطق مورد نظر در همدان (اکباتان باستان) و دیگر نقاط را بررسی و شناسایی کرده است. او قویاً اصرار داشت که اشیاء مکشوف از هر محل در اصل به مالک زمین تعلق دارد و نه دولت؛ و هر چند تیمورتاش هم به این نکته وقوف کامل داشت، اما برای حفظ موقعیت شخصی اش اصرار داشت که بدون توجه به این مطلب، قانون تقسیم منصفانه کشفیات بی درنگ تصویب شود».

هرتسفلد در مذاکره ی ۱۱ فوریه ۱۹۳۰م خود با وزیر مختار جدید آمریکا در تهران، چارلز کالمر هارت[۲]، توضیحات مبسوطی درباره ی امکانات قانون عتیقات ارائه داد که او و گدار نوشته بودند و با مخالفت ها و کارشکنی های قره گوزلو مواجه شده بود.[۳]

۱. ویلیامسن، همان گزارش.
2. Charles Calmer Hart.
۳. هارت، گزارش شماره ی ۹۲۷/۵۰ . ۸۹۱ ، ۲۲ در ۵ مارس ۱۹۳۰م.

گرچه موضع تیمورتاش به سود قانون عتیقات بود، اما با قره گوزلو چنان رابطه‌ای نداشت که بر او اثر گذارد. هرتسفلد از طریقی باخبر شد که وارث قره گوزلو، که بسیار ثروتمند بود، تیمورتاش است!

هرتسفلد می گفت که قره گوزلو فعالیت های باستان شناختی را وسیله ی افزایش ثروت شخصی اش قرار داده است و زمانی که الواح باستانی بسیار مهمی در بخش فقیر نشین همدان کشف شد، هرتسفلد پیشنهاد کرد که برای نصب آن سازه ی جدیدی در آن بخش شهر نصب کنند، اما قره گوزلو به سرعت اراضی آن منطقه از شهر را خریداری و تملک کرد و سپس لایحه‌ای به مجلس برد که عتیقات و آثار باستانی مکشوف از ملک اشخاص به مالک زمین تعلق می گیرد. حالا هرتسفلد پس از هفت سال اقامت در ایران احساس می کرد که در نقشه های اش پیش رفتی نداشته است. از نظر هرتسفلد وقتی که انحصار کاوش ایران در دست فرانسویان بود، امکان ارتباط با آن ها غیرممکن نبود، اما در شرایط جدید وضع بسیار سخت تر شده است. زمانی هرتسفلد به پوپ گفته بود که گدار مردی نازنین و اهل عمل است، اما اینک با کارشکنی های او نیز مواجه بود.

برای هرتسفلد، پوپ میانجی و واسطه ای برای مؤسسات آمریکایی علاقه مند به کاوش در ایران بود و از این که گدار به قلمرو پوپ دست درازی می کرد، عصبانی بود. به رغم بدبینی هرتسفلد، سرانجام پیش نویس قانون جدید عتیقات که گدار و هرتسفلد تهیه کرده بودند به تیمورتاش تقدیم شد. تیمورتاش چند هفته‌ای پیش نویس را نزد خود نگه داشت و سپس آن را برای وزیر معارف فرستاد. بنا به گفته ی هرتسفلد، پیش نویس جدید نسبت به قبلی به تر بود و تغییرات مثبتی در آن دیده می شد.[۱]

در بهار ۱۹۳۰م دکتر فریدریک وولیسن مسئول بخش انسان شناسی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا برای کسب مجوز کاوش وارد تهران شد. وولیسن دوست موری بود و هر دو در جریان جنگ جهانی اول در لشکر ۴۲ آمریکا خدمت می کردند. سفارت آمریکا به وولیسن تمایل داشت.

۱. هارت، گزارش شماره ی ۵۳ / ۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۴۹ در ۳ آوریل ۱۹۳۰م.

وولیسن با تیمورتاش وزیر دربار، فروغی، وزیر امور خارجه که وزارت مالیه را هم یدک می‌کشید، سید حسن تقی‌زاده وزیر راه و ترابری، قره‌گوزلو وزیر معارف، آندره گدار مدیر کل عتیقات، و نیز وزیر مختار آلمان ملاقات کرد و به سعی سفارت آمریکا در راه بغداد با هرتسفلد نیز دیدار کرد. وولیسن هم، که توصیه شده ی هارت بود، پس از چند هفته هیچ پیش‌رفتی نداشت. وولیسن که بر زبان فرانسه تسلط داشت و در قضاوت دقیق و در مواجه با مشکلات محتاط بود، خود را گزینه ای عالی برای انجام کاری می دانست که از او خواسته بودند. با این وجود، او به سفارت آمریکا اطلاع داد که موفق به انجام مأموریت اش نشده است. هارت دلیل اصلی ناکامی وولیسن را فقدان قانون عتیقات در ایران می دانست، قانونی که بسیاری از علاقه مندان به باستان‌شناسی ایران، فقدان آن را مانعی بزرگ می دانستند.[1] وولیسن پس از مطالعه ی پیش‌نویس قانون عتیقاتی که در سال ۱۹۲۹م نوشته بودند، آن را ناقص شناخت و قویاً به موزه ی پنسیلوانیا توصیه کرد که تا هنگام تصویب قانون عتیقات هیچ اقدامی انجام ندهد. هارت به وولیسن اطلاع داد که گدار و هرتسفلد پیش‌نویس جدیدی تهیه کرده‌اند که به نظر ایده‌آل می رسد و تا جای ممکن حقوق کاوش‌گران را در نظر داشته است و اضافه کرده بود که این پیش نویس با مخالفت جدی قره‌گوزلو، وزیر معارف، و زمین داران مواجه شده است، زیرا که پاداش و عایدات و سهم چندانی برای مالک زمینی که کاوش در زمین وی انجام می‌شود در نظر نگرفته است.

وولیسن موظف شد که سریعاً دو قانون گدار و هرتسفلد را مطابقت دهد. در ۸ ژوئن ۱۹۳۰م وولیسن در خانه ی هیو میلارد[2] منشی سفارت آمریکا در تهران با پوپ ملاقات کرد که به تازگی از راه رسیده بود و پیشنهاد کرد که پیش‌نویس قانون عتیقات پیشنهادی وزیر معارف مبنای تهیه ی یک قانون جدید قرار گیرد که نه تنها حقوق کاوش‌گران، بل‌که همزمان منافع وزیر معارف و ملاکان بزرگ را هم در نظر بگیرد. وولیسن پیش‌نویس

۱. هارت، گزارش شماره‌ی ۵۵ / ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۳ در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۰م.
2. Hugh Millard.

جدید را به گدار نشان داد و گدار پس از اعمال تغییراتی، آن را به عنوان قانونی مطلوب پذیرفت که به تأیید هیئت وزیران حکومت پهلوی خواهد رسید و موافقت آن ها را جلب خواهد کرد. با این حال به دلیل خصومت شدید گدار با پوپ، وضعیت بغرنج و پیچیده شده بود.

گدار که گمان می کرد وولیسن و پوپ در پشت پرده با هم زد و بند کرده اند، چندان روی خوشی به وولیسن نشان نداد، اما زمانی که مطمئن شد میان وولیسن و پوپ سروسری نیست، واکنش مثبت نشان داد. زیرا وولیسن همچون گدار عقیده داشت که علائق باستان شناسی و موزه داری برای پوپ در درجه ی دوم اهمیت، و پس از کسب درآمد قرار دارد! گدار، وولیسن را متقاعد کرد که تا هنگام تصویب قانون عتیقات علیه پوپ اقدامی نکند، زیرا در آن شرایط، بدون کمک پوپ تصویب آن قانون ناممکن بود. بنابراین (همان طور که در فصل پیش توضیح دادیم) در همان زمان که گدار مدیر کل عتیقات ایران در تلاش تصویب قانون عتیقات بود، پوپ هم از مسیرهای ممکن آثار باستانی ایران را چپاول می کرد. حتی زمانی که رضاخان پوپ را به حضور پذیرفت، گدار نتوانست کاری انجام دهد و در دو ماه بعد نیز پیش رفتی نداشت. گدار به هارت اطلاع داد که خلاف خوش بینی های پوپ و وولیسن، تیمورتاش علاقه ای به تصویب قانون عتیقات ندارد. سپس گدار با فروغی، وزیر امورخارجه که وزیر مالیه هم بود، دیدار کرد و سرانجام فروغی به هارت اطلاع داد که:

«ما برای تصویب قانون عتیقات کوشش فراوان کرده ایم، اما از آن جا که وزارت معارف با آن مخالفت می کند، دست و پا بسته مانده ایم».[1]

یک ماه بعد ناگهان اوضاع تغییر کرد و پیش نویس های گدار و هرتسفلد که از دیدگاه کاوش گران بسیار ایده آل بود، به صورت غیرمنتظره ابتدا توسط هیئت وزیران تأیید و سپس به مجلس شورای ملی تقدیم شد. فروغی کاملاً از پیش نویس حمایت می کرد. فروغی متن فرانسوی قانون را به فارسی ترجمه کرد. به گفته ی گدار، او با حوصله ی تمام، سراسر

۱. هارت، گزارش شماره ی ۵۷ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۷۱ در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۰م.

روز تعطیل خود را صرف ترجمه ی فارسی پیش نویس قانون عتیقات کرد. گدار درباره ی آن به فروغی توضیحات مبسوطی داد و آقای وزیر امور خارجه هم بسیار مشتاق شد.[۱] تمام این امور در زمانی می گذشت که قره گوزلو، و زیر معارف، برای مدت یک ماه به عنوان مرخصی در مسافرت بود. داور، وزیر عدلیه، از دیگر مخالفان سرسخت قانون عتیقات بود که او نیز در همان ایام به اروپا سفر کرده بود. تیمورتاش، وزیر دربار، که تا حدودی موضع مبهم داشت، پس از این که فروغی لایحه را به مجلس برد، با آن همراه شده وچیزی نگفت. به رغم مخالفت بسیاری از وزیران، لایحه در زمانی اندک به تأیید هیئت دولت رسید. کاردار قبلی سفارت آمریکا در تهران، کاپلی آموری، می نویسد:

«گویی معجزه شد و ناگهان تمام مخالفت ها فرو خوابید!»

در این میان استدلالات محکم فروغی به نفع قانون عتیقات بود که تذکر داده بود: اگر هنگام گشایش نمایشگاه هنر ایران در لندن و برگزاری کنفرانسی که در حاشیه ی نمایشگاه خواهد بود، قانونی برای عتیقات و آثار باستانی ایران موجود نباشد، ایران بسیار متضرر خواهد شد. اشاره ی فروغی به این که در کتاب اولین نمایشگاه هنر ایران در فیلادلفیا به سال ۱۹۲۶م هیچ قانونی درباره ی عتیقات ایران به چشم نمی خورد، دهان وزیران مخالف را دوخت. سرانجام هارت گزارش خود را با اخباری پایان می دهد که وولیسن را امیدوار کرده است:

«وولیسن درصدد کسب مجوز برای کاوش در ایران است و انتظار می رود که خود او تا چند روز دیگر به تهران باز گردد».

در جلسه ی بعد از ظهر دوازدهم آبان ماه ۱۳۰۹ ش / ۳ نوامبر ۱۹۳۰م، مجلس شورای ملی ایران «قانون راجع به حفظ آثار ملی» را با قید یک فوریت و بدون هیچ بحث و جدلی تصویب کرد. هارت می نویسد:

«گام هایی که برای تصویب این قانون برداشته شد، بسیار جالب بود».[۲]

۱. هارت، گزارش شماره ی ۶۱ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۱۷۱ در ۴ اکتبر ۱۹۳۰م.
۲. هارت، گزارش شماره ی ۵۶ /۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۲۰۲ در ۵ نوامبر ۱۹۳۰م.

گدار قبلاً به هارت اطلاع داده بود که پیش نویس مطمئناً با مخالفت نمایندگان مواجه خواهد شد و عقیده داشت که لایحه پیش از «۵ نوامبر» تصویب نخواهد شد. هارت در این باره می نویسد:

«مسیو گدار گفت که وی با فروغی، مدافع لایحه در مجلس، مرتبط است. در نهایت تصمیم گرفته شد که لایحه به مجلس برود تا نمایندگان در جریان امر قرار گیرند، اما تأکید شد که لایحه ضروری است و بنابراین باید به سرعت اقدام شود. چند تغییر جزئی و بی اهمیت در لایحه داده شد و به صورت یک فوریت به مجلس رفت. در این وقت وزیر معارف، که مخالف لایحه بود، به همراهی با فروغی تشویق شد، کما این که در زمان تصویب لایحه به وی مرخصی داده شد!».

عنوان قانونی که در دوازدهم آبان ماه ۱۳۰۹ در مجلس تصویب شد «قانون راجع به حفظ آثار ملی» بود. به نظر هارت تصویب این قانون کاملاً غیر قانونی و خلاف مقررات مشروطه بود! این که مجلس قانونی را به این شیوه تصویب کند، تنها می تواند نتیجه ی اعمال فشار شخص رضاخان باشد. شخص فروغی آشکارا از اجرای دستورات ارباب اش بسیار خوش حال بود، زیرا که از طریق این قانون انتقال مقادیرقابل توجهی از عتیقات ایرانی به موزه های آمریکا با صرف هزینه های اندک میسر می شد. تمام این مراتب نشان می دهد که غارت آثار باستانی، عتیقات و آثار هنری ایران، احتمالاً با مشارکت شخص رضاخان و شماری از عناصر دست دوم مانند فروغی ذکاء الملک طراحی و اجراء شده بود.[۱]

مواد قانون راجع به حفظ آثار ملی

یک نسخه از ترجمه ی انگلیسی مواد بیست گانه ی قانون حفاظت از آثار ملی ایران به یادداشتی از هارت ضمیمه است[۲] که خلاصه ای از بندهای

۱. این موضوع در فصل پنجم کتابی از نگارنده با عنوان «بریتانیای کبیر و رضاشاه» به تفصیل شرح داده شده است.
۲. هارت، گزارش شماره ی ۷۶ / ۹۲۷ ، ۸۹۱ ، ۲۱۵ در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۰م.

چه گونگی برخورد دولت با کاوش ها و صادرات عتیقات توسط مؤسسات خارجی را توضیح می دهد[۱]:

ماده ی اول می گوید:

«کلیه ی آثار صنعتی و ابنیه و اماکنی که تا اختتام دوره ی سلسله ی زندیه در مملکت ایران احداث شده اعم ازمنقول و غیرمنقول با رعایت ماده ی نهم این قانون می توان جزء آثارملی محسوب داشت و درتحت حفاظت ونظارت دولت می باشد».

بیان صریح تر و روشن تر این ماده می گوید که آثار هنری و ابنیه ی تاریخی دوره ی قاجار (۱۹۲۵ -۱۷۷۹م) مشمول قانون حفاظت از آثار ملی ایران نمی شود!

ماده ی دوم می گوید:

«دولت مکلف است از کلیه ی آثار ملی ایران که فعلاً معلوم و مشخص است و حیثیت تاریخی یا علمی یا صنعتی خاص دارد فهرستی ترتیب داده و بعدها هم هر چه از این آثار مکشوف شود ضمیمه ی فهرست مزبور بنماید».

بر اساس این ماده نیز، آثار ملی که در آینده شناسایی می شد، از شمول این وظیفه ی دولت خارج بود! ماده ی دوم تصریح دارد که «فهرست مزبور بعد از تنظیم طبع شده و به اطلاع عامه خواهد رسید».

ماده ی سیزدهم حق مالکیت بر اشیاء و آثار مکشوف را برای مالک زمین محفوظ می دارد. طبق این ماده، کاوش در املاک و اراضی خصوصی علاوه بر مجوز دولت به اجازه ی مالک زمین نیز نیازمند است و برای رفع مزاحمت های احتمالی قید شده بود که:

«حفاری در اراضی که مالک خصوصی دارد گذشته از اجازه ی دولت استرضای مالک را نیز لازم دارد و در محل هایی که در فهرست آثار ملی ثبت شده و یا دولت پس از اقدامات اکتشافیه آن ها را در فهرست ثبت کند مالک حق امتناع از اجازه ی حفاری ندارد و فقط می تواند حقی مطالبه کند و مأخذ تعیین، از حق ضعف اجرة المثل زمینی است که مالک به واسطه ی حفر از استفاده ی آن محروم می گردد به علاوه خساراتی که به مالک وارد می شود و مخارجی که بعد از حفاری برای اعاده ی زمین به حالت اولیه باید نمود».

۱. در این جا مترجم عین متن قانون راجع به حفظ آثار ملی (۱۳۰۹) را نقل کرده است.

درماده ی یازدهم دولت به مؤسسات خارجی اجازه ی کاوش در ایران را می دهد:

«حفر اراضی و کاوش برای استخراج آثار ملی منحصراً حقق دولت است و دولت مختار است که به این حق عمل کند یا به مؤسسات علمی یا به اشخاص یا شرکت ها واگذار نماید. واگذاری این حق از طرف دولت باید به موجب اجازه نامه ی مخصوص باشد که محل کاوش و یا حدود و مدت آن را تعیین نماید و نیز دولت حق دارد در هر مکان که آثار و علائمی ببیند و مقتضی بداند برای کشف و تعیین نوع و کیفیت آثار ملی اقدامات اکتشافیه بنماید».

ماده ی چهاردهم کلیه ی مقررات مرتبط با شیوه ی تقسیم یافته ها را توضیح می دهد:

«در ضمن حفاری علمی یا تجاری آن چه در یک محل و یک موسم کشف شود اگر مستقیماً توسط دولت کشف شده تماماً متعلق به دولت است و اگر دیگری کشف کرده باشد دولت تا ده فقره از اشیائی که حیثیت تاریخی و صنعتی دارد می تواند انتخاب و تملک کند و از بقیه نصف را مجاناً به کاشف واگذار و نصف دیگر را ضبط کند. هرگاه کلیه اشیاء زائده بر ده فقره نبود و دولت همه را ضبط کند مخارجی را که حفرکننده متحمل شده است به او می پردازد».

در ماده ی هجدهم ذکر شده است که سهم مؤسسه ی کاشف باید آزادانه و بدون هیچ مانعی از کشور خارج شود:

«... هرگاه اجازه ی صدور داده شد معادل صدی پنج از قیمت عادله ی آن به تقویم مقوم دولتی حق صدور أخذ می شود... صدور اشیائی که از حفاری علمی با اجازه ی دولت حاصل شده و سهم کاشف باشد در هر حال جایز و از پرداخت هرگونه حقوق و عوارض معاف است».

مفاد قانون راجع به حفظ آثار ملی ایران با مصوبه ی ۱۴ فوریه ۱۹۳۱م هیئت وزراء قابل اجرا شد. هارت گزارش می دهد که دکتر فریدریک وولیسن که به دنبال کسب مجوز دولت ایران برای کاوش بعضی از محوطه ها است، می گوید که گرچه این قانون و مقررات در برخی جزئیات نیازمند اصلاحاتی است، اما در مجموع قانونی رضایت بخش است و تا آن جا که به فعالیت های باستان شناسی خارجی مربوط می شود نسبت به پیش نویس بهار سال قبل راضی کننده تر است.[۱]

۱. هارت، گزارش شماره ی ۱۰۲ / ۹۲۷، ۸۹۱، ۳۸۰ در ۱ آوریل ۱۹۳۰م.

در مقرراتی ۳۶ ماده‌ای که پیش‌تر توسط مهدی قلی هدایت، نخست وزیر، امضاء شده بود، مواد زیر مستقیماً به فعالیت‌های باستان شناسان خارجی مربوط می‌شد: ماده‌ی سوم، اداره‌ی کل عتیقات را زیر نظر وزارت معارف قرار می‌داد. ماده‌ی چهاردهم تأکید می‌کرد که صدور مجوز کاوش برای مؤسسات علمی در مکان‌هایی که در فهرست آثارملی ایران ثبت شده است، فقط با مجوز هیئت دولت ممکن است و صدور مجوز کاوش در مکان‌هایی که خارج از شمول فهرست آثارملی ایران است، در اختیار وزارت معارف قرار می‌گرفت و چون هنوز فهرست کاملی برای آثارملی ایران وجود نداشت، اجازه‌ی صدور کلیه‌ی کاوش‌ها همچنان در انحصار هیئت دولت باقی می‌ماند.

در ماده‌ی هجدهم قید شده بود که مدیرکل عتیقات یا هر مستخدم احتمالی دیگر، هر زمان که بخواهند می‌توانند از محوطه‌های کاوش و اشیاء و آثار مکشوف بازدید کنند و مهم‌تر از همه این که هیچ ساز و کار و معیاری برای تقسیم اشیاء و یافته‌های کاوش باستان شناختی میان دولت و کاوش‌گر وجود نداشت!

برای باستان شناسان خارجی قانون راجع به حفظ آثارملی ایده‌آل بود. در آوریل ۱۹۳۱م هنگامی که موری در واشینگتن اقامت داشت، جیمز هنری برستد، مدیر مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، از او درخواست کرد یک نسخه از قانون راجع به حفظ آثار ملی را در اختیار او قرار دهد،[1] و سپس ضمن تشکر از او برای ارسال یک نسخه از قانون عتیقات ایران می‌نویسد:

«مطمئن شدم که این مقررات مستنداً با تفاهم و مشورت بعضی از باستان شناسان مجرب و آشنا با نیازهای یک چنین سرویس اداری تنظیم شده است. فکر می‌کنم لازم است دست هرتسفلد را بفشارم. روی هم رفته سند روشن و مفیدی برای سازمان‌های کاوش‌گر است. اگر می‌توانستیم با کمک دوستان ایرانی خود با دقت و عدالت نوع غربی کارها را سروسامان دهیم موجب امیدواری بود! تصویب چنین الگویی برای کار علمی در ایران توسط یک دولت شرقی بسیار عالی است».[2]

۱. نامه‌ی موری به برستد، به شماره‌ی ۳۴ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱ ماه می ۱۹۳۱م.
۲. نامه‌ی برستد به موری، به شماره‌ی ۳۸ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۰ ماه می ۱۹۳۱م.

قانون عتیقات ۱۹۳۰م قدم نهایی باز کردن درهای ایران به روی باستان شناسان خارجی بود. موری درنامه ی مورخه ی ۳ ژانویه ی ۱۹۳۱م به هوراس جین، مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، از او خواست وضعیت و روابط میان سازمان های آمریکایی آماده برای ورود به عرصه ی باستان شناسی ایران را روشن کند، و یادآور می شود که وزارت امور خارجه ی آمریکا به فعالیت های باستان شناسی آمریکاییان در ایران بسیار علاقه مند است و به سهم خود خوشحال می شود اگر کاری در این باره انجام دهد.[۱] جین جوابی مفصلی در ۱۳ ژانویه ۱۹۳۱م به موری فرستاد که در آن خلاصه ی وضعیت موجود در آغاز سال ۱۹۳۱م را شرح می دهد. وقتی که نامه ی تشکر وی به وزارت امور خارجه فرستاده شد، او بر این نکته تأکید می کند که مصر، فلسطین و عراق مدت زمانی است که درهای خود را به روی باستان شناسان خارجی گشوده اند:

«اما درباره ی ایران باید گفت که اولین بار است که این فرصت نادر برای باستان شناسان در آن جا فراهم می شود».[۲]

به زودی باستان شناسان آمریکایی در ستایش و تمجید از قانون عتیقات عراق مصوب سال ۱۹۲۴م به رقبای بریتانیایی خود ملحق شدند. مقایسه ی حوادث بین النهرین و ایران نشان می دهد که روند حوادث در این دو کشور بسیار شبیه هم بوده است.

قانون عتیقات عراق و قیمومیت بریتانیا

در سال ۱۹۲۰ م جامعه ی ملل، قیمومیت عراق را به بریتانیا واگذار کرد، درحالی که آمریکا به نفت و آثار باستانی عراق چشم دوخته بود. در اواخر سال ۱۹۱۸م هری پرات جادسن، مدیر دانشگاه شیکاگو، که در رأس یک

۱. نامه ی موری به جین، به شماره ی ۹۲۷/۷۹ . ۸۹۱ در ۳ ژانویه ی ۱۹۳۱م.
۲. نامه ی جین به موری، به شماره ی ۹۲۷/۸۳ . ۸۹۱ در ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۱م.

تیم فنی برجسته ی آمریکایی به ایران آمده بود، در راه بازگشت، در بغداد توقف کرد وفعالیت های او درمدت اقامت اش درعراق چنان حساسیت فرماندهی ارتش بریتانیا در عراق، ژنرال ویلیام مارشال، را برانگیخت که مارشال در خاطرات اش می نویسد جادسن وکمپانی اش آشکارا در عراق به جست وجوی نفت آمده اند. جادسن نماینده ی کمپانی راکفلر بود و طبیعی بود که ژنرال ویلیام مارشال چنین حدسی بزند و چنان نتیجه ای بگیرد. جادسن پس از بازگشت به آمریکا نامه ای به جان راکفلر نوشت و تقاضای بودجه برای تأسیس مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو را کرد:

«حال که دنیای متمدن [غرب] خاورمیانه را کنترل می کند، موفقیت های بزرگی در باستان شناسی در انتظار ماست».[1]

بریتانیایی ها گام های بلندی برای تدوین برنامه ی جامع شناسایی عتیقات و آثار باستانی عراق برداشتند. تدوین قانون عتیقات یک ضرورت بود که در آن به «ملل متمدن» اجازه ی تقسیم ماحصل کار میان کشور میزبان و کاوش گران میهمان را می داد! برناردسون خاطر نشان می کند که:

«چنین نظامی در کشورهای غیر غربی که در آن جا باستان شناسان غربی کاوش کردند، رایج بود. هر چند که در کشورهای غربی این الگوی تقسیم ماحصل کاوش میان کاوش گر مهمان و میزبان وجود نداشت!»

برناردسون فاش می کند که بریتانیا به غارت گنجینه های هنری بین النهرین بسیار مشتاق بود. راه حل قضیه ایجاد نظام و ساز و کاری بود که لااقل نیمی از مجموعه ی اکتشافات را در بین النهرین باقی گذارد ونیمی دیگر به بریتانیا حمل شود.[2] شش ماه بعد درست شبیه همین نظام در ایران پیاده شد.

باستان شناسی در عراق بخشی از مواد عهدنامه ی ۱۹۲۲ م عراق ـ بریتانیا بود که مبناء و اساس و شالوده ی روابط عراق و بریتانیا محسوب می شد.[3] تحت مقررات این عهدنامه، عراق مجبور بود که در مدت دوازده ماه یک

1. Bernhardsson. Reclaiming a Plundered Past. pp.352-353.

۲. همان کتاب، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.
۳. همان کتاب، ص ۲۰۸.

قانون عتیقات را در چارچوب عهدنامه تنظیم و اجرا کند. این قانون جدید جای‌گزین قانون عتیقات زمان خلافت معظم عثمانی شد و اجازه داد که تمام دولت‌ها در عراق فرصتی «مساوی و حقوق مساوی» برای مطالعات باستان‌شناسی داشته باشند.[۱] موزه‌های آمریکایی نیز اجازه می‌یافتند تا به گنجینه‌های عراق دست یابند. معنی «فرصتی مساوی و حقوق مساوی» این بود که موزه‌های آمریکایی اجازه دارند به آثار باستانی عراق دست‌رسی داشته باشند. قانون عراقی عتیقات تا ژوئن ۱۹۲۴م تصویب نشد. پس از تصویب قانون، گرترود بل[۲] طراح و نویسنده‌ی آن، یعنی کارمند بریتانیایی مسئول امور آثار باستانی عراق، در نامه‌ای به پدرش می‌نویسد:

«باید به من تبریک بگویید! زیرا قانون عتیقات عراق به اداره‌ی کل عتیقات و من حق می‌دهد تا آثار باستانی و عتیقه‌ها را از عراق خارج کنیم و چند درصدی از ارزش و بهای آن‌ها به من خواهد رسید که از پرداخت حقوق و عوارض صادرات معاف است».[۳]

برناردسون در این باره می‌نویسد:

«قانونی که بل در ۱۹۲۴م نوشت از قوانین استاندارد مربوط به عتیقات پیروی می‌کرد که در بسیاری از کشورهای جهان رایج و مشترک بود. با این و جود، آن چه قوانین عراق را از قوانین مشابه متمایز می‌کند نحوه‌ی تقسیم آثار در محدوده‌ی خاورمیانه است».[۴]

کلید پایه‌ی این قانون مواد ۲۲ و ۲۳ آن بود. در ماده‌ی ۲۲ به مدیر کل عتیقات اختیار کامل تقسیم یافته‌ها را می‌داد و ماده‌ی ۲۳ کاوش‌گر را مجاز می‌کرد تا سهم خود از یافته‌ها را از عراق خارج کند.[۵] پس جای تعجب نداشت که باستان‌شناسان غربی از گرترود بل[۶] و قانونی که او نوشته بود، بسیار راضی و سپاس‌گزار باشند. کنیون مدیر موزه‌ی بریتانیا در

۱. همان کتاب، ص ۲۰۹.
2. Gertrude Bell.
۳. همان کتاب، ص ۲۱۹.
۴. همان کتاب، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.
۵. همان کتاب، ص ۲۲۱.
۶. گرترود بل بعدها ملقب به ملکه‌ی عراق شد. او نقش مهمی در تأسیس کشور عربی عراق داشت؛ سرزمینی که در گذر تاریخ همواره بخشی از ایران و عثمانی بود. [مترجم]

نامه‌ای به گرترود بل می‌نویسد که اداره‌ی عتیقات عراق «الگو و مدل مناسبی برای چه گونگی تقسیم یافته ها میان کاوش گران و دولت های محلی است». کنیون در نامه به مدیر موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیا می‌نویسد که:

«ما خانم بل را مدیری بسیار قابل توجه و جالب یافته ایم».[۱]

توضیحات برناردسون و مشاهدات پایانی

قانون عتیقات ایران و عراق کاملاً خلاف قانون عتیقات مصوب در کشورهای اروپایی و از جمله قوانین ایتالیا مصوب سال ۱۹۰۹، فرانسه مصوب سال ۱۹۱۳، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مصوب سال ۱۹۱۸ و حتی قبرس مصوب سال ۱۹۰۵ بود، که تأکید می‌کرد آثار و اشیاء یافته از کاوش ها صرفاً به دولت تعلق دارد. در این کشورها حتی تأکید می‌شود که عتیقه ها و آثار باستانی کشف نشده هم به دولت تعلق دارد.[۲] برناردسون می‌نویسد که در کشورهای تحت سلطه‌ی بریتانیا، مقررات به نحوی تنظیم شده است که خروج اشیاء و آثار باستانی با هیچ مشکلی مواجه نباشد و می‌افزاید که این آثار و اشیاء به ویژه به فلسطین و عراق [و البته ایران] تعلق داشتند. این واقعیت نشان می‌دهد که از هنگام جنگ جهانی اول، مؤسسات و نهادهای باستان شناسی در بریتانیا چندان در دولت نفوذ کرده بودند که دستگاه سیاست خارجی بریتانیا را وا می‌داشتند در کشورهایی که به چنگ بریتانیا می‌افتند[۳] حداکثر آزادی را برای آن ها فراهم کند. برناردسون می‌افزاید که قانون عتیقات مشابهی از سوی بریتانیا به فلسطین نیز تحمیل شد.

برناردسون اظهار می‌کند که در قرن نوزدهم و در تمامی کشورهای خاورمیانه، بی رحمانه ترین نوع غارت آثار باستانی برقرار بود. این غارت در دوره‌ی قیمومیت رسمی بریتانیا ابعاد نفرت انگیزی یافت. از این دوره

۱. همان کتاب، ص ۲۲۷.
۲. همان کتاب، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
۳. همان کتاب، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

با عنوان «عصر درخشان احیاء باستان شناسی در بین النهرین» یاد می شود: یک هیئت مقننه و نظارت عالی پیرو غرب با همکاری یک گروه بریتانیایی بر ساختارهای دولتی که کاوش ها را انجام می داد، نظارت عالی داشت. شمار هیئت های باستان شناسی که در این دوره به عراق اعزام شدند، به این واقعیت اشاره دارد که عراق چون یک فرصت عالی برای کار و بهره برداری تصور شده بود. موزه های غربی و مؤسسات حرفه ای در غرب مشتاق اعزام هیئت ها و کارشناسان خود به عراق و تأسیس مدارس باستان شناسی در آن کشور بودند و مؤسسات دیگری هم حضور دراز مدت آن ها را در عراق تضمین می کردند.[۱] بر اساس آن چه در بالا گفته شد، گزاف نیست اگر بگوییم که **ایران را جای گزین و جانشین عراق در نظر گرفته بودند.**[۲]

۱. همان کتاب، صص ۲۲۴ و ۲۲۸.

۲. اما نکته ی شگفت انگیز این است که گویا تاریخ دوباره تکرار می شود. اشغال عراق و سرنگونی رژیم صدام در سال ۲۰۰۳ م، سبب شده است که چشم انداز کاوش های غربی در عراق تا سال ۲۰۲۰ م مبهم و تیره و تار باشد. از سوی دیگر دولت های ترکیه و سوریه قصد ایجاد محدودیت های گسترده ای برای حضور کاوش گران غربی دارند. بنابراین، در شرایط حاضر و امروزی، بار دیگر شاهد هجوم گسترده ی باستان شناسان غربی به ایران هستیم که البته ستون پنجم قابل اعتمادی در ایران داشته و دارند! [مترجم]

فصل چهارم
تهاجم موزه‌های آمریکایی به ایران

اولین تقاضانامه ی رسمی برای دریافت مجوز کاوش در چهارچوب قانون جدید عتیقات ایران، تنها سه روز پس از تصویب آن در مجلس، از طرف وولسین به نمایندگی از موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، در سوم نوامبر ۱۹۳۰ م تقدیم مقامات ایران شد که درخواست کسب مجوز کاوش در دو محوطه ی باستانی دامغان و استخر را کرده بود. دامغان محوطه ای کوچک اما مهم، در ۲۱۵ مایلی شرق تهران در میانه ی راه تهران ـ مشهد بود. چنین می پنداشتند که دامغان همان هکاتوم پیلوس[1] باستانی، پایتخت سلسله ی اشکانیان است که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن دوم میلادی در ایران حکومت کرده اند. خرابه های هکاتوم پیلوس باستانی درچند نقطه، در مجاورت شهر امروزی دامغان، مشخص شده بود و چنین می پنداشتند که کاوش در این نقاط شاید به کشفیات مهمی بیانجامد. استخر هم مجموعه ای از اتلال باستانی در حدود ۴۵ مایلی شمال شیراز و ۵ مایلی شمال پرسیولیس بود. استخر را به عنوان یک شهر بزرگ باستانی و شهر اصلی ناحیه ی فارس در قرن چهارم قبل از میلاد، همان زمان که از پرسیولیس به عنوان کاخ سلطنتی استفاده می شد، می شناختند. هارت

1. Hecatompylos.

از کندوکاوهای اولیه چنین نتیجه می گیرد :

«محققاً استخر بقایای ارزشمند و مهمی از نظر علمی و هنری دارد».

هارت معتقد بود که پنسیلوانیا مجوز کاوش دامغان را خواهد گرفت، اما احتمالاً اجازه ای برای کاوش استخر صادر نخواهد شد. هارت به وولسین بسیار امید بسته بود، و نیز دانشگاه پنسیلوانیا به شماری از توانایی های وولسین امیدوار بود :

«تقریباً مطمئنم که هر موزه ی اروپایی نماینده ای را به دیدار دولت ایران خواهد فرستاد تا در چهار چوب قانون عتیقات هر چه سریع تر مجوز کاوش در پرسپولیس، همدان یا هر دو نقطه را درخواست کند».[1]

از آن جا که تمام کانال های ارتباطی مطمئن میان هوراس جین، مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، با وولسین در تهران صرفاً از طریق وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در تهران می گذشت، هر کسی می تواند مقادیر قابل ملاحظه ای از اطلاعات درباره ی روابط سیاسی و اقتصادی مربوط به کاوش های باستان شناختی را کشف کند.[2]

در مقابل وولسین دو سئوال عمده قرار داشت: اول انتخاب محوطه ای بود که باید برای آن تقاضای مجوز کاوش می کرد و در درجه ی بعد، تعیین میزان و گستره ی همکاری ومشارکت دانشگاه های پنسیلوانیا وشیکاگو با هرتسلفد بود. هرتسلفد علاقه داشت شخصاً کاوش های پرسپولیس و استخر را هدایت کند و از جیمز هنری برستد، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو، درخواست کرد تا به پرسپولیس اولویت دهد. از آن جا که هنری برستد استخر را در تقاضانامه ی صدور مجوز کاوش درج و

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۴۷ . ۸۹۱ ، ۲۱۹ به مورخه ی اول دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. برای مثال، هزینه ی کاوش یک ساله در دامغان، بسته به مقیاس و حجم کاوش، حدود ۱۵ هزار تا ۲۵ هزار دلار آمریکا بود. وولسین در ۲۳ اکتبر ۱۹۳۰ م به جین اطلاع داد که تصویب قانون عتیقات، با پیش نویسی که هرتسفلد و گدار تهیه کرده اند، قطعی است. گدار، دوستانه و با صمیمیت از تقاضانامه های کاوشی حمایت می کرد که انتظار می رفت در اوایل بهار آغاز شود. از تلگراف شماره ی ۹۲۷/۵۸ . ۸۹۱ وولسین به جین در مورخه ی ۲۳ اکتبر ۱۹۳۰ م.

منظور نکرده بود، وولسین امیدوار بود که کشمکش و برخوردی پیش نیاید. وولسین نتیجه می‌گیرد :

«برای ما پرسپولیس چندان مهم نیست. مخارج کاوش آن سنگین است و دردسرهای زیادی دارد و **اشیاء موزه‌ای کم‌تری به دست خواهد آمد. پرسپولیس ظاهراً فقط برای شخص برسترد جالب است**».

چنین که وولسین خاطر نشان می‌کند، به نظر می‌رسد که برسترد قبلاً در بازی کاوش پرسپولیس و استخر فاتح شده بود. تلگرافی اضطراری در مورخه‌ی هشتم دسامبر ۱۹۳۰ م از سوی وولسین به جین اطلاع می‌دهد که برسترد **مجوز مرمت** پرسپولیس را دریافت کرده است :

«پیشنهاد برسترد برای مرمت پرسپولیس ایرانیان را وسوسه می‌کند. ظاهراً دولت ایران کلیات طرح را پذیرفته و در جزئیات نیز هرتسلفد مشغول شرح بیش‌تر است. همچنین هرتسلفد اختصاص اعتباری از برسترد برای کاوش در استخر تقاضا کرده است... بسیار قابل توجه است که شما در گزارش برسترد نامی از استخر نمی‌بینید».

آن طور که در فصل بعد به تفصیل بدان خواهم پرداخت، برسترد با زیرکی بسیار، **نه تقاضای کاوش** پرسپولیس، **که تقاضای مرمت** آن را کرده بود! وولسین چنین تقاضایی نداشت، زیرا وی حداقل هزینه‌ی این کار را سیصد هزار دلار آمریکا برآورد کرده بود. جین می‌نویسد که هزینه‌ی برآورد شده توسط هرتسلفد، عمداً گزاف گرفته شده بود تا موزه‌ی پنسیلوانیا از دنبال کردن تقاضای خود منصرف شود!
در حالی که بعداً اشاره خواهد شد، تمام بودجه‌ی برسترد برای پروژه‌ی پرسپولیس در ۱۹۳۴ م فقط بیست هزار دلار آمریکا بود. ثانیاً وولسین باور نداشت که دولت ایران برای هر مؤسسه‌ی خارجی برای کاوش در پرسپولیس مجوز صادر کند و یا اجازه دهد یافته‌ها تقسیم شود. دکتر وولسین زمانی که متوجه شد مؤسسه‌ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو درصدد دریافت سریع مجوز کاوش در پرسیولیس است، سخت حیرت‌زده

شد.[۱] وولسین عقیده داشت که در سال اول برای کار در پرسپولیس، استخر و یا همدان درخواست مجوز نشود، زیرا استخدام هرتسلفد به عنوان مشاور ضروری می شد. او می گفت که باید تقاضای کاوش دامغان را کرد که اهمیت علمی و تاریخی زیادی دارد، اما دولت ایران موافقت نکرد:

«هزینه ی کاوش دامغان، بسته به حجم کاوش، ۱۵ تا ۲۵ هزار دلار آمریکا است و سفارت آمریکا و مسیو گدار کاملاً از طرح های ما برای کاوش در شماری از محوطه های باستانی مهم حمایت می کنند. آیا شما نیز موافقید؟»

به رغم توصیه ی وولسین درباره ی استخر، جین به وولسین توصیه کرد که تقاضای کاوش دامغان و استخر را با هم ارائه کند:

«پس از مذاکره ی با پوپ، اولین تقاضا باید برای استخر و نهایتاً پرسپولیس باشد... پوپ معتقد است که به محض تصویب قانون، باید تقاضای صدور مجوز برای کار در استخر را بکنیم، ولو در حجم کم... حتی اگر لازم باشد از همکاری با هرتسلفد استقبال کنیم».[۲]

براساس دستورالعمل فوق، وولسین به نمایندگی از موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا برای کاوش در استخر و دامغان تقاضای صدور مجوز کرد. وولسین درباره ی استخر ناامید بود، اما باور داشت که تقاضای صدور

۱. وولیسن در تلگرافی به جین نوشت که هرتسفلد هزینه ی کاوش پرسپولیس را ۲۰۰ هزار دلار آمریکا برای سه سال و هزینه ی کاوش استخر را ۳۰ هزار دلار آمریکا در سال برآورد کرده است. هرتسفلد سرجمع هزینه ی کاوش پرسپولیس و استخر را سالانه ۱۰۰ هزار دلار آمریکا برای یک دوره ی سه ساله برآورد کرده بود. وولیسن در تلگراف می افزاید که من هزینه ی این پروژه را بیش از نتایج مورد انتظار بررسی کرده ام، به ویژه وقتی که آن را با دیگر محوطه های باستانی ایران مقایسه کنیم. به علاوه باور دارم که کاوش پرسپولیس در سال اول بسیار حساس بوده و می تواند برای رابطه ی خوب ما با ایرانیان خطرآفرین باشد. وولیسن همچنین اطلاع می دهد که ایرانیان به پرسپولیس بسیار حساس اند و به هرتسفلد اعتماد ندارند. من مطمئن شدم که هرتسفلد هزینه های کاوش را در پرسپولیس طوری برآورد کرده است که پنسیلوانیا را مأیوس و منصرف کند. این تنها دلیلی نیست که چرا ایرانیان به هرتسفلد خوشبین نیستند. از تلگراف شماره ی ۹۲۷. ۸۹۱/ ۶۶ مورخه ی ۸ دسامبر ۱۹۳۰م.

۲. جین به وولیسن گفت که هرتسفلد می خواهد به وسیله ی برآورد اغراق آمیز مخارج کاوش و ایجاد موانع سیاسی بر سر راه مان، ما را از کاوش مأیوس کند. پوپ اطمینان داده است که هیچ مشکلی در کاوش استخر نمی تواند روابط دوستانه ی ما را مخدوش کند. همچنین جین پیشنهاد می کند که اگر در رابطه با تصویب تقاضای کاوش در دو محوطه ی نامبرده مشکلی هست، می توان دو تقاضانامه ی جداگانه را از طرف دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا تنظیم کرد. از تلگراف شماره ی ۹۲۷. ۵۹/ ۸۹۱ مورخه ی ۱ نوامبر ۱۹۳۰م.

مجوز موقعیت آن ها را تثبیت می کند.[۱] بدبینی وولسین درباره ی استخر تحقق یافت. وولسین به تیمور تاش وزیر دربار گفت که اگر تقاضای وی برای دامغان تأئید شود او به دنبال استخر نخواهد بود.[۲] جوابیه ی مورخه ی ۲۸ نوامبر ۱۹۳۰م جین به وولسین تاکید می کرد که او باید هرچه سریع تر به محض دریافت مجوز، کار در دامغان را شروع کند. جین همچنین توصیه کرد که هرتسلفد به عنوان مشاور هیئت کاوش انتخاب شود. در همان تلگراف جین به وولسین اطلاع داد که از سمت خود عزل شده است و رییس جدید هیئت مشترک کاوش در ایران از طرف موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا دکتر اریک اشمیت[۳] خواهد بود. اشمیت همراه با دو معاون اش در آوریل ۱۹۳۱م وارد ایران شد و سرانجام پس از معارفه و انجام تشریفات انتقال وظایف از سوی وولسین به اشمیت، وولسین به فیلادلفیا بازگشت تا دانشگاه را برای پاییز سال بعد سر و سامان دهد.[۴]

هیئت مشترک کاوش در ایران

موری در سوم ژانویه ی ۱۹۳۱ م به هوراس جین نامه ای نوشت و از او خواست که رابطه ی میان سازمان های آمریکایی که حاضرند وارد عرصه ی باستان شناسی ایران شوند را روشن کند و این که جایگاه هرتسلفد چیست؟ و مثلاً رابطه ی او با برستد چه گونه است؟ و نقش پوپ دراین میان کدام است؟ و یا مؤسسه ی تازه تأسیس باستان شناسی و هنر ایران

۱. همچنین وولسین اطلاعات مالی لازم را هم تهیه کرد و اظهار داشت که وی کاوش را در بهار و پاییز در استخر و دامغان انجام خواهد داد. او نوشت که تا ماه ژوئیه صد هزار دلار آمریکا برای پروژه ی هکاتوم پیلوس احتیاج دارد تا بتواند کار مطالعات را یکسره کند، و نیز پول بیش تری می خواهد تا شخص دیگری بتواند کاوش استخر را در بهار آغاز کند. از تلگراف شماره ی ۹۲۷/۶۲ . ۸۹۱ وولسین به هوراس جین در مورخه ی ۶ نوامبر ۱۹۳۰ م.

۲. هارت، یادداشت شماره ی ۲۳ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۲۳۸ در مورخه ی ۱۶ دسامبر ۱۹۳۰م.

3. Erich F. Schmidt.

۴. جین در تلگراف شماره ی ۹۲۷/۶۴ . ۸۹۱ در مورخه ی ۲۸ نوامبر ۱۹۳۰ م نوشت که مؤسسه ی پوپ، که رئیس آن خود جین بود، بسیار خوب سازماندهی شده است و بسیار مهم و مؤثر است. نظر جین این بود که این مؤسسه را مرکز مشاوره و راه نمایی و سازماندهی تمام پروژه های آمریکایی در ایران معرفی کند. برستد هم مایل به همکاری شد.

چه نقشی دارد؟ موری در خاتمه به جین خاطر نشان کرد که:

«وزارت امور خارجه به موضوع فعالیت های باستان شناسی در ایران بسیار علاقه مند است و البته خوش حال خواهد شد به این مقوله کمک کند».[۱]

جوابیه ی مفصل جین به موری در ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۱ م جزئیات و وضعیت را در آغاز سال ۱۹۳۱ م شرح می دهد. هیئت مشترک کاوش ایران از طرف موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنر پنسیلوانیا حمایت می شد. وولسین که به دلیل روابط و تماس های سیاسی، در تصویب قانون عتیقات ایران نقش بسیار موفقی داشت، جای خود را به دکتر اریک اشمیت داده بود که حالا، به عنوان مدیر عملیاتی هیئت مشترک کاوش ایران، فعالیت های بزرگی را در دامغان سازمان می داد. جین، آرتور اپهام پوپ را به عنوان مشاور هیئت کاوش و نیز مشاور هنر ایران در موزه ی هنر پنسیلوانیا معرفی کرد. هدف مؤسسه ی جدید التأسیس هنر و باستان شناسی ایران که به وسیله ی پوپ علم شده بود و روابط مطلوبی با دولتمردان پهلوی داشت، انجام تحقیقات در تمامی عرصه ها، و اطمینان از این بود که سرانجام تحقیقات باستان شناسی در ایران سر و سامان خواهد گرفت. از نظر جین تلاش های پوپ در تصویب قانون عتیقات نیز جای خود را داشت و این که زحمات زیادی را برای مؤسسه و نیز هیئت کاوش متحمل شده بود. جین امیدوار بود که مذاکره بر سر انتخاب محوطه های باستانی و تقسیم یافته های کاوش را به دوش مؤسسه ی پوپ بگذارند. او مطمئن بود اگر تمام نیروهای آمریکایی را در یک جبهه ی متحد و واحد متمرکز کند، موفقیت ایشان با ارایه و نمایش یک جبهه ی متحد و واحد از باستان شناسی آمریکا در ایران تضمین خواهد شد. جین این را هم می دانست که گرچه پوپ به طور رسمی مدیریت مؤسسه را به عهده دارد، اما فاقد قدرت مانور است و فقط عضوی از کمیته ی اجرایی است که شخص جین در رأس هرم آن قرار داشت. هنگامی که هرتسفلد را به عنوان مشاور باستان شناسی به این مؤسسه دعوت کردند، بی درنگ

۱. نامه ی شماره ی ۹۲۷/۷۹ . ۸۹۱ موری به جین در مورخه ی ۳ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.

پذیرفت. جین همچنین به رابطه ی میان دانشگاه های پنسیلوانیا و شیکاگو اشاره کرد. او می نویسد:

«نهایتاً دکتر برستد و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو همه کاره اند. حدود دوسال پیش هرتسلفد با برستد ملاقات کرد و درباره ی احتمال آغاز عملیات مرمت مؤسسه ی شرق شناسی درایران و به ویژه در پرسپولیس سخن گفت که در سال ۱۹۲۹ در مجله اش نیز عنوان شده است و شاید شما با آن آشنا شده باشید. محتوای این طرح، کاوش و یا تقسیم یافته های حاصل از آن نبود، بل صرفاً عملیاتی مهندسی و مرمتی بود که به مرمت و برپا کردن عناصر فرو افتاده محدود می شد و درنهایت صورت ظاهر پرسپولیس را بهبود می بخشید. این طرح حتی محوطه ی استخر را نیز در بر نمی گرفت. درک ما از این قضیه بر مبنای اطمینانی که برستد می دهد این است که برستد پیشنهاد هرتسلفد را پذیرفته است. هرتسلفد مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو را برای تأمین اعتبارات مالی این هدف، تشویق و متقاعد کرده است و به زودی این کار زیر نظر هرتسلفد آغاز خواهد شد. من از وولسین شنیدم که برخی سئوالات از سوی برستد درباره ی کمبود اعتبارات برای پروژه وجود دارد. البته از سوی مؤسسه ی هنر و باستان شناسی پوپ برای مساعدت و مشارکت پیشنهادی داده شده بود که رد شد. برستد گفت که پول کافی فقط برای مرمت پرسپولیس تأمین، و از کاوش استخر هم صرف نظر شود و زمان آن را به موقعیتی واگذار کنند که دولت ایران رسماً تقاضا کند. بعدها برستد اظهار کرد که او برای همکاری با مؤسسه ی پوپ بی میل نبود، اما نسبت به مقیاس پروژه ی پوپ تردید داشت. توصیه شد که او متناسب با بودجه ی موجود کار کند».

با توجه به موقعیت وی، به برستد قویاً توصیه شد که از ارتباط مستقیم با ایرانیان اجتناب کند. برای حل این قضیه، هرتسلفد از طرف برستد مأمور شد تا از کانال مؤسسه ی هنر و باستان شناسی ایران با دولت تماس برقرار کند.[۱]

در فصل هشتم خواهم نوشت که همکاری میان شیکاگو و پنسیلوانیا تا سال ۱۹۳۷ م و تا زمانی که منافع و مصالح موزه های دو طرف ایجاب کرد تا در برابر دولت ایران جبهه ای واحد تشکیل دهند، شکل نگرفت!

۱. نامه ی جین به موری به شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۸۳ در مورخه ی ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.

اریک اشمیت

وولسین دریافت که موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، به دلیل بحران مالی، پولی برای کار در دامغان نخواهد داشت. وولسین به جین در فیلادلفیا نامه ای نوشت و تقاضا کرد که تا سر حد ممکن به وی اجازه دهند تا در ایران بماند و تلاش کند تا حقوق مؤسسات آمریکایی برای کاوش در ایران، در چهار چوب قانون عتیقات، محفوظ بماند و فرصت ها از دست نرود. عدم دریافت هر گونه جوابی از طرف جین، سبب شد تا وولسین به واسطه ی هارت آگاه شود که «هنوز جای امید هست که مؤسسه ی وی بتواند حمایت های لازم را برای کار در دامغان جلب کند».[۱]

اندک زمانی بعد، وولسین از دولت ایران مجوز اولیه ی کاوش در دامغان را گرفت.[۲] با این وجود، از نظر هوراس جین، مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، شخصیت معما گونه ی وولسین به حرف نشنوی و عدم اطاعت از رییس خود گرایش دارد و همین امر سبب شده بود که وولسین دو ماه تمام ارتباط خود را با آمریکا قطع کند. چندین تلگراف جین به ایران بی جواب ماند، تا این که سرانجام جین به این نتیجه رسید که وولسین می خواهد بدین طریق به عزل خود از ریاست هیئت اعتراض کند. وولیسن امید بسته بود که در عزل او تجدید نظر شود.[۳] علیرغم تمام خدماتی که وولسین به دانشگاه پنسیلوانیا کرده بود، و نیز به رغم توانایی هایش، وی شانسی برای رقابت با اشمیت نداشت! اشمیت برای هیئت مشترک کاوش در ایران هم پول و هم ارتباطات ضروری را به همراه می آورد.

درباره ی اشمیت در باستان شناسی ایران در فاصله ی ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹م در بعضی موارد اطلاعات قابل توجهی در دست است. مدارک موجود در این باره با گزارش اف بی آی در سال ۱۹۴۰م درباره ی اشمیت آغاز می شود که بر اساس آن اشمیت به جاسوسی برای آلمان نازی متهم می شد و این

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۲۵/ Perspolis ۹۲۷ .۸۹۱ .۲۵۷ در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۲۷/ Perspolis ۹۲۷ .۸۹۱ .۲۹۲ در ۱۴ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.
۳. هارت، یادداشت شماره ی ۲۹/ Perspolis ۹۲۷ .۸۹۱ .۳۱۶ در ۲۷ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.

که متولد آلمان و از تبار خانواده ای نظامی بود؛ پدرش یک نظامی بلند پایه ی ارتش المان و خانواده ی مادرش هم نظامی بودند. اشمیت در جنگ جهانی اول شرکت کرد و اسیر روس ها شد، که او را به سیبری فرستادند. پس از آزادی در پایان جنگ، به آمریکا مهاجرت کرد. در حوالی ۲۶ – ۱۹۲۵م از دانشگاه کلمبیا درجه ی دکترای انسان شناسی گرفت. اشمیت که در فقر کامل به سر می برد، راهش را از همان دانشگاه هموار کرد. او مورد علاقه ی پروفسور جولیوس گوبل[1]، استاد دانشگاه کلمبیا، قرار گرفت. پدر جولیوس گوبل نیز سال ها استاد دانشگاه ایلینوی بود و در جنگ جهانی اول متهم به جاسوسی برای دولت آلمان شد، اتهامی که در جنگ جهانی اول متوجه جولیوس گوبل هم بود؛ که می گفتند ازطریق سفارت سوییس برای آلمان جاسوسی می کند. خواهر گوبل با فیسک کیمبال[2] مدیر موزه ی هنر فیلادلفیا ازدواج کرده بود. به باور من، کیمبال با اشمیت از طریق گوبل آشنا شد و به اومساعدت کرد. اشمیت از طریق همان جولیوس گوبل، با خانم ویلیام بویس تامپسون[3] یک بیوه ی ثروتمند نیویورکی نیز آشنا شد که پانزده هزار دلار آمریکا برای کارهای تحقیقاتی در ایران به او هدیه کرد.[4] گزارش اف بی آی همچنین شامل جملات زیر است:

«اشمیت یک باستان شناس عالی است. با نمرات بالا فارغ التحصیل شده است و انگلیسی را با حداقل لهجه ی آلمانی صحبت می کند. او صورت اش همیشه پاک تراش و بسیار استوار و راست قامت است و راه رفتن یک نظامی با وقار را دارد. ۱۴۵ پوند وزن و ۵ فوت و ۷ اینچ قد دارد و بالاخره با مری هلن واردن[5] دختر کلارنس واردن فیلادلفیایی مشهور، ازدواج کرده است».

موافقت با کاوش دامغان و استر آباد

در مارس ۱۹۳۱م وولسین مطلع شد که تقاضای او، به عنوان نماینده ی

1. Julius Goebe 2. Fisk Kimball. 3.William Boyce Thampson.
۴. نامه و تذکاریه ی شماره ی ۲۹۵ / ۲۰۲۱۱ / ۸۹۴ ادگار هوور به آدولف برل در ۲۰ آوریل ۱۹۴۰ م.
5. Mary Hellen Warden.

موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه‌ی فیلادلفیا، برای کاوش استخر از سوی دولت ایران رد شده است. هارت دلایل این عدم موافقت را چنین توضیح می‌دهد:

«در جواب به نامه‌ی مورخه‌ی ۱۶ دسامبر ۱۹۳۰ م وزارت امور خارجه، که طی آن از دولت ایران دلایل عدم موافقت برا ی کاوش در استخر استعلام شده بود، دولت ایران از جواب مستقیم و صریح طفره رفت».

نظر وولسین این بود که ایران اهمیت محوطه‌ی باستانی استخر را درک نمی‌کند، و بسیاری از همکاران اش با وی همراه بودند. هارت می افزاید:

«این موضوع ثابت می‌کند که دولت ایران ارزش استخر را درک نمی‌کند تا به آن اجازه‌ی کاوش دهد... نظر شخصی من این است که برخی اشخاص در دولت ایران باور دارند که استخر ارزش اندکی دارد و به هزینه کردن نمی‌ارزد. تیمور تاش، وزیر دربار، به صراحت عنوان کرده است که دولت برای دو یا سه سال آینده در استخر برنامه‌ای ندارد».[۲]

در همین زمان، وولسین برای کاوش در دو محوطه‌ی باستانی دامغان، که تصور می‌شد پایتخت اشکانیان است، به نمایندگی از دانشگاه پنسلوانیا و موزه‌ی هنر پنسیلوانیا مجوز کاوش گرفت. کاوش در این دو محوطه را اریک اشمیت انجام می‌داد که اندکی زمانی از انتخاب وی به ریاست هیئت مشترک کاوش در ایران نمی‌گذشت. یکی از این دو محوطه‌ی باستانی در منطقه‌ی دامغان، تپه‌ی حصار در سه کیلومتری جنوب شرقی دامغان و با ۲۰۰ یارد قطر و ۴ تا ۸ یارد ارتفاع بود که روی آن با قطعات سفال های منقوش پوشیده بود. از نظر هرتسفلد، که همراه با وولسین از تپه‌ی حصار بازدید کرده بود، تپه بقایای شهری از عصر برنز با قدمتی حدود ۱۲۰۰ق. م بود. نقطه‌ی دیگری که اشمیت در منطقه‌ی دامغان کاوش کرد، قلعه‌ای از خشت درون شهر بود که ۲۰۰ یارد مربع از آن را

۱. هارت، یادداشت شماره‌ی ۹۸/۹۲۷. ۸۹۱، ۴۷۶ در ۲۵ مارس ۱۹۳۱م. همچنین نگاه کنید به کتاب Georgina Hermann (1977) The Making of the past: The Iranian Revival. Oxford: Elsevier-Phaidon; Daisy More (1980) Clash of East & West. Newyork: HBI press.

احاطه می کرد. پروفسور هرتسفلد آن جا را راس یک قلعه ی باستانی تصور می کرد.[۱]

وولیسن از طرف موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی کانزاس سیتی برای اجازه ی کاوش در تخماق تپه در ۳۳ کیلومتری شمال استرآباد در ترکمن صحرا، در شمال شرقی ایران نیز تقاضای مجوز کاوش کرده بود. وولسین که انتظار داشت شخصاً کاوش را انجام دهد، امیدوار بود که آثاری از عصر حجر و عصر برنز را بیابد. تخماق تپه، تپه ای بزرگ در منطقه بود که به نظر می رسید خرابه هایی از یک زیست گاه باستانی باشد. در سیزدهم آوریل ۱۹۳۱ م روزنامه ی ایران اطلاع داد که وولسین اجازه ی کاوش تخماق تپه را از هیئت دولت دریافت کرده است. وولسین بلافاصله با ورود اشمیت به تهران، روانه ی استرآباد شد.[۲] اشمیت منتظر بود که به زودی وارد تهران شود. او سه هفته در عراق بود و پس از آن که دو معاون اتریشی و آمریکایی اش به وی ملحق شدند، به تهران آمد.[۳] اما پروژه ی تخماق تپه ی وولسین یک شکست بود؛ **تپه ای طبیعی بدون هیچ اثر باستانی!** به علاوه بر فراز تخماق تپه یک خان ترکمن همراه با پنج همسر وشماری از تفنگ چیان اش خیمه زده بود. این تپه به مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نزدیک بود. خان ترکمن در روی تپه اتراق می کرد و هر از گاهی با تعویض محل اتراق خود، قلمرو اش را در دوره ی حاکمیت رضاخان مدیریت می کرد. حالا وولسین تلاش می کرد تا اجازه ی کاوش در تورنگ تپه را کسب کند که ۱۲ مایلی شمال شرقی استرآباد بود. تورنگ تپه حدود ۵۰ متر ارتفاع داشت. رأس تپه ۴۰ و قاعده آن ۱۵۰ یارد بود.[۴] هیئت دولت بلافاصله با کاوش وولسین در تورنگ تپه موافقت کرد.[۵]

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۰۳ . ۸۹۱ ، ۴۸۸ در ۲ آوریل ۱۹۳۱ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۰۵ . ۸۹۱ ، ۵۴۱ در ۱۷ آوریل ۱۹۳۱ م.
۳. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۰۷ . ۸۹۱ ، ۵۶۳ در ۲۲ آوریل ۱۹۳۱ م.
۴. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۱۰ . ۸۹۱ ، ۶۲۴ در ۱۹ می ۱۹۳۱ م.
۵. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۱۳ . ۸۹۱ ، ۶۵۱ در ۱ ژوئن ۱۹۳۱ م. هارت در این گزارش به نقل خبر یکی از مطبوعات ایرانی می پردازد که نوشته بود آقای هرتسفلد پس از ۲۵ روز کاوش در پرسپولیس و به کارگیری ۱۵۰ نفر کارگر موفق به مرمت سه تالار ستون دار شده است.

کاوش در تورنگ تپه و تقسیم یافته ها

وولسین در هشتم ژوئیه ی ۱۹۳۱م تلگرافی به نیکولز[1] در موزه ی کانزاس سیتی و رونوشتی از آن به هوراس جین، مدیر موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، ازطریق سفارت آمریکا درتهران فرستاد و از کاوش در تورنگ تپه خبر داد:

«فصل اول کاوش در استرآباد تمام شد و تابستان را در تهران به کار بر روی یافته های کاوش خواهم پرداخت. امید است که قبل از ماه اکتبر، پس از اتمام کار کاوش، محموله ها را بارگیری و ارسال کنیم. کاوش ها به کشف یک شهر مهم عصر برنز با معبد یا قلعه ای بزرگ، قبور بسیار، سفال های سیاه رنگ و پیکرک های کوچک الهه ها انجامید. قدمت آثار مکشوف یک تا سه هزار سال قبل از میلاد تخمین زده می شود و احتمال دارد که مرتبط با تمدن سومر باشد. ما خوش شانس بودیم که به یک سازه ی مهم معماری رسیدیم. گدار یافته ها را از نظر ارزش موزه‌ای بسیار منحصر به فرد می داند. باید امسال ده هزار دلار آمریکا به عنوان هزینه پرداخت شود».[2]

گزارش همراه با عکس های کاوش در مدتی کوتاه به آمریکا رسید. کاوش کامل تورنگ تپه چندین سال زمان و سالانه بیست هزار دلار آمریکا بودجه، از جمله برای پرداخت دستمزدها، لازم داشت.

یافته های باستان شناختی وولسین، هارت را هیجان زده کرد که شخصاً به فعالیت های باستان شناختی بسیار مشتاق بود:

«آن چه در میان کاوش های آتی بسیار هیجان انگیز است، احتمال وجود یک زیگورات سومری در تورنگ تپه است. تا آن جا که من می دانم تا به حال هیچ زیگوراتی خارج از حوزه ی دره ی رودهای دجله و فرات کشف نشده است. تصور می شود که زیگورات یک معماری نمادین است مانند مکانی بسیار بلند همچون قلّه ی کوه که مردمان دامدار مناطق مرتفع و کوهستانی ایران وقتی که حدود سه تا پنج هزار سال قبل از میلاد در دشت های رسوبی و هموار بین النهرین ساکن شدند آن ها را ساختند. به هر حال دکتر وولسین تاکنون مدارک تأیید چنین احتمالی را به رؤسایش در آمریکا ارایه نکرده است.

1. J.C. Nichols.

۲. تلگراف وولسین به نیکولز، شماره ی ۹۲۷/۱۱۵ . ۸۹۱ در ۸ ژوئیه ی ۱۹۳۱ م.

هنگام صحبت با مسیو گدار درباره ی تورنگ تپه، او درخواست کرد که این مسائل به صورت ناگهانی و نا به هنگام در افکار عمومی و مطبوعات مطرح نشود... پیکرک های الهه های مکشوف شاید با الهه های برهنه ی بابلی ارتباط داشته باشند که سمبل هایی مذهبی بودند. سبک پیکرک های تورنگ تپه کاملاً جدیدتر و نسبت به انواع بابلی مشابه خوش ساخت تر است».[۱]

اولین تقسیم یافته های کاوش تحت پوشش قانون عتیقات ایران در هشتم سپتامبر ۱۹۳۱م میان وولسین، نماینده ی موزه ی دانشگاه فیلادلفیا و موزه ی کانزاس سیتی، و مسیو گدار نماینده ی دولت ایران انجام شد. از آن جا که **این اولین نمونه و مورد تقسیم یافته ها** تحت پوشش قانون عتیقات مصوب ۱۳۰۹ بود، از اهمیت و ارزش بسیار زیاد برخوردار است. در این تقسیم، **حق مسلم دولت ایران** برای انتخاب ده شئ ارزشمند یافته از کاوش **رعایت نشد!** فقط صد و هشتاد و یک قلم شئ مشمول تقسیم شناخته شدند. باید گفته شود که پیش از انجام عملیات تقسیم، این کار را مسیو گدار و دکتر وولسین انجام داده بودند. در کارگاه دکتر وولسین همه ی یافته ها با دقت و احتیاط به دو گروه تقسیم شده بود و در هر گروه نمونه هایی دارای ارزش تقریباً مساوی قرار داشت: پیکرک اله ها و سفال هایی که از قبور به دست آمده بود، زیور آلات، نمونه هایی از سفال های دیگر دوره ها، سنگ آسیاب ها و غیره. هر گروهی تا حدی مشابه و مساوی آن دیگری بود. در نتیجه وولسین و گدار نتوانستند بگویند که تحویل کدام گروه به دولت ایران به نفع آن هاست. بنا بر این قرار شد که هر دو گروه از اشیاء را به وزارت معارف ببرند که اداره ی کل عتیقات جدید التأسیس تابع آن بود، و به وزیر معارف پیشنهاد کنند که سهم ایران را انتخاب کند. البته وزیر نیز قانع شد که هر دو گروه ارزشی برابر دارند. بنابراین پیشنهاد شد که با مشورت جمعی تصمیم گیری شود. از بد روزگار، همکار وزیر معارف یعنی مقام وزیر راه و ارتباطات در محل حاضر بود و او را نیز در تصمیم گیری مداخله دادند و نتیجه این که

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۲۲، ۸۹۱، ۷۳۲ در ۱۵ ژوئیه ی ۱۹۳۱ م.

وزیر ناشی به کاهدان زد![1]

عملیات کاوش وولسین در تورنگ تپه در دوم نوامبر ۱۹۳۱ م تمام شد و موافقت کردند که فصل دوم این کاوش ها شروع شود. حاصل کاوش جدید این بود که اطلاعات زیادی درباره ی لایه های فرهنگی تورنگ تپه به دست آمد و در نتیجه، از کاوش ماه ژوئن مجموعه ای فراهم شد که دو برابر از مجموعه ی قبل بزرگ تر بود. در این مجموعه یافته های جدیدی قرار داشت، اما درباره ی تقسیم یافته ها چنین شد که یافته های فصل دوم کاوش هم دقیقاً همانند فصل اول کاوش و به همان طریق و روش تقسیم شدند.[2] وولسین در ۱۹ نوامبر ۱۹۳۱م ایران را ترک کرد. وی امیدوار بود که علاوه بر موزه ی کانزاس سیتی، بنیاد ویلیام راک هیل نلسون[3] از ادامه ی کاوش حمایت مالی کند:

«فکر می کنم که برای کاوش سال بعد بیست هزار دلار آمریکا کافی است».

هم هرتسفلد و هم گدار مشتاق کاوش های وولسین بودند و آرزو می کردند که کاوش های وی ادامه یابد. با این حال، وولسین نتوانست موزه ی کانزاس سیتی را به ادامه ی کاوش در ایران متقاعد کند و اندکی پس از بازگشت به آمریکا ناچار شد با دانشگاه پنسیلوانیا هم قطع رابطه کند و بنابراین مأموریت او در ایران پایان یافت. در پاییز ۱۹۳۱م این مسئله طرح شد که یک باستان شناس سوئدی به نام پروفسور آرنه[4] کاوش های وولسین را در استرآباد و در جایی نزدیک به کاوش های پیشین او ادامه دهد. هارت گزارش می کند که:

«معلوم شد که پروفسور آرنه امیدوار است میان فرهنگ عصر برنز منطقه با

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۱۳۳/۹۲۷، ۸۹۱، ۸۵۶ در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ م. هارت می افزاید: «در مراسم نامبرده، چهار معاون مسیو گدارحضور داشتند که همگی کت و شلوار نو پوشیده، کلاه پهلوی بر سر گذارده و پیراهن های یقه سفید بر تن کرده بودند. دکتر وولسین همراه وکیل معروف آمریکایی میرزا یانتس آمده بود که وی در جریان تصویب قانون عتیقات، به نمایندگی از مؤسسه ی آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران آرتور پوپ، نقشی فعال داشت و برای وزارت امور خارجه ی آمریکا چهره ای آشنا بود.

۲. هارت، یادداشت شماره ی ۱۳۸/۹۲۷، ۸۹۱، ۹۵۰ در ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ م.

3. William Rockhill Nelson Trust. 4.Arne.

فرهنگ مکشوفه از آنو در نزدیکی عشق آباد، درجمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمنستان، رابطه ای را اثبات کند که در ۱۹۰۴ پروفسور پامپلی[1] استاد دانشگاه هاروارد با حمایت مالی بنیاد کارنگی آن جا را کاوش کرده بود».[2]

آرنه نیز همان یافته هایی را از فرهنگ عصر برنز و با همان مشخصات کلی فرهنگی یافت که وولسین یافته بود، اما خلاف وولسین، رابطه ی آرنه با مقامات محلی ایران خصمانه بود. فرماندار نظامی منطقه و کنسول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از آن جا که آرنه از روس های سفید به عنوان معاون و دستیار استفاده می کرد، و آنان در میان قبایل ترکمن حاشیه ی مرز ایران و شوروی تیم های عکاسی تشکیل داده و قبایل را سازمان دهی کرده بودند، وی را جاسوس روس های سفید می دانستند.[3]

کاوش در دامغان

اریک اشمیت در هفتم ژوئن ۱۹۳۱م از عراق بازگشت و یک هفته بعد همراه دو معاون اش به دامغان رفت. هیئت کاوش قصد داشت ۱۵۰ نفر کارگر محلی استخدام کرده و کاوش را تا اکتبر یا نوامبر ادامه دهد. هارت درباره ی اشمیت می نویسد:

«گرچه نخستین کاوش باستان شناختی آمریکا در ایران را با مساعدت یک غیر آمریکایی انجام می دهیم، اما مفتخرم به اطلاع می رسانم که من و دیگر کسانی که با دکتر اشمیت همدم شده اند، تحت تأثیر شخصیت مطلوب او قرارگرفته اند و می توان او را از نظر علمی و عملی مورد تأیید قرار داد. او مانند پسر بچه ها برای رسیدن به کشفیات جدید باستان شناختی ذوق زده است».[4]

چهار گمانه ی آزمایشی اشمیت در قلعه ی دامغان ثابت کرد که آن جا هکاتوم پیلوس پایتخت اشکانیان نیست. گرچه مواد و یافته های باستان شناختی بسیار جالبی به دست آمد، اما همگی آن ها اسلامی بودند و نه

1.Pampileg.

۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۳۳ . ۸۹۱ ، ۸۵۶ در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ م.
۳. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۶۷ . ۸۹۱ ، ۱۴۵۵ در ۲ ژوئن ۱۹۳۳ م.
۴. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۱۸ . ۸۹۱ ، ۶۹۰ در ۱۷ ژوئن ۱۹۳۱ م.

پارتی. اشمیت کاوش خود را متوجه تپه ی حصار در حدود ۳ مایلی جنوب شرقی شهر دامغان کرد که تپه ی قلعه نیز نامیده می شد. تپه ی حصار ۱۵۰۰ پا طول، ۱۰۰۰ پا عرض و ۶۰ پا ارتفاع داشت. ۱۵۰ نفر کارگر در کاوش تپه ی حصار به کار گرفته شدند.

ترانشه های کاوش نشان داد که محوطه ی باستانی تپه حصار دامغان مربوط به عصر برنز است. به علاوه بیست گور کاوش شد که درون آن ها سفال های دست ساز سیاه رنگ بسیار جالبی قرار داشتند که مربوط به عصری ناشناخته بود. ممکن بود یکی از قبور را، با ظروف مرمری و نقره ای و سلاح های برنزی با طرح ها و نقوش بسیار زیبا، به جنگ سالار ی از عصر برنز منتسب کرد. این یافته ها که قدمتی بیش از دوران اشکانیان داشت، بی شک مورد توجه وعلاقه ی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا قرار می گرفت، زیرا با یافته های قبلی دکتر وولسین از تورنگ تپه ی استرآباد همانند بود. دکتر اشمیت از مدیریت موزه دستورالعملی دریافت کرد که کاوش را در تپه حصار ادامه دهد، در حالی که همزمان چند تپه ی کوچک نزدیک تپه ی حصار را هم کاوش می کرد.[۱] در اواخر سپتامبر ۱۹۳۱م در مطبوعات تهران چنین نوشته شد که اشمیت یک بنای ساسانی را در نزدیکی تپه ی حصار کاوش کرده است. اشیایی که در آن کاوش یافت شد شامل پیکرک های گراز، گوزن نر، انسان و نیز نقوش و طرح های هندسی و گیاهی سبک ساسانی بود و به ویژه شماری از نمونه های تزیینات چند رنگ جالب هم به دست آمد، و علاوه براین ها، مقادیر فراوانی از گچبری های فرو ریخته و نیز ستون هایی که شاید طاق و قوس های مزین افریزها را سر پا نگه می داشتند، یافت شدند. دکتر اشمیت پیشنهاد کرد پانل هایی از این کاوش را، که نمونه ی عالی هنر ساسانی بود، در حدود اول دسامبر آینده به تهران ببرند و بین دولت ایران و آمریکا تقسیم کنند.[۲] پس از تقسیم یافته ها و تعطیلات کوتاه کریسمس، اشمیت به عراق

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۳۲ . ۸۹۱ ،۷۶۳ در ۷ اوت ۱۹۳۱ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۳۵ . ۸۹۱ ،۸۷۷ در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱ م.

سفر کرد تا آوریل ۱۹۳۲م به دامغان باز گردد.
برمبنای اسناد فصل اول کاوش در نوامبر ۱۹۳۱م، چهار کامیون بزرگ برای انتقال یافته ها به تهران درخواست شد که فقط نمونه های دارای ارزش باستان شناختی را در آن ها بار کردند[1] تا یافته ها را برای تقسیم و ترتیب و طبقه بندی به خانه ی بزرگ اجاره ای اشمیت در تهران ببرند، اما برخلاف دفعات قبل، کامیون ها را مستقیماً به وزارت معارف بردند! این عمل نه از آن روی انجام شد که اعتماد دولت ایران از اشمیت سلب شده بود، بل به سبب مقاله ای بود که در سوم دسامبر ۱۹۳۱م در روزنامه ی شفق سرخ چاپ شده بود و در آن آمده بود که دولت ایران به خارجیان اجازه می دهد تا میراث فرهنگی ایران را به خارج از کشور منتقل کنند. در واقع انتقال مستقیم یافته ها به وزارت معارف، موضع گیری علیه این تبلیغات رسانه ای بود!! سردبیر روزنامه ی شفق سرخ در سر مقاله اش در حمله به مسئله ی تقسیم آثار باستانی ایران و خروج آن ها از کشور نوشته شده بود که به نام خدا، وجدان، ایران، تاریخ، نیاکان و یادمان های باستانی و شکوه هخامنشیان و ساسانیان. ما از اعلی حضرت درخواست می کنیم تا به این موضوع شخصاً عنایت فرموده و خروج آزاد و بلامانع میراث نیاکان ما و اسناد تاریخی ایران را، که نمونه ی آن در هیچ جای دنیا مشاهده نمی شود، متوقف کنند. از اعلی حضرت همایونی ملتمسانه می خواهیم که روند تقسیم گنجینه های ایران را، که مثل هویج و چغندر با پیت و پیمانه انجام می شود، متوقف کنند. **اعتقاد ما و هر ایرانی وطن پرست این است که ماندن این آثار در زیر زمین هزاران بار به تر از خارج کردن آن ها و ارسال شان به موزه های خارج از کشور است.** ما از شاهنشاه که خود خلف شاهان هخامنشی و ساسانی است انتظار داریم تا آن چه از میراث نیاکان ما مانده است را حفظ کنند و اجازه ندهند از روی غفلت به چنگ دیگران بیفتند.
هارت درباره ی این سر مقاله مطلبی به این شرح نوشته است:

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۴۰، ۸۹۱، ۹۹۷ در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱ م.

«مدت ها انتظار چنین حمله ای را داشتم و از این که باستان شناسان ما اجازه می دهند تا آماج چنین حملاتی قرار گیرند، حیرت می کنم. وقتی که ناسیونالیسم با صدای بلند عربده می کشد، برای هر خارجی علاقه مند به انجام خدمات مفید در ایران، کار کردن بدون دردسر عملاً غیر ممکن است».[۱]

غارت میراث فرهنگی ایران از نظر هارت انجام خدمات مفید و سودمند برای ایران و ایرانی و اعتراض به آن، عربده کشیدن تلقی می شد! در نهایت از نظر هارت حملاتی از قبیل سر مقاله ی روزنامه شفق سرخ تأثیر مهمی باقی نمی گذارد، زیرا گزارش خود را چنین پایان می برد:

«در خاتمه با خوش وقتی تمام عرض می کنم که دانشگاه پنسیلوانیا از نتایج کاوش ها بسیار خشنود است و باستان شناسان آمریکایی از ویژگی های منحصر به فرد و شمار کشفیات و به ویژه یافته های مرمرین بسیار هیجان زده و شادمان اند».

تقسیم یافته های کاوش دامغان در مارس ۱۹۳۲ م انجام شد. پس از گذشت سه ماه، اشمیت خود مسئولیت تقسیم را به عهده گرفت و به همین سبب، اشیاء یافت شده بسیار مشابه هم بودند. اتاق بزرگی را در مجاورت ساختمان اداره ی کل عتیقات وزارت معارف به این کار اختصاص دادند و اشیاء را به شکلی جذاب همانند یک موزه در آن چیدند. اتاق به دو قسمت تقسیم شده بود. اشمیت و گدار، اشیاء دارای ارزش مساوی را تقسیم کردند. سرانجام پس از سه روز که بازدید از این نمایشگاه برای علاقه مندان آزاد بود، تیمورتاش وزیر دربار شخصاً قرعه کشی، و سهم ایران را انتخاب کرد.[۲] روز بعد، مسیو گدار به شوش رفت تا یافته های زمستان سال قبل هیئت باستان شناسی فرانسه در خوزستان را تقسیم کند. اشمیت هم برای بازدید باستان شناختی به جنوب ایران سفر کرد. هارت می نویسد:

«دکتر اشمیت پس از بازگشت از جنوب ایران و فراقت از کار بسته بندی و بار گیری آخرین یافته های دامغان و ارسال آن ها به آمریکا، احتمالاً به دامغان باز گردد و تابستان را به ادامه ی کاوش در مکانی بگذراند که امید به یافتن یک کاخ اشکانی می رود، شاید هم موفق به کشف هکاتوم پیلوس شود».

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۴۰ . ۸۹۱ ، ۹۹۷ در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱ م.
۲. جرج وادزوورث، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۴۲ . ۸۹۱ ، ۱۰۹۷ در ۲ مارس ۱۹۳۲ م.

پس از گردش در جنوب ایران، اشمیت و معاون اش به تهران بازگشتند:

«در بازگشت آنان، سهم کاوش گران از یافته های فصل قبلی در جعبه ها بسته بندی شده و پس از این که مهر گمرگ مرکزی ایران را بر آن ها زدند، در کشتی بارگیری شد. این محموله ۴ ماه بعد به فیلادلفیا رسید».[۱]

در پانزدهم ماه می ۱۹۳۲م اشمیت و همکاران اش برای ادامه ی کار راهی دامغان شدند که امید زیادی به یافته های کاوش فصل دوم داشتند. هارت در ادامه ی گزارش بالا می نویسد که یک بنای ساسانی در دامغان کشف شد. هر چند که جرج وادزوورث[۲] می گوید که مسیو گدار و اشمیت آن کاخ را پارتی می دانستند!؟ پلان کشف شده تحت تأثیر شدید و قوی معماری یونانیان بود. هنر یونانی بنیان هنر پارتی است. دو سکه ی یافت شده بی تردید و بدون اشتباه پارتی و احتمالاً مربوط به مهرداد چهارم بودند. انواعی از گچبری های زیبا، گدار و اشمیت را به اشکانی بودن آن ها هدایت کرد. گچبری های دامغان منشأ گچبری های عصر ساسانی اند. از این نظر که بعضی از آن طرح ها و شکل ها در هنر ساسانی به کار نرفته اند، قدیمی پنداشته شدند. روزنامه ی ایران در نوزدهم ژوئن ۱۹۳۲م از کشفیات جدید اشمیت در دامغان خبر می دهد:

«دکتر اشمیت سرپرست هیئت آمریکایی باستان شناسی که حالا در تپه ی حصار (دامغان) کاوش می کند، مقادیر قابل توجهی از سفال های عصر برنز و نیز بقایای جالب توجه عصر ساسانی را کشف کرده است. برای پیش رفت کار، چند صد کارگر به کار گرفته شده اند و یک خط ریل سبک در محل حفریات تپه ی حصار احداث شده است».[۳]

همچنین هارت می نویسد:

«دکتر اشمیت از نتایج کاوش فصل جاری بسیار راضی است. جالب ترین و مهم ترین یافته، کاوش یک خانه ی سوخته ی متعلق به عصر برنز میانی است که سوخته و کاملاً دست نخورده است و حالا مشغول کاوش و بررسی دقیق

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۳۰۴. ۹۲۷/۸۹۱، ۱۱۴۹ در ۱ ژوئن ۱۹۳۲ م.

2. George Wadswort.

۳. هارت، یادداشت شماره ی ۳۰۶. ۹۲۷/۸۹۱، ۱۱۷۴ در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۲ م.

آن هستند. محتویات و اثاثیه ی خانه به ترین داده ی فرهنگی برای عصر برنز است. به علاوه حدود ۳۰۰ گور دیگر با سفال های خاکستری و منقوش و غنی از اشیاء کاوش شده است».

گزارش اشمیت به موری درباره ی اولین فصل کاوش در دامغان

اشمیت به موری گزارش داد که موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، در فیلادلفیا، که حامی اصلی هیئت مشترک باستان شناسی ایران است، به دوران های متقدم تاریخ فرهنگ ایران علاقه مند است. این موزه همچنین به کشف هکاتوم پیلوس، پایتخت پارتیان، نیز اشتیاق نشان می دهد. موزه ی هنر پنسیلوانیا به عنوان دومین حامی مالی تنها به دوره ی مسیحی، اشکانی متأخر، ساسانی و صدر اسلام علاقه دارد. علاوه بر این دو موزه، هیئت باستان شناسی مشترک ایران حامی مالی دیگری هم به نام خانم ویلیام بویس تامپسون داشت که به گفته ی اشمیت شیفته ی باستان شناسی بود: خانم تامپسون قبلاً به کاوش های اشمیت در صحرای آریزونای آمریکا کمک مالی کرده بود. هرتسفلد با هدف کشف پایتخت اشکانیان به اشمیت پیشنهاد کرد که قلعه ی درون شهر دامغان حفاری شود. هرتسفلد برای کاوش دوره های قدیمی تر، تپه ی حصار را پیشنهاد می کرد. کاوش در قلعه ی دامغان روز ۲۲ ژوئن ۱۹۳۱ م، درست ۵ روز پس از رسیدن هیئت به محل، آغاز شد و تا ۱۸ ژوئیه ادامه یافت و به سرعت معلوم شد که قلعه، بقایای هکاتوم پیلوس نیست و در حقیقت قلعه ای است اسلامی! مهم ترین یافته ها چند سکه بود که به تاریخ گذاری دقیق اشیاء دیگر بسیار کمک کرد. پس از اتمام کاوش قلعه، کارگران برای سهولت دست رسی به تپه ی پیش از تاریخ حصار، مشغول راه سازی شدند و دو روز بعد گمانه ها زده شد.[۱] برای کاوش قلعه فقط ۳۰ کارگر استخدام شده بود، اما وقتی که کاوش تپه ی حصار آغاز شد، به زودی تعداد آنان افزایش یافت.

۱. گزارش اشمیت به موری با عنوان «هیئت مشترک ایران» به شماره ی ۱۳۴/۹۲۷ . ۸۹۱ در ۵ سپتامبر ۱۹۳۱ م.

اشمیت می نویسد:

«در ابتدا پیش رفت کمی داشتیم و فقط چند گمانه روی تپه زدیم. پس از دو هفته کار، با ۱۵۰ کارگر، توانستیم اطلاعات کافی جمع آوری و کاوش را بر نقاطی متمرکز کنیم که غنی تر به نظر می رسید. مهم تر از همه گورستان بزرگ تپه ی حصار را با صد قبر روی بلندی اصلی یافتیم. ثروت و غنای اطلاعات و اشیاء زیبایی را که از قبور به دست می آید را تصور کنید! ما صرفاً سطح زمین را به آرامی می خراشیدیم و پیش می رفتیم!!

برای تاریخ گذاری، قبر چهار شخص مهم تر را کشودیم. قبر جنگ جویی بود که عکس اش را در گزارش فرستاده ام. اسلحه های زیبای برنزی مانند یک خنجر دو لبه، تبرزین، خنجر و کلاه خود و ظروف خوش تراش مرمری و اشیاء تدفینی در کنار گور خفته پیدا شد. گور یک دخترک کم سن و سال، تمامی لوازم یک زن بالغه، شامل شماری ظروف نقره ای یک گردن بند بزرگ طلا و لاجورد و گوشواره های برنزی، مطلا و غیره را داشت. شاید آن گور یک راهبه بود؟ گور جنگ جوی دوم تقریباً به همان غنا بود. به علاوه گور مردم عادی مملو از ظروف، زیور آلات و ابزارهای رایج در آن زمان بود. به اضافه ی این که از گورها مجموعه ای از اطلاعات استخوان شناسی نیز به دست آمد.

به خاطر موزه ی هنر، یک تپه ی کوچک اطراف تپه حصار را کند و کاو کردیم و یک معبد ساسانی یا یک کاخ را یافتیم که گچ بری های زیبا با نقوش گراز و غیره داشت. البته ما کل بنا را کاوش می کنیم تا کمی اطلاعات به دست آوریم. کاوش باید در مرحله ای متوقف شود تا فرصت مطالعه ی اشیاء مکشوفه را داشته باشیم. البته پس از وقفه ای کوتاه، مطالعه و شاید هم کاوش یک یا چند تپه در ناحیه ی دامغان را ادامه می دهیم. وزارت معارف به ما آزادی عمل کافی داده است تا در چند محوطه ی باستانی مهم این ناحیه گمانه زنی کنیم. پس ازگمانه زنی تپه ی مؤمن، ما به تپه ی حصار برمی گردیم تا لایه های تحتانی تپه و به ویژه لایه های مربوط به دوره ی سفال های منقوش را کاوش می کنیم. آخرین سفال های شهر بزرگ تپه ی حصار و گورستان آن از گونه ی سفال خاکستری یا سیاه است. هدف این است که تحولات فرهنگی، نوع اسلحه ی آنان و دیگر آثار ادوار متأخر مطالعه شود. تمام ماه نوامبر را به کارهای آزمایشگاهی اختصاص خواهم داد و در ماه دسامبر به تهران برمی گردم. نمایشگاه اولیه ی یافته ها را بر پا، و یافته ها را به موزه ی ایران منتقل خواهم کرد تا بعداً سهم موزه های فیلادلفیا را بارگیری و به آمریکا بفرستم.

آن گاه به عراق خواهیم رفت تا شهر باستانی سومری شوروپاک، که حالا تل فَرا می نامند را دوباره کاوش کنیم. بسیار امیدواریم که بار دیگر به ایران باز گردیم

و فصل دوم از کاوش در این سرزمین دارای باستان‌شناسی بکر و دست نخورده را آغاز کنیم»!

انجمن شگفت موری و اشمیت

میزان نزدیکی میان وزارت امور خارجه ی آمریکا و تیم های باستان شناسی اعزامی به ایران از رابطه ی نزدیک و صمیمانه ی موری، مدیر کل خاورمیانه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا، و اریک اشمیت آلمانی، رئیس هیئت باستان شناسی دو موزه ی فیلادلفیا، عیان می شود! نامه ی اشمیت به موری در دوازدهم سپتامبر ۱۹۳۱م شامل گزارشی خلاصه درباره ی کاوش دامغان است :

«سفر مشترک ما به آنکارا خاطره ای به یادماندنی و فراموش ناشدنی در ذهن من باقی گذارد. امیدوارم دوباره یکدیگر را در واشینگتن دیدار کنیم. من موفق شده ام بار دیگر بخشی با ارزش از خاورمیانه را ببینم که گوشه ی باشکوهی از دنیا و بهشت باستان شناسان است! من برنامه ی بازدید شما در فاصله ی دو فصل کاوش صحرایی را به یک سرگرمی تبدیل می کنم! و دوباره درباره ی نتایج و آثار حاصل از آن گفت و گو خواهیم کرد. تأکید می کنم که دیدار بعدی من از واشینگتن زودتر از زمستان ۱۹۳۲م نخواهد بود و امیدوارم همکاری ما ادامه داشته باشد».[۱]

موری در نامه ی ۲۶ اکتبر ۱۹۳۱م از اشمیت برای ارسال گزارش تشکر کرده و می نویسد :

«من دوبار گزارش جالب شما را خواندم و از لطف و مهربانی شما در صرف وقت برای تنظیم و ارسال آن سپاس گزارم. گزارش شما واقعاً مرا مشتاق سفر به ایران کرد تا شاهد زحمات شما از نزدیک باشم و مشتاقم که باز هم بتوانم چند روزی را با شما سپری کنم و مانند آن سفر با قطار به آنکارا، در سپتامبر ۱۹۲۹م، ساعت ها با همدیگر گپ بزنیم. من فکر می کنم که تمام آمریکا، و به خصوص موزه ی پنسیلوانیا، از مشارکت شما در این عملیات خوشنودند. امیدوارم روزی بتوانم به طریقی عنوان کنم که شما یکی از به ترین های ما یا حتی جهان هستید».

۱. نامه ی اشمیت به موری شماره ی ۹۲۷/۱۳۴، ۸۹۱، ۹۹۷ در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۱ م.

یک سال بعد، اشمیت گزارش دیگری درباره ی کاوش دامغان به موری می فرستد. موری از اشمیت با ارسال نامه ای در ۱ نوامبر ۱۹۳۲م تشکر می کند و از جمله می نویسد:

«بسیار خوش حالم و برای زحمتی که برای فرستادن مجموعه ای از عکس ها برای من کشیدید، تشکر می کنم. آن عکس ها را با دقت و علاقه ی زیاد بررسی کردم. جای تعجب بسیار است که مرد جوانی چون شما به چنین موفقیت هایی نائل شده است و اطمینان دارم که یک زندگی طولانی سرشار از موفقیت و شادی در فعالیت های صحرایی در پیش دارید و آرزو می کنم در آینده ی نزدیک شما را در لباس یک شهروند ایالات متحده ی آمریکا ببینم. احساس می کنم که حالا شما به ما و آمریکا تعلق دارید و بی تردید برای ما از دست دادن شما ضایعه و خسرانی بزرگ خواهد بود. من به زودی از سفر بسیار جالب از مراکش به آمریکا باز خواهم گشت. امیدوارم روزی برسد که شما را در دامغان ملاقات کنم و فرصتی طلایی فراهم شود که ساعت ها درباره ی کاوش های شما گفت و گو کنیم».[۱]

موری در نامه ی ۲ نوامبر ۱۹۳۲م به هارت، از وی می خواهد که از طرف او از اشمیت تشکر کند:

«دکتر اشمیت مطمئناً شخص بسیار جالبی است و من مطمئناً می خواهم که امکاناتی فراهم شود تا اشمیت تابعیت ایالات متحده ی آمریکا را بگیرد و در همان زمان به او اجازه ی کار در ایران داده شود. متأسفانه ماهیت کار وی به گونه ای است که باید ۵ سال را در ایران سپری کند، در حالی که برای تحصیل حق تابعیت آمریکا، طی سالیان ضروری است».

تقسیم نهایی یافته های دامغان

در روزنامه ی ایران مورخه ی ۲ ژانویه ی ۱۹۳۳م گزارش بازگشت هیئت باستان شناسی آمریکا به تهران، که به مدت دو سال در دامغان حفاری می کردند، درج شده است:

«دکتر اشمیت کاوش خود در تپه ی حصار دامغان را کامل، و حدود ۷۰ تا ۸۰

۱. نامه ی موری به اشمیت به شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۱۵۶ در ۲ نوامبر ۱۹۳۱م.

جعبه از مواد مکشوف از کاوش را به تهران حمل کرده، و در اختیار وزارت معارف قرار داده است: یافته های هنری و صنایع ظریفه و آثار معماری. در میان یافته ها مجموعه ای کامل از ظروف و اشیاء مرمری و برنزی و سفالی بسیار قدیمی هست که حدود پنج هزار سال قدمت دارند. همچنین قطعات طلایی و نقره ای با ارزش و زیبایی هم وجود دارد».

هارت در تفسیر خبر روزنامه ی ایران به اشمیت نامه ای می نویسد: تیم اشمیت در ۳۰ دسامبر همراه با چهار کامیون از آثار باستانی مکشوف، که با دقت و احتیاط تمام بسته بندی و بارگیری شده بود، وارد تهران می شود. ظروف سفالی مکشوف، تسلسل فرهنگی در منطقه را از هزاره ی چهارم قبل از میلاد، یعنی زمانی که مردم باستانی در تپه ی حصار ساکن بودند، تا عصر برنز جدید در حدود ۱۲۰۰ ق م نمایش می داد. آثار طلایی و نقره ای بسیار جلب توجه می کرد؛ هر چند که فاقد ظرافت هنری بود؛ اما بر روی شماری از قطعات مسی و تعدادی از ظروف سنگی کار هنری بسیار زیبایی انجام شده بود. مختصر این است که هیئت، کاوش های بسیار دقیق و ارزشمندی انجام داده بود؛ و یافته های آن به حامیان مالی ایشان قوت قلب می داد.[۱]

مطبوعات تهران در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۳م نوشتند که تقسیم دو گروه از یافته های دامغان انجام شده است. این بار وزیر امور خارجه ذکاءالملک فروغی بود که تصمیم گرفت کدام گروه از اشیاء به آمریکا برود؛ و کدام گروه در ایران بماند!

هارت در این باره می نویسد:

«وقتی که اشمیت و دو معاون اش در تهران بودند، تیمورتاش در زندان بود؛ و از مقامات ایران کسی نبود تا به مسئله ی تقسیم بپردازد. سرانجام پس از جرّ و بحث ها و کشمکش های آقای اشمیت، فروغی وزیر امور خارجه سهم ایران را تعیین کرد. حالا دکتر اشمیت سهم آمریکا را بسته بندی می کند تا به وسیله ی کشتی به آمریکا بفرستد. انتظار می رود که محموله در هفدهم مارس وارد بندر نیویورک شود».[۲]

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۳۲۰. ۸۹۱، ۱۳۳۷ در ۱۰ ژانویه ی ۱۹۳۳ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۶۱. ۸۹۱، ۱۳۳۷ در ۲۶ ژانویه ی ۱۹۳۳ م.

اشمیت و دو معاون اش، لاکهارد[1] از شیکاگو و وایت[2] از فیلادلفیا که هر دو آمریکایی بودند، تهران را در ۱۴ فوریه ی ۱۹۳۳م ترک کردند. هارت نامه اش را چنین تمام می کند:

«بی تردید حامیان آمریکایی اشمیت از نتایج مطالعات فرهنگی تمدن پیش از تاریخ در شمال شرقی ایران و از سهمی که به ایالات متحده ی آمریکا تعلق گرفته است و نیز از نمایش آن در موزه های آمریکا بسیار راضی خواهند بود».[3]

کاوش در ری

اشمیت پیش از ترک تهران، از شهر باستانی و مهم ری در هفت مایلی جنوب تهران دیدار دقیقی داشت. او هم نظر دیگر باستان شناسان را تأیید می کرد که ری باید جالب ترین و ارزشمندترین محوطه ی باستانی شمال ایران باشد. شواهد و بررسی سطحی نشان می داد که یک شهر مرکزی در ابعاد ۳×۲ کیلومتر با یک قلعه و احتمالاً یک معبد یا کاخ در نزدیکی چشمه علی ری وجود دارد که اشمیت دندان های اش را برای کاوش سال بعد در آن جا تیز کرده بود! مسیو گدار، مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران، از پروژه ی ری حمایت می کرد و بودجه ومنابع مالی و مجوز کاوش را تدارک می دید. طبق برآورد، پروژه ی ری به چهل تا پنجاه هزار دلار آمریکا برای دو سال کار نیاز داشت.[4] موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا وقت را تلف نکرد و برای کاوش در ری تقاضا کرد. اشمیت در ۹ ماه می ۱۹۳۳م طی نامه ای رسمی از دولت ایران تقاضای صدور مجوز کرد. تقاضانامه، درخواست صدور مجوز برای پنج سال کاوش علمی در ری و دشت تهران را داشت. تقاضانامه از طرف موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، موزه ی هنر های زیبای بوستون و مؤسسه ی هنر و باستان شناسی ایران در نیویورک تنظیم شده بود.[5]

1. D.W.Lockhard. 2. E. L.White.

۳. هارت، یادداشت شماره ی ۱۶۲/۹۲۷. ۸۹۱، ۱۳۴۸ در ۱۰ فوریه ی ۱۹۳۳ م.

۴. هارت، همان یادداشت پیش گفته.

۵. هارت، یادداشت شماره ی ۱۷۰ /۸۹۱۰۹۲۷، ۱۵۱۹ در ۲۳ اوت ۱۹۳۳ م.

همچنین هارت اطلاعات زیر را درباره ی قرارداد کاوش ری ارائه می دهد:

«بانی این پروژه، خانم ویلیام بویس تامپسون، بانویی بشر دوست، از فیلادلفیا است».

حالا موزه ی هنرهای زیبای بوستون هم وارد عرصه ی ایران شده بود. موافقت دولت ایران با نامه ی مورخه ی ۲۰ اوت ۱۹۳۳م وزارت امور خارجه ی ایران به سفارت آمریکا در تهران اعلام شد:

«هیئت وزیران با پروژه ی کاوش پنج ساله در ری موافقت می کند».

روزنامه ی شفق سرخ در ۲۳ آوریل ۱۹۳۴م می نویسد که دکتر اشمیت کاوش در ری را که یک هفته ی قبل آغاز کرده است، با کشف چند سکه و شیء عتیقه ادامه می دهد. همچنین بناهایی را از دوران تمدن اسلامی یافته اند. در ۲۴ می ۱۹۳۴م شفق سرخ در همین باره می نویسد:

«تا به حال ضمن کاوش علمی در ری، که دکتر اشمیت از ماه قبل آغاز کرده، چندین سکه و سفال و دیگراشیاء متنوع کشف شده است. درچند روز گذشته، درکاوش سه گور، چند تکه کاشی که از نظر تاریخی بسیار جالب اند، به دست آمده است».[1]

شفق سرخ در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۴م به ابعاد و مقیاس گسترده ی کاوش ری اشاره می کند. هیئت اشمیت سیصد نفر کارگر را استخدام کرده بود که با گرم شدن هوا و فرا رسیدن فصل خرمن این تعداد به ۱۶۰ نفر کاهش یافت. وزیر مختار جدید آمریکا ویلیام هورنی بروک[2] توضیح می دهد که گرچه اشیاء چندان قابل توجهی کشف نشده است، اما اشمیت مجموعاً از نتایج کاوش خرسند است. روزنامه های شفق سرخ و کوشش در ۱۰ اوت ۱۹۳۴م گزارش دادند که صرف نظر از عتیقه جات بسیار جالب، چون سفال و کاشی، حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سکه ی طلا و نقره ی اسلامی و پیش

۱. ویلیام هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۳۵۵. ۸۹۱، ۸۹ در ۳۱ می ۱۹۳۴ م.
2. William Hornibrook.

از اسلام همراه با ظروف دوره ی اسلامی و پیش از تاریخ کشف شده اند.[۱] اطلاعات بیش تر درباره ی یافته های ری در نامه ی اشمیت به موری منعکس است :

«به علاوه، مایک زباله دانی سلجوقی را در محوطه ی سرسبز حریم بقعه ی عبدالعظیم حسنی در ری کاوش کردیم. تقریباً تمام یافته های ما از درون زباله دانی و امثالهم بود. تکه ظرف شکسته ای هم به دست آمد. با این حال از نظر علمی، کاوش دوران اسلامی رضایت بخش است. عموماً تاریخ گذاری پس از یافتن سکه های مسی، نقره ای و طلایی همراه همدیگر آسان می شود. درپایان کار یک وظیفه و تکلیف ریاضی ساده برای تعیین مختصات مجموعه ی اشیای یافته شده داریم. افزون به لایه های اسلامی از دوران بنی امیه، بنی عباس، آل بویه و سلجوقی تا مغول، ما یک بنای اشکانی و نیز لایه های بسیار جالبی از دوران پیش از تاریخ تا عصر نو سنگی جدید یافتیم. پروژه ی کاوش ری بسیار جالب توجه است».[۲]

فصل اول کاوش در ری، روز ۱۵ اکتبر ۱۹۳۴م به پایان رسید. روزنامه ی اطلاعات در ۱۵ نوامبر ۱۹۳۴م گزارش داد که یافته های ری میان هیئت آمریکایی و دولت ایران تقسیم شده است. روزنامه ی جوان ایرانی در ۶ دسامبر ۱۹۳۴م نوشت :

«آقا و خانم اشمیت ده روز پیش از راه روسیه، ایران را ترک کردند و آقای مایلز هفته ی پیش با اشیاء کاوش شده از طریق بیروت به آمریکا رفت. آقایان برنارد و فاکس هم روز دوشنبه به بغداد رفتند».[۳]

یافته های ری شامل قسمت هایی از تزئینات سازه های معماری، سکه ها و دیگر اشیاء مربوط به هنر اسلامی از عصر بنی عباس و سلجوقی و غیره بود.[۴] اشمیت قصد داشت در بهار ۱۹۳۵م به ایران باز گردد و به کار در ری ادامه دهد. در همین حال روزنامه ی ایران در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۴م نوشت که دانشگاه شیکاگو کاوش در پرسپولیس را آغاز کرده

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۶۱/۹۱۱۱.۸۹۱ ، ۱۹۰ در ۲۴ اوت ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۲۲۰/۹۲۷.۸۹۱ در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۴ م.
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۶۸/۹۱۱۱.۸۹۱ ،۲۹۲ در ۱۳ دسامبر ۱۹۳۴ م.
۴. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۲۲/۹۱۱۱.۸۹۱ ،۲۵۳ در ۱ نوامبر ۱۹۳۴ م.

است و دانشگاه پنسیلوانیا هم کاوش ری را دنبال خواهد کرد. این روزنامه به خوانندگان خود اطمینان داد که :

«زمانی که کاوش‌گران غربی درباره‌ی آثار و اسرار روزهای باشکوه ایران تحقیق می‌کنند، سرزمین داریوش کبیر با دقت، نظاره‌گر آینده است».

در پاراگراف پایانی روزنامه‌ی ایران آمده بود : از آن جا که هیئت باستان شناسی ری هر روز توسط مقامات ایرانی بازرسی می‌شد، آمریکاییان قادر نبودند شی‌ئی را افزون‌تر از سهم خود از ایران خارج کنند.[۱] روزنامه‌ی اطلاعات در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۵م گزارش داد که در کاوش‌های ری به سرپرستی اشمیت، شمار قابل توجهی از اشیاء تاریخی شامل ظروف و سکه کشف شده است[۲] و از آن جا که توجه افکار عمومی به محوطه‌ی باستانی غنی ری جلب شده بود، اطلاعات در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۵م نوشت که پیش از خاتمه‌ی فصل کاوش، شمار قابل توجه دیگری سفال، ظروف، سکه و دیگر اشیاء عتیقه در ری به دست آمده است.
روزنامه‌ی ستاره‌ی جهان در ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۶م تصویر جامی متعلق به دوران پیش از تاریخ، از کشفیات ری را چاپ کرد. در ۱۷ سپتامبر، همان روزنامه عکس دیگری از یک چراغ صدر اسلام به دست آمده از ری را نشان داده است که از لحاظ فنّ ساخت، قدمت و ظرافت بسیار جالب بود، و در ۲۳ سپتامبر باز هم تصویر دیگری از یک کوزه و مشربه‌ی طلا مکشوف از ری و متعلق به دوران میانه‌ی تمدن اسلامی را منتشر کرد.[۳]

اشمیتِ هیتلر صفت!

هورنی بروک وزیر مختار آمریکا جنبه‌ی متفاوتی از شخصیت و منش اشمیت را گزارش می‌دهد :

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره‌ی ۸۹۱.۹۱۱۱/۳۶۹، ۳۰۷ در ۲۸ دسامبر ۱۹۳۴ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره‌ی ۸۹۱.۹۱۱۱/۳۸۴، ۵۱۲ در ۲۴ ژوئیه‌ی ۱۹۳۵ م.
۳. گوردون مریام، یادداشت شماره‌ی ۸۹۱.۹۱۱۱/۴۱۵، ۹۰۴ در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۶ م.

«اشمیت سیمایی بسیار بدتر از هیتلر را از خود به نمایش گذارده است که به طور جدی با کار میدانی اش تناقض دارد. او روزانه ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار می کند و نسبت به زیردستان اش، چنان دیسیپلین و شدت عمل و خشونت فیزیکی به کار می برد که می توان شخصیت وی را به اعضای گارد پیراهن قهوه ای های هیتلر تشبیه کرد!»[۱]

و اضافه می کند که اشمیت یک برده دار تمام عیار است و کارگران اش را از ساعت ۴:۱۵ صبح تا غروب به کار وا می دارد، بی آن که کم ترین قدردانی از ایشان بکند. می توان از او به عنوان یک فرا ـ آلمانی یا بالاتر از آن یاد کرد و در ادامه می نویسد:

«او نمی داند روش هایی که در آلمان به کار می رود در این جا کارآیی ندارد!»

هورنی بروک در خاتمه می نویسد:

«از نظر من، در صورت استمرار این وضع، احترام و پرستیژ علمی که آمریکا به واسطه ی فعالیت دانشگاه های پنسیلوانیا و شیکاگو کسب کرده است، با استخدام این آلمانی ناسیونالیست، به عنوان مدیر پروژه، سخت مخدوش خواهد شد».[۲]

موری در جوابیه ی ۸ سپتامبر ۱۹۳۴م به هورنی بروک از اشمیت و کارگزاران آلمانی دفاع می کند و می نویسد:

«غیرممکن است شما یک آمریکایی با همان کیفیت کار پیدا کنید».

اشمیت شخصاً به بدرفتاری و خشونت با ایرانیان اعتراف می کند و در نامه ای به موری می نویسد:

«در ۱۵ اکتبر ۱۹۳۴م اولین فصل کاوش در ری به پایان خواهد رسید. کاری بسیار سخت، که از آغاز تا پایان شبیه جنگ تمام عیار بود، اما نبرد با همکاری مسیو گدار و وزارت معارف، به سرپرستی علی اصغرخان حکمت، با پیروزی به پایان رسید. مالکان بسیار کارشکنی می کردند. و حتی قصد قتل ما را داشتند. اغلب آنان وابستگان به سلسله ی سرنگون شده ی قاجارند. اسلحه ی

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۵۸/۹۱۱۱. ۸۹۱، ۱۴۴ در ۱۳ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۲۱۶/۹۱۱۱. ۸۹۱ در ۷ اوت ۱۹۳۴ م.

اصلی ما بیان تمام ویژگی های جذاب ری به عنوان یادمان های تاریخی بود. بدین وسیله از حفّاری تجاری این منطقه در آینده ی نزدیک از طرف مالکین ممانعت کردیم. به علاوه براساس قانون عتیقات، مالک نمی تواند مانع کاوش علمی درمحوطه های تاریخی شود و صرفاً خسارت خواهد گرفت. قجرها غرغر می کنند، اما قادر نیستند قانون را نادیده بگیرد».[۱]

در این نامه، اهانت و هتک حرمت ایرانیان به قصد غارت میراث فرهنگی آنان آشکار است. برای اشمیت، رژیم پهلوی ابزار و آلت دست، و ایرانیان برده بودند. در نامه ای برای رابرت اجل[۲]، مدیر موزه ی هنرهای زیبای بوستون، اشمیت اطلاعات بیش تری را درباره ی سبعیت های اش علنی می کند و در رابطه با مالکان محلی و مساعدت وزارت معارف در سرکوب مقاومت آنان می نویسد:

«با توجه به ممانعت مالکان زمین، کاوش در خرابه های ساسانی چال طرخان ری هنوز آغاز نشده است. هر چند که وزارت معارف بر پایه ی تقاضای من نهایتاً این جا را اثر ملی اعلام کرد و حالا خواهیم توانست بدون مزاحمت های مالکان محلی، پس از گذشت یک ماه، به زودی کاوش ها را آغاز کنیم».[۳]

در همان نامه، اشمیت دربارهٔ فعالیت ها و یافته های اش در ری می نویسد:

«بدون اتلاف وقت، کاوش های مفیدی در بخش ارگ حکومتی شهر ری انجام شد، همان جا که دو سال پیش شالوده های یک مسجد قدیمی و اولیه را یافتیم. حال به نظر می رسد یک مدرسه ی مذهبی را کشف کرده ایم. مهم ترین یافته های ما، قاب های گچ بری شده ی آراسته بود که آن ها را با طرح های ساده ی کنده کاری شده بر روی یک سطح گچ اندود ایجاد کرده اند. افریزهای آن بخش از اتاق ها که به حیاط مرکزی ختم می شود، به بلندی ۰/۵ تا ۱ متر و طول قریب به ۱۰ تا ۱۵ متر است. آن ها را می توان به راحتی اشیاء موزه ای دانست. هیئت به این قسمت، نام مرکز سلجوقی داده است که دو سال پیش کاوش شده بود. ما کشمکش زیادی را هم با یک شاه زاده ی قاجار، که مالک زمین بود، از سر گذرانده ایم. حالا سه روز است که در این محل کاوش می کنیم و قبلاً ظروف زیبای سلجوقی معروف به ظروف مینایی یا منقوش سلجوقی

۱. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۹۲۷/۲۲۰ . ۸۹۱ در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۴ م.
2. Robert Edgell.
۳. نامه ی اشمیت به اجل، شماره ی ۴۱۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۵ می ۱۹۳۶ م.

را یافته بودیم. می توان گفت که حاصل این کاوش اضطراری، عالی بوده است و احتمالاً کار ما در این جا پیش از آغاز کاوش در چال طرخان تمام خواهد شد».

همان طور که پیش تر گفته شد، کاوش ری در آغاز سال ۱۹۳۷ م، زمانی که حامیان پروژه یعنی موزه ی هنرهای زیبای بوستون و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا با مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو توافق کردند که تمامی توجهات و تلاش ها بر روی کاوش پرسپولیس متمرکز شود، متوقف شد! تقسیم نهایی یافته های کاوش ری و نیشابور در تلگراف کاردار سفارت آمریکا گوردون مریام گزارش شده است. در تلگراف می خوانیم:

«تقسیم یافته های ری و نیشابور **به سود و نفع کامل ملت ما** انجام شد و یافته های ری بسته بندی، و در کشتی بارگیری شد».[۱]

نیشابور محوطه ی باستانی معروفی بود که موزه ی هنر متروپولیتن نیویورک آن جا را کاوش می کرد.

کاوش موزه ی هنر متروپولیتن در قصر ابونصر، فارس

هارت تصمیم موزه ی هنر متروپولیتن به انجام یک کاوش کوچک در فارس را گزارش کرده است:

«مسیو گدار مجوز کاوش در تخت ابونصر نزدیک پرسپولیس را صادر کرده است که یک محوطه ی باستانی هخامنشی است و شاید آثاری از عصر حجر هم داشته باشد. مسیو گدار نوشته است که هیچ مشکلی برای پذیرش تقاضانامه ی موزه ی متروپولیتن از طرف هیئت دولت وجود ندارد».

هارت می افزاید که تمایل موزه ی متروپولیتن به ترجیح یک کاوش کوچک با هزینه ای اندک در ایران را، بر کاوش بزرگ و پرهزینه ی تیسفون درک می کند.[۲] روزنامه ی اطلاعات در سوم اکتبر ۱۹۳۲ م از تصویب صدور

۱. تلگراف مریام به شماره ی ۹۲۷/۲۸۹ . ۸۹۱ در ۸ دسامبر ۱۹۳۶ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۵۰ . ۸۹۱ . ۱۱۹۷ در ۳ اوت ۱۹۳۲ م.

مجوز برای کاوش موزه ی متروپولیتن خبر می دهد:

«در نامه ی وزارت معارف آمده است که هیئت وزیران با کاوش علمی موزه ی هنر متروپولیتن نیویورک در تخت ابونصر موافقت کرده است. از پی این موافقت و تصمیم، یک هیئت باستان شناسی به سرپرستی آقای آپتن به زودی وارد ایران خواهد شد».[۱]

در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۲م مجوز اداری برای دو سال کاوش موزه ی متروپولیتن در تخت ابونصر صادر شد. تخت ابونصر در ده مایلی شیراز و در استان فارس قرار دارد. کاوش تخت ابونصر به توصیه ی هرتسفلد انجام می شد که می پنداشت تخت ابونصر یک محوطه ی ساسانی است که در سال های نخستین صدراسلام تخریب شده است!؟ هرتسفلد امیدوار بود که شاید آثاری هم از عصر هخامنشی، یا پیش از آن، کشف شود:

«تخت ابونصر اساساً دارای آثار غنی ساسانی است که مدیر هیئت جدید باستان شناسی را علاقه مند و جذب می کند».

مدیر هیئت جدید باستان شناسی موزه ی متروپولیتن در ایران، جوزف آپتن، یک آمریکایی با شخصیت جذاب و دلپذیر بود که سال ها تجربه ی کاوش در مصر را داشت. رشته ی اصلی او هنر اسلامی بود که اینک می دانیم از هنر ساسانی نیز تأثیرات بسیار ارزشمندی را پذیرفته است. هیئت آپتن از جنوب وارد ایران شد و مستقیم به قصر ابونصر رفت که به توصیه ی هرتسفلد، طرح هایی را برای یک فصل کاوش آماده کرده بود. سپس آپتن به تهران عزیمت کرد تا برای کسب اجازه ی اکتشاف خود را به مقامات اداری معرفی کند. پس از آن آپتن برای بازدید محوطه ی کاوش آمریکایی ها در دامغان رفت که اشمیت در آن هنگام به عنوان رئیس هیئت مشترک آمریکایی موزه ی فیلادلفیا و دانشگاه پنسیلوانیا در اواخر فصل کاوش بود. اشمیت تعدادی کلنگ زن ماهر و کارگر ورزیده در اختیار آپتن

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۳۱۳/۹۱۱۱ . ۸۹۱ ، ۱۲۴۳ در ۵ اکتبر ۱۹۳۲ م.

قرار داد. آپتن به این نیروی کار آزموده ی حرفه ای، برای تعلیم حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ کارگر ساده ی استخدام شده برای پروژه ی قصر ابونصر بسیار نیاز داشت.[۱]

هارت نتایج اولین فصل کاوش در تخت ابونصر را شرح می دهد:

«در اول دسامبر گذشته، کاوش آغاز و یک ماه پیش تمام شد. تمام اشیاء و آثار یافته شده را برای تقسیم با دولت ایران به تهران آوردند. تقسیم در ۲۲ می انجام شد و موزه ی متروپولیتن سهم خود را با کشتی به نیویورک فرستاد. جوزف آپتن، مدیر آمریکایی کاوش، سپس به آمریکا رفت. عکس های آپتن مجموعه ای جالب توجه و جذاب از یافته های آن دوره [صدراسلام] و از جمله سفال هایی را نشان می دهد که برای نمایش در موزه بسیار جالب اند. دیگر یافته های مناسب نمایش در موزه، دو گچ بری ساسانی یا اواخر اشکانی به شکل قاب پنجره است که بر اساس مدارک موجود، در معماری دوره های بعدی هم تقلید شده اند. این گچ بری ها نیز تقسیم شدند. همان طور که تخته سنگ های حجاری شده و دارای نقوش برجسته ی تخت جمشید تقسیم شدند؛ که متعلق به دوره ی میانه حیات پرپولیس بود و برای ساخت و سازهای تخت ابونصر، در دوران های بعد منتقل شده بودند».[۲]

هارت می نویسد که آپتن از یافته ها راضی و امیدوار بود و برای ادامه ی کاوش در سال بعد نقشه می کشید. همچنین هارت تاریخچه ای از قصر ابونصر را بیان می کند:

«قصر ابونصر یکی از مهم ترین و جالب ترین محوطه های باستانی بر سر راه کاروانروی کرمان ـ فارس، و در لبه ی غربی انتهای منطقه ی جنوبی شیراز است. شیراز شهری است که در قرن اول اسلامی ساخته شد و سفال های اسلامی یافت شده در آن متعلق به قرن اول هجری، و زمانی است که اعراب در ۶۴۲ میلادی ایران را فتح کردند؛ از همین رو در فصل اول کاوش، لایه های استقراری فرهنگ اعراب پدیدار شد. آپتن می گوید فقط گوشه ای از تخت ابونصر را کاوش کرده، و امیدوار است در فصل بعد، و در لایه های زیرین، به آثار دوره ی ساسانی برسد. او در قلعه نیز کاوش کرد که به نظر می رسد یکی از از بزرگ ترین پایگاه های نظامی بر سر راه کاروانرو بوده است».

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۵۶ . ۸۹۱، ۱۲۸۴ در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۲ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۶۷ . ۸۹۱، ۱۴۵۵ در ۲ ژوئن ۱۹۳۳ م.

آپتن در اظهارات و رفتارش بسیار سیاست مدارانه رفتار می کرد:

«آپتن تأثیر خوبی برمقامات ایرانی گذارده، و مانند یک دانشمند جلوه گر شده است. هرتسفلد و گدار از او به نیکی می گویند. این گام سخت موفقیت آمیز، مقدمه ی موفقیت های بیش تر او در آینده است».

روزنامه ی ایران در ۱۲ اکتبر ۱۹۳۳م درباره ی بازگشت جورژ آپتن به ایران با هدف ادامه ی کاوش در تخت ابونصر گزارش می دهد و خلاف گزارش هارت درباره ی یافته های اولین فصل کاوش در تخت ابونصر، در همان تاریخ می نویسد:

«در این فصل، اشیاء قابل توجهی به دست نیامد، اما شواهد حاکی از آن است که در صورت استمرار کاوش در فصول بعدی، آثار تاریخی قابل توجه و ارزشمندی کشف خواهد شد».

همچنین روزنامه های تهران اخباری از یافته های مهم از کاوش صفه ی تخت جمشید در آن روزها چاپ می کردند.[۱]

تقسیم بعدی یافته ها را، روزنامه ی کوشش در ۲۲ ژوئن ۱۹۳۴م گزارش کرده است که می نویسد، یافته های تخت ابونصر برای تقسیم به تهران رسیده است. در تفسیر این خبر، هورنی بروک می نویسد:

«آپتن و دو معاون اش چند روز پیش با عجله و سرعت تمام ایران را ترک کردند و از اظهار رضایت دولت ایران از تقسیم آثار خبر دادند».[۲]

طبق معمول شماری از آثار در موزه ی هنر متروپولیتن نیویورک به نمایش گذارده شد و چنان که روزنامه ی ایران در ۱۲ آوریل ۱۹۳۵م می نویسد، اشیاء به نمایش گذاشته شده در موزه ی متروپولیتن شامل این ها است:

«ظروف، جواهرات و آثار برنزی زیبای کشف شده از کاوش سال قبل در قصر یا تخت ابونصر در حومه ی شیراز به نمایش گذارده شده اند که در میان آن ها مجموعه ای کامل از ظروف بی لعاب ساسانی است که پیش از آن در موزه ی متروپولیتن دیده نمی شد. یک چراغ قندیلی برنزی ساسانی و چاقوهای برنزی

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۱۷۵/۹۲۷. ۸۹۱، ۱۵۶۰ در ۲۱ اکتبر ۱۹۳۳ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۰۷/۹۲۷. ۸۹۱. ۱۴۴ در ۱۳ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

و مسی و چنگال و قریب ۵۰۰ مهره ی گردنبند به نمایش گذاشته شده بود که برخی از مهره ها نقش مینیاتوری بلند پایگان ایرانی با گوشواره های سنگین و کلاه های بزرگ را بر خود داشت، و در برخی از پلاک ها هم نام و القاب هر شخص نوشته شده بود».

همچنین در میان آثار به نمایش درآمده، بعضی از جواهرات و اشیاء طلایی متعلق به قرن هفتم شامل گوشواره، دبوس و گردنبند و حلقه ی بینی و دو گوشواره ی بزرگ آراسته به مروارید هم بود. اشیاء نقره ای شامل کمربند و دیگر کالاهای لوکس می شد.[۱]

در گزارش بالا، هورنی بروک افزوده است جای تعجب نیست که چرا یافته های کاوش سریعاً از ایران خارج شده، و آپتن ودستیاران اش با عجله ایران را ترک کرده اند! به رغم این یافته ها، موزه ی متروپولیتن اظهار داشت که کاوش تخت ابونصر را پس از سه سال رها خواهد کرد؛ زیرا نتایج حاصله، مثبت ارزیابی نمی شود!! با این وجود، آپتن در گزارش اولیه اش از نتایج عالی کاوش های شیراز که به توصیه ی پروفسور هرتسفلد انجام شده بود، اظهار رضایت کامل کرده است!!![۲]

کاوش موزه ی متروپولیتن در نیشابور، خراسان ۱۹۴۰ - ۱۹۳۵

در آوریل ۱۹۳۵ م کابینه ی محمد علی فروغی به موزه ی هنر متروپولیتن نیویورک اجازه ی کاوش برای چهار ماه در نزدیکی نیشابور را داد که به عنوان اثر ملی با نام های آلپ ارسلان، آهنگیران، شادیاخ و حتی بی نام، ثبت شده بود. مسیو گدار به ریوز چایلدز کاردار سفارت آمریکا در تهران اطلاع داد که نیشابور محوطه ای است بسیارغنی، که جغرافی دانان ایرانی و عرب از آن بسیار سخن گفته اند و نیز، هیچ محوطه ی باستان شناختی در ایران از نظر جزئیات تا این اندازه پلان یک شهر باستانی را حفظ نکرده

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۹۱۱۱/۳۲۷ . ۸۹۱ ، ۴۲۱ در ۱۹ آوریل ۱۹۳۵ م.
۲. ریوز چایلدز، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۲۴۶ . ۸۹۱ ، ۴۶۲ در ۲۹ می ۱۹۳۵ م.

است.[۱] هرچند که آپتن و معاون اش مانند قبل به آغاز کاوش مشتاق بودند، اما موزه بر این باور بود که تحصیل نتایج مثبت و دستاوردهای ارزشمند زمان بسیاری می طلبد که مقرون به صرفه نیست. اما پس از شروع کار در نیشابور، در تابستان ۱۹۳۵، نتایجی باورنکردنی و چندان غیرمنتظره ظهور کرد که آپتن و تیم او اجازه ی انتشار هیچ خبری درباره ی کاوش ها را، تا زمانی که موزه صلاح بداند، در مطبوعات ایران نداشتند! در همان یادداشت، هورنی بروک به جزئیات این مطلب اشاره می کند:[۲]

«در آغاز تابستان، سه عضو هیئت کاوش تصمیم گرفتند در نیشابور گمانه ی کوچکی بزنند. در مراحل بعدی کاوش، با ویرانه ی اتاق ها و بقایای معماری دوره ی سلجوقی، آراسته به گچ بری های زیبا و منحصر به فرد آن عصر مواجه شدند که در دوره های بعد دیگر تکرار نشده است، گچ بری هایی که مشخصه ی ممتاز هنر عصر سلجوقی بود. اعتقاد بر این است که دو اتاق کاوش شده، بخشی از یک آرامگاه بزرگ شبیه آرامگاه فیلسوف معروف بایزید بسطامی در بسطام است که به عصر سلجوقی تعلق دارد».

از آن جا که برای ادامه ی کاوش زمان لازم را نداشتند، اعضاء هیئت همراه با دو کامیون مملو از گچ بری های مکشوف از کاوش اتاق ها به تهران بازگشتند و سپس برای ادامه ی کاوش به شیراز رفتند، با این امید که در بازگشت به تهران، به تقسیم یافته های نیشابور بپردازند، یافته هایی بی نظیری که موزه ی متروپولیتن هرگز مانند آن ها را در اختیار نداشت! کمی بعد یافته های فصل اول نیشابور تقسیم شد. هورنی بروک در این باره گزارش می دهد که:

«نماینده ی موزه ی متروپولیتن توصیه کرد تا کار تقسیم یافته های نیشابور را که موجب رضایت کامل موزه است، تکمیل کنیم. هر چند حجم و اندازه ی یافته های نیشابور چشمگیر نبود، اما می دانستم که نمونه هایی عالی از دوره ی سلجوقی اند... مردان جوان به هنگام کاوش به من گفتند که امیدوارند در اوایل مارس برای ادامه ی عملیات کاوش باز گردند».[۳]

۱. چایلدز، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۲۳۶ . ۸۹۱ ،۴۶۲ در ۲۹ می ۱۹۳۵ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۲۶۲ . ۸۹۱ در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۵ م.
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۲۶۸ . ۸۹۱ ،۵۹۲ در ۸ اکتبر ۱۹۳۵ م.

روزنامه ی ایران در ۲ دسامبر ۱۹۳۶م نوشت که کار هیئت باستان شناسی موزه ی متروپولیتن در نیشابور به اتمام رسیده است و طی آن اشیاء ارزشمندی شامل سفال های باستانی و آثار سلجوقی کشف شده است. یافته ها در حضور وزیر معارف بسته بندی و مهر و موم، و به تهران فرستاده شد تا تقسیم شود. هیئت کاوش برای مدت شش ماه به آمریکا بازگشت.[۱] مریام نوشته های اش را در این باره چنین تمام می کند:

«چنان که در تلگراف شماره ی ۶۱ مورخه ی ۸ دسامبر ۱۹۳۶ آمده، تقسیم یافته های نیشابور و ری بدون هیچ مشکلی انجام شد».

می توان گفت که موزه ی متروپولیتن نیویورک با این یافته ها غنی شد! درسال ۱۹۴۰م موزه ی متروپولیتن به عملیات ۹ فصل کاوش در ایران پایان داد و پس از تقسیم یافته ها، آپتن و تیم او ایران را ترک کردند. پیش از ترک ایران، آپتن بار دیگر از موزه ی متروپولیتن تقاضا کرد تا با کاوش مجدد در نیشابور موافقت کنند. کاردار سفارت آمریکا، وان انگرت، با ادامه ی کاوش ها در زمان جنگ موافق بود. او می نویسد:

«قویاً احساس می کنم که باید برای حفظ حقوق موزه ی متروپولیتن در نیشابور تلاش کنیم، در غیر این صورت ممکن است روس ها و یا حتی آلمان ها حق کاوش آن محوطه را از دست ما خارج کنند».[۲]

انگرت تاریخچه ای از فعالیت های موزه ی متروپولیتن در ایران را تهیه کرد. سه فصل از مجموع نه فصل کاوش موزه ی متروپولیتن در ایران در تخت ابونصر، نزدیک شیراز، و شش فصل نیز در نیشابور انجام شده بود. کاوش های نیشابور در ۱۹۳۵ آغاز شد، شهری که آرامگاه حکیم عمر خیام آن جاست و بر سر راه اصلی مشهد قرار دارد. انگرت ادامه می دهد:

«این کاوش ها را آقایان جوزف آپتن، والتر هویزر[۳] و چارلز ویلکینسن[۴]

۱. گوردون مریام، یادداشت شماره ی ۹۱۱۱/۴۲۰ . ۸۹۱ ،۹۶۴ در ۱۱ دسامبر ۱۹۳۶ م.
۲. انگرت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۳۲۱ . ۸۹۱ ،۱۸۸۸ در ۶ اوت ۱۹۴۰ م.
3. Walter Hauser. 4. Charles K.Wilkinson.

بریتانیایی انجام دادند. سعی آنان در نیشابور به کشف انواع نادری از سفال های قرون هشتم و نهم و دهم میلادی، زمانی که شهر در اوج شکوه خود و در مسیر تجاری به اروپا و آسیای مرکزی و چین و هند بود، انجامید؛ شهری که از بنای آن بیش از ۱۶۰۰ سال می گذشت. سفال های لعاب دار زیبایی که از کاوش به دست آمده اند، نشان می دهد که نیشابور یکی از مراکز هنری مهم در صدر اسلام بوده است. با نمایش این مجموعه ی یافته ها، اینک موزه ی متروپولیتن نیویورک نمونه های منحصر به فردی از گچ بری های نقش برجسته ی زیبا و قاب نماهای گچ بری شده و دیوارهای منقوش را در اختیار دارد. این دیوارها نخستین دیوارهای نقاشی شده ی اوایل اسلام در ایران است که تاکنون کشف شده است. تعدادی سکه ی مکشوف از میان خرابه ها انتساب این یافته های نیشابور به قرون هشتم تا دوازدهم میلادی را پیشنهاد می کند. همچنین آقای آپتن به من اطلاع داد که نتایج اصلی کاوش دو فصل گذشته (۱۹۳۹ و ۱۹۴۰) وجود دو گروه بنا را نشان می دهد که تحت سرپرستی ویلکینسن کاوش شده اند. یکی حمامی است با دیوارهای گچ اندود و نقاشی شده، و دیگری مدرسه ای مذهبی یا مسجدی است با اتاق های متعدد و یک حیاط مرکزی که ویژگی این گونه بناها است. در بعضی از موارد، دیوارها ۳۰ لایه ی اندود و نقاشی دارند که همگی محفوظ مانده اند. کار مطالعه بر روی این یافته ها هنوز کامل نیست، اما اندودهای گچی منقوش چند رنگ در یکی از اتاق های بزرگ نشان می دهد که ظاهراً غالب دیوارها منقوش بوده است. یک قاب نمای بزرگ به موزه ی تهران، و یک نمونه ی مشابه دیگر به موزه ی نیویورک برده شد. در کنار این نقاشی ها، باید گروه بزرگ از سفال های لعاب دار و شیشه های قرن دهم هجری و پیش از آن را به این مجموعه اضافه کرد که از کاوش های قبلی به دست آمده بود و در هر طبقه بندی انواع جدیدی پیدا شده است که به چشم می خورد».

تقسیم این همه یافته میان موزه ی متروپولیتن و دولت ایران بسیار آسان صورت گرفت و آقای آپتن و معاونان اش در این تقسیم، نقش بسیار دشوار و خطیری را ایفا کردند. بنا به گفته ی انگرت آمریکایی، روی هم رفته موزه ی متروپولیتن نیویورک پیوسته بدون تنش و اصطکاک و همراه با یک روح همکاری مشترک و تفاهم با مقامات ایرانی کار کرده است و بدین ترتیب هیچ تعجبی ندارد که موزه ی نیویورک بار دیگر از هیئت وزیران درخواست مجوز کاوش کند. موزه ی متروپولیتن در ۲۱ اکتبر ۱۹۴۰م مجوز ادامه ی کاوش ها را برای سه سال دیگر دریافت کرد که از

فوریه ی ۱۹۴۱ شروع می شد.[۱]
سفارت آمریکا در تهران در پیش رفت کارهای مربوط موزه های پنسیلوانیا و شیکاگو بسیار مؤثر و مفید بود و نقش دیپلماتیک خود را در برقراری ارتباط میان تهران و نیویورک به خوبی ایفا کرد. برای مثال، در یک مورد سفارت آمریکا در تهران خلاف قاعده ی معمول و جاری دیپلماتیک، یک بسته ی مهمور شده توسط آپتن را به موزه ی متروپولیتن در نیویورک منتقل کرد که این مسئله بازتاب خوبی در اداره ی کل خاورمیانه ی وزارت امورخارجه ی آمریکا به جای نگذارد! انگرت درنامه ای به موری در مورخه ی ۴ ژوئن ۱۹۳۷م می نویسد که آپتن درخواست داشت تا در صورت امکان بسته ای را برای او به آمریکا بفرستیم، زیرا که به سرویس پستی اعتماد چندانی ندارد!؟ من درخواست او را پذیرفتم، اما تذکر دادم که برای انجام آن قولی نمی دهم.[۲] موری نیز با ناراحتی به انگرت صراحتاً و آشکارا تذکر می دهد که :

«من باید به شما پاراگراف G از بند ۲۵ فصل ۱۷ دستورالعمل ادارات دیپلماتیک دولت ایالات متحده ی آمریکا را یادآوری کنم که می گوید در مواقع ضروری و اجتناب ناپذیر که نامه های تجاری باید از مجاری دیپلماتیک منتقل شوند، نامه باید سرگشاده و دارای امضای رئیس هیئت در حاشیه ی بسته باشد. اما آن بسته های پستی آپتن، که همراه نامه ی مورخه ی ۴ ژوئن ۱۹۳۷ شما به آمریکا انتقال داده شده‌اند، دارای مهروموم بوده‌اند!؟ با این همه من از بخش توزیع درخواست کردم که آن بسته و نامه ها را به آدرس موزه ی هنر متروپولیتن ارسال کنند. تردید ندارم که لطف شما در پذیرش ارسال این بسته ها حاصل اطمینان شما به آقای آپتن است، در حالی که ارسال چنین بسته هایی از وظایف شما نیست!».[۳]

با این همه سرویس پستی دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران، همچنان به کار خود برای موزه ی متروپولیتن نیویورک ادامه می داد. انگرت می نویسد:

«در مورد تقاضای آقای آپتن پذیرفتم که نامه ای سرگشاده را به آدرس دکتر

۱. انگرت، یادداشت شماره ی ۳۲۶/۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۹۳۵ در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰ م.
۲. نامه ی انگرت به موری، به شماره ی ۴۶۱/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ ژوئن ۱۹۳۷ م.
۳. نامه ی موری به انگرت، به شماره ی ۴۶۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۲ ژوئیه ی ۱۹۳۷ م.

موریس دیمان[1] در موزه ی متروپولیتن نیویورک ارسال کنم که شامل چند نگاتیو و نقشه ی باستان شناختی بود؛ که تحت شرایط موجود ارسال آن ها با پست معمولی قابل اطمینان نیست. آقای آپتن، ضمن تشکر، اصرار داشت تا بسته ی نامبرده در اداره ی کل خاورمیانه ی وزارت امور خارجه بماند، تا زمانی که نماینده‌ای برای دریافت آن از سوی موزه معرفی شود».[2]

و به همین دلیل در ۲۱ فوریه ۱۹۴۱م آپتن از طرف موزه ی متروپولیتن از موری قدردانی کرد:

«از لطف و عنایت شما، که پیوسته ما را در انجام کارهای مان در ایران یاری کرده اید، بسیار سپاس گزارم».[3]

هیئت هاروارد ـ اشتاین در ایران ۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۱م

پس از خروج دانشگاه هاروارد از چین، موزه ی فاگ در بوستون و دانشگاه هاروارد به کار در ایران ابراز تمایل کردند. آقای لارنس لاول[4] ریاست دانشگاه هاروارد در نامه ی مورخه ی ۹ ژوئن ۱۹۳۱م به ویلیام کاسل،[5] معاون وزارت امور خارجه می نویسد:

«سال قبل وزارت امور خارجه به قدر کافی به این دانشگاه عنایت داشت تا به سفارت آمریکا در پکن توصیه کند که به آقای سر اورل اشتاین که از طرف دانشگاه هاروارد، در چین فعالیت می کرد، مساعدت شود. اورل اشتاین به عنوان تبعه ی بریتانیا کمک های اولیه را از سفارت بریتانیا می گرفت، اما با این همه سفارت آمریکا از کمک به او دریغ نکرد. متأسفانه چینی ها از روی حسادت نسبت به فعالیت های باستان شناختی خارجیان، مجوز کار اشتاین در چین را لغو کردند. حالا اورل اشتاین تحقیقات خود را به جنوب ایران انتقال داده است و سفارت بریتانیا از او حمایت می کند، و اینک درخواست می کنم که اگر وزارت امورخارجه مایل است، همانند مأموریت چین، به آقای اشتاین که تحقیقات او در زمستان آینده شروع خواهد شد، کمک کند».[6]

1. Maurice Dimand.

۲. انگرت، یادداشت شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۳۲۱، ۱۸۸۸ در ۸ اوت ۱۹۴۰ م.

۳. نامه ی آپتن به موری، به شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۳۲۶ در ۲۵ فوریه ی ۱۹۴۱ م.

4. Lawrence Lowell. 5. William Castle.

۶. نامه ی لاول به کاسل، به شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۱۰۹ در ۹ ژوئن ۱۹۳۱ م.

جوابیه ی کاسل در ۱۱ ژوئن به لاول اطلاع داد که:

«خوش حال خواهیم شد به اشتاین از طریق سفارت آمریکا در تهران، به همان نحوی که در چین انجام می شد، مساعدت کنیم».

دستورالعمل کاسل به هارت در تهران ابلاغ شد تا به هیئت باستان شناسی دانشگاه هاروارد به طور کامل مساعدت کند:

«در حالی که این هیئت باستان شناسی اساساً وابسته به ادارات بریتانیایی است ـ که بسیار فعال اند ـ و **نماینده ی برون مرزی آن ها** محسوب می شود، باز هم لازم است که از کمک های دیپلماتیک دولت آمریکا از طریق سفارت آمریکا در تهران برخوردار شود.
وزارت امورخارجه علاقه مند است که کارمندان آن در ایران به این هیئت کمک های لازم و مقدور را ارائه دهند و پیشنهاد می کند که تماس های لازم با همکاران بریتانیایی حفظ شود».[۱]

مطبوعات تهران درباره ی پیش رفت هیئت باستان شناسی اشتاین اطلاعاتی می دهند. روزنامه ی اطلاعات در ۳ اکتبر ۱۹۳۲م گزارش می دهد که سر اورل اشتاین یکی از مردان معروف در عرصه ی فرهنگ در بریتانیا است که مأمور انجام تحقیقات فشرده در ناحیه ی خلیج فارس شده است. اطلاعات می نویسد که سال قبل با اجازه ی دولت ایران، اشتاین تحقیقات مشابهی را انجام داده است. در تفسیر هارت نسبت به این اخبار چنین خوانده می شود:

«سال قبل که سر اورل اشتاین از طرف دانشگاه هاروارد به تحقیق مشغول بود، بازدیدی از تهران نداشت. به این دلیل، مسیو گدار معتقد است که این رفتار اشتاین موجب پیچیده های ناخوش آیندی در محافل اداری ایران درباره ی او شده است. اگر اداره ی کل خاورمیانه ی وزارت امور خارجه اطلاعاتی درباره ی اهداف کنونی اشتاین در ایران دارد، سفارتخانه مشتاق است تا از آن باخبر شود، به ویژه اگر این بار هم قصد آمدن به تهران را نداشته باشد. در تهران تصور می شود که هدف اشتاین ادامه ی تحقیقات برای یافتن راه تجاری باستانی از بین النهرین به دره ی رود سند است».[۲]

تحقیقات میدانی اشتاین تا اواخر ۱۹۳۶م ادامه یافت. روزنامه ی اطلاعات

۱. دستورالعمل شماره ی ۸۹۱.۹۲۷/۱۰۹ کاسل به هارت، در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۱ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۸۹۱.۹۱۱۱/۳۱۳، ۱۲۳۳ در ۱۵ اکتبر ۱۹۳۲ م.

در ۱۸ ماه می ۱۹۳۶م گزارشی درباره ی خرم‌آباد لرستان چاپ کرد که در آن باستان شناس معروف بریتانیایی سر اورل اشتاین پس از هفت ماه بررسی باستان شناختی در غرب و جنوب ایران، همراه با آقای بهمن کریمی نماینده ی وزارت معارف، از طریق مسیر الشتر ـ هرسین ـ کرمانشاه به خرم‌آباد رسیده است.[۱] روزنامه ی ایران در ۱۱ دسامبر ۱۹۳۶ می نویسد که در هجده ماه گذشته اشتاین مناطقی را در مسیر شیراز و ارومیه گمانه زنی کرده است و در تمام مسیر و مدت سفر، آقای بهمن کریمی نماینده ی وزارت معارف ایشان را همراهی می کرده است. مقاله اضافه می کند که اشتاین اشیاء ارزشمند تاریخی بسیاری را کشف کرده، و سپس به لندن بازگشته است.[۲] اشتاین در کتاب خود به سال ۱۹۴۰م این اشیاء ارزشمند تاریخی را توصیف می کند:

«با لطف و همکاری و عنایت وزارت معارف، من اجازه یافتم تا تمام این آثار باستانی را در موزه ی بریتانیا برای مطالعات تخصصی جمع کرده، و با توجه به قانون عتیقات ایران در فرصت مقتضی آن ها را به دو گروه مساوی تقسیم کنم. این موافقت نامه ی سخاوتمندانه امکان مطالعه ی تحلیلی و توصیف یافته ها را فراهم کرد. مجموعه را برای مطالعه در اختیار دوست هنرمندم فرد آندروز[۳] همکار افتخاری مان قرار دادم تا با دقت تمام جزئیات را بررسی کند و اطلاعات لازم را به دست آورد. احساس می کنم که از همکاری و اعتماد موزه ی بریتانیا باید بسیار متشکر بود که برای نگه داری و حفاظت از سهم این جانب از اشیاء در موزه ی بریتانیا، با کمال سخاوت مبلغ سیصد پوند استرلینگ اعتبار اختصاص داد. من از این بذل توجه بسیار متشکرم، زیرا در غیر این صورت ناگزیر بودم تمامی هزینه های تحقیقات از جمله هزینه های کاوش را از جیب شخص خود پرداخت کنم».[۴]

همان طور که اشتاین آشکارا اعتراف می کند، چهار سال بعد یعنی در ۱۹۴۰م هنوز تقسیم یافته هایی که از ایران خارج کرده و به موزه ی

۱. مریام، یادداشت شماره ی ۹۱۱۱/۳۰۷ . ۸۹۱ ، ۸۲۴ در ۱۲ ژوئن ۱۹۳۶ م.
۲. مریام، یادداشت شماره ی ۸۹۱ . ۹۲۷/۴۲۱ ، ۹۵۸ در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۶ م.
3. Fred Andrews.
۴. از صفحه ی ۱۴ کتاب راه های باستانی غرب ایران، اثر سر اورل اشتاین، چاپ انتشارات مک میلان در لندن، ۱۹۴۰.

بریتانیا بوده، انجام نشده است!؟ افزون بر این که اصولاً نماینده ی ایران در لندن برای تقسیم یافته ها معلوم نبود و بالاخره نیز چنان که آشکار است، **تمامی این آثار به تملک موزه ی بریتانیا درآمد!**

گدار و باستان شناسی فرانسه در ایران

دولت فرانسه با موافقت نامه ی ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷م به انحصار خود در باستان شناسی ایران پایان داد و در مقابل دولت ایران یک فرانسوی را به عنوان مدیر کل عتیقات ایران، و ریاست کتابخانه و موزه استخدام کرد. استخدام این فرانسوی برای پنج سال مقرر شده بود، و پس از آن دولت ایران به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد تا با استخدام یک دانشمند فرانسوی دیگر برای پنج سال آتی موافقت کند. در ۲۹ آوریل ۱۹۲۸م مجلس استخدام آندره گدار را پذیرفت و قرارداد او در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۸م امضاء شد. قرارداد پنج ساله ی گدار در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۳م تمام شد و در ۳ دسامبر ۱۹۳۳م مجلس شورای ملی دوباره به استخدام گدار برای پنج سال دیگر رأی داد. وادزوورث این ماجرا را چنین شرح می دهد:

«من اخبار خوش آیندی درباره ی استخدام دوباره ی این دانشمند فرانسوی شنیده ام. رابطه ی من با مسیو گدار هم از نظر اداری و هم به لحاظ شخصی، دوستانه و رضایت بخش است. به لحاظ کمک های او به باستان شناسی آمریکا در ایران، از او سپاس گزارم».[۱]

در ۱۲ مارس ۱۹۳۹م مجلس ایران، وزیر معارف را به استخدام دوباره ی گدار، به سبب این که کار او از هر نظر مورد رضایت دولت ایران و هنوز مورد نیاز بود، مکلف کرد. انگرت در این باره می نویسد:

«باخبر شدم که اگر روابط دیپلماتیک فرانسه با ایران به سطح مطلوبی نرسد، علی رغم کار رضایت بخش گدار، قرارداد استخدام دوباره ی او تمدید و تجدید نخواهد شد».[۲]

۱. جرج وادزوورث، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۱۷۷. ۸۹۱، ۱۵۹۵در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۳ م.
۲. انگرت، یادداشت شماره ی ۹۲۷/۳۱۱. ۸۹۱، ۱۵۴۹در ۱۴ مارس ۱۹۳۳ م.

گدار در تمامی تقسیم یافته های کاوش آمریکاییان، نماینده ی دولت ایران بود. میرون بمنت اسمیت در گفت و گو با کاردار سفارت آمریکا، گوردون مریام، می نویسد که گدار به دولت فرانسه اولتیماتوم داده بود:

«گرچه گدار در اصل کارمند اداری دولت فرانسه است، اما به دولت فرانسه گوشزد کرد که وظایفی نیز در قبال دولت ایران دارد. به خصوص در این ایام که حقوق خود را از دولت فرانسه نمی گیرد. اما دولت فرانسه می داند که حضور گدار در ایران از لحاظ فنی برای فرانسه حیاتی است. به همین دلیل، هر یک سال کار او در ایران، تا وقتی که بازنشسته شود، معادل دو سال کار محسوب می شود».

از نظر اشمیت، گدار به فرانسه خدمات بسیار ارزشمندی عرضه کرده بود و دولت فرانسه باید سپاس گزار او می بود. هیئت های فرانسوی در محوطه های بزرگ باستانی کاوش نمی کردند و اگر هم می کردند، همانند شوش به طریق و سیاق خود عمل می کردند: آهسته و با رعایت حداقل هزینه ها. **فرانسوی ها در اصل بیش تر به محوطه های باستانی کوچک اما بسیار غنی و سرشار از آثار باستانی علاقه داشتند. روش فرانسویان این بود که اجازه می دادند در ابتدا سوداگران اشیاء عتیقه چنین محوطه هایی را پیدا و حفاری کنند! سپس فرانسویان وارد عمل می شدند و با کنار زدن دلالان عتیقه، خود کاوش می کردند!! در چنین مکان هایی یا فرانسویان کاوش می کردند، یا هیچ کس!!!**[۱]

براساس موافقت نامه ی میان هیئت باستان شناسی فرانسه و دولت ایران، تقسیم یافته های شوش در چهارچوب قانون جدید عتیقات بود. از طرف دولت ایران دو نفر مأمور و بازرس کاوش های شوش بودند: وحید الملک شیبانی وزیر اسبق معارف، و ارنست هرتسفلد که یک بار سابقه ی کار در شوش را داشت. رفتار آنان نسبت به باستان شناس فرانسوی و معاون هندی اش توهین آمیز بود و پیوسته دو مقام اداری فرانسویان را زیر نظر داشتند، و به محض کشف شی ئی فوراً آن را تحویل گرفته و در اتاقکی

۱. مریام، یادداشت شماره ی ۲۸۴/۹۲۷، ۸۹۱، ۹۰۸ در ۲ اکتبر ۱۹۳۶ م.

مهروموم شده نگه می‌داشتند و به باستان‌شناسان فرانسوی اجازه‌ی دست‌رسی نمی‌دادند! موگراس، وزیر مختار فرانسه در تهران، به این روش سخت معترض بود و می‌گفت که بی‌گمان چنین رفتاری با هیئت آمریکایی در دامغان که نزدیک تهران است نمی‌شود، حال آن که با فرانسویان در شوش رفتاری خلاف نزاکت صورت می‌گیرد.[۱]

انتصاب ژان پوزی[۲] به عنوان وزیر مختار جدید پاریس در تهران، موقعیت فرهنگی و باستان‌شناختی فرانسه در ایران را اندکی بهبود بخشید. هورنی بروک از وزیر مختار جدید فرانسه که پیوسته از برتری فرهنگی فرانسه سخن می‌گفت و موقعیت موفق گدار در افغانستان و ایران را به رخ دیگران می‌کشید و از هر فرصتی برای توسعه‌ی عملیات هیئت فرانسوی در شوش بهره می‌برد، دل خوشی نداشت.[۳] در ۱۹۳۵م رقابت شدید میان آمریکا و فرانسه بر سر مصالح و منافع باستان‌شناسی آن‌ها در ایران به حالتی بحرانی درآمد. هورنی بروک در همان یادداشت می‌گوید:

«شکست گدار در تلاش برای ممانعت از توافق‌نامه‌ی جدید، اخیراً موضع مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو را برای تأمین سریع‌تر اعتبارات پرسپولیس تقویت کرد، امری که بی‌تردید به پرستیژ فرهنگی فرانسه در ایران بسیار لطمه خواهد زد. به نظر می‌رسد که وزیر مختار جدید فرانسه برای بازگرداندن آب رفته از جوی به تهران اعزام شده است. باید یادآوری شود که هر چند هدف ظاهری سفارت فرانسه در تهران ارتقاء مصالح و منافع فرهنگی فرانسه است، اما در وزارت معارف پیش‌رفت چندانی نداشته است».

هورنی بروک وقت خود را مصروف شرح خصومت فرانسه با منافع باستان‌شناسی آمریکا در ایران می‌کند:

«باید اشاره کنم به تعدادی یادداشت دست یافته‌ام که اخیراً آندره گدار مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران، در مخالفت با هرتسفلد و نحوه‌ی تأمین اعتبار برای مؤسسه‌ی شرق‌شناسی شیکاگو نوشته بود. من در جریان مذاکرات طولانی آن‌ها بودم و متقاعد شدم که هدف آندره گدار این است که پرسپولیس

۱. هارت، یادداشت شماره‌ی ۹۲۷/۹۷ . ۸۹۱ ، ۴۶۴ در ۲۳ مارس ۱۹۳۱ م.

2.Jean Pozzi.

۳. هورنی بروک، یادداشت شماره‌ی ۹۲۷/۲۵۵ . ۸۹۱ ، ۵۰۸ در ۱۵ ژوییه‌ی ۱۹۳۵ م.

را فرانسویان کاوش کنند و نه آمریکاییان! این کاوش می تواند یا از طرف موزه ی لوور و یا از سوی وزارت آموزش عمومی و با استخدام چند باستان شناس فرانسوی انجام شود. موفقیت های هیئت باستان شناسی آمریکا نسبت به فرانسویان کاملاً آشکار است. وزیر مختار فرانسه هیچ فرصت دیپلماتیکی را برای حمایت از باستان شناسان فرانسوی از کف نمی دهد و در گفت و گو با من هم اظهار داشت که کاوش های شوش بزرگ ترین و موفق ترین پروژه ی کاوش در ایران بوده است. با توجه به تثبیت موقعیت فرهنگی فرانسویان در جنوب ایران و دیدگاه های خاصی که وزیر مختار فرانسه و آندره گدار نسبت به هیئت باستان شناسی آمریکا در ایران دارند، از نظرمن واجب است که حتماً سه هیئت باستان شناسی آمریکا در پرسپولیس، ری و لرستان در سال ۱۹۳۶ عملیات خود را زیر نظر اشمیت آغاز کنند. به این مؤسسات باید قویا تأکید شود که با جدیت کار کنند و احتمالاً با تحقق موافقت نامه ی کاوش پرسپولیس، آن موفق ترین کاوشی خواهد بود که تا به حال در ایران انجام شده است».[۱]

در جملات بالا منظور از اصطلاح تثبیت موقعیت فرهنگی فرانسه در جنوب ایران، کاوش فرانسویان در بیشاپور و کازرون در استان فارس بود که فاصله ی اندکی با پرسپولیس داشت.

موافقت دولت ایران با کاوش فرانسویان در کازرون و بیشابور، شمار هیئت های فرانسوی در ایران را به پنج هیئت افزایش داده بود؛ که سه هیئت دیگر در شوش، کاشان و نهاوند مشغول بودند. این دو کاوش اخیر، از طرف کریشمان[۲] نماینده ی موزه ی لوور تأمین اعتبار شده بود. هورنی بروک با اطلاعات کمی که درباره ی بیشاپور داشت، نوشت که آن جا به دلیل خرابه های باستانی اش معروفیت دارد:

«می گویند که این خرابه ها در شمال شرقی کازرون است و مجسمه های شاپور، بهمن اول و بهمن دوم آن جا است؛ همچنین آن جا مجسمه ی قابل توجهی از والرین امپراطور روم هست که در مقابل شاپور به زانو افتاده است. شهر بیشاپور همچون پرسپولیس به دستور اسکندر کبیر تخریب شد و ساسانیان آن را از نو ساختند و اعراب دوباره تخریب کردند».[۳]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۶۹/۹۲۷، ۸۹۱، ۶۲۱ در ۶ نوامبر ۱۹۳۵ م.
۲. M. Krechman خواننده ی محترم بارمن گیرشمن، مستشرق فرانسوی، اشتباه نگیرد. [مترجم]
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۶۹/۹۲۷، ۸۹۱، ۶۲۱ در ۶ نوامبر ۱۹۳۵ م.

نکته ی قابل توجه در تفاوت میان باستان شناسی ایران و بین النهرین این است که در ایران، باستان شناسی صرفاً امری آمریکایی بود، حال آن که در بین النهرین هیئت ها مشترکاً آمریکایی ـ بریتانیایی بودند. از زمان برقراری قیمومیت بریتانیا بر عراق، مؤسسات آمریکایی نیز در باستان شناسی بین النهرین شریک بریتانیایی ها بودند و رابطه ای پرمنفعت و دو جانبه میان آن ها برقرار بود. درعراق، آمریکایی ها سرمایه ی کار، و بریتانیایی ها نیروی کار را تأمین، و تشریفات اداری را رفع رجوع می کردند. در واقع، اولین دو هیئت کاوشی که پس از اتمام جنگ جهانی اول به عراق اعزام شد آمریکایی ـ بریتانیایی بود: موزه ی بریتانیا و دانشگاه پنسیلوانیا در اور هیئتی بسیار موفق بودند که هزینه اش را بشردوست معروف آمریکایی آقای جان راکفلر تأمین می کرد. کمک های راکفلر در ۱۹۲۵م شروع شد و سالانه پانزده هزار دلار آمریکا به هیئت اور از طریق موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا می پرداخت.[1] هیئت اور از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۴م کاوش کرد. هیئت مشترک آمریکایی ـ بریتانیایی کیش[2] نیز از همکاری موزه ی شیکاگو و دانشگاه آکسفورد شکل گرفت: ارنست مک کای[3] در سال ۱۹۲۳م از طرف موزه ی فیلد شیکاگو کاوش را آغاز، و دانشگاه آکسفورد در ۱۹۳۳م آن را تمام کرد. گاهی این سوءظن به ذهن خطور می کند که تفاهم نامه ای پنهان میان آمریکا و بریتانیا وجود داشته است که بریتانیایی ها باستان شناسی ایران را در مقابل نفت ایران، به آمریکایی ها واگذار کرده بودند![4]

1. Bernhardsson, Reclaiminga Plundered Past,pp. 231-233.

۲. کیش بقایای شهری است سومری در جنوب کشور عراق. خواننده ی محترم با جزیره ی کیش در خلیج فارس اشتباه نگیرد. [مترجم]

3. Ernest Mac Kay.

۴. همان کتاب، ص ۲۳۷.

فصل پنجم
هیئت باستان شناسی مؤسسه‌ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در پرسپولیس (تخت جمشید)

در آغاز دسامبر ۱۹۳۰ م پروفسور جیمز هنری برستد، رئیس مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، برای مرمت پرسپولیس تقاضای صدور مجوز کرد. تقاضانامه را پروفسور ارنست هرتسفلد، مشاور آلمانی هیئت باستان شناسی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا در امور ایران، تنظیم کرده بود. پیش تر اشاره شد که وولیسن، از دانشگاه پنسیلوانیا، به دو دلیل از تقاضای صدور مجوز کار در پرسپولیس امتناع کرد: اول این که از برانگیختن سوءظن سیاسی بخشی از دولت ایران هراس داشت و دوم آن که باور داشت در مقابل صرف مخارج سنگین، دست آوردهای کمی خواهد داشت، زیرا هر چه که در جریان کاوش پیدا می شد، لازم بود در محل نگهداری شود تا به کار مرمت بناهای پرسپولیس بیاید و جا به جایی آن ها امکان نداشت. به علاوه حتی اگر به او اجازه ی مرمت پرسپولیس هم داده می شد، باز هم برستد که از حمایت راکفلرها برخوردار بود، مناسب ترین شخص برای انجام آن بود.[۱] در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ م هارت پیام زیر را با تلگراف به برستد فرستاد:

«آقای برستد، مؤسسه شرق شناسی شیکاگو، ظاهراً مجوز مرمت پرسپولیس

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۱۶ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۲۴ در ۳ دسامبر ۱۹۳۰ م.

به عنوان نخستین دستور هیئت وزیران پس از تصویب قانون جدید عتیقات، صادر شده است».[۱]

هارت گزارش می دهد که این روزها، و پس از تصویب قانون عتیقات در ۹ دسامبر، هیئت وزیران با وی دیداری داشته است و تنها پس از چند دقیقه تبادل نظر تصمیم گرفته شد تا به پروفسور برستد اجازه ی کار داده شود. هارت می افزاید که:

«تصمیم قابل قبول و مورد تأیید هیئت وزیران هیجان انگیز است، زیرا که طرح بررسی هرگونه همکاری برای عملیات مرمت در پرسپولیس اتلاف وقت محسوب می شد، هر چند که قانون اخیر عتیقات راه را برای دریافت تقاضانامه ها و صدور مجوز باز کرده است».

تیمورتاش در جواب هارت که از او پرسیده بود که دولت ایران چه طور توانسته است با این سرعت عملیات مرمت در پرسپولیس را بپذیرد، گفته بود:

«حالا که قانون عتیقات تصویب شده است، آمریکایی ها نیز اجازه ی فعالیت باستان شناختی در ایران را خواهند داشت. دولت ایران مصمم بوده است که این اجازه را برای آن ها صادر کند».[۲]

هارت همچنین اطلاعات مهم زیر را اضافه می کند:

«فروغی، وزیر امور خارجه ی ایران، حامی اصلی تقاضای مجوز کار آمریکایی ها در جلسه ی هیئت وزیران بود. پیش تر هم او بود که برای تصویب قانون عتیقات، پس از این که هیئت وزیران به پیش نویس آن روی خوشی نشان نداد، بسیار کوشیده بود».

مجوز اصلی مؤسسه ی شرق شناسی در سال ۱۹۳۰م تنها شامل مطالعات علمی و عملیات مرمتی در کارهای صفه ی تخت جمشید، و بدون سخنی از تقسیم یافته ها بود. در نامه ی شماره ی ۶۶۳۱ مورخه ی ۱۶ دسامبر

۱. هارت، تلگراف شماره ی ۴/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱ در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۲۳/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۲۳۸ در ۱۶ دسامبر ۱۹۳۰ م؛ طرح برستد، تأسیس یک مؤسسه ی باستان شناختی در ایران را هم شامل می شد. همچنین نگاه کنید به منابع زیر:
Mortimer Wheeler (1968), Flames over Perspolis. New York: William Morrow; Ann Britt Tilia (1972), Studies & Restorations at Perspolis & Other Sites in Fars, vol. 16-18, Rome: ISMEO.

۱۹۳۰م، مهدی قلی خان هدایت نخست وزیر ایران به هرتسفلد می نویسد:

«در نامه ی ۲۸ نوامبر، از طرف مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، جناب عالی تقاضای مجوز کار مرمتی در ویرانه های پرسپولیس را از دولت ایران کرده بودید. با توجه به آن چه از وضعیت پرسپولیس در گزارش شما منعکس است، عملیات شما فقط می تواند در چهارچوب زیر انجام شود:
۱. خاک برداری و پاک سازی محوطه ی پرسپولیس از آوار و خاک و خاشاک.
۲. فراهم کردن ابزار و وسایل حفاظت و مرمت بناها و افراشتن و نصب قطعات فرو افتاده ی ابنیه.
۳. تعمیر و بازسازی بناهای کوچک داریوش.
۴. مرمت و خاک برداری و پاک سازی کانال های آب تخت جمشید».[۱]

بلافاصله پس از صدور مجوز برای برستد، بیانه ای مفصل از طرف وزارت امور خارجه ی آمریکا در واشینگتن در ۱۰ دسامبر ۱۹۳۰م صادر شد که با این جمله آغاز می شود:

«امروز وزیر مختار آمریکا در ایران، چارلز هارت، به وزارت امورخارجه گزارش داد که دولت ایران ظاهراً با صدور مجوز برای عملیات مرمت در پرسپولیس توسط آقای جیمزهنری برستد، مورخ وشرق شناس شهیر، موافقت کرده است».

این بیانیه، اطلاعاتی هم درباره ی سوابق جیمز هنری برستد صاحب کرسی مصرشناسی و تاریخ شرق دانشگاه شیکاگو، می دهد:

«او یکی از بزرگ ترین متخصصان مصرشناسی جهان، مدیر موزه ی شرق شناسی هاسکل[۲] در دانشگاه شیکاگو و مؤلف کتب متعددی است که معروف ترین آن ها کتاب تاریخ جامع مصر است که در ۱۹۰۵ به چاپ رسید».

هنری برستد مدیر مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو از بدو تأسیس آن در سال ۱۹۱۹م بود. از نظر وزارت امورخارجه ی آمریکا هیچ شرق شناس آمریکایی به تر از هنری برستد نمی تواند کاخ بزرگ هخامنشیان را در پرسپولیس مرمت کند.[۳]

۱. هورتی بروک، ضمیمه ی یادداشت شماره ی ۷۹/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۶۹ در ۱۶ می ۱۹۳۴م.
2. Haskell.
۳. بیانیه ی مطبوعاتی وزارت امور خارجه ی ایالات متحده آمریکا، به شماره ی ۵/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۰ دسامبر ۱۹۳۰م.

بیانیه همچنین شامل اطلاعاتی درباره ی پرسپولیس و ویرانه های باستانی نزدیک استخر در حدود ۴۰ مایلی شمال شرقی شیراز و پرسپولیس بود که محل اقامت شاهان هخامنشی در مدت سلطنت داریوش اول (حدود ۵۲۰ ق.م)، و بنابراین پایتخت ایران باستان شناخته می شد. بناهای اصلی شهر خرابه هایی است که قدمت آن ها به دوران داریوش و جانشینان او می رسد. پرسپولیس، که در دامنه ی کوه قرار دارد، هرگز به میزان شهرهای مهمی چون شوش و بابل و اکباتان که پایتخت دولت های باستانی مستحیل شده در امپراطوری هخامنشی بودند، توسعه نیافت. آن پایتخت ها پس از سقوط، به شکل شهرهای مهم امپراطوری پارس درآمدند. به نظر می رسد که **پرسپولیس به دلیل پرت افتادگی آن، از دید یونانیان پنهان مانده بود!** تا این که اسکندر کبیر آسیا را فتح کرد و بر طبق روایات، تخت جمشید را به آتش کشید. علی رغم این حادثه ی احتمالی و همراه با شاید و احتمال، پرسپولیس ظاهراً تا حدود ۳۱۶ ق.م به حیات خود ادامه داده است. با این تفاوت که پایتخت پارسیان، حالا ایالتی از ایالات امپراطوری اسکندر مقدونی و جانشینان او بود. در بیانیه، اطلاعاتی هم درباره ی استخر وجود داشت. استخر، شهری که نزدیک پرسپولیس سوخته قرار دارد، در حدود ۲۰۰ میلادی حاکم نشین منطقه و سپس تختگاه دومین امپراطوری بزرگ پارس یعنی ساسانیان شد. شاهان ساسانی هم مانند سلاطین هخامنشی صخره های اطراف شهر را با نقوش برجسته و حجاری پر کردند. با این همه **استخر** هم به عنوان یک شهر آموزشی و مرکزی مذهبی درست مانند پرسپولیس، **برای رومیان و یونانیان**، علی رغم روابط درازمدت چهارصد ساله ی آن ها با پارسیان **ناشناخته ماند**!! در حمله ی اعراب در قرن هفتم میلادی استخر در برابر مهاجمان عرب بسیار مقاومت کرد، اما در نهایت گشوده شد، ولی نابود نشد و به حیات خود به عنوان شهری مهم تا قرن دهم میلادی ادامه داد. روستاهای اطراف استخر تا هنگام جنگ هایی که در قرن هجدهم میلادی اتفاق افتاد، آباد بودند.

برستد بلافاصله پس از کسب مجوز کار در پرسپولیس و اطلاع آن به واشینگتن، هرتسفلد را به دلیل عدم تأمین بودجه ی لازم از سوی مؤسسه ی شرق شناسی سرزنش کرد. هرتسفلد در پاسخ، تلگرافی با این مضمون فرستاد:

«مجوز کار در پرسپولیس توسط هیئت وزیران و بعد از اعمال فشارهای فراوان و اصرارهای زیاد برای شما صادر شده است و حالا اگرشما کار را انجام ندهید، اعتبار و آبروی مؤسسه ی شرق شناسی و منافع آمریکا در ایران و به علاوه باستان شناسی آمریکا در ایران به خطر می افتد. به تر آن است که کار را در ماه مارس هر چه سریع تر، هر چند در مقیاس و ابعادی کوچک شروع کنید تا در فرصت مناسب کار را توسعه دهید. در دو سال اول سالانه ۲۰ هزار دلار لازم است. شکست شما در این کار مرا ناچار خواهد کرد تا ایران را ترک کنم».[۱]

هارت نیز به برستد تلگرافی فرستاد و تأکید کرد که اگر کار را در این خرابه های جهان باستان آغاز نکند، روابط دو کشور لطمه خواهد دید و دولت ایران به این زودی ها دولت آمریکا را نخواهد بخشید.[۲] موری نیز به ویلیام کاسل، معاونت وزارت امور خارجه، اطلاع داد که:

«دولت ایران به برستد مجوز مرمت پرسپولیس را داده است، اما حالا برستد مجوز را فراموش کرده است، و ظاهراً به بهانه ی نبود بودجه ی کافی می خواهد از ادامه ی کار شانه خالی کند... گمان می کنم در صورت وقوع این امر، آن هم پس از سعی و تلاش بسیار برای دریافت اجازه ی کار مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس، آقای هارت مطمئن است که روابط دو دولت آمریکا و ایران دچار لطمه ی شدید خواهد شد و دولت ایران آن را بسیار دیر فراموش خواهد کرد. پروفسور برستد نباید عملی انجام دهد که دولت ایران در این مسیر قرار گیرد».[۳]

از پی تقاضای موری، ویلیام کاسل به برستد نامه ای نوشت و اطلاع داد که وزیر مختار آمریکا در تهران و وزارت امورخارجه امیدوارند که مؤسسه ی شرق شناسی بپذیرد که عملیات مرمت پرسپولیس را انجام دهد.

۱. تلگراف هرتسفلد به برستد، به شماره ی ۷/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۸ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. هارت، تلگراف شماره ی ۹/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۳. تذکاریه ی موری به کاسل، به شماره ی ۱۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ م.

در پایان نامه، کاسل از برستد می خواهد تا خواسته ها و شرایطی را که مؤسسه برای انجام کار از دولت ایران می طلبد، اطلاع دهد؛ و نیز دیدگاه های شخصی وی را جهت پذیرش تحقق این پروژه جویا شد.[۱] جواب برستد به کاسل حاوی نکات روشن کننده ی جالبی است. مؤسسه ی شرق شناسی بیش از یازده عملیات صحرایی در خاورمیانه را اداره می کرد و توسعه ی فعالیت ها به ایران با دشواری هایی روبه رو شده بود. پیش تر مانع اصلی در توسعه ی فعالیت ها به ایران، فقدان قانون عتیقات بود، اما پس از تصویب قانون جدید عتیقات برستد به هرتسفلد طی تلگرافی اطلاع داده بود که برای انجام پروژه ی مرمت در پرسپولیس بر اساس طرح قبلی امکان سنجی کند. بر اساس طرحی که قبلاً ارائه شده بود، برنامه ی کار شامل خاک برداری و مرمت کل پرسپولیس در مدت دو سال با مبلغ صدهزار دلار بود. برستد در نامه اش به کاسل تأکید می کند که او از هرتسفلد صرفاً درخواست امکان سنجی را داشته است و نه این که هرتسفلد برود و درخواست صدور مجوز کند! او درخواست مجوز اجرای پروژه را موکول به تأمین بودجه ی لازم کرده بود و حالا هم ناگزیر موافقت نامه ی صادر شده برای کار در پرسپولیس باید تا زمانی که مؤسسه ی شرق شناسی بودجه و اعتبار لازم و کافی را فراهم کند، منتظر بماند!! همچنین برستد اشاره می کند که:

«من می دانم که درک و تشخیص تفاوت میان دو کلمه ی امکان سنجی و تقاضای صدور موافقت نامه برای شرقی ها بسیار دشوار است... بنابراین عمل هرتسفلد و رأی هیئت وزیران ایران به صدور مجوز و نتایج و عواقب غیر منتظره ی این کار، مؤسسه ی شرق شناسی را در موقعیتی دشوار قرار داده و به دردسر انداخته است. نتیجه این است که وضعیت بسیار ناخوشایندی برای مؤسسه پیش آمده است که اگر مهر انصراف بر این طرح زده شود، در تهران بسیاری متضرر خواهند شد».[۲]

در پایان نامه برستد به وزارت امورخارجه اطمینان می دهد که او و

۱. نامه ی کاسل به برستد، به شماره ی ۱۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۲۲۴ در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. نامه ی برستد به کاسل، به شماره ی ۱۳/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۰ م.

مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو هر تلاشی را به کار خواهد بست تا امکاناتی برای اجرای موافقت نامه فراهم کنند، اما اخبار ناتوانی مالی برستد، هارت را آشفته کرده بود:

«پروفسور برستد باید مشکل مالی قضیه را حل کند. برستد می داند که راکفلر جوان در عراق از پروژه هایی با مقیاس بزرگ حمایت می کند و او می تواند با آگاه کردن او از پروژه ی ایران وی را برای کمک تشویق کند».[۱]

اندکی بعد برستد با کمال مسرت به کاسل اطلاع داد که بودجه ی عملیات پرسپولیس فراهم شده است. هرتسفلد هم پس از اطلاع، بلافاصله مقدمات کار در پرسپولیس را آماده کرد.[۲] کاسل با تبریک به برستد، به خاطر حل مشکلات مالی پروژه، به وی نوشت که عملیات مؤسسه ی شرق شناسی در ایران اعتباری بزرگ برای دولت ایالات متحده ی آمریکا فراهم خواهد کرد و به طور غیرمستقیم به مصالح و منافع آمریکا در ایران یاری خواهند رساند![۳] در آوریل ۱۹۳۱م برستد به واشینگتن رفت تا در آکادمی علوم آمریکا سخن رانی کند. موری و کاسل با دعوت او در جلسه حضور داشتند. او طرح های کاوش های باستان شناختی خود را در ایران شرح داد و از نقشه اش برای تأسیس کرسی ایران شناسی در مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو خبر داد. از نظر برستد، باستان شناسی آمریکا در ایران درشت ترین الماس ها را به چنگ خواهد آورد!! موری در نامه اش به هارت خاطرنشان کرد که:[۴]

«البته درک می کنید که وزارت امورخارجه علاقه مند است از یاری به این پروژه دریغ نکنید، زیرا موفقیت در آن، موجب ارتقاء پرستیژ آمریکایی در این گوشه از جهان خواهد شد».

کارها در ایران با سرعت به پیش می رفت. در ۶ ژانویه ی ۱۹۳۱م هرتسفلد از برستد تلگرافی دریافت کرد که بودجه ی پرسپولیس را بر مبنای گزارشی

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۲۵ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ،۲۵۷ در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۰ م.
۲. نامه ی برستد به کاسل، به شماره ی ۱۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.
۳. نامه ی کاسل به برستد، به شماره ی ۲۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۳ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.
۴. نامه ی موری به هارت، به شماره ی ۳۵ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۱ می ۱۹۳۱ م.

که هفت سال پیش هرتسفلد داده بود، تنظیم کرده است. هرتسفلد هزینه را صد هزار تومان برآورد کرده بود که در آن وقت هر تومان ۱۱ / ۱ دلار بود. حالا ارزش تومان تنزل کرده بود و صد هزار تومان هرتسفلد کافی به نظر نمی رسید. وولسین هزینه ی کار را دویست تا دویست و پنجاه هزار دلار تخمین زده بود. هارت به رغم آن اطلاع داد شتابی که پروفسور برستد برای تضمین تأمین بودجه ی کاوش دارد به هرتسفلد این اطمینان را می دهد که شکست نخواهد خورد.[۱] هرتسفلد بدون تأخیر و فوت وقت می خواست کار را به نحوی شروع کند که در سراسر سال ادامه داشته باشد. در ۴ ژانویه ی ۱۹۳۱م هرتسفلد به بوشهر رفت تا چارلز برستد، پسر جیمز هنری برستد را در ورود به ایران همراهی کند. چند سال پیش در یک کنفرانس جزئیات عملیات پرسپولیس بحث شده بود. اکنون چارلز برستد مصمم بود پیش از این که هرتسفلد به تهران برود، پروازی بر فراز پرسپولیس برای ارزیابی آن از آسمان داشته باشد که بدی هوا اجازه ی این پرواز را نداد.[۲]

اولین سرگرمی تماشایی در پرسپولیس پیدا می شود

مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو، هرتسفلد را به عنوان مدیر عملیات صحرایی امور ایران استخدام کرده بود. فصل اول مرمت در پرسپولیس در ماه های می، ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۳۱م بود. برای این فصل، برای خاک برداری و بازسازی کاخ های شاهان هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ ق.م) در پرسپولیس، ۲۰۰ نفر کارگر استخدام شدند. هرتسفلد اطمینان داشت که صدهزار تومان برای پوشش کل عملیات در دو سال آتی کافی است

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۲۷ / Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۱۴ ژانویه ی ۱۹۳۱ م. هارت گزارش می کند که هرتسفلد راضی نیست، چون که برستد برای تأسیس شعبه ی مؤسسه ی شرق شناسی در تهران هیچ ماده ای را نگنجانده بود. هرتسفلد به هارت گفت: «طرح اصلی برای تأسیس یک مؤسسه در تهران، به نظر می رسد که کاملاً فراموش شده است، اما مسئله این بود که من به دلیل پرسپولیس، که در آن زمان هنوز طرح نشده بود، نبود که پیشنهاد برستد را پذیرفتم».

۲. هارت، یادداشت شماره ی ۲۹ / Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷، ۳۱۸ در ۲۷ ژانویه ی ۱۹۳۱ م.

و به طور کلی از پیش رفت کارها راضی بود. هارت می نویسد:

«در طول فصل قبل، دکتر هرتسفلد هیچ کشف باستان شناختی قابل توجهی نداش.؛ هر چند که انتظار آن هم نمی رفت، زیرا اساساً کار به مطالعات معماری و بازسازی محدود می شد و کشف اشیاء نه در برنامه بود و نه حتی انتظار آن می رفت... و از آن جا که گمان می شد پرسپولیس هم در زمان تخریب به دست اسکندر کبیر (۳۳۱ ق.م) و هم در قرون بعد غارت شده است، بنابراین انتظار نمی رفت یافته های قابل توجه باستان شناختی و دارای ارزش هنری در آن جا بر جای مانده باشد».[۱]

پیش بینی های هارت نادرست بود! در سال بعد، به کشفیات مهمی در پرسپولیس نائل شدند. جیمز هنری برستد در مورخه ی ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ م در نامه ای به موری از عزم خود برای سفر به ایران و نیز کشفیات اخیر در پرسپولیس خبر می دهد:

«برای شما مایه ی شادمانی خواهد بود اگر بدانید که هیئت ما در پرسپولیس به کشف یکی از بزرگ ترین آثار باستانی در تمامی اعصار موفق شده است. عمق و حجم خاک آوار میان دو بنای بزرگ بسیار بیش تر از حدس ما بود و خاک برداری ها به کشف پلکان بزرگی انجامید که به لحاظ معماری امپراطوری پارس و حجاری های فراوان آن بی همتا است. از پی خاک برداری این پلکان ها، نقش برجسته هایی به طول ۹۷۵ فوت کشف شد. حالا ما حدود یک هزار فوت از نقش برجسته هایی از دوره ی هنر پارس قدیم را داریم که ناشناخته مانده بود. باید بگویم که این کشف بی تردید در شناخت هنر مجسمه سازی پارس باستان بسیار مؤثر است... ما این کشف را با دقت تمام حفظ و نگهداری می کنیم. به زودی ازمحل پروژه عکس هایی به دست من خواهد رسید و مقاله ای برای روزنامه ها خواهیم فرستاد. چنین کشفی پس از کشف مجسمه های پرگامون توسط هیئت آلمانی، بی نظیر است».[۲]

همچنین برستد اطلاع داد که شخص رضاخان از پرسپولیس بازدید کرده است، و از نزدیک تمام کاری را که می خواهیم انجام دهیم دیده است و از مرمت کاخ حرمسرای داریوش و خشیارشا و تأسیس موزه ی ملی پارس تشکر کرده و به هرتسفلد گفته است:

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۴۰ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۷۶۳ در ۷ اوت ۱۹۳۱ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۵۰ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ م.

«شما به تمدن خدمت می کنید و من از شما متشکرم».

از پی بازدید رضاخان از پرسپولیس، و اظهار رضایت وی، ممانعت ها و مزاحمت های ناسیونالیست های پارسی هم برطرف شد. هارت از نتیجه ی دیگر بازدید رضاخان از کاوش های پرسپولیس می گوید که شاه امیدوار است در نتیجه ی کاوش های برستد، شمار زیادی توریست به ایران بیاید.[۱] در ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۳م علاوه برچند سکه ی باستانی، الواح طلایی و نقره ای به ابعاد ۳۳ سانتی متر مربع و ۱/۵ میلی متر ضخامت در پرسپولیس کشف شد. در هر لوح جمله ای به زیبایی با خطوط پارسی باستان، عیلامی و بابلی حک شده بود.[۲] کشف الواح زرین و سیمین آپادانا با کشف ۳۰ هزار لوح گلی عیلامی و شمار زیادی افریز و مجموعه ای بزرگ از اشیاء ادامه یافت. با این کشفیات تماشایی کم کم مسئله ی تقسیم یافته ها بین ایران و مؤسسه ی شرق شناسی هم مطرح شد. هارت می نویسد:

«مسئله ی مهمی که به زودی باید درباره ی آن بحث شود این است که شاید مؤسسه ی شرق شناسی سهمی از یکی از این دو کشف مهم بخواهد. در نگاه اول جواب ایران منفی است، زیرا معاهده ی میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی درباره ی پرسپولیس صرفاً برای تحقیقات علمی و مرمت ابنیه بوده و هیچ حق و امتیازی برای تقسیم یافته ها منظور نشده است. اما آقای وادزوورث یادداشتی از آقای گدار دریافت کرده است که در آن درباره ی فروش یکی از دو لوح آپادانا به مؤسسه شرق شناسی، به واسطه ی مذاکره، بحث شده است».

الواح آپادانا را با اسکورت نظامی در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۳م به تهران آوردند.

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۳۷ / Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۵۳۰ در ۱۶ آوریل ۱۹۳۱ م. هارت همچنین می گوید با توجه به گزارش های مطبوعات، آقای هرتسفلد «از شاه دستور داشته است تا به شیراز رفته و اراضی پیرامون تخت جمشید را مطالعه کرده و طرحی برای ساخت مجموعه ای از هتل ها و دیگر ابنیه برای اقامت بازدیدکنندگان از آن ناحیه ارایه کند». با این حال، هارت اظهار تردید می کند که «تعداد زیادی هتل برای سال اول مورد نیاز است تا آسایش و امنیت بازدیدکنندگان از ناحیه تأمین شود که باید از طریق جاده ی آسفالت شیراز به دیدار آن بروند. من گفتم که بیش از نیمی از توریست های آمریکایی با هواپیما و بقیه از راه زمین از تهران به شیراز خواهند رفت».

۲. هارت، یادداشت شماره ی ۶۵ / Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۵۴۴ در ۴ اکتبر ۱۹۳۳ م. متن لوح چنین بود: «داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه زمین ها، پسر ویشتاسپ، هخامنشی، داریوش شاه می گوید این قلمرو شاهی است که من بر آن حکومت می کنم از سکا در مجاورت سغد تا کوش از هند تا سارد که اهورامزدا به من بخشیده است که بزرگ ترین خدایان است. اهورامزدا مرا و خانه ام را حفظ کند. هارت، یادداشت شماره ی ۴۰ / Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۷۶۳ در ۷ اوت ۱۹۳۱ م

هارت می نویسد که یکی از دو لوح به رضاخان تقدیم شد، و دیگری در اختیار اداره ی کل عتیقات وزارت معارف قرار گرفت تا در موزه ی ملی که ساختمان آن در دست احداث بود، نمایش داده شود.[۱] در ۹ نوامبر ۱۹۳۳م رئیس دفتر رضاخان، حسین شکوه، نامه ای به هرتسفلد نوشت که در آن به نامه ی هرتسفلد به رضاخان درباره ی تقدیم الواح به رضاخان پاسخ داده شده بود. در نامه ی حسین شکوه آمده بود که اعلی حضرت همایونی با تشکر از زحمات جناب هرتسفلد، تصمیم گرفته اند که الواح در کاخ سلطنتی شخصی ایشان نگه داری شوند.[۲] از پی این جواب، هرتسفلد دریافت که هیچ امیدی برای تقسیم الواح میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی نیست! به علاوه هرتسفلد به وادزوورث شرح داد که نامه ی او به رضاخان در حکم بازی بزرگ بوده است!!

تبلیغات مرتبط با پرسپولیس

از همان ابتدا رژیم پهلوی در پی آن بود تا افکار عمومی از عملیات بزرگ پرسپولیس چندان باخبر نشود و بیش از همه کوشش می شد تا نقش آمریکایی ها را کم رنگ جلوه دهند! در ۱۹ اوت ۱۹۳۱م اطلاعیه ی دولتی زیر در مطبوعات تهران منتشر شد:

«دولت شاهنشاهی تصمیم گرفته است تا در حد مقدور کاخ پرسپولیس را مرمت کند و پروفسور هرتسفلد مأمور شده است که به کاوش و خاک برداری این آثار معماری بپردازد. انجام کار توسط محققان عالی مقام نتایج درخشانی به شرح زیر داشته است: دیواری محافظ به طول ۱۱۰ متر دورادور بنا، با دو درگاه، احداث شده است که یکی مخصوص ورود اتومبیل است. ۲۱ لوح سنگی پراکنده در اطراف بنا، در جای اصلی خود نصب شده اند. در اتاق کوچک داریوش ۸۰ متر مکعب خاک برداری شده و ۱۰ قطعه سنگ مربوط به درگاه ورودی کشف و در جای اصلی خود نصب شده اند. نزدیک ستون های کاخ

۱. جرج وادزوورث، یادداشت شماره ی ۶۸/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۵۶۵ در ۷ نوامبر ۱۹۳۳ م.
۲. وادزوورث، یادداشت شماره ی ۷۰/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۵۹۸ در ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳ م.

کوچک داریوش سه لوح سنگی بزرگ در آوار کشف شد که متخصصان آن ها را نیز مرمت کردند. مشابه همین کار در جبهه ی غربی کاخ خشیارشا انجام شد که ۲۴ کتیبه ی سنگی دارای نقش برجسته و خط میخی کشف و در جای اصلی خود قرار داده شد. در جبهه ی غربی همان کاخ آثار ۶ اتاق و متعلقات آن ها که با خاک قرمز پوشانده شده بود، خاک برداری و مطالعه شد. در این اتاق ها ۱۸ ستون دارای مجسمه و الواح سنگی مربع یا مستطیل کشف شد که میانه ی یکی از آن ها سوراخی بود که به نظر می رسد مجرای آب بوده است. این ستون ها نیز دوباره در جای اصلی خود افراشته خواهد شد. در حال حاضر به دلیل غیبت پروفسور هرتسفلد کار تعطیل است، هر چند که شماری قابل توجه از کارگران هنوز در استخدام هستند تا به کارهای جزئی بپردازند».[۱]

در هیچ کجای این اطلاعیه ی دولتی، کوچک ترین اشاره ای به نقش متخصصین، سازمان و بودجه ی آمریکایی ها در عملیات پرسپولیس نشده است و این که این کارها را با پول آمریکا انجام می دهند! هارت که با ناراحتی تمام، هرتسفلد را مسئول این بی عنایتی و مقصر اصلی می دانست، نوشت:

«در این اطلاعیه کم ترین اشاره ای به پول و یا سازمان های آمریکایی ها نشده است و این که کار با پول و نظارت آمریکایی انجام می شود. ظاهراً تنها نقش منحصر به آمریکا در این داستان، همان اتومبیل آمریکایی زیر پای هرتسفلد است که آن هم دائماً با پرچم آلمان تردد می کند! از نظر من گرچه پروژه را هرتسفلد سرپرستی می کند اما کوشش می شود این حقیقت که عملیات در اختیار آمریکایی ها است، کتمان شود».[۲]

همچنین هارت درباره ی نحوه ی برخورد متفاوت و رفتار دوگانه با بازدیدکنندگان آلمانی و آمریکایی از پرسپولیس خبر می دهد و این که برخلاف آمریکایی ها، بازدیدکنندگان آلمانی در کمال آزادی به همه جای پرسپولیس سرک می کشند و عکاسی می کنند! این جو و فضای سنگین «آلمان برتر از همه» در پرسپولیس، و این که همه چیز به نفع آلمان مصادره شده بود، در نهایت هارت را عصبانی کرد:

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۴۲ / Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۸۰۷ در ۲۰ اوت ۱۹۳۱ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۴۵ / Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۱۴۷ در ۳۱ می ۱۹۳۲ م.

«احساس می‌کنم که سفارت باید کاری برای حمایت از منافع و مصالح مؤسسه ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو در پرسپولیس که سال‌ها است توسط هرتسفلد نادیده گرفته می‌شود، انجام دهد. اگر قرار است اجازه دهیم که دست‌آوردهای موفقیت‌آمیز پروژه به نام دیگران تمام شود، لااقل سفارت آمریکا باید از پرستیژ شرق‌شناسان برجسته ی آمریکایی مواظبت کند. در حال حاضر احساس وظیفه می‌کنم که از مؤسسه ی شرق‌شناسی بخواهم تا هر چه سریع‌تر نسبت به سامان‌دهی این وضعیت اقدام کند».

روزنامه ی ایران در ۹ ژوئن ۱۹۳۲م مقاله‌ای با عنوان «مرمت تخت جمشید» منتشر کرد. هارت مجدداً اطلاع داد که در این مقاله هم کم‌ترین اشاره‌ای به نقش آمریکا نیست و همه چیز به سود ایران مصادره شده است. هارت می‌نویسد:

«گزارش داده‌اند که دولت ایران پروفسور هرتسفلد را برای مرمت پرسپولیس استخدام کرده است و نوشته‌اند که پس از مرمت کارشناسانه ی دروازه ی ورودی کاخ، اینک در بخش دیگری از صفّه ی بزرگ تخت جمشید که شامل استخرها و آبروهای سیستم پخش آب و آب‌رسانی باستانی است، کارها ادامه دارد. پیش‌رفت‌هایی قابل ملاحظه‌ای نیز در مرمت تالار بزرگ تخت جمشید، جایی که شاهان باستانی بارعام می‌دادند، حاصل شده است و در پایان مقاله نوشته‌اند که پروفسور هرتسفلد در نزدیکی پرسپولیس روستایی را کشف کرده است که ۶۰۰۰ سال قدمت دارد».[۱]

هر از گاهی اشارات پراکنده‌ای به نقش آمریکا در پرسپولیس در مطبوعات سپتامبر ۱۹۳۲م دیده می‌شد. روزنامه ی ستاره ی جهان در ۲ سپتامبر ۱۹۳۲م یک ستون به کشفیات باستان‌شناختی آمریکایی‌ها در پرسپولیس اختصاص داده بود که به کشف یک لوح ارزشمند به خط بابلی نیز اشاره داشت و ترجمه‌ای از لوح را هم آورده بود:

«اردشیر شاه شاهان می‌گوید این کاخ را که پدر من شاه خشیارشا پی افکند، به وسیله ی من کامل شد. این کشف، این باور کلی و عمومی را تصحیح می‌کند که کاخ را داریوش ساخته و خشیارشا کامل کرده است. ما شاید حالا کاخ را حدود ۵۰۰ ق.م یا دو یا سه دهه ی بعد تاریخ‌گذاری کنیم».[۲]

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۳۰۵/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۱۶۵ در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۲ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۳۱۱/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۲۲۶ در ۹ سپتامبر ۱۹۳۲ م.

وزیر مختار آمریکا از پیش رفت های باستان شناختی راضی بود. در آغاز ۱۹۳۴م مطبوعات ایران مجموعه مقالاتی را درباره ی کشفیات هیئت باستان شناسی آمریکا در پرسپولیس منتشر کردند که بر موفقیت های رژیم پهلوی در نمایش پیشینه ی تاریخی و فرهنگی مردم ایران تأکید می کرد. تم اصلی مقالات، موفقیت های سلسله ی پهلوی بود که ایران را به عصر جدید و به سوی رنسانس آن هدایت می کرد و خلاف سلسله ی منحوط و نالایق و ضعیف قاجاریه، به نبوغ ملت ایران احترام می گذارد.[۱] **این تلاش برای اتصال رژیم رضاخان پهلوی با ایران باستان، حالتی کمیک و مضحک گرفته بود. برستد به موری نوشت که اخیراً شاه ایران در چند مورد هنگام جلوس بر تخت، پاهای اش را روی الواح آپادانا قرار داده است!** مقامات دربار هم به نقش شاه در کشفیات بزرگ اخیر تأکید می کردند و بدون اشاره به نقش مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو این کاوش ها را محصول عملکرد و خواست دولت ایران تبلیغ می کردند.[۲] اطلاعات بیش تر را فروغی، وزیر امورخارجه، به هرتسفلد می دهد:

«شاه وقتی که با افسران عالی رتبه اش شام می خورد، درباره ی برپایی یک جشنواره صحبت کرد. اعلی حضرت همایونی الواح را آورد و سخن رانی کرد و این که مسئولیت خطیر و بزرگی متوجه ارتش است».[۳]

در ترجمه ی نامه ی هرتسفلد، برستد این شرح را نوشته است:

«هرتسفلد به این حقیقت اشاره می کند که کتیبه ی داریوش بر روی لوحه ی طلایی، مرزهای امپراطوری پهناور او را از غرب آسیای صغیر تا شمال غربی هندوستان معین می کند. فرمانده ی کل قوا رضاخان این لوحه ها را قباله ی ایران و حافظ مرزهای کشورش می پنداشت. در دنیای امروز، چنین اظهاراتی از سوی یک مقام رسمی بسیار عجیب است!»

برستد از ۲۵ فوریه تا ۳ مارس ۱۹۳۳م از ایران بازدید کرد. بازدید وی در مطبوعات انعکاس گسترده ای یافت. برستد با یک پرواز چارتر بریتانیایی

۱. وادزوورث، یادداشت شماره ی ۳۴۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ ،۱۶۴۰ در ۲۵ ژانویه ی ۱۹۳۴ م.
۲. موری، تذکاریه ی شماره ی ۷۴/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۶ می ۱۹۳۴ م.
۳. نامه ی هرتسفلد به برستد، به شماره ی ۱۸۷/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱ ژوئن ۱۹۳۴ م.

که سفارت بریتانیا از دولت ایران مجوز لازم را برای پرواز آن برفراز ایران گرفته بود، به ایران آمد. برستد به تهران نرفت و این امتناع وی از سفر به تهران در یادداشت های هارت چنین انعکاس داشت:

«برای ایرانیان گنجینه های باستان شناختی ایشان ارزش بسیار زیادی دارد. آن ها از این که یک دانشمند خارجی به ایران بیاید و به تهران نرود و به آن ها هم چیزی نگوید، می رنجند».[۱]

به دنبال آن، در تلاش برای عذرخواهی و جبران این بی ادبی، برستد از سفارت آمریکا در تهران خواست تا کتاب جدید برستد با عنوان «مؤسسه ی شرق شناسی» را به رضاخان تقدیم کنند. در نامه ای برستد شرح می دهد که چرا کتاب را از طریق پست برای شاه ایران نفرستاده است:

«ما دریافتیم که ارسال کتاب از طریق پست یا دیگر طرق و وسایل به ایران دشواری هایی دارد و دقیقاً نمی دانستیم چه اتفاقی برای کتاب می افتد. شاید افسران گمرک آن ها را بالا می کشیدند! ما برای دکتر هرتسفلد که مدیر صحرایی پروژه ی ما در پرسپولیس است، کتاب های زیادی فرستادیم که متأسفانه هرگز به دست وی نرسید».[۲]

علاوه بر کتاب، وادزوورث نیز شماری از عکس های قاب کرده ی کاوش پلکان پرسپولیس را، که هرتسفلد به او داده بود به رضاخان تقدیم کرد:

«شکوه الملک، رئیس دفتر رضاخان، هنگام پذیرش آن تصاویر، از کارهای مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس بسیار تشکر کرد».[۳]

بازدید بشر دوست آمریکایی، خانم مور، در آوریل ۱۹۳۴ م در مطبوعات تهران بازتاب یافت. آن طور که کاردار سفارت آمریکا جرج و ادزورث گزارش می دهد، خانم مور به عنوان حامی مالی کالج آمریکایی تهران شناخته می شد و نیز حامی بزرگ مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در کاوش پرسپولیس بود. خانم مور با یک پرواز چارتر در آوریل ۱۹۳۴ م به

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۳۲۴/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۳۷۱ در ۹ مارس ۱۹۳۳ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۶۶/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۳ م.
۳. وادزوورث، یادداشت شماره ی ۷۹/ ۹۱۱۱. ۸۹۱. ۱۶۶۱ در ۲۱ فوریه ی ۱۹۳۴ م.

بغداد رفت و سپس همراه پروفسور پوپ، به عنوان متخصص هنر ایران، وقت بسیار زیادی را صرف پرواز اختصاصی بر فراز ایران کرد.[۱] دوستی خانم مور با پوپ، مایه ی تشویش خاطر برستد شد؛ که صبح ۱۶ می ۱۹۳۴م در وزارت امورخارجه با موری ملاقات داشت:

«دکتر برستد از فعالیت های پوپ در ایران که مدیر انجمن آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران است، سخت شکایت و گلایه کرد. او گفت که متأسفانه آقای پوپ گوش خانم ویلیام مور از شهر نیویورک را که در حال حاضر بودجه ی تحقیقات مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس را می پردازد و اخیراً همراه آقای پوپ به ایران سفر کرده بود، سخت پر کرده است. آقای برستد معتقد است که **آقای پوپ رفتاری غیراخلاقی دارد و در بی شرفی او همین بس که آثار باستانی ایران را با روش های قاچاق و غیرقانونی از کشور خارج می کند!** برستد در این باره به مسائلی اشاره کرد».

برستد می ترسید که اگر مؤسسه ی شرق شناسی کار پرسپولیس را متوقف کند، پوپ با حمایت خانم مور آن را بقاپد! موری می نویسد:

«من از دکتر برستد خواستم نظر خود را در این مورد اعلام کند، که اگر انجمن آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران پوپ تلاش کند قرارداد پرسپولیس را ملغاء کند، آیا خانم مور از پوپ حمایت مالی خواهد کرد؟ دکتر برستد گفت که وی این مورد را در ذهن داشته است و البته تا وقتی که با خانم مور صحبت و مشورت نکند قادر به ابراز عقیده نیست، اما **تصور این که شخص بی تجربه و غیر متخصصی چون پوپ در پرسپولیس کاوش کند، فاجعه ای جبران ناپذیر است!**»[۲]

اندکی بعد از آن ملاقات، برستد از تنش با پوپ کاست. او به موری اطلاع داد:

«شاید علاقه مند باشید بدانید که دولت ایران تمام و کمال خانم مور ا تحویل گرفته است. از نظر من و هرتسفلد آن ها کاری بی سابقه کرده اند، به ویژه رضاخان در تقدیر و تلطیف خانم مور فرمانی صادر کرده است. از نظر آن ها خانم مور شخصیتی است که با همیاری پوپ از کاوش های ما در ایران حمایت می کند. البته تردید ندارم که پوپ تمام این کارها را به قصد برجسته تر کردن

۱. وادزوورث، یادداشت شماره ی ۳۴۸/ ۹۱۱۱. ۸۹۱، ۱۶۶۱ در ۲۱ فوریه ی ۱۹۳۴ م.
۲. موری، تذکاریه ی شماره ی ۷۴/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۶ می ۱۹۳۱ م.

موقعیت شخصی خودش اجرا می‌کند».[۱]

دیدار خانم مور از ایران موفقیتی بزرگ بود. نشریه‌ی جوان ایرانی، از انتشارات کالج آمریکایی تهران، در مقاله‌ی ۷ ماه می ۱۹۳۴م سفر خانم مور به ایران را چنین شرح می‌دهد:

«در مهمانی چای به افتخار خانم مور تقریباً دویست نفر از اساتید کالج در تالار علم مور[۲] جمع شده بودند تا ضمن افتتاح تالار، از زحمات خانم مور برای کالج تشکر کنند. علی اصغرخان حکمت، وزیر معارف ایران، وزیر مختار آمریکا و خانواده‌اش و اعضای هیئت آمریکایی در میان مدعوین و حضار بودند».

در ضیافتی ویژه که برای معلمان کالج در تهران برگزار شد، خانم مور با درجه‌ی علمی افتخاری وزارت معارف مورد الطفات قرار گرفت و از تلاش‌ها و حمایت‌های وی از کالج آمریکایی و کاوش‌های پرسپولیس قدردانی شد. در بازگشت خانم مور به نیویورک، خانم مور به دکتر ساموئل جردن، رئیس کالج آمریکایی تهران، نوشت:

«برای من بیان احساسات‌ام از این همه محبتی که هیئت علمی و دانش‌آموزان کالج به من داشتند، بسیار دشوار است. در حال حاضر سرشار از رضایت و شادمانیم».[۳]

تلاش برای کتمان نقش آمریکا در پرسپولیس و تحریف افکار عمومی ایرانیان ادامه داشت. ژورنال تهران در ۲۲ مارس و ۲۳ مارس ۱۹۳۵م مقالات مفصلی درباره‌ی کاوش پرسپولیس منتشر کرد. موری با ارسال بریده‌های روزنامه به برستد گفت:

«در رابطه با مطالب اخیر در مطبوعات ایران درباره‌ی کار در پرسپولیس و به ویژه در ارتباط با کشف الواح طلا، شما باید آگاه شوید که در هیچ مقاله‌ای کم‌تر اشاره‌ای به نقش مؤسسه‌ی شرق‌شناسی نشده است».[۴]

برستد در نامه‌ی تشکر به موری نوشت:

۱. نامه‌ی برستد به موری، به شماره‌ی ۷۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۲ می ۱۹۳۴ م.
2. Moore Science Hall.
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره‌ی ۳۵۴/ ۸۹۱.۹۱۱۱، ۷۱ در ۱۷ می ۱۹۳۴ م.
۴. نامه‌ی موری به برستد، به شماره‌ی ۳۸۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲ ژوئیه‌ی ۱۹۳۵ م.

«اطلاع از این که اخبار روزنامه ها از تقدیر از وزارت معارف به خاطر کشفیات موفق و شگفت انگیز پرسپولیس مملو است، جالب است. در این میان کم ترین اشاره‌ای به این حقیقت نمی شود که این موفقیت ها را مدیون تلاش های یک هیئت خارجی اند».[۱]

موفقیت باستان شناختی ناگهانی هرتسفلد!

هرتسفلد سخت مشتاق کاوش در استخر و اتلال مجاور آن بود، اما با توجه به خاطرات هارت، تا زمانی که برستد از تأمین منابع مالی مطمئن نشد، تقاضای مجوز نکرد. رابطه ی دانشگاه پنسیلوانیا با مؤسسه ی شرق شناسی برای تقاضای کاوش در استخر حسنه نبود.[۲] هرتسفلد به نیابت از مؤسسه ی شرق شناسی در نوامبر ۱۹۳۱م تقاضای کاوش در استخر را به دولت ایران تقدیم کرد. مؤسسه ی شرق شناسی در دسامبر ۱۹۳۱م برای انجام تحقیقات باستان شناختی در تمام محوطه هایی که به شعاع ۱۰ کیلومتری از پرسپولیس قرار گرفته اند، مجوز جدیدی به دست آورد. محوطه ی باستانی مهم استخر در شعاع ۱۰ کیلومتری قرار داشت! از نظر هارت، این شعاع ۱۰ کیلومتری و مجوز جدید آن بی هیچ سئوالی شامل غنی ترین منطقه ی باستان شناختی ایران می شد!![۳] این مجوز یکی از بزرگ ترین موفقیت های باستان شناختی برای پروفسور هرتسفلد در تمام دوران ها بود. با این مجوز، محدودیت های هرتسفلد کم تر شده بود. هرتسفلد در ابتدا می خواست که در پرسپولیس به مرمت و کاوش کاخ های هخامنشی بپردازد. به نظرمی رسید که به او در باستان شناسی ایران پاداش بزرگی پرداخته اند. توصیف هارت از محوطه ی باستانی تخت جمشید چنین است:

«نخست این که پرسپولیس و شکوه معماری آن برای عموم مردم به ترین و

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۳۸۳/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ ژوئیه ی ۱۹۳۵ م.
۲. هارت، یادداشت شماره ی ۴۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ،۷۶۳ در ۷ اوت ۱۹۳۱ م.
۳. هارت، یادداشت شماره ی ۴۴/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ،۹۹۲ در ۲۶ دسامبر ۱۹۳۱ م. همچنین نگاه کنید به کتاب گزارش کاوش پاسارگاد اثر دیوید استروناخ، چاپ آکسفورد در سال ۱۹۷۸، انتشارات کلارندون.

مؤثرترین یادمان های تاریخی ایران باستان است و کار مرمت در این بناها به خوبی ادامه دارد.
ثانیاً از نظر جاذبه های تاریخی، مخروبه های وسیع شهر استخر که در دوره ی ساسانی به اوج شکوه خود رسید، بسیار غنی ارزیابی می شود. کاوش در این شهر که در حمله ی عرب ها تخریب شد، می تواند به کشف اطلاعات غنی فرهنگی تازه ای منجر شود.
ثالثاً و حداقل از نظر هرتسفلد، یقیناً در آن جا آثاری از یک تپه ی عصر حجر نیز هست که او در چند سال پیش کشف کرده است و با زدن سه گمانه سفال هایی با ارزش فرهنگی و تاریخی به دست آورده بود که از نظر هنری چندان درخشان نیستند. نظر به این است که قدمت این سفال ها شاید به حدود ۵۰۰۰ سال ق.م برسد، بنابراین ۲۰۰۰ سال از آن چه در دره ی رودهای دجله و فرات در بین النهرین کشف شده اند، قدیمی تراند. همچنین حداقل یک تپه ی عصر برنز وجود دارد که در شعاع ۱۰ کیلومتری مجوز جدید است. کاوش آن جا هم باید داده های ما را برای مطالعه ی توالی و تسلسل فرهنگی محوطه بیافزاید و شاید رابطه ی میان مردم عصر برنز و آن هایی را که قبلاً فرانسویان در جنوب غربی ایران در شوش کاوش کرده اند، ثابت کند.
و بالاخره این که مجوز محوطه ی باستانی مقابر شکوهمند هخامنشی در نقش رستم را هم دربرمی گرفت که شاید از نظر تحقیقات آتی و مطالعات کتیبه خوانی بسیار عالی باشد».

در این نامه از کاوش های هرتسفلد به عنوان گردآوری داده های بسیار ارزشمند تاریخی و فرهنگی یاد می شود و تأکید دارد که هدف اصلی از کاوش ها مطالعات فرهنگی است و نه به دست آوردن اشیاء تاریخی. مسیو گدار، مدیر کل عتیقات ایران، این مجوز را قدم اول به حساب می آورد تا در گام های بعدی، پس از حفاری و گمانه زنی، تقسیم اشیاء به دست آمده نیز میسر شود. هارت نوشته ی خود را چنین خاتمه می دهد:

«من باور دارم که تصمیم دولت ایران به ترین تصمیم ممکن است. مؤسسه ی شرق شناسی آماده است که بودجه ی کافی را برای انجام کارهای متنوع فراهم کند و مدیر صحرایی آن، آقای پروفسور هرتسفلد، به ترین و مجرب ترین باستان شناس متخصص در امور ایران خواهد بود».[۱]

جزئیات مسائل مربوط به مجوز جدید که مؤسسه ی شرق شناسی دریافت

۱. هارت، یادداشت شماره ی ۴۴/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۹۹۲ در ۲۶ دسامبر ۱۹۳۱ م.

کرده بود در نامه ی شماره ی ۷۵۱۲ مورخه ی ۲۳ دسامبر ۱۹۳۱م از طرف مهدی قلی خان هدایت، نخست وزیر، به پروفسور هرتسفلد، به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، ارسال شد:

«نامه ی ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱م شما که درخواست ادامه ی کار در محوطه ی پیرامون پرسپولیس را برای تحقیق درباره ی آثار پرسپولیس کرده اید، به وسیله ی هیئت وزیران تأیید شد. نسخه ای از آن برای آگاهی شما ارسال می شود تا بر مبنای آن فعالیت خود را آغاز کنید. [مهر و امضاء نخست وزیر]».

نسخه ای از تصمیم هیئت وزیران که در بالا ذکر شد، ضمیمه ی نامه ۲۲ دسامبر ۱۹۳۱م شماره ی ۷۱۰ دفتر نخست وزیری به وزارت معارف و نیز به بنیادهای پیوس و هنرهای زیبا ارسال شد. متن نامه چنین است:

«عطف به پیشنهاد مورخه ی ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ پروفسور هرتسفلد، نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، و برای گسترش کاوش ها برای یافتن آثار مفقوده ی ابنیه ی پرسپولیس، هیئت وزیران در جلسه ی ۲ دسامبر ۱۹۳۱م تصمیم گرفت اجازه دهد تا در شعاع ۱۰ کیلومتر از محوطه ی دشت تخت جمشید (دشت پرسپولیس) با رعایت همان شرایط قید شده در مجوز پرسپولیس، متناسب با امکانات و موقعیت و نقشه ارائه شده به دولت، بر روی اراضی غیردولتی کاوش انجام گیرد. ابلاغ این تصمیم از دفتر نخست وزیری است و نسخه ای برای اطلاع پروفسور هرتسفلد نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در جواب به نامه ی ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱م ایشان ارسال شده است. رئیس دفتر نخست وزیری [مهر و امضاء نخست وزیر]»[۱]

همان طور که در بالا قید شد، محوطه ی وسیع استخر شامل دو تپه ی جالب عصر حجر بود. نه در مجوز اصلی دسامبر ۱۹۳۰م و نه در یک سال بعد از آن هیچ ذکری از تقسیم یافته ها در میان نبود. کاملاً واضح است که هرتسفلد نقشه اش را برای کاوش در پرسپولیس و برخی از تپه ها عرضه کرده بود و مؤسسه ی شرق شناسی اختیار تقسیم یافته ها را نداشت. متقابلاً هرتسفلد تقاضای حفاری در چند تپه ی پیش از تاریخ نزدیک به پرسپولیس را کرد. در این هنگام طی نامه ی ۳ اوت ۱۹۳۳م

۱. هورنی بروک، ضمیمه ی یادداشت شماره ی ۷۹/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۶۹ در ۱۶ می ۱۹۳۴ م.

شماره ی ۱۱۱۳۲ / ۴۴۹۲ وزارت معارف به بنیادهای پیوس و هنرهای زیبا، هرتسفلد از تصمیم دولت ایران آگاه شد. متن نامه چنین است:

«به پروفسور هرتسفلد، نماینده ی دانشگاه شیکاگو
عطف به تصمیم شماره ی ۲۵۷۵ مورخه ی ۱ مرداد ۱۳۱۲ برابر با ۲۳ ژوئیه ی ۱۹۳۳، هیئت وزیران تقاضای شما برای کاوش علمی در یک تپه ی پیش از تاریخی در ۳ کیلومتری جنوب پرسپولیس وچند تپه ی کوچک درنزدیکی خرابه های استخر را می پذیرد. بنابراین شما مجازید براساس ماده ی ۲۲ قانون حفاظت از آثار تاریخی به کاوش در دو محوطه ی گفته شده با رعایت قانون و نیز با حضور رسمی اعضاء کادر فنی هیئت برای تقسیم یافته های باستانی اقدام کنید. دوره ی کاوش دو سال شمسی از تاریخ صدور این مجوز است.
مدیر کل عتیقات: آندره گدار
مدیر کل وزارتخانه: دکتر ولی الله خان نصر
وزیر معارف و ریاست بنیادهای پیوس و هنرهای زیبا: احمد محسنی»[1]

باید خاطر نشان شود که نامه ی بالا یک عمل خائنانه ی عمدی بود تا یک حرکت ساده ی اداری. زیرا نامه به ماده ی ۲۲ قانون عتیقات اشاره کرده بود، تا بتوان ادعا کرد که کاوش در محوطه بر مبنای قانون انجام می شود. با تکیه به مفاد همین نامه بود که مؤسسه ی شرق شناسی بعدها با حمایت دولت آمریکا ادعا کرد که کاوش های آن ها در پیرامون پرسپولیس تحت حمایت قانون عتیقات سال ۱۳۰۹ انجام می شود و بنابراین همه ی یافته ها باید تقسیم شود. هرتسفلد پس از دریافت نامه با شادمانی به کاردار سفارت آمریکا، جرج وادزوورث، اطلاع داد که او مجوز کاوش به علاوه ی امتیاز و حق تقسیم یافته های محوطه های باستانی پیرامون پرسپولیس را از دولت ایران دریافت کرده است. وادزوورث در این باره می گوید:

«این بدان معنی است که به استثنای صفه ی تخت جمشید، نیمی از کل یافته ها متعلق به مؤسسه ی شرق شناسی است و پروفسور هرتسفلد باور دارد که **سفالینه های زیبای مکشوف، ارزش فرهنگی و موزه ای بسیار بیش تری دارند تا الواح آپادانا**. در حقیقت تماشای سفالینه های زیبای نوسنگی کشف

۱. هورنی بروک، ضمیمه ی همان یادداشت پیش گفته.

شده نیز نظر هرتسفلد را تأیید می‌کردند. من شخصاً نمونه هایی از آن سفال های منحصر به فرد را دیده ام که از نظر فرهنگی منحصربه فرد هستند. زیبایی ابتدایی این سفال ها بی‌تردید هیئت باستان شناسی شیکاگو را در صدر دیگر هئیت هایی که در ایران کار می‌کنند، می نشاند».[۱]

مشکلات مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو و گمانه زنی های هرتسفلد

در ۱۶ می ۱۹۳۴م جیمز هنری برستد، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، به دفتر موری در وزارت امورخارجه تلفن کرد تا درباره ی مشکلاتی که مؤسسه در عملیات ایران و عراق دارد، بحث کند:

«... دکتر برستد به من اطلاع داد که روابط دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی رضایت بخش نیست و می‌تواند به معضل تبدیل شود. ریشه ی مشکلات در این است که به رقم موافقت نامه ی فی مابین که دولت ایران را مکلف به دادن سهمی مساوی از یافته ها به مؤسسه ی شرق شناسی می کند، دولت ایران تمایلی به تقسیم یافته ها از خود نشان نمی دهد و می گوید که کاخ های پرسپولیس تنها گنجینه ی منحصر به فرد ایران است و آثار آن نمی‌تواند و نباید هم تحت پوشش قانون عتیقات قرار گیرد و تقسیم شدنی نیست».[۲]

رسیدگی به موضوع با توجه به کشفیات اخیر در پرسپولیس ضروری بود. علاوه بر الواح آپادانا و نقوش برجسته ی منحصربه فرد، کشف سی هزار لوح به خط عیلامی هم مطرح بود. برستد به موری اطلاع داد که این الواح بی‌تردید بخشی از آرشیو باستانی کاخ است. از نظر برستد دولت ایران باید به مؤسسه این الواح را امانت داده و اجازه دهد که با صبر و حوصله و صرف وقت طولانی، این الواح مطالعه و قرائت شود. برای رمزگشایی و قرائت الواح سی هزار تایی، دکتر برستد گفت که سی تا چهل سال زمان لازم است! حال آن که دولت ایران فقط حاضر است الواح را برای مدت یک سال امانت دهد. با توجه به نوشته های موری، برستد تمایلی

۱. وادزوورث، یادداشت شماره ی ۶۸/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۱۵۶۵ در ۷ نوامبر ۱۹۳۳ م.
۲. موری، تذکاریه ی شماره ی ۷۴/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۶ می ۱۹۳۴ م.

به تقسیم نقش برجسته ها یا برداشتن سهمی از الواح آپادانا نداشت، بل که «از نظرگاه برستد، هیچ دلیل قانع کننده ای برای محروم کردن مؤسسه از داشتن چند قطعه از افریزها و نقش برجسته هایی که مرمت و نصب مجدد آن ها در جای اصلی شان به دلیل شدت خرابی ها مقدور نیست، وجود ندارد. برستد خاطرنشان کرد که افریزهای مرمری به هنگام حریق در پرسپولیس سوخته اند. این سوختگی بر اثر ریزش دیوار دارای فریزهای آجری لعاب دار اتفاق افتاده بود. هزاران آجر لعاب دار در پرسپولیس بود و مؤسسه احساس می کند که حق دارد تا سهمی از آن ها داشته باشد». موری سپس در این جا هدف اصلی برستد را شرح می دهد:

«دکتر برستد می خواست که وزارت امورخارجه و سفارت آمریکا در تهران بر دولت ایران فشار بیاورد تا در قرارداد ایران و مؤسسه ی شرق شناسی تجدید نظر شود. من به او اطمینان دادم که ما بسیار خوش حال می شویم در هر شرایطی و از هر طریقی به او کمک کنیم و پیشنهاد دادم که اگر مطلب تازه ای رخ داد و یا جزئیات بیش تری معلوم شد، با من در ارتباط مستقیم باشد و قول دادم که یک تذکاریه از مذاکرات مان را به سفارت آمریکا در تهران ارسال کنم تا با اطلاع از موضوع، برای اجرای هر دستورالعملی که در این باره از طرف وزارت امورخارجه ابلاغ می شود، آمادگی داشته باشد».[۱]

در همان وقت هرتسفلد به وزیر مختار آمریکا در تهران، ویلیام هورنی بروک، تلفن کرد و به تفصیل درباره ی موضع دولت ایران نسبت به کارهای او در پرسپولیس صحبت کرد:

«دکتر هرتسفلد می گوید که او پیوسته تصور کرده است که کار در پرسپولیس در چهارچوب قانون عتیقات ایران بوده است. گرچه خود او هرگز به مسئله ی تقسیم یافته ها بین ایران و آمریکا نیاندیشیده و صرفاً کار خود را محدود به مرمت ابنیه و یادمان های برجای مانده در پرسپولیس دانسته است».[۲]

با کشف سی هزار لوح عیلامی، هرتسفلد پیشنهاد می کند که دولت ایران در چهارچوب قانون عتیقات سهمی مساوی برای مؤسسه ی شرق

۱. موری، همان تذکاریه ی پیش گفته.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۷۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۶۹ در ۱۶ می ۱۹۳۴ م.

شناسی، به عنوان حق الکشف و حق کاوش، در نظر بگیرد. دولت ایران در پاسخ به هرتسفلد می گوید که کار در پرسپولیس مشمول قانون عتیقات نمی شود و یافته ها تقسیم نخواهد شد. ده روز بعد هرتسفلد و فروغی که حالا نخست وزیر بود، با هم جلسه ای تشکیل دادند و هرتسفلد نتیجه ی گفت و گوها را به هورنی بروک تلفنی اطلاع داد. هرتسفلد گفت که به فروغی گفته است تا زمانی که مسئله حل وفصل نشود، شخصاً کار در پرسپولیس را متوقف خواهد کرد اما مؤسسه ی شرق شناسی کار در استخر و تپه هایی را که در شعاع ۱۰ کیلومتری پرسپولیس قرار دارد، ادامه می دهد زیرا کار در این محوطه ها مشمول قانون عتیقات محسوب می شود.[۱] گزارش هورنی بروک شامل برخی اطلاعات جالب توجه درباره ی نقش شخص رضا خان در این قضایا می شود:

«پروفسور هرتسفلد از مذاکرات اش با نخست وزیر بسیار راضی و امیدوار به نظر می رسید، زیرا نخست وزیر به هرتسفلد اطمینان داده بود که مسئله ی پیش آمده میان طرفین را با شخص شاه مطرح خواهد کرد، تا تصمیم نهایی پس از اظهارنظر او گرفته شود. واضح است که در مسئله ی مهمی چون حق مؤسسه ی شرق شناسی در تصرف نیمی از الواح گلی مکشوف از پرسپولیس و عدم رعایت قانون عتیقات در کاوش های پرسپولیس، دولت خود را موظف می داند که نظر شخصی رضاخان را در این باره جویا شود. هرتسفلد به فروغی پیشنهاد کرد مسئله بلافاصله با شخص شاه در میان گذارده شود، اما فروغی پیشنهاد هرتسفلد را نپذیرفت و گفت در وقت مناسب شخصاً اعلی حضرت را در جریان قرار خواهد داد. همان طور که وزارتخانه بر اساس یادداشت قبلی این هیئت سیاسی آگاه است، تمام مقامات اداری دولت ایران، بی توجه به رتبه و مقام، در معرض تهدید و ترور رضاخان قرار دارند و بنابراین از ریسک ناراحت کردن شاه اجتناب می کنند و ترجیح می دهند مسائل را زمانی با شاه مطرح کنند که شخص شاه پیش قدم شده و در این باره پرسش کند. همین وضعیت باعث شده است که فرآیند امور دیپلماتیک در ایران آهسته باشد، زیرا جویا شدن نظر شاه در هر موردی بسیار مهم است».

هورنی بروک گزارش خود را با ذکر این نکته به پایان می برد که او تا به حال فرصت مناسبی برای بحث در این موضوع با فروغی نداشته است

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۸۱/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۸۱ در ۲۶ می ۱۹۳۴ م.

و فروغی این امتیاز را برای خود به خوبی محفوظ داشته که در اولین فرصت مناسب دولت را در جریان خواسته های هورنی بروک قرار دهد و راه حل دو جانبه ی رضایت بخشی را برای ادامه ی کار مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس بیابد. هرتسفلد نظرات خود را با برستد در میان گذارد. یک هفته پس از ملاقات او با موری، برستد به موری اطلاع داد که در مواضع دولت ایران تغییراتی اساسی رخ نموده است. برستد از هرتسفلد نامه ای دریافت کرد که در آن نوشته بود در ملاقات هرتسفلد با وزیران ایرانی، یکی دو نفر به او اطمینان داده اند که دولت ایران با تقسیم یافته ها موافق است. قبل از ارسال نامه ی مساعد به موری، برستد منتظر بود تا ندایی از طرف هرتسفلد بشنود.[۱] نامه ی مفصل هرتسفلد به برستد با جواب خشم آلود وی مواجه شد. برستد به موری نوشت که براساس گزارش هرتسفلد:

«باید بگویم که مسلماً دولت ایران تمایلی به اجرای قانون عتیقات ندارد، هر چند که پیشنهاد مرمت و کاوش پرسپولیس براساس آن به مؤسسه ی شرق شناسی داده شده بود. من در کار با دولت های خاورمیانه تجربه ای طولانی دارم، اما تا به حال با رفتار مشابه دولت ایران مواجه نشده ام. پس از پنج هفته انتظار در تهران برای تقسیم پاره ای از یافته ها و جواب به بعضی سئوالات، هرتسفلد گزارش می دهد که حالا قضیه را به شاه گفته اند، اما اظهارنظر شاه تا بازگشت وی از سفر به ترکیه به تأخیر افتاده است».[۲]

برستد شرح می دهد که دولت ایران دو نسخه از هر عکس گرفته شده از پرسپولیس توسط هرتسفلد را می خواهد. ادعای دولت ایران در قبال عکس ها براساس ماده ی ۲۴ قانون عتیقات بود. برستد نوشت که:

«جالب است که در موضوع عکس ها دولت ایران به قانون عتیقات متوسل می شود، اما زمان طرح مسئله ی تقسیم یافته ها، آن را فراموش می کند!»

برستد می گوید دلیل این بی ثباتی، ترور و وحشت افکنی غیرقابل وصف رضاخان است. هرتسفلد در نامه ی ۱ ژوئن ۱۹۳۴ م خود به برستد گزارش می دهد که در ماه های اخیر چند تن از وزیران از جمله تیمورتاش و سردار

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۷۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۲ می ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۸۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ م.

اسعد بختیاری، سر به نیست شده‌اند و بر اثر این امر وحشتی غیرقابل وصف بر فضای کشور حاکم شده است. هرتسفلد رضاخان را آزمندی غیرقابل کنترل توصیف می‌کند:

«راه نمای رفتار او حرص و آز است. سه ماه است که برای ما یک کمیسیونر دوم تعیین کرده‌اند که دلیل آن حالا معلوم شده است. پس از کشف الواح آپادانا، اعلی حضرت همایونی دستور داد که وزارتخانه باید با سرعت و بدون فوت وقت کاوش را توسعه دهد و این عمل را همراه با یادداشتی به کمیسیونر دوم ابلاغ کرده‌اند. من به رئیس پلیس نقشه ای کوچک از امپراطوری هخامنشی را نشان دادم. پس از لختی تأمل گفت: من این نقشه را روی یک صفحه ی نقره‌ای حکاکی کرده و به اعلی حضرت همایونی تقدیم خواهم کرد. از آن جا که رئیس پلیس مصمم به انجام آن بود، من هم چیزی به او نگفتم. مسئولیتی که این نقشه بر دوش ارتش خواهد گذارد، حتی از الواح طلا نیز سنگین تر خواهد بود!»

هرتسفلد خاطرنشان می‌کند حرص وطمع شاه غیر قابل وصف است. هرتسفلد در گفت و گو با فروغی درخواست کرده بود که به تر است شخصاً وضعیت را به شاه توضیح دهد و در نامه بعدی اش به برستد، در ۴ ژوئن ۱۹۳۴م، طرح پیشنهادی تأسیس دانشگاه تهران را به هرتسفلد شرح داد:

«همچنین قصد دارند دانشگاه بسازند و بسیار هم جدی و مصمم‌اند. یک دانشگاه بدون داشتن مدارس آمادگی ورود به دانشگاه، مانند ژیمنازیوم های آلمانی! البته این دانشگاه کنکور دولتی خواهد داشت. تأکید در این دانشگاه بر رشته های حقوق، پزشکی، فیزیک، شیمی و صنعت است و نه رشته هایی مانند تاریخ. بدین ترتیب در این جا هم مانند بسیاری از نقاط دیگر دانشگاه یک دهکده ی اسباب بازی ها خواهد بود که تنها اسم و قیافه ی توخالی دانشگاه را دارد».[۱]

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۸۳ / Perspolis ۸۹۱ ، ۹۲۷ در ۲ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م. فقط یک موضوع در نامه ی اول ژوئن ۱۹۳۴ هرتسفلد، واکنش برستد را برمی انگیزد: «وقتی که دولت تقسیم یافته های استخر و دهکده ی پیش از تاریخ را تأیید کرده است، برای اجتناب از دردسر و حمل مجدد یافته ها به تهران، از استان دار فارس بخواهید که به عنوان نماینده ی دولت ایران در تقسیم یافته ها مشارکت کند. روش تقسیم به شرح زیر است: یافته ها در ابتدا به دو گروه مساوی تقسیم شده و هر دو گروه کنار هم قرار می گیرد، سپس تقسیم انجام می شود. برای من هیچ فرقی ندارد که در این مراسم استان دار فارس نماینده ی دولت ایران باشد و یا آندره گدار از تهران بیاید. من فقط به این فکر می کنم که همه ی یافته های استخر که اخیراً پیدا شده‌اند، باید تقسیم شوند، اما درباره ی یافته های روستای پیش از تاریخ، باید بگویم فقط آن هایی را تقسیم کنید که مطالعه شده‌اند. بقیه را تقسیم نکنید!!»

جای تعجب ندارد که هرتسفلد کینه و عداوت شخصی رضاخان را برمی انگیخت. جواب برستد یک نامه ی مفصل اعتراض آمیز به فروغی در ژوئن ۱۹۳۴م بود، و این نامه را برای تأیید و یا حک و اصلاح، ابتدا برای موری فرستاد. پیش از این که نامه در اوت ۱۹۳۴ م به دولت ایران تقدیم شود، موری چندین بار آن را بازنگری کرد. روند بازنگری نامه طولانی بود و چندین بار بین وزارت امور خارجه و مؤسسه شرق شناسی دست به دست شد. سیاست وزارت امورخارجه در حمایت از مؤسسه ی شرق شناسی در یادداشت های موری بازتاب یافته است. موری نوشت که بی تردید مؤسسه ی شرق شناسی یکی از غنی ترین و بزرگ ترین و مهم ترین مجوزهای باستان شناختی امروز را دریافت داشته است. اما مؤسسه با مشکلات بسیار جدی در رابطه با دولت ایران مواجه بود. تذکاریه ی موری شامل جملات زیر می شد:

«پروفسور برستد به ما اطلاع داده است که در مدت تجربه ی کار در خاور میانه، او هرگز با وضعیتی مشابه آن چه دولت ایران به وجود آورده، مواجه نبوده است و آماده است تا به مقامات اطلاع دهد که در وضعیت کنونی کار را تعطیل خواهد کرد. ما مصمم به حمایت از موضع برستد هستیم و با ارسال یک دستور العمل به وزیر مختار آمریکا در تهران، از او خواستیم تا در همین راستا با دولت ایران برخورد کند، زیرا به نظر می رسد این هیئت مهم باستان شناسی مستحق و نیازمند همان یاری و مساعدتی است که هر گروه تجاری آمریکایی دیگر در خارج از مرزهای آمریکا دریافت می کند».[۱]

موری در نامه ی بعد به برستد اطلاع داد که مؤسسه ی شرق شناسی از پشتیبانی کامل وزارت امورخارجه و سفارت آمریکا در تهران برخوردار خواهد شد و به سفیر دستور داده شده است تا با نخست وزیر ایران مستقیماً دیدار کرده و در راستای تصمیمات اتخاذ شده، از تقاضاهای مؤسسه ی شرق شناسی حمایت کند.[۲] اما در همین نامه، که موری به مؤسسه ی شرق شناسی قول حمایت کامل دولت ایالات متحده ی آمریکا

۱. موری، تذکاریه ی شماره ی ۸۳/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۵ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۸۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۶ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

از مؤسسه در برابر دولت ایران را می دهد، در عین حال آمده است که وضعیت اتخاذ شده توسط دولت ایران عدم رعایت حقوق و قوانین جاری محسوب نمی شود، زیرا:

«متأسفانه باید گفت که مسائل پیش آمده توسط ایرانیان و موضع گیری آشکار آن ها در قبال پروژه ی پرسپولیس را نمی توان شامل قانون عتیقات کرد، زیرا پس از این که نسخه ای از موافقت نامه ای که به تصویب هیئت وزیران ایران رسیده است به دست من رسید، این پرسش برایم مطرح شد که چرا تکلیف تقسیم یافته ها مشخص نیست؟ آن زمان شخص شما در پاسخ سئوال من گفتید که با توجه به قانون عتیقات، دولت ایران به مؤسسه ی شرق شناسی تنها پیشنهاد خاک برداری و مرمت در پرسپولیس را کرده است و صرفاً امور خاصی چون خاک برداری، تعمیر و مرمت و غیره را به مؤسسه سپرده اند و درباره ی تقسیم یافته ها اشاره ای در متن موافقت نامه نیست که باید تحت پوشش قانون عتیقات باشد. اما از طرف دیگر، از آن جا که قانون عتیقات پیش از امضای موافقت نامه ی میان دولت ایران و مؤسسه شرق شناسی درباره ی پرسپولیس تصویب شده است، و ناظر بر هر نقطه ای از ایران است، بنابراین باید مسئله ی تقسیم یافته ها در هر مورد که در موافقت نامه مسکوت مانده است، در چهارچوب همان قانون مطرح شود، هرچند که در متن قرارداد نیز بر تقسیم یافته ها اشاره ای نشده باشد. اما شاید ایرانیان منتظرند این موارد مسکوت را امتیازی برای خود فرض کنند. ضمناً به نظر من، یکی از نقاط قوت شما، درخواست ایران برای اجرای ماده ی ۲۴ قانون عتیقات است که بر مبنای آن تقاضای دریافت یک نسخه از هر عکس پروژه ی پرسپولیس شده است، حال آن که ایران فراموش می کند که ماده ی دیگر همان قانون اجازه ی تقسیم یافته ها را می دهد. یعنی به ماده ای از یک قرارداد متوسل می شوند و به ماده ی دیگر از همان قرارداد، یعنی تقسیم یافته ها، معترض اند. تصورمی کنم شما باید این دوگانگی رفتار را در هر گفت و گو با دولت ایران تذکر دهید».

برستد در جواب به نامه ی موری، تلاش می کند تا وضعیت مؤسسه ی شرق شناسی را با شرح شرایط در دیگر ممالک خاورمیانه روشن کند، اما فقط موفق می شود ضعف و ناتوانی استدلالی مؤسسه ی شرق شناسی را آشکار کند:

«با توجه به نقص و معایب معاهده ای که هیئت وزیران ایران در موضوع تقسیم یافته ها تصویب کرده است، اجازه دهید اطلاع دهم که نظیرهمین قانون عتیقات

در تمام کشورهای خاورمیانه اعمال می‌شود و تا آن جا که می‌دانم به قدر کافی و به روشنی مسئله ی تقسیم یافته ها را روشن کرده است، چنان که به تبع آن، برابر متن این قوانین، یافته ها شامل حقوق گمرکی نیز نخواهد شد».

در پاسخ مفصل برستد به موری، وی پیشنهاد می کند که استدلال ایران مبنای نگرش و طرز تفکر این کشور است.[۱]

برستد در نامه ی اعتراض‌آمیز خود به فروغی، تهدید کرده بود که عملیات هیئت در ایران را متوقف خواهد کرد، اما در نامه ای به موری، فاش می کند که این تهدید او **فقط بلوف** بوده است! برستد در این باره می نویسد:

«فرصت پرسپولیس، فرصتی طلایی است و چشم اندازها و پیش بینی های ما غیرعقلانی است، اگر ما بخواهیم پس ازاین همه موفقیت، تهدید به ترک ایران را پیش بکشیم! به عبارت دیگر، تهدید من صرفاً یک بلوف بود و شما کاملاً در استدلال خود محق بودید که مؤسسه واقعاً دراین لحظه نمی خواهد به معاهده پشت کند».

در حالی که برستد بلوف می زد، هرتسفلد از طرف برستد مأمور بود تا زمان دریافت پاسخ نهایی در موضوع تقسیم یافته ها به کار خود ادامه دهد. همچنین برستد اظهار داشت که:

«هیئت مقادیر زیادی از مواد باستان‌شناختی برای مطالعه به دست آورده است؛ که بسیار بیش‌تر از حد لازم کفایت می کند، حتی اگر واقعاً هم کاوش را متوقف کنم».

یک هفته بعد موری به برستد اطلاع داد که نامه ی اعتراضیه ی وی به دولت ایران باید بدون درنگ تقدیم شود:

«وزارت امور خارجه به وزیر مختار آمریکا در تهران دستور داده است تا وقت ملاقات مستقیمی با شخص نخست‌وزیر بگیرد تا از طریق مراجع اداری ادعاهای شما مورد حمایت قرار گیرد. با این حال به وزیر مختار اشاره شده است که این ملاقات تا زمانی که دکتر هرتسفلد اطلاع دهد که نامه ی اعتراضیه به دولت ایران تقدیم شده است، نباید صورت بگیرد. بنابراین پیشنهاد می کنم که شما تقاضای خود را بی درنگ، اما در شکل سئوالی، طرح کنید».[۲]

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۸۷/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۰ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۸۸/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۷ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

نسخه‌ای از نامه‌ی رد و بدل شده بین موری و برستد به سفارت آمریکا در تهران ارسال شد و هورنی بروک به دنبال آن، دستورالعمل زیر را دریافت کرد:

«وزارت امورخارجه مایل است که شما از ادعاهای مؤسسه‌ی شرق شناسی تا حد امکان از طریق مراجع اداری حمایت کنی.؛ به همین دلیل پیشنهاد می‌شود که پس از مطالعه‌ی دقیق نسخه‌های نامه‌های ضمیمه، با دکتر هرتسفلد مشورت کنید، تا از شرایط کنونی مطلع شوید و اطمینان بیابید که نامه‌ی مؤسسه‌ی شرق شناسی به دولت داده شده است. به محض ارسال نامه‌ی اعتراضیه، باید مستقیماً از نخست وزیر تقاضای وقت ملاقات، و درباره‌ی جنبه‌های گوناگون این قضیه گفت و گو کنید. توجه داشته باشید که هنگام اشاره به تصمیم مؤسسه‌ی شرق شناسی بر قطع عملیات در پرسپولیس، تا روشن شدن تکلیف تقسیم یافته‌ها، از هرگونه اصرار و تأکید بر تصمیم مؤسسه‌ی شرق شناسی در لغو یک جانبه‌ی موافقت نامه اجتناب کنید و بدانید که در حال حاضر دکتر برستد رضایتی به لغو قرارداد ندارد و اگر لازم بود که در این باره با نامه یا تلگراف با دکتر هرتسفلد تبادل نظر کنید، با توجه به شرایط پیش آمده و نامه‌ی اخیر مؤسسه به دولت ایران، محتوای مکاتبات خودتان با هرتسفلد را بسیار ساده و محدود انتخاب کنید».[۱]

خصومت با هرتسفلد

منبع اصلی تنش و تشنج میان دولت ایران و مؤسسه‌ی شرق شناسی درخواست شیکاگو برای **ارسال سی هزار لوحه‌ی عیلامی** پرسپولیس بود. هورنی بروک دریافت که دولت ایران ضمن مخالفت با پیشنهاد هرتسفلد برای ارسال الواح به شیکاگو، در حال مذاکره با چند متخصص اروپایی است تا با مسافرت به ایران، الواح را قرائت کنند. وزیر معارف علی اصغر خان حکمت در قبال هرتسفلد دوباره راه خصومت در پیش گرفت. هورنی بروک در این باره اشاره می‌کند:

«حکمت صراحتاً و با تلخی از هرتسفلد شکایت می‌کرد، زیرا از دیدگاه وی،

۱. دستورالعمل ویلیام فیلیپس به هورنی بروک، به شماره‌ی ۸۹/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۷ ژوئیه‌ی ۱۹۳۴ م.

هرتسفلد وظیفه ی اصلی اش در آن جا را رها کرده بود. حکمت روش های هرتسفلد را مردود می دانست و براین باور بود که بیش از اندازه آلمانی است».[۱]

هورنی بروک بر قطع شدن روابط میان هرتسفلد و حکمت تأکید می کند:

«همان طور که در یادداشت شماره ی ۹۸، هفتم ژوئن ۱۹۳۴ گزارش شد، بی تردید مسائلی میان هرتسفلد و میرزا علی اصغر حکمت وزیر معارف می گذرد».

در مقابل، هرتسفلد به هورنی بروک اطلاع داد که حکمت دارد شاه را کوک می کند:

«او مکرراً به من گفت وزیر معارف که عملیات پرسپولیس زیر نظر او انجام می شود، به شاه چنین تلقین می کند که گویا موفقیت عملیات پرسپولیس نتیجه ی تلاش های وزارت معارف است، نه این که حاصل کارهای مؤسسه ی شرق شناسی باشد».

هورنی بروک گزارش می دهد که بعدها در مذاکره با حکمت از قدرناشناسی نسبت به کارهای بزرگ مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس به سختی گلایه کرده است، تا آن جا که تنها نشانه ی سپاس گزاری دولت ایران از کارهای مؤسسه ی شرق شناسی، مهمان نوازی و استقبالی بود که از خانم ویلیام مور به هنگام بازدید از ایران انجام شد. هرچند به گمان هورنی بروک دلیل آن مهمان نوازی گرم نیز جلب کمک های آتی خانم مور بود و نه قدردانی از زحمات گذشته ی وی! به علاوه هورنی بروک خاطر نشان کرد که دولت ایران اعتبار و امکاناتی برای موفقیت های بزرگ تر مؤسسه ی شرق شناسی در حوزه ی پرسپولیس آماده نکرده و سهمی برای آن در نظر نگرفته است. هورنی بروک در ادامه، ابراز تمایل می کند که وزارت معارف از موفقیت ها و زحمات مؤسسه ی شرق شناسی قدردانی کند.[۲]
هرتسفلد با سرعت به هورنی بروک اطلاع داد که میرزا محمد علی خان فروغی ذکاء الملک، نخست وزیر، به مؤسسه ی شرق شناسی و شخص

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۸۶/ Perspolis ۸۹۱ .۹۲۷ در ۷ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۹۰/ Perspolis ۸۹۱ .۹۲۷ ،۱۲۳ در ۲۵ ژوئن ۱۹۳۴ م.

هرتسفلد با محبت برخورد کرده است:

«او می گفت که به نظر او، **فروغی** نخست وزیر شخصاً **با تقسیم سی هزار لوحه** یا انتقال تمامی آن ها به شیکاگو برای ترجمه ی الواح **موافق است** و همچنین موافق توسعه ی عملیات در دشت پرسپولیس است، اما به نظر می رسد که هرتسفلد به قدر کافی نخست وزیر ایران را توجیه نکرده است».

گرچه میان پوپ و هرتسفلد تفاهم و توافقی وجود نداشت، اما فروغی به هر دو اظهار لطف می کرد و علی رغم قطع رابطه ی میان پوپ و فروغی، هورنی بروک می نویسد هر چند که پوپ می کوشد عملیات پرسپولیس را به طرف خود بکشد، اما به دلایل زیر امکان آن وجود ندارد:

«پروفسور پوپ مورد نفرت وزرای معارف و امورخارجه ی ایران است. پوپ آشکارا با وزرای مختار بریتانیا و اعضای سفارت بریتانیا به سبب برملا شدن ماجرایی در ارتباط با برخی مسائل مالی که بیش تر به وزارت امورخارجه گزارش شد، خصومت دارد. همچنین با مسیو گدار، مدیر کل عتیقات ایران، هم مخالف است. هرتسفلد و اشمیت و دیگر باستان شناسان به سبب این که **پوپ جیب بسیاری از مقامات ایرانی را پر می کند**، از او متنفرند و به این دلیل مطمئنم که دولت ایران نخواهد توانست کار پرسپولیس را به دلیل همین بی اعتمادی ها، به پوپ پیشنهاد کند».[۱]

موری بی درنگ نسخه ای از یادداشت بالا را به برستد فرستاد. علی رغم خدمات شایان هرتسفلد به مؤسسه ی شرق شناسی، برستد می خواست او را اخراج کند و با ناراحتی به موری نوشت:

«من از یادداشت آقای هورنی بروک شگفت زده شدم! چه گمان می کردم هرتسفلد تنها شخصی است که به وسیله ی دولت ایران متهم می شود. حالا قویاً تکرار می کنم که باید هر تلاشی را به کار بگیریم تا هیئت باستان شناسی در ایران را به عنوان هیئتی آمریکایی با رئیسی آمریکایی بشناسانیم».

در نادرستی این عمل برستد جای چون و چرا نیست. او پیش تر هم در نامه ای به موری نوشته بود:

«باید بگویم که اگر در هر جای آمریکا یک متخصص با تجربه پیدا کنم،

۱. هورنی بروک، یادداشت پیشین.

بلافاصله او را مدیر هیئت باستان‌شناسی خود در ایران خواهم کرد. باید بدون هیچ واهمه و گذشتی دست های هر آمریکایی را که مسئولیت اجرای این کار را بپذیرد، فشار دهیم».[۱]

از آن جا که هرتسفلد دیگر نزد دولت ایران اعتبار و شخصیت قابل احترامی نداشت، برستد در اعتراضیه اش به دولت ایران درخواست کرده بود که نامه از طریق وزیر مختار آمریکا تقدیم شود. موری در جواب به برستد اطلاع داد که هم ملاحظات سیاسی و هم استراتژی کلی ایجاب می کند که در حال حاضر نامه را هرتسفلد به دولت ایران بدهد. موری در عین حال به برستد خاطر نشان کرد که:

«ما به آقای هورنی بروک در تهران دستور دادیم تا ادعاهای شما را از طریق مجاری اداری به نخست وزیر اطلاع داده و از آن حمایت کند و به زودی او به هرتسفلد خواهد گفت که نامه ی اعتراضیه را بی درنگ و بدون انتظار جواب، به دولت ایران تقدیم کند. به عبارت دیگر، عمل سفارت آمریکا با تقدیم نامه ی شما توسط هرتسفلد و مطابق با نامه ی بیستم ژوئن شما همراهی می شود که به نظر می رسد دولت ایران جواب نامناسبی به آن نخواهد داد».[۲]

آشکار است که وزارت امورخارجه آمریکا نتیجه ی کار را به بخت و اقبال موکول نکرده بود. موری همچنین تأکید کرد که تعویض هرتسفلد با هر کس دیگری در این مرحله از بازی کاری عاقلانه ای است. برستد در جواب به موری نوشت که او به هرتسفلد تلگراف زده تا در تهران بماند؛ تا نامه ی سفارت آمریکا را دریافت کند. همچنین برستد موری را از استخدام فریدریش کرفتر[۳] به عنوان معاون مدیر پروژه ی پرسپولیس آگاه کرد که معماری جوان و بسیار توانا بود، و افزود که امیدوار است این تحولات بتواند بدون ایجاد مشکل و دردسر با هرتسفلد، به اوضاع سروسامان دهد.[۴]

مطابق روال مکاتبات وزارت امورخارجه ـ سفارت آمریکا در تهران و بالعکس، نسخه ای از یادداشت فوق العاده ی هورنی بروک به شماره ی

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۹۱/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۰ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۹۳/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۳ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
3. Friedrich Krefter.
۴. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۹۴/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۵ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

۱۲۳ در مورخه ی ۲۵ ژوئن ۱۹۳۴م توسط موری برای برستد ارسال شد. موری اظهار امیدواری کرد که یادداشت پیش از حرکت کشتی بخار برستد که روز بعد عازم بود، به دست وی برسد.[۱] کشتی بخار اس. اس. پنسیلوانیای حامل خانم و آقای برستد از طریق هاوانا و کانال پاناما به کالیفرنیا بدون تأخیر حرکت کرد، در حالی که مشکلات مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس پایان نیافته بود. جوابیه ی برستد در ۳۰ ژوئیه از عرشه ی کشتی اس. اس. پنسیلوانیا در اقیانوس آرام مخابره شد:

«پس از حرکت کشتی ما، نامه ی ویژه ی مورخه ی ۲۷ ژوئیه ناظر بر یادداشت ۲۵ ژوئیه ی سفارت آمریکا در تهران به دست من رسید. این یادداشت برای من به عنوان یک «مشکل شخصی» در پرسپولیس بسیار مفید بود که توسط دو تلگراف بلافاصله پس از رسیدن نامه ی شما ارسال شد... بنابراین، من از شما برای انعکاس یادداشت سفارت آمریکا در تهران بسیار متشکرم. تلاش های دولت ایران برای قدردانی از زحمات و تلاش ها و کشفیات ما در ایران و پرسپولیس البته بسیار کم تر از حد انتظار است. آن ها از همه ی امکانات و اعتباراتی که برای آن ها فراهم شود استقبال می کنند. ما می خواهیم در غیر این صورت مطابق قانون عتیقات ایران که معاهده ی ما با ایران در آن چهارچوب امضاء شده است، عمل شود. مطمئنم که آقای هورنی بروک می تواند در تحقق این خواسته به ما کمک کند».[۲]

اصطلاح «مشکل شخصی» در متن پیام برستد، اشاره به رابطه ی میان هرتسفلد و کرفتر داشت.

درغیاب جیمز هنری برستد از شیکاگو، پسرانش موضوع را تعقیب می کردند. چارلز برستد مقام اجرایی معاونت مؤسسه ی شرق شناسی، و پسر دیگر نیز عضو هیئت پرسپولیس بود و این می رساند که مؤسسه شرق شناسی بر اساس مصالح و منافع خانواده ی برستدها اداره می شد. چارلز برستد افشاء کرد که برای اخراج هرتسفلد ازچندی قبل کوشش هایی درجریان بود:

«با توجه به این که محققان متعددی آماده ی کاراند، و نیز با توجه به این که هرتسفلد تلاش می کند تا کار و موفقیت های زیردستان اش را کوچک

۱. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۸۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۷ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۹۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳۰ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

نشان دهد، مؤسسه مصمم است تا در وظایف مدیر صحرایی هیئت باستان شناسی ایران بازنگری کند... من ازطریق رادیوتلگرام با دکتر جیمز هنری برستد، هم در دریا و هم در بندر هاوانا، درباره ی سیاست مان در قبال هرتسفلد صحبت کردم و منتظر می مانم که فردا جواب او را از کریستوبال که در منطقه ی کانال نامه ای در انتظار اوست، بشنوم تا به او بگوید چه تصمیمی باید بگیرد و قدم بعدی را چه گونه بردارد. باید اضافه کنم که موقعیت هرتسفلد از نظر دیپلماتیک در تهران بسیار تنزل کرده است».[۱]

اولتیماتوم ایران

در ۲ اوت ۱۹۳۴م هورنی بروک به واشینگتن پیام داد که دولت ایران به هرتسفلد هشدار داده است که اگر تا ۱۰ اوت کار در پرسپولیس آغاز نشود، چنین تلقی خواهد شد که مؤسسه ی شرق شناسی از انجام قرارداد فی مابین انصراف داده است.[۲] اولتیماتوم ایران روند حوادث را دگرگون کرد. چارلز برستد پس از یک مذاکره ی تلفنی طولانی با موری، در ۴ اوت دو تلگراف به کرفتر و هرتسفلد فرستاد و نسخه هایی از آن ها را هم برای موری مخابره کرد؛تا واکنش و نیز نظر مشورتی وی را بداند. محتوای پیام به کرفتر می گفت که او از آن لحظه، با حقوق کافی، معاون مدیر صحرایی پروژه ی پرسپولیس است. پیام دیگر به هرتسفلد اطلاع می داد که کرفتر معاون او شده است و هرتسفلد به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی باید با سرعت به تهران رفته و نامه را به نخست وزیر برساند. متن نامه شامل جملات زیر بود:

«شما با کرفتر همکاری کرده و با ارسال تلگراف ما را مطمئن کنید که دستورالعمل را خوب درک کرده اید!»[۳]

۱. نامه ی چارلز برستد به موری، به شماره ی ۱۰۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲ اوت۱۹۳۴ م.
۲. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۹۸/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ اوت ۱۹۳۴ م.
۳. چارلز برستد در تلگراف شماره ی ۹۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در مورخه ی ۴ اوت ۱۹۳۴ م به موری به این مسئله می پردازد. متن پیام به کرفتر چنین بود: «حال که به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی و با هزینه ی آن به تهران می روید، به عنوان رابط رسمی ما به سفارت آمریکا این اطمینان را بدهید که ما می خواهیم شما پس از رسیدن دستورالعمل لازم به سفارت آمریکا در تهران، با نخست وزیر ایران ملاقات کنید. در تلگراف مؤسسه ی شرق شناسی به هرتسفلد اطلاع داده شده است که نماینده ی رسمی ما در تهران هستید و او موظف است با شما همکاری کند.» برستد چند ماه بعد، با بی ادبی تمام کرفتر را اخراج کرد!

موری در گفت و گوی تلفنی ۳ اوت ۱۹۳۴ با چارلز برستد از جزئیات بیش تری درباره ی کارهای داخلی هیئت پرسپولیس با خبر شد. مدارای جیمز هنری برستد با هرتسفلد رو به پایان بود. بهانه ی برستد این بود که سوء مدیریت و رفتار نامناسب هرتسفلد با اعضاء هیئت و به ویژه با دکتر فریدریش کرفتر، که الواح آپادانا را در غیاب هرتسفلد یافته بود، جایگاه هرتسفلد را بسیار متزلزل کرده است. کرفتر که استعفانامه و نسخه هایی از مکاتبات اش با هرتسفلد را به مؤسسه ی شرق شناسی داده بود، اکنون پشیمان می نمود. برستد در پاسخ به استعفای کرفتر پیشنهاد کرد که وی با حقوق بیش تری سمت معاونت هرتسفلد را قبول کند و در پرسپولیس به کار ادامه دهد. کرفتر پیشنهاد برستد را رد کرد و نشان داد که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست زیر نظر هرتسفلد کار کند. وقتی که برستد به هرتسفلد دستور داد تا اعتراضیه ی وی را به تهران برده و به دولت ایران بدهد، هرتسفلد نپذیرفت و سرپیچی کرد، و گفت که او به عنوان سفیر و پیک و ایلچی در هیئت کار نمی کند! برستد از سرپیچی هرتسفلد بسیار عصبانی شد و به طور جدی تصمیم گرفت تا او را اخراج کند و کرفتر را به جای وی بگمارد. تنها دلیلی که مانع اخراج هرتسفلد به وسیله ی برستد شد، روابط میان مؤسسه ی شرق شناسی و دولت ایران بود، و سرانجام به رغم تمامی مشکلات و ناکامی ها، کرفتر از طرف برستد مأمور شد تا نامه را به تهران ببرد.[۱]

در همان ایام حوادث شکلی مضحک و خنده دار به خود می گرفت. موری به برستد درباره ی ارسال نامه ها و بسته های مرتبط با قضیه ی پرسپولیس با مهر کاملاً محرمانه هشدار داد. او به چارلز برستد اطلاع داد که:

«امیدوارم که پدرتان در پیام به هرتسفلد از طریق سفارت، موضوع پر کردن جیب دولت ایران را ذکر نکرده باشد! باید خاطر نشان کنم که چند مورد از نامه های اخیر من، حتی با مهر کاملاً محرمانه، در خارج از آمریکا باز شده اند و به همین سبب، از افشای محتوای نامه ها در ایران بیمناک ام. بنابراین

۱. تذکاریه ی موری، به شماره ی ۱۰۳ / Perspolis ۸۹۱، ۹۲۷ در ۶ اوت ۱۹۳۴ م.

پیشنهاد می کنم که در آینده پاکت نامه های ارسالی به ایران از طرف مؤسسه ی شرق شناسی نباید مهر کاملاً محرمانه داشته باشد».[۱]

چارلز برستد در جواب به موری اطلاع داد که نامه های ارسالی به هرتسفلد، یکی به آدرس شیراز از طریق بانک شاهنشاهی ایران و دیگری به آدرس تهران از طریق سفارت آمریکا، دارای مهر کاملاً محرمانه بوده اند. در یکی از این نامه ها به تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴م که از طریق سفارت آمریکا به هرتسفلد ارسال شد، برستد شماری از اطلاعات بسیار حساس را درج کرده بود:

«به زودی نامه ی من به دولت ایران را از طریق دفتر وزیر مختار آمریکا در تهران، دریافت می کنید و این نامه را باید به دولت ایران بدهید. به محض تحویل نامه به دولت ایران، بی درنگ موضوع را به اطلاع دفتر آقای هورنی بروک برسانید. وزیر مختار آمریکا از دولت آمریکا دستورالعملی مبنی بر حمایت شما از طریق مجاری اداری دریافت کرده است. البته وزیر مختار آمریکا به محض دریافت پاسخ ایران، دولت مطبوع اش را در جریان خواهد گذارد. امید است که اقدام دولت آمریکا برای دریافت جواب سریع از دولت ایران به قدر کافی مؤثر باشد. بنابراین، من از شما می خواهم که در تهران بمانید تا وقتی که جواب دولت ایران از طریق وزیر مختار آمریکا یا شخص شما به من ابلاغ شود و در مدت اقامت شما در تهران، تماس خود را با دفتر وزیر مختار آمریکا همچنان حفظ کنید».[۲]

چارلز برستد وقتی که فهمید ایرانیان از محتوای این نامه باخبر شده اند، بسیار حیرت زده شد:

«تحت این شرایط، نامه ی ۳۱ ژوئیه ی شما مرا سخت متعجب کرد. بی صبرانه منتظرم به صراحت بنویسید آیا محتوای نامه های ۲۴ و ۲۵ ژوئیه ی دکتر برستد به هرتسفلد، که ظاهراً ایرانیان از محتوای آن خبردار شده اند، وزارت امور خارجه ی آمریکا را به موضع انفعالی می کشاند و موقعیت ما را به خطر خواهد انداخت؟ به شما اختیار می دهم در هر شرایطی که لازم بدانید مرا نصیحت و راه نمایی کنید».[۳]

۱. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۹۷/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳۱ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی برستد به هرتسفلد، به شماره ی ۱۰۰/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۵ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.
۳. نامه ی چارلز برستد به موری، به شماره ی ۱۰۰/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲ اوت ۱۹۳۴ م.

فصل ششم
فشار آمریکا و تسلیم شدن ایران

همین که جیمز هنری برستد فهمید بر اساس اولتیماتوم دولت ایران چنان چه تا ۱۰ اوت کار در پرسپولیس آغاز نشود، به لغو قرارداد فی مابین تفسیر خواهد شد، بلافاصله از نیویورک به سانفرانسیسکو پرواز کرد و با ارسال پیام رادیویی به پسرش توصیه کرد به هرتسفلد در تهران تلگراف زده و بگوید:

«به دولت ایران اجازه ندهید که قرارداد را لغو کرده و یا حتی از تقسیم یافته ها شانه خالی کند. بازگشت به عملیات پرسپولیس با وجود اعتراض به ایران، غیرقابل اجتناب می نماید، اما با این همه، منتظر جواب امیدبخش دولت ایران باشید و پس از رسیدن نامه ی من به نخست وزیر ایران قویاً بر تقسیم یافته ها براساس قانون عتیقات، با مشارکت وزیرمختار آمریکا در تهران، اصرار کنید».[۱]

برستد جوان هم متن پیام رادیویی پدرش را به موری فرستاد و سپس به موری تلفن کرد تا نظر او را جویا شود. موری در جواب تأکید کرد که ارسال چنان تلگراف مبهمی غیر عاقلانه است، زیرا بر دولت ایران فاش خواهد شد که مؤسسه بلوف می زند و قصد تعطیل کار را ندارد! موری سخاوتمندانه پیشنهاد کرد که پیغامی رمزی از طریق وزارت امورخارجه ی

۱. تلگراف چارلز برستد به موری، به شماره ی ۱۰۱ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳ اوت ۱۹۳۴ م.

آمریکا مخابره شود. موری به دلیل شناختی که از ایران و نیز روابط‌اش با رژیم رضاخان داشت، در این مقطع بحرانی می‌توانست توصیه های بسیار ارزشمندی به برستد بدهد. موری با علم به ضعف و ناتوانی کامل رژیم پهلوی، به مؤسسه ی شرق شناسی پیشنهاد کرد که موقعیتی محکم و استوار اتخاذ کند. موری به برستد گفت که از نظر وی هر گونه ائتلاف وقت با دولت ایران در این مقطع اشتباه است. اگر دولت ایران نپذیرفت که «موضع عقلانی و مستدل ومسئولانه» اتخاذ کند، و نخواهد که تحت قانون عتیقات اجازه ی ادامه ی کار در پرسپولیس را بدهد، آن گاه مؤسسه ی شرق شناسی باید که کارگاه را تعطیل کند و از ایران خارج شود. هرگونه تأخیر و تعلل و انتظار به امید این که دولت ایران موضعی مسئولانه و خردمندانه [متناسب با امیال آمریکا] اتخاذ خواهد کرد، ائتلاف وقت است. پسر برستد به موری گفت که با نظرات و روش های او موافق است و در اسرع وقت آن ها را به پدرش منتقل خواهد کرد. توصیه ی بعدی موری این بود:

«من نهایتاً پیشنهاد کردم که برای وزارت امور خارجه به ترین راه کار مواجهه با اولتیماتوم ایران ـ که مؤسسه ی شرق شناسی باید تا ۱۰ اوت کار را دوباره آغاز کند و درغیر این صورت قرارداد لغو خواهد شد ـ این است که به وزیر مختار آمریکا در تهران دستور دهد که فوراً با نخست وزیر آقای فروغی ملاقات کرده و از او اطمینان بگیرد که تا رسیدن پیغام ۲۰ ژوئیه ی دکتر برستد به دست فروغی، در رابطه با معاهده هیچ تصمیمی گرفته نخواهد شد. آقای برستد از من برای این توصیه تشکر کرد و یک دستور کار با مفادی مشابه آن چه که در بالا ذکر شد روز شنبه با تلگراف به آقای هورنی بروک ارسال شد».[۱]

تصور پی‌آمد دستورالعمل تحکم‌آمیز تلگراف شده در مورخه ی ۴ اوت ۱۹۳۴ به هورنی بروک بسیار دشوار است:

«شما باید با نخست وزیر ایران دیدار کرده و به او اطلاع دهید که نامه ی مهمی از طرف مدیر مؤسسه ی شرق شناسی به جناب فروغی در ۲۵ ژوئیه از شیکاگو ارسال شده است که از طریق نماینده ی مؤسسه در ایران تا ۱۵ اوت به دست نخست وزیر خواهد رسید. شما باید بلافاصله با ارسال تلگراف

۱. تذکاریه ی موری، به شماره ی ۱۰۴/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۶ اوت ۱۹۳۴ م.

به ما این اطمینان را بدهید که دولت ایران تضمین کرده است که تا زمان رسیدن نامه ی برسد از هر نوع تصمیم گیری و مداخله در مسئله ی پرسپولیس اجتناب می کند».

این دستورالعمل با جملات زیر پایان می گیرد:

«وزارت امورخارجه در نامه ی ۱۷ ژوئیه به شما دستور می دهد تا از مجاری اداری ادعاهای مؤسسه ی شرق شناسی را مورد تأیید قرار دهید و به محض دریافت دستورالعمل، گام های مؤثر و محکمی در این رابطه بردارید».[۱]

برنامه ی مذاکرات رسمی هورنی بروک قطعی شد و در ۷ اوت طی تلگرافی اطلاع داد که:

«نخست وزیر با تعلیق تصمیم گیری دولت ایران تا رسیدن نامه موافقت کرده است».[۲]

و در حالی که به سفارت آمریکا در تهران توصیه شده بود تا رسیدن نامه ی برسند حرکتی نکند، فروغی در ملاقات ۷ اوت ۱۹۳۴م با هورنی بروک ضمن جملاتی شکوه‌آمیز اطلاع داد که از طریق حکمت، وزیر معارف، شنیده است که هرتسفلد با بی احتیاطی های اش، خود را چهره‌ای غیر محبوب و غیر مردمی نشان داده است. از جمله این که هرتسفلد به فروغی گفته بود که عملیات پرسپولیس با توصیه ی وزرای مختار آمریکا و آلمان بوده است! گدار به کرفتر اطلاع داده بود که هرتسفلد خصومت بسیاری از مقامات اداری ایران را تا آن جا برانگیخته است که می توان کارهای او را علت اصلی عملی نشدن قانون عتیقات در مورد اشیاء پرسپولیس دانست!! فروغی اطلاع می دهد گدار را متقاعد کرده است که اجرای قانون عتیقات در مورد یافته های پرسپولیس ضروری نیست.[۳]

چارلز برسند هنگامی که از موافقت فروغی با تعویق طرح مطلب تا رسیدن نامه ی جیمز هنری برسند باخبر شد، با رضایت خاطر به موری نوشت

۱. تلگراف کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ۱۰۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ اوت ۱۹۳۴ م.
۲. تلگراف هورنی بروک، به شماره ی ۱۰۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۷ اوت ۱۹۳۴ م.
۳. هورنی بروک، یادداشت به شماره ی ۱۳۱/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۶۸ در ۷ اوت ۱۹۳۴ م.

که در نتیجه ی عملیات موفق وزارت امورخارجه اوضاع روبه راه شده است:

«روش کار ما از پی ملاقات هورنی بروک با فروغی این است که منتظر نتایج رسیدن نامه ی مورخه ی ۲۵ ژوئیه دکتر برسند به نخست وزیر ایران بمانیم».[۱]

همچنین برسند به موری اطمینان داد که کرفتر ازجانب مؤسسه ی شرق شناسی نامه را به فروغی می دهد، اما در بسته ای که در ۲۵ ژوئیه به سفارت آمریکا رسید، یادداشتی هم برای هرتسفلد بود که رابطه ی وی را با کرفتر مشخص می کرد. برسند به سفارت نوشته بود بدون این که کرفتر از متن نامه با خبر شود، یادداشت را برای هرتسفلد ارسال کنند! ضمناً دستورالعمل سریع و فوری زیر با تلگراف به هورنی بروک ارسال شد:

«مؤسسه ی شرق شناسی به وزارت امورخارجه اطلاع داده که تصمیم گرفته است کرفتر را به جای هرتسفلد به عنوان نماینده ی خود به تهران بفرستد. به محض رسیدن نامه ی برسند، لطفاً یادداشت شخصی برسند را که درباره ی کرفتر نوشته شده، به هرتسفلد در پرسپولیس بفرستید. شما باید من بعد تمامی اسناد را درون پاکت مهر و موم شده بگذارید».[۲]

کرفتر به محض دریافت اسنادی که در بالا ذکرشد، در ۱۴ اوت، با موافقت و توصیه ی هورنی بروک به سرعت پیامی را ازسفارت آمریکا در تهران به چارلز برسند مخابره کرد که در آن خواسته بود نامه ی اولتیماتوم تقدیم نشود:

«قضاوت من این است که تقدیم نامه ی شما به نخست وزیر ایران شاید به روابط دوستانه ی فی مابین لطمه وارد کند. پیشنهاد اضطراری من این است که با حمایت سفارت آمریکا و براساس رئوس کلی قضیه، ماجرا را تعقیب کنم، بی آن که شما به دولت ایران اولتیماتوم خروج از ایران را بدهید. تهدیدات موجود در متن نامه ی شما شاید به لغو فوری قرارداد منتج شود».[۳]

موری به محض دریافت این تلگراف، بلافاصله به چارلز برسند تلفن کرد و متن پیام را برای وی از پشت تلفن قرائت کرد. برسند با توصیه های کرفتر مخالفت کرد و خواست تا نامه ی اعتراض آمیز بدون فوت وقت و یا

۱. نامه ی چارلز برسند به موری، به شماره ی ۱۰۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ اوت ۱۹۳۴ م.
۲. تلگراف کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۱۰۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ اوت ۱۹۳۴ م.
۳. تلگراف کرفتر به چارلز برسند، به شماره ی ۱۱۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۴ اوت ۱۹۳۴ م.

تغییر محتوای آن، به نخست وزیر داده شود. کرفتر قادر به ابراز مخالفت نبود، ضمن این که مخالفت او تأثیری بر جریان نداشت، زیرا مهار کارها در دست سفارت آمریکا در تهران بود که به سهم خود مطابق دستورات وزارت امور خارجه ی آمریکا رفتار می کرد.[۱]

برستد گفته بود که اگر دولت ایران حتی با یکی از شروط نامه اش مخالفت کند، مؤسسه را از ایران خارج خواهد کرد. موری درباره ی وضعیت ستیزه جویانه و آماده باش جنگی که مؤسسه ی شرق شناسی اتخاذ کرده بود می نویسد:

«دکتر برستد در دیگر مواردی که در گذشته اتفاق افتاده، پیوسته در مورد لغو قرارداد گرایش به مصالحه داشته تا ستیز، اما در این قضیه، دکتر برستد ظاهراً مصمم است مؤسسه را از ایران خارج کند، مگر این که دولت ایران تمامی شرایط مؤسسه ی شرق شناسی را چه در عمل و چه در سخن بپذیرد. چارلز برستد، پسر دکتر برستد که هم اکنون در حال پرواز به کالیفرنیاست، تلگرافی با همین مضمون فرستاده است و در حالی که تماس مستمر خود را با پدرش حفظ کرده، از ما خواسته است که اولتیماتوم پدرش از طریق سفارت آمریکا در تهران به دولت ایران تقدیم شود. در راستای اقدامات بعدی سفارت آمریکا در حمایت از مؤسسه ی شرق شناسی که در نامه ی ۲۵ ژوئیه ی دکتر برستد قید شده بود، آقای برستد اظهار می دارد گرچه ممکن است اتخاذ چنین موضع گیری در نهایت به خروج مؤسسه ی شرق شناسی از پرسپولیس منجر شود، اما ترجیح می دهد که از ایران خارج شود تا این که دستورهای اهانت آمیز دولت ایران را بی چون و چرا اجراء کند.»[۲]

موری درنوشته هایش افزوده است که به لطف حمایت های قوی ومؤکد وزارت امور خارجه ی آمریکا، مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو توانست در این ماجرا پیروز شود. دستورالعملی که توسط وزارت امور خارجه ی آمریکا به کرفتر داده شد، بسیار صریح و خشن و بی تعارف بود:

«لطفاً نکات زیر را با دقت تمام به خاطر داشته باشید:
۱. به یاد داشته باشید که شما صرفاً حامل نامه ی ما به نخست وزیر ایران

۱. تذکاریه ی موری، به شماره ی ۱۱۳/ Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۱۷ اوت ۱۹۳۴ م.
۲. تذکاریه ی موری، به شماره ی ۱۱۵/ Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۱۶ اوت ۱۹۳۴ م.

هستید، و نه نماینده ی ما برای انجام مذاکرات.
۲. مسئولیت گفت و گو و مذاکره و مباحثه با شما نیست. این وظیفه به وزیر مختار آمریکا در تهران محول شده است.
۳. باید نامه ی ما را به نخست وزیر ایران با ادب و ملایمت و آرامش تقدیم کنید.
۴. این نامه برای گشودن باب بحث و مذاکره نیست؛ بل از این طریق ما موضع بی چون و چرا و تغییرناپذیر خود را یک بار و برای همیشه اعلام می کنیم.
۵. ما هرگونه تأخیر وتعلل ودرنگ یا حتی تلاش های موقتی و اتلاف وقت را ازطرف دولت ایران، به عدم تمایل به ادامه ی همکاری با خود تفسیر کرده، آن را به عنوان اتخاذ موضعی غیردوستانه نسبت به هیئت کاوش پرسپولیس تلقی خواهیم کرد.
۶. چنان چه شرایطی را که در نامه به نخست وزیر ایران نوشته ایم، چه در عمل و چه در سخن، مورد موافقت قرار نگیرد، ما به سرعت هیئت خود را از ایران خارج می کنیم».

دستورالعمل هایی که در همان تلگراف به هورنی بروک داده شده بود نیز به اتخاذ یک دیپلماسی هجومی اشاره داشت:

«با توجه به گزارشی که درباره ی وضعیت مؤسسه ی شرق شناسی در وزارت امور خارجه، طی نامه ی شماره ی ۲۷ مؤرخه ی ۱۷ ژوئیه قید شده است، اگر به یاد داشته باشید، در حال حاضر مؤسسه ی شرق شناسی آماده است تا قرارداد خود را با ایران لغو کند و از پرسپولیس خارج شود، مگر این که شرایط ما فوراً پذیرفته شود. وزارت امورخارجه تشخیص این که در زمان ملاقات با نخست وزیر ایران اولتیماتوم چه گونه و در چه موقعی ابلاغ شود را به خود شخص شما واگذار می کند، اما در هر حال باید به خاطر داشته باشید که بی تردید مؤسسه ی شرق شناسی در اجرای بند ششم اولتیماتوم خود مبنی بر خروج از ایران اصرار و جدیت ندارد»!![1]

نامه ی برستد به فروغی: تهدیدی باج گیرانه

نامه ی مفصل مورخه ی ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۴م برستد به فروغی برای وی زمانی را یادآوری می کرد که در سال ۱۹۳۰م مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو اجازه ی کاوش و مرمت در پرسپولیس را گرفته، و دولت ایران با «رضایت خاطر و سپاس گزاری» تمام آن را پذیرفته بود. از آن پس مؤسسه ی شرق شناسی «پول بسیار زیادی را برای کار سخت و عظیم کاوش و مرمت

۱. تلگراف کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۱۱۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۶ اوت ۱۹۳۴ م.

ابنیه و یادمان های پرسپولیس صرف کرده بود». رضاخان شخصاً در اکتبر ۱۹۳۲/مهر ماه ۱۳۱۱ از پرسپولیس بازدید کرده و «تلگرافی محبت آمیز به مدیر مؤسسه ی شرق شناسی فرستاده بود که طی آن اعلی حضرت همایونی از کارهای انجام شده اظهار رضایت کرده بودند». سپس برستد سه مورد گله مندی خود را بیان کرده بود که دو مورد آن ها به کارشکنی ها مربوط می شد. اولین گله مندی از بابت تأخیر زیاد در امور گمرکی مربوط به ترخیص تجهیزات و ساز و برگ هیئت بود و دومین آن به عکاسی مربوط می شد. هیئت مخالف این بود که مقامات دولتی از محوطه های باستانی، مکان ها و یافته های تحت پوشش عملیاتی هیئت عکس برداری کرده و عکس های پرسپولیس را در اختیار روزنامه ها و مجلات قرار دهند!؟ سپس هدف اصلی نامه ی برستد مطرح می شد که همان شرایط تقسیم یافته ها بود:

«در نهایت، دولت ایران از هرگونه پاسخ به خواسته های آقای ارنست هرتسفلد نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی در مورد تقسیم یافته های باستانی مکشوف از پرسپولیس توسط مؤسسه ی شرق شناسی، براساس مواد قانون عتیقات که قرارداد پرسپولیس بر مبنای آن امضاء شده، امتناع کرده است. در گفت و گوهای مقدماتی در مورد امضای قرارداد پرسپولیس با آقای هرتسفلد، وزیران دولت ایران مکرراً اظهار کرده بودند که امضای قرارداد صرفاً پس از تصویب قانون عتیقات و بر اساس مواد آن ممکن است. همچنین، دولت ایران راساً براساس قانون عتیقات از مؤسسه ی شرق شناسی خواسته بود که دو نسخه از عکس های عملیات پرسپولیس را در اختیار دولت ایران قرار دهد. این خواسته ی دولت ایران آشکارا نشانگر تلاش وی برای اجرای بند ۲۴ مقررات قانون عتیقات ایران بوده است. مؤسسه ی شرق شناسی هیچ تمایل و درخواستی برای انتقال یادمان ها و آثار مربوط و متعلق به بخش های فرو افتاده ی ابنیه ی تخت جمشید ندارد و نیز از حق خود برای داشتن سهمی از آثار طلایی پرسپولیس صرف نظر می کند. همچنین مؤسسه ادعایی درباره ی داشتن سهمی بزرگ از الواح گلی مکشوف از پرسپولیس را ندارد. مؤسسه ی شرق شناسی صرفاً می خواهد دولت ایران تعداد اندکی از الواح شاخص و مهم را که به روشن شدن ماهیت و هویت این اسناد کمک می کند، در مالکیت مؤسسه ی شرق شناسی قرار دهد».

برستد در نامه می افزاید که چون دولت ایران به خواسته های هرتسفلد پاسخ نداده، عملیات پرسپولیس موقتاً متوقف شده است و چنان چه مطالبات و خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی ـ به ویژه در تقسیم یافته های پرسپولیس ـ برآورده نشود، مؤسسه ی شرق شناسی به ناچار به عملیات پرسپولیس خاتمه خواهد داد. در بخش پایانی نامه، تهدیدی باج گیرانه درج شده بود که رژیم رضاخان نمی توانست آن را نادیده بگیرد؛ و آن تهدید به انتشار و تبلیغ مواردی ناخوشایند از این امر در رسانه های غربی بود:

«مؤسسه ی شرق شناسی بدین وسیله رضایت خاطر خود را از حفظ همکاری نزدیک با دولت ایران در انجام مسئولیت بزرگ و خطیر علمی که توجه جهانیان را جلب کرده است، اظهار می کند. درعین حال این حقیقت را خاطرنشان می کند که مؤسسه ی شرق شناسی به دولت ایران خدمات بسیار ارزشمندی عرضه کرده، و کشفیاتی انجام داده که توجه دنیای متمدن را به ایران معطوف کرده است. مهم ترین روزنامه های غربی به انعکاس اخبار و گزارش های این اکتشافات بزرگ، که برای اولین بار ایران مدرن و شکوه نیاکان باستانی اش را به جهانیان معرفی کرده است، پرداخته اند. مؤسسه ی شرق شناسی از عرضه ی چنین خدمتی به ایران بسیار خرسند است، اما باید کاملاً روشن شود که اگر چنان چه خواسته ها و مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی در مدت زمانی معقول تأیید و برآورده نشود، تمامی دنیا خواهد پرسید که چرا عملیات مؤسسه شرق شناسی در پرسپولیس متوقف شد؟ و آن گاه مؤسسه ی شرق شناسی ناچار خواهد شد علل و دلایل تعطیل عملیات را به مطبوعات غربی گزارش دهد و این حقیقتی است که در تمامی مطبوعات غربی انعکاس و بازتاب بسیار خواهد داشت. و بالاخره باید یادآوری کنم که وقتی مؤسسه ی شرق شناسی قرارداد پرسپولیس را امضاء کرد، وزارت امور خارجه ی دولت ایالات متحده ی آمریکا با انتشار بیانیه ای در مطبوعات آمریکایی اعلام کرد که دولت ایران به اتفاق آراء وزرای کابینه، قرارداد پرسپولیس را امضاء کرده است وتوقف عملیات مؤسسه درپرسپولیس توجه عموم را به این نکته جلب خواهد کرد که توقف ناگزیر عملیات از سوی مؤسسه به علت عدم تمایل دولت ایران برای ادامه ی کار بوده است».[۱]

برستد جوان در رای‌زنی بعدی با موری فاش کرد که شخصاً در مورد موفقیت فشار به ایران از کانال مطبوعات غربی تردید بسیار داشته است

۱. ضمیمه ی نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۹۱/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۰ ژوئیه ی ۱۹۳۴ م.

و ادعا می‌کرد که دولت ایران به تهدید تبلیغات منفی رسانه‌ای اهمیتی نمی‌دهد! با این همه، وی عقیده داشت که **به لطف حمایت های راکفلرها**:

«**روابط مؤسسه ی شرق شناسی با مطبوعات دوستانه است**. اگر تلاش های دیپلماتیک ما برای حفظ قرارداد پرسپولیس ناکام بماند، باید برای حفظ اعتبار دانشگاه شیکاگو و مؤسسه ی شرق شناسی مطبوعات را در جریان قرار دهیم... ما باید در مطبوعات فقط از این واقعه ابزار تأسف کنیم. قویاً تأکید دارم که این اظهار تأسف در مطبوعات باید بسیار قدرتمند بیان شود».[۱]

نامه ی اعتراضیه را هورنی بروک در ۱۹ اوت دریافت کرد و در ملاقات روز بعد به فروغی داد. سپس پیامی به این مضمون مخابره کرد:

«نخست وزیر از لحن نامه ی برستد ناراحت شد، اما در نهایت با مواد اول و دوم مطالبات وی موافقت کرد. فروغی به ماده ی سوم درباره ی تقسیم یافته ها پس از جلسه ی وزیران دولت در هفته ی آینده جواب خواهد داد.
در هر حال، قبل از این که برای بازدید از پرسپولیس و دیدار با هرتسفلد رهسپار شوم، جواب نامه خواهد رسید».[۲]

با هدف افزایش فشار بر دولت ایران، پیام زیر سریعاً برای هورنی بروک ارسال شد:

«باید به نخست وزیر اطلاع دهید که شما دریافت پاسخ قطعی و رسمی دولت ایران به درخواست سوم نامه ی برستد [در مورد تقسیم یافته ها] را حداکثر تا هفته ی آینده به دولت آمریکا اطلاع خواهید داد. از آن جا که لازم است برای دریافت این جواب در تهران بمانید، وزارت امورخارجه بازدید شما از پرسپولیس را در این ایام تأیید نمی کند».[۳]

تسلیم شدن ایران

در ۲۰ اوت ۱۹۳۴م به دنبال تسلیم نامه ی برستد، هورنی بروک گزارش می دهد که:

۱. نامه ی چارلز برستد به موری، به شماره ی ۱۰۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲ اوت ۱۹۳۴ م.
۲. تلگراف هورنی بروک، به شماره ی ۱۱۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۱ اوت ۱۹۳۴ م.
۳. تلگراف فیلیپس به هورنی بروک، به شماره ی ۱۲۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۱ اوت ۱۹۳۴ م.

«فروغی از لحن نامه ی برستد ناراحت شد و صراحتاً خاطرنشان کرد که اعمال و رفتار دکتر هرتسفلد موجب خشم دولت ایران شده است و قاطعانه ابراز کرد که در متن نامه، دولت ایران چنان چه تمامی خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی را نپذیرد! به رسوایی مطبوعاتی و سوء تبلیغات رسانه ای تهدید شده است. فروغی قاطعانه ابراز کرد که نامه متن و لحنی غیردوستانه دارد و مانع از این می شود که وی ترجمه ی آن را نزد شاه برده و قرائت کند».

فروغی اصرار کرد که در قرارداد ایران و مؤسسه ی شرق شناسی در مورد تقسیم یافته ها چیزی درج نشده است و هرتسفلد و برستد هر دو مطمئناً به خوبی می دانند که مأموریت آن ها در ایران تحت پوشش قانون عتیقات نیست. فروغی افزود که تقاضای مؤسسه درباره ی انتقال ۳۰ هزار لوح گلی پرسپولیس به شیکاگو با توجه به متن قرارداد فی مابین پذیرفتنی نیست. هورنی بروک جواب داد که:

«این فرمایش شما صحیح است که در متن قرارداد اصلی اشاره ای به تقسیم یافته ها نشده است، اما هم هرتسفلد و هم برستد فرض کرده بودند که عملیات آن ها تحت پوشش قانون عتیقات ایران خواهد بود. این درست نیست که عملیات هیئت باستان شناسی دانشگاه پنسیلوانیا مشمول قانون عتیقات باشد، اما عملیات مؤسسه ی شرق شناسی مشمول آن قانون نشود. بحث بر سر قانون عتیقات نیست، بل که بحث بر سر اجرای عدالت و انصاف و برابری است. بالاخره پس از این همه مخارج و زحماتی که مؤسسه ی شرق شناسی برای احیاء گذشته ی شکوهمند ایران متحمل شده است، به نظر می رسد که شرط انصاف حکم می کند دولت ایران داوطلبانه نیمی ازیافته های پرسپولیس را که برای بازسازی و مرمت پرسپولیس ارزشی ندارد، به مؤسسه ی شرق شناسی واگذار کند».

هورنی بروک، از آن جا که طرز قضاوت برستد وی را متقاعد کرده بود، به فروغی گفت اگر مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی برآورده نشود آن ها برای همیشه از ایران خارج خواهند شد. این بحث و جدل و کشمکش میان مؤسسه ی شرق شناسی و دولت ایران، پای وزارت امور خارجه ی آمریکا را به وسط معرکه کشاند. هورنی بروک گفت:

«وزارت امورخارجه ی آمریکا اصرار دارد مسئله هر چه سریع تر و با رضایت طرفین حل و فصل شود و شخصاً برای این هدف با خوش حالی تمام به هر

اقدام لازم دست خواهم زد».

فروغی صراحتاً با دو خواسته ی اولیه برستد موافقت کرد که صدور مجوزهای ورود و عکاسی بود. درباره ی تقسیم یافته ها نیز فروغی می خواست قضیه را با حکمت و سپس هیئت دولت در هفته ی آینده طرح کند و بعد در ده روز آینده جواب بدهد. هورنی بروک به فروغی اطلاع داد برای این که برستد در ده روز آینده ناگهان هیئت مؤسسه ی شرق شناسی را از ایران خارج نکند، وی به دولت آمریکا این پیام را مخابره خواهد کرد که مسئله ی دو خواسته ی اولیه ی برستد حل شده است و به مسئله ی تقسیم یافته ها نیز در کوتاه ترین زمان ممکن جواب داده خواهد شد. فروغی بیچاره در نهایت استیصال به دام افتاده بود! هورنی بروک می افزاید:

«سرانجام نخست وزیر کوتاه آمد و به ایشان اطلاع دادم که فردا صبح پیام خود را به دولت آمریکا مخابره خواهم کرد».

پس از آن هورنی بروک با مهارت تمام زمینه را برای فشار مضاعف به دولت ایران فراهم کرد و گزارش خود را با این جملات پایان داد:

«گفت و گوها یک ساعت طول کشد و دوستانه درباره ی تمام مسائل گفت و گو شد. تردید ندارم که نخست وزیر ایران **شخصاً مایل است** که مؤسسه ی شرق شناسی به قرارداد خود ادامه دهد، چنان که مطمئنم وزیر معارف نیز مایل است که کنترل امور در دست دولت ایران باقی بماند».[۱]

فروغی در ۳ سپتامبر ۱۹۳۴ م هورنی بروک را دعوت کرد تا جواب دولت ایران به نامه ی برستد را دریافت کند. فروغی پیش از ارائه ی نامه ی برستد به جلسه ی هیئت وزیران گفته بود:

«همه متفق الرأی هستیم که این نوشته نوعی بی حرمتی و اهانت به دولت ایران است، خاصه این که اگر مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی پذیرفته نشود، علیه وزیران دولت رسوایی مطبوعاتی و سوء تبلیغات رسانه ای بر پا خواهد شد. به همین دلیل هیئت وزیران نامه را اهانت آمیز تلقی کرده و اطلاع آن به اعلی حضرت را غیر عاقلانه می دانستند».

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۱۶۷/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۸۴ در ۲۱ اوت ۱۹۳۴ م.

سرانجام فروغی به هورنی بروک گفت که:

«جلسه ی هیئت وزیران به این نتیجه رسیده است که با احضار آقای کرفتر به او اطلاع دهم که نامه ی آقای برستد جوابی ندارد».

هورنی بروک با تعجب می گوید:

«به نخست وزیر گفتم که این پاسخ امکان حصول هرگونه توافق با مؤسسه ی شرق شناسی را سلب خواهد کرد و فروغی جواب داد چنان چه نامه ی دوم یا تلگرافی متضمن همان تقاضا اما با عبارات محترمانه و مطلوب ارایه شود، دولت ایران آماده است تا به دقت به مسئله رسیدگی کند. فروغی افزود که دولت ایران حاضر است داوطلبانه یافته ها را تقسیم کند، اما هرگز اجازه نمی دهد که عملیات مؤسسه تحت پوشش قانون عتیقات قرار گیرد. از او پرسیدم که آیا معنی و مفهوم تقسیم داوطلبانه ی یافته ها، تقسیم مساوی و عادلانه میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی است؟ او جواب داد که دولت ایران طرح هایی را آماده خواهد کرد؛ اما به هر حال مستقیماً پاسخ مثبت یا منفی نداد. نخست وزیر درخاتمه به من اطمینان داد که دولت ایران از کارهای عالی مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس بسیار متشکر است، اما از لحن غیر دوستانه ی نامه ی دکتر برستد گلایه مند بود و قاطعانه گفت که اگر این پاراگراف های ناخوشایند از نامه ی برستد حذف شود او بسیار خوش حال می شود تا به حل مسئله کمک کند... من از دو ملاقاتی که با نخست وزیر ایران داشته ام کاملاً متقاعد شده ام که **شخص فروغی و اعضای دولت ایران بسیار مایل اند که مؤسسه ی شرق شناسی به کار خود در پرسپولیس ادامه دهد**».[1]

دستورالعمل بعدی به هورنی بروک پس از مذاکرات مفصل موری و چارلز برستد تهیه و ابلاغ شد، و به هورنی بروک یادآوری شد که نامه ی دومی با متن جدید در کار نخواهد بود:

«در رابطه با درخواست نخست وزیر ایران که خواستار دریافت تلگراف یا نامه ای با لحنی به تر و ملایم تر از مؤسسه ی شرق شناسی بود، بگویید که چون شما از طرف دولت آمریکا مسئول ابلاغ نقطه نظرات مؤسسه ی شرق شناسی در این باره بوده اید، انتظار دارید که پیشنهادات و خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی مورد توجه اکید دولت ایران قرار گیرد».

سرانجام، و از آن جا که عمده ی مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی برآورده

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۱۸۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۹۸ در ۴ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

شده بود، و با توجه به این که نامه ی رضایت دولت ایران می توانست آن مطالبات را تضمین کند، مؤسسه صلاح دید که بر اجرای قانون عتیقات در قبال پرسپولیس اصرار نداشته باشد، اما بر اجرای موارد زیر تأکید کند:

۱. تثبیت مدت تحقیقات علمی مؤسسه در پرسپولیس؛

۲. تقسیم عادلانه ی یافته ها وخروج بدون مزاحمت سهم مؤسسه از ایران؛

۳. اجازه ی واردات تسهیلات و لوازم مورد نیاز؛

۴. و بالاخره صدور مجوزهای عکس برداری.

با این همه تهدیدات به گونه ی زیر تکرار می شود:

«باید به نخست وزیر ایران اطلاع دهید که اگر دولت ایران مایل است مؤسسه ی شرق شناسی به کار در پرسپولیس ادامه دهد، مؤسسه ی شرق شناسی علاقه مند است تا هر چه سریع تر پرونده به جریان افتاده و مسئله حل و فصل شود، در غیر این صورت مؤسسه بی درنگ کار را تعطیل می کند و همراه نفرات و تجهیزات خود از ایران خارج و به دیگر محوطه های باستان شناختی خاورمیانه که دولت های آن ها از مدت ها قبل از مؤسسه ی شرق شناسی برای تحقیقات دعوت کرده اند، منتقل خواهد شد».[۱]

تسلیم دولت ایران به تمامی خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی در تلگراف مورخه ی ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴م هورنی بروک بازتاب یافته است:

«نخست وزیر ایران موافق است که قرارداد برای یک، دو و حتی سه سال دیگر تمدید شود و می خواهد که برسند با ارسال تلگراف نظر مشورتی خود را ارائه دهد. همچنین فروغی با تقسیم یافته ها موافق است، اما می خواهد که برسند با ارسال تلگراف پیشنهاد کند که چه نوع تقسیمی مد نظر و مطلوب اوست».

در رابطه با انتقال الواح گلی پرسپولیس به شیکاگو نیز فروغی:

«موافقت کرد که جواب نهایی را هفته ی آینده بدهد».[۲]

در دیدار ۱۲ سپتامبر:

«فروغی اظهارداشت که مایل است طرحی ریخته شود که مورد توافق دو طرف

۱. دستورالعمل فیلیپس به هورنی بروک، به شماره ی ۱۳۸/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۴ م.
۲. تلگراف هورنی بروک، به شماره ی ۱۴۳/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

بوده و در عین حال به غرور ملی دولت ایران لطمه نزند ... همچنین به نظر می‌رسید او مشتاق است که طی تلگرافی نقطه نظرات دکتر برستد در مورد یافته ها را دریافت کند. فروغی اظهار داشت که مایل است معاهده را برای یک، دو یا سه سال دیگر تضمین کند و از من خواست خواسته ها و آرزوهای اش را به دکتر برستد منعکس کنم. فضای گفت و گوها صمیمی بود و به هنگام عزیمت، نخست وزیر از من برای موضع دوستانه ای که پس از آن نامه ی ناخوشایند مؤسسه ی شرق شناسی اتخاذ کردم، و نیز برای علاقه ای که علی رغم راه غیر دوستانه ی مؤسسه ی شرق شناسی، برای ایجاد تفاهم داشته ام، تشکر کرد».

در مورد انتقال سی هزار لوح گلی عیلامی پرسپولیس به شیکاگو نیز هورنی بروک برنامه ی یک دیدار میان کرفتر و فروغی و حکمت را تنظیم کرد و گزارش داد که این دیدار هم به توافق کامل دست یافت![1] با تسلیم کامل دولت ایران، مؤسسه ی شرق شناسی حداکثر مطالبات ممکن را از ایران طلب کرد. در ۱۷ سپتامبر هورنی بروک مجموعه ای از دستور العمل های جدید را در رابطه با فروغی دریافت کرد که در ۱۹ سپتامبر در دیدار با فروغی آن ها را به کار بست:

«شما باید به نخست وزیر ایران اطلاع دهید که مؤسسه ی شرق شناسی آماده است تا به کار خود در پرسپولیس تحت پوشش قراردادی جدید ادامه دهد؛ که مدت آن سه سال است. قرارداد محوطه ای به شعاع ۱۰ کیلومتر از صفه ی تخت جمشید را شامل می شود که به استثنای صفه ی تخت جمشید، تقسیم یافته ها در تمام این محدوده مطابق با مفاد قانون عتیقات انجام خواهد شد».

سپس مؤسسه ی شرق شناسی به دیگر موارد مورد علاقه ی خود می پردازد و اصرار می کند که:

«با توجه به مخارج زیادی که مؤسسه برای عملیات مرمت در ایران متحمل شده است، به استثنای نقوش برجسته ی آپادانا و الواح زرین و سیمین آپادانا، که برای کشف آن ها بیش از هر چیز دیگری در پرسپولیس پول و وقت گزاف صرف کرده است، مؤسسه حق دارد سهمی از یافته های صفه ی تخت جمشید و اجازه ی خروج آن ها از کشور را که شامل اقلام زیر است، داشته باشد:
مجموعه ی کاملی از تمام نقوش برجسته ی کوچک و فروافتاده ی قابل حمل و قطعات شکسته ی قابل حمل پلکان هایی که قبل از کاوش پلکان های بزرگ

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۱۹۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

[دروازه ی ملل و آپادانا] کشف و کاوش شده اند، یکی از پی نوشته های سیمین[!] آجرهای لعاب دار شکسته و فروافتاده ی افریزهای تزئینی آپادانا، دیگر اشیاء کوچک به غیر از اشیاء طلا و پانصد لوح گلی. با عنایت به کشفیات و یافته های آتی در صفه ی تخت جمشید، مؤسسه انتظار دارد که اقلام یاد شده بر اساس اصول کلی یاد شده در بالا تقسیم شوند».[۱]

جلسه ی ۱۹ سپتامبر نیز یک «جلسه ی دوستانه» عنوان می شود که در آن:

«فروغی آشکارا بر این باور بود که مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی تا حدی نامتجانس بوده اند و تأکید کرد که درخواست یکی از الواح سیمین آپادانا بسیار غیر عادی است».

سپس هورنی بروک گزارش می دهد:

«فروغی اصلاً نتوانست دریابد و تشخیص بدهد آن پلکان قابل حمل زیبایی که مؤسسه ی شرق شناسی خواستار تملک آن است، در جریان مرمت به سازه ی پرسپولیس متصل و الحاق شده است. بنابراین من هم صلاح ندیدم که موضوع را به فروغی اطلاع دهم!»

فروغی با تنظیم یک قرارداد سه ساله موافقت کرد که محدوده ای به شعاع ۱۰ کیلومتر از صفه ی تخت جمشید را در بر می گرفت و حق انتشار نتایج کاوش ها نیز در اختیار مؤسسه شرق شناسی بود. بررسی مسئله ی تقسیم یافته ها به هیئت وزیران محول شد و فروغی قول داد که جواب مکتوب وی پس از ۲۳ سپتامبر داده شود، و در جواب هورنی بروک که خواسته بود در جوابیه به هر یک از نکاتی که در دو یادداشت قبلی هورنی بروک به فروغی اشاره شده بود، حتماً توجه مستقیم شود، فروغی موافقت کرد که چنین کند! **فروغی به هورنی بروک التماس کرد** که کار در پرسپولیس مجدداً از سرگرفته شود، اما جواب منفی شنید!! هورنی بروک دراین باره می نویسد:

«فروغی به من پیشنهاد کرد که طی تلگرافی از مؤسسه ی شرق شناسی بخواهم که بر اساس تفاهم ایجاد شده ی جدید، کارها را هر چه سریع تر از سر بگیرند. فروغی قاطعانه اظهار کرد که تقریباً مطمئن است همه چیز به خوبی و خوشی پیش می رود. من این خواسته ی فروغی را نپذیرفتم، زیرا که صرفاً نماینده ای

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۱۵۶/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۴م.

بودم که نقطه نظرات مؤسسه ی شرق شناسی را بیان می کرد، و وظیفه ی من نبود که چنان پیشنهادی را به دکتر برستد منعکس کنم. من فکر کردم شرط عقل است که من نخست وزیر ایران را با نامه ای که در آن دیدگاه ها و خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی منعکس شده بود، تنها بگذارم. من از دستور العملی تبعیت می کردم که از وزارت امور خارجه دریافت کرده بودم و در این جا تنها کپی برخی از نامه های متبادله را به یادداشت های خود ضمیمه می کنم».[۱]

نامه ی فروغی به برستد

فروغی در پاسخ به مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی که هورنی بروک از طرف مؤسسه آن ها را مطرح کرده بود، جوابیه ای فرستاد که طرف آمریکایی آن را «جوابی طفره آمیز» نامید.

جواب فروغی به شکل یک نامه در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م به جیمز هنری برستد از طریق سفارت آمریکا عرضه شد. از آن جا که این نامه شالوده ی موافقت نامه ی جدید با مؤسسه ی شرق شناسی و دولت آمریکا را عرضه می کند، انتشار متن کامل آن را لازم می دانم:

«تهران ۵ مهر ۱۳۱۳ ش (۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م)

آقای پروفسور

مایه ی خرسندی من است که به خواسته های شما به منظور روشن شدن شرایطی که در سایه ی آن مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو می تواند به عملیات پرسپولیس ادامه دهد، پاسخ می دهم. دولت ایران، با اظهار رضایت کامل از نتایج حاصله ی قبلی و اراده ی جدی و مصمم برای کمک به مؤسسه ی شرق شناسی در حسن انجام وظیفه ای که نسبت به یک محوطه ی تاریخی دارد، قراردادهای قبلی را، هم در رابطه با موضوع خاک برداری تخت جمشید و مرمت یادمان های آن و هم کاوش هایی که شما در سایه ی قرارداد جدید مجوز آن را دریافت کرده اید، تأیید می کند.

بی تردید مؤسسه ی شرق شناسی حدود اختیارات ماه دسامبر ۱۹۳۰م را که به وضوح معلوم می کرد که هیچ یک از اشیاء مکشوف از تخت جمشید و پیرامون آن به مؤسسه تعلق نخواهد گرفت، به یاد می آورد، اما اینک گستردگی جغرافیایی قرارداد جدید شعاعی دارد که محوطه ی باستانی استخر هم درون

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۱۹۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۱۷ در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

آن قرار می‌گیرد و اجازه می‌دهد اشیایی که در این شعاع کشف می‌شود مطابق قانون عتیقات تقسیم شود. بنابراین وضعیت و تکلیف قضیه روشن است. اشیایی که توسط مؤسسه ی شرق شناسی در چهارچوب قرارداد کشف می‌شوند، به استثنای تخت جمشید و پیرامون آن، مطابق مفاد قانون عتیقات بین مؤسسه و دولت ایران تقسیم می‌شود. بنابراین مؤسسه ی شرق شناسی هیچ ادعایی در قبال اشیاء یافته از تخت جمشید و پیرامون آن ندارد.

با این حال، با عنایت به خدماتی که مؤسسه به تاریخ ایران کرده است، دولت ایران خوش حال می‌شود به مؤسسه ی شرق شناسی پیشنهاد کند که مالکیت بخشی از اشیاء مکشوف از پرسپولیس، که اساساً به سازه و ساختار بناهای تخت جمشید تعلق ندارد، به مؤسسه ی شرق شناسی تعلق گیرد؛ برای مثال، بخشی از **الواح گلی** که اخیراً کشف شده‌اند به مؤسسه واگذار می‌شود.

اصطلاح تخت جمشید و پیرامون آن برای دولت ایران، شامل محدوده‌ای است که در مصوبه ی دسامبر ۱۹۳۰م تعیین شده است؛ که محدوده ی قطعی آن را دکتر هرتسفلد پیشنهاد و تعیین، و جلسه ی ۹ ژوئیه ۱۹۳۲م هیئت وزیران آن را تأیید کرده است و این محدوده در شمول فهرست آثار ملی ایران قرار دارد: منطقه ی مقابل صفه ی تخت جمشید تا اولین کانال آبیاری، از جنوب تا رأس مقبره ی داریوش سوم و از شمال به فاصله ی ۵۷۰ متر از محور پلکان اصلی.

در ذیل نامه، به نکات ارزشمندی بر می‌خورید که مورد درخواست شما بوده است. مدت قرارداد تا زمانی است که مؤسسه ی شرق شناسی برای انجام پروژه‌های خود ضرور می‌داند. در ضمن این نکته در نظر گرفته شود که شاید دولت ایران توجه به استمرار کار و نحوه ی زمان‌بندی اجرای آن را ضروری بداند.

تسهیلات بسیاری به مؤسسه داده خواهد شد تا ابزار و مواد لازم را برای کار هیئت وارد کند، اما از طرف دیگر مؤسسه ی شرق شناسی باید اطلاعات دقیقی در اختیار وزارت معارف قرار دهد که از طریق آن بتوان اداره ی تجارت و گمرک را از گردش کارها مطلع کرد. برای مثال، اگر اطلاع دهید که لوازم و کالاهایی را از بندر بوشهر وارد خواهید کرد، نباید از گمرک قصر شیرین اقدام کنید.

لازم به ذکر است که مؤسسه ی شرق شناسی باید نتایج کشفیات را منتشر کند و به موازات آن اطمینان دهد که کار هیئت معلق نخواهد ماند. به استثنای برخی کشفیات پیشین مؤسسه، عکس برداری از بخش‌های شناخته شده ی جدید در تخت جمشید آزاد است.

نماینده ی اداره ی کل عتیقات در پرسپولیس مسئول اجرای مفاد این قرارداد است و مؤسسه ی شرق شناسی با هدف آگاه کردن دولت ایران از فعالیت‌های اش،

وزارت معارف را به شرح زیر در جریان امور قرار خواهد داد: گزارش های کوتاهی شامل شرح مراحل پیش رفت کارها، گزارش های مفصل دو سالانه و نیز ارایه ی عکس های کشفیات جدید پیش از انتشار آن ها در روزنامه ها و مجلات خارجی؛ به انضمام دو نسخه از گزارش اقدامات انجام شده ی مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس.
آقای پروفسور، گمان می کنم مطالبات شما کاملاً برآورده شده است. با این حال، اگر از نظر شما لازم است که با نگاهی دقیق تر به مفاد یاد شده پرداخته شود، خوش حال خواهم شد کسی را که کفایت کافی دارد با شما همراه کنم تا به جزئیات مسئله نیز خاتمه داده شود.
آقای پروفسور لطفاً احترامات مرا بپذیرید. محمد علی فروغی»[۱]

اظهارات فروغی مبنی بر این که طبق معاهده ی فی مابین، مؤسسه ی شرق شناسی از تقسیم کامل یافته های پرسپولیس محروم می شود به اظهار موضع گیری نژاد پرستانه ی جیمز هنری برستد، مدیر کل مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، انجامید:

«با کمال تعجب اظهارات فروغی در قبال معاهده، با اشاره به مؤسسه، این شرط را مطرح می کند که تقسیم یافته های صفه ی تخت جمشید در کار نیست و طبق عرف و رسوم شرقی جماعت، تزویر و ریاکاری در پیش گرفته است. هر چند که در معاهده چنان شرطی وجود ندارد، اما هرتسفلد اظهار می کند که به او به دفعات اطمینان شفاهی داده شده بود که معاهده ی پرسپولیس اجرایی نخواهد شد، مگر وقتی که قانون عتیقات تصویب شود و قرارداد پرسپولیس تحت پوشش قانون عتیقات خواهد بود. اما متأسفانه چون هرتسفلد از وی تضمین کتبی نگرفته بود، تقسیم آثار باستانی هم طبعاً در متن قرارداد نیامد. مطمئناً ضرورتی نداشت که تقسیم آثار باستانی در متن قرارداد بیاید. ظاهراً مراوده ی بلند مدت هرتسفلد با ایرانیان وی را دچار این تصور کرده است که مسئله ی تقسیم در بطن و ضمیر هر قراردادی وجود دارد.
بنابراین نه تنها ایرانیان مشغول پشت پا زدن به مفاد قرارداد هستند، بل که با گستاخی تمام می گویند که در متن قرارداد اصلاً چیزی درباره ی تقسیم کشفیات وجود ندارد، در حالی که چنین نیست».[۲]

طبق وظیفه، وزارت امورخارجه مواضع برستد را با ارسال یک تلگراف به

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۳۰ و ضمیمه ی ۲۱۵ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳ اکتبر ۱۹۳۴ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۲۲۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳ نوامبر ۱۹۳۴ م.

هورنی بروک اطلاع داد:

«یادداشت شماره‌ی ۲۳۰ مورخه‌ی ۳ اکتبر جناب‌عالی، مؤسسه‌ی شرق شناسی در مورد اظهارات نخست‌وزیر ایران اکیداً انتظار دارد که قرارداد پیشنهادی نخست وزیر مطابق شرایط مؤسسه امضاء شود. باید به دولت ایران تذکر داد که آن دولت به طورشفاهی بارها به آقای هرتسفلد اظهار کرده بود که قرارداد پرسپولیس تا زمان تصویب قانون عتیقات امضاء نخواهد شد و این قرارداد باید تحت پوشش قانون عتیقات باشد. بنابراین شما باید به نخست‌وزیر این مطلب را تذکر دهید».[۱]

دستورالعمل وزارت امورخارجه به هورنی بروک با بی‌صبری تمام با جملات زیر پایان می‌گیرد:

«لطفاً با ارسال تلگراف به وزارت امورخارجه اطلاع دهید که آیا دستورالعمل شماره‌ی ۳۱ مورخه‌ی ۱ نوامبر که در ساعت ۱۱ صبح با تلگراف ارسال شد را انجام داده‌اید؟»

در نامه‌ی فروغی اشاره‌ای به انتقال سی هزار لوح گلین پرسپولیس به شیکاگو نشده بود، اما فروغی هورنی بروک را مطمئن کرده بود که پیش نویس جواب این مسئله هم قبلاً آماده شده است و انتقال الواح «موضوع گفت و گو و مفاهمه‌ی دوستانه‌ای خواهد بود که پس از حل و فصل دوستانه‌ی دیگر مسائل به آن پرداخته خواهد شد». همچنین هورنی بروک از گفت و گویی میان کرفتر و گدار حکایت می‌کند:

«آقای فریدریش کرفتر دوست نزدیک آندره گدار مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران است. چند روز پیش از او خواستم تا درباره‌ی اقدامات دولت ایران در قبال مطالبات مؤسسه‌ی شرق‌شناسی که سفارت آمریکا به نمایندگی از طرف آن‌ها مذاکرات را دنبال می‌کند، نظر بدهد. او معتقد بود که دولت ایران کاملاً مایل است مؤسسه‌ی شرق‌شناسی به کارش در پرسپولیس ادامه دهد، اما معتقد بود مطالبه‌ی آن چه که وی «پلکان قابل حمل» می‌نامید و الواح نقره‌ای آپادانا و دیگر اشیاء مهم مکشوف از صفه‌ی تخت جمشید احساسات ملی گرایانه‌ی ایرانیان را برانگیخته است و پذیرش چنان مطالباتی بعید می‌نماید.

۱. دستورالعمل فیلیپس به هورنی بروک، به شماره‌ی ۲۲۳ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۷ نوامبر ۱۹۳۴ م.

اما تا آن جا که وزیر معارف به وی اطلاع داده، دولت ایران با دیگر خواسته های مؤسسه ی شرق شناسی موافقت کرده است و این مسئله در نامه ی آتی فروغی به سفارت آمریکا منعکس خواهد شد».[۱]

اولتیماتوم آمریکا

هورنی بروک در ۷ اکتبر ۱۹۳۴م به مفاد دستورالعمل شماره ی ۲۵ در موضوع فروغی عمل کرد. این دستور العمل چنین آغاز می شد:

«شما باید به نخست وزیر اطلاع دهید که مؤسسه ی شرق شناسی به دولت ایران اخطار می دهد که دولت ایران باید به قرارداد فی ما بین مطابق همان اصولی عمل کند که دیگر دولت های خاورمیانه در سطح جهانی پذیرفته اند و این اصول، تقسیم یافته های صفه ی تخت جمشید را هم شامل می شود».

دستورالعمل تحقق فوری و بلافاصله ی مطالبات زیر را درخواست داشت:

«مؤسسه ی شرق شناسی سه خواسته دارد که تا کنون عملی نشده اند و در صورت عدم تحقق آن ها، ادامه ی کار در پرسپولیس ممکن نیست: قانون عتیقات در دایره ای به شعاع یک مایل در صفه ی تخت جمشید اجرا شود که مرکز این دایره آپادانا است. فوراً به نمایندگان دولت ایران حاضر در پرسپولیس دستور داده شود که با نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی در آن جا دیدار کرده و یافته های پرسپولیس را، همان طور که در تلگراف شماره ی ۲۲ مورخه ی ۱۷ سپتامبر وزارت امورخارجه قید شده است، تقسیم کنند و به ویژه پلکان کوچک شش پله ای تمام سنگی یکپارچه را **از بدنه ی بنا کاملاً بریده** و حمل کنند؛ و نیز به سهم مؤسسه از یافته هایی که تقسیم می شوند، سریعاً مجوز خروج از کشور را بدهند».

در مورد آن **سی هزار لوح گلی عیلامی** هم:

«البته درک می شود که دولت ایران از ابتدا تصمیم داشت الواح گلی به شیکاگو منتقل شود، ولی با توجه به دو نکته ای که در بالا راجع به تقسیم یافته ها ذکر شد، مؤسسه ی شرق شناسی به دولت ایران یادآوری می کند که آن دولت

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۳۰ و ضمیمه ی ۲۱۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳ اکتبر ۱۹۳۴م.

اظهار کرده بود که شماری از الواح را داوطلبانه به مؤسسه ی شرق شناسی اهداء خواهد کرد».[۱]

هورنی بروک به هنگام تقدیم این «دستورالعمل» به فروغی صلاح ندید که وقت فروغی را زیاد بگیرد، زیرا فروغی به لحاظ وظایف اجتماعی و اداری، درگیر مراسم هزاره ی فردوسی بود و بنابراین هورنی بروک به ذکر نکات اساسی و اصلی متن دستورالعمل اکتفا کرد. هورنی بروک درباره ی مسئله ی «پلکان قابل حمل کوچک» هم گزارش می دهد:

«نخست وزیر از طرح مسئله ی مطالبه ی پلکان قابل حمل کوچک سخت برآشفته شد، زیرا که این پلکان بخشی از شکوه پرسپولیس بود. فروغی صراحتاً اظهار داشت که تصمیم گیری برای وی درباره ی مسئله ای تا این اندازه مهم تا بازگشت او از مشهد در دو هفته ی آینده ممکن نیست و از این مطالبه سخت عصبانی شد».

طبع ملایم و مؤدب فروغی ایجاب می کرد تا با ایفای نقش، هورنی بروک خشم و غضب نهفته در ضمیر وی را درک کند:

«سپس فروغی پیشنهاد کرد که از نظر وی اکنون کل موضوع باید به شماری از اعضاء هیئت علمی مؤسسه ی شرق شناسی محول شود تا با دستور العمل هایی زمینه ی تفاهم اولیه ای را فراهم کنند که در جریان دو ماه گذشته روند حصول به آن، پیش رفت داشته است. فروغی از روح دوستانه و صمیمانه ای که بر تلاش های من جهت ایجاد تفاهم حاکم بود، قدردانی کرد و سپس از نتایج حاصل شده اظهار رضایت کرد، اما در عین حال پیشنهاد کرد که من طی تلگرافی نظریات او را به مؤسسه ی شرق شناسی اطلاع دهم. به او گفتم که من به عنوان نماینده ی مؤسسه خوش حال می شوم که خواست او را بپذیرم، اما مقدم بر آن لازم است که منتظر دستورالعمل بمانم و افزودم که هدف من ایفای نقش یک دوست میانجی بین دو طرف بود و در حد امکان می کوشم که دو طرف به توافق برسند. فروغی دوباره اظهار کرد که ابداً جای کوچک ترین گلایه ای نیست که چرا من مطالبه ی مؤسسه را طلب می کنم و برعکس، دولت ایران از لطف و محبت من بسیار سپاس گزار است که امکان حصول چنین توافقی را فراهم کرده ام. او پیشنهاد کرد، اما رسماً اظهار نکرد،

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۱۸۵ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۵ اکتبر ۱۹۳۴ م.

که آن چه وی بدان تمایل داشت تأثیر سفارت آمریکا بر نحوه ی تجدیدنظر در قرارداد بود. در ضیافت ناهار روز بعد، من با وزیر معارف روبرو شدم و او دوستانه پیشنهاد کرد که می توانم به عنوان عضوی از هیئت مؤسسه ی شرق شناسی اسباب تفاهم را فراهم کنم».[۱]

مسئله ی «پلکان قابل حمل»

از پی سفر فروغی به مشهد، برای شرکت در جشن هزاره ی فردوسی، هورنی بروک هم به پرسپولیس سفر کرد:

«اولین دلیل سفر من بازدید از پلکان سنگی مورد درخواست مؤسسه بود. در آن جا با نماینده ی جدید دولت ایران در پرسپولیس مواجه شدم که با وسواس مشغول بازرسی و تفتیش اشیاء مکشوف بود. معلوم بود که آن ها دستور العملی با تلگراف از نخست وزیر ایران دریافت کرده اند که تا زمان بازگشت فروغی از مشهد، از شرایط و ارزش هنری آثار و اشیاء مکشوف گزاش تهیه کنند».

هورنی بروک در رابطه با پلکان می افزاید:

«خلاف توصیف وزارت امورخارجه در تلگراف شماره ی ۲۲، آن پلکان سنگی یکپارچه نبود و از سه قطعه ی جدا از هم ساخته شده بود. به علاوه پلکان را به یکی از دیوارهای باستانی کاخ الحاق کرده بودند که بخش فوقانی آن فرو ریخته و دقیقاً در همان محل یافت شدن آن قرار داشت. من این اطلاعات را از هرتسفلد و کرفتر کسب کردم».

به صورت سه جانبه موافقت شد که پلکان از ایران خارج شود. با این حال هورنی بروک فاش می کند که **مطالبه ی پلکان، بخشی از استراتژی قدیمی هرتسفلد برای دریافت اشیاء ارزشمند بیش تر بود**:

«دکتر هرتسفلد خاطر نشان کرد که بسیاری از اشیائی که از نظر وی بسیار جالب اند را نباید به عنوان بخشی از ساختار کاخ به دولت ایران معرفی کرد. من از او خواستم که فهرستی از این اشیاء تهیه کند که به گزارش خود ضمیمه کرده ام. باید بیافزایم که دکتر هرتسفلد اصرار دارد **محوطه ای که با پیشنهاد و طرح وی به قرارداد جدید اضافه شده است، بسیار غنی و حتی از**

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۳۰ و ضمیمه ی ۲۱۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳ اکتبر ۱۹۳۴ م.

محوطه ی پرسپولیس هم با ارزش تر است و از نظر وی نه تنها باید مؤسسه اشیاء هنری با ارزش بیش تری به دست آورد، بل که طبیعتاً چشم انداز عملیات را هم گسترده تر کند».

در فهرست وی آثاری معادل آثار هنری ارزشمند دیگری تعیین شده بود و هرتسفلد عقیده داشت که:

«به جای لوح سیمین، **دو لوح سنگی** و به جای «پلکان قابل حمل»، یک پیکره ی گاو ـ مرد بالدار».

همچنین هرتسفلد پیشنهاد کرد که شمار محدودی از اشیاء به مؤسسه ی شرق شناسی هدیه شود:

«از آجرهای لعاب دار (که حدود ۶۰۰۰ قطعه کشف شده بود) گروهی کتیبه دار و گروهی تزئینی بودند. یک پیکره ی بز کوهی از جنس سنگ سفید. دو پایه ی ستون جدا شده و افتاده و یک سر ستون فرو افتاده. مجموعه ای از اشیاء کوچک مثل سفالینه ها و دیگر ظروف و گلدان ها، فنجان های سنگی، عناصر تزئینی لاجوردی رنگ، لوازم خانگی و غیره که تقریباً تمام آن ها شکسته بود».[1]

در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۴ م تلگراف دستورالعمل شماره ی ۲۶ به هورنی بروک رسید:

«مؤسسه ی شرق شناسی می خواهد تا در موضوع پلکان سنگی گفت و گو کند، اما در همان حال اصرار دارد که باقی مانده ی یافته ها برابر آن چه در فهرست آمده، حداقل چیزی است که مؤسسه خواهد پذیرفت. شما باید به نخست وزیر خاطر نشان کنید که اگر پلکان نامبرده به ایالات متحده ی آمریکا داده شود، بی تردید به عنوان یک نمونه ی عالی از درخشش هنری ایران با دیگر نفایس هنری ممتاز دیگر ممالک خاورمیانه چون عراق و مصر که به مؤسسه ی شرق شناسی اهداء کرده اند، رقابت خواهد کرد، و بی تردید آن پلکان جایگاه بزرگ ایران باستان را در تاریخ تمدن به مردم آمریکا نشان خواهد داد».

دستورالعمل با جملات زیر پایان می یابد:

«همچنین مؤسسه می خواهد که تقسیم یافته ها در همان پرسپولیس که محل اکتشاف آن ها است، انجام شود. با هدف تفاهم و مفاهمه ی در تقسیم، دکتر هرتسفلد به عنوان نماینده ی مؤسسه در این قضیه تعیین می شود. شما باید

۱. هورنی بروک، یادداشت و ضمیمه ی پیشین.

به نخست وزیر اطلاع دهید که شما با علاقه مندی تمام، پیشرفت این تفاهم را تعقیب و پی گیری می کنید».[۱]

این دستورالعمل نیز در ۲۵ اکتبر بر روی فروغی انجام شد! فروغی قصد داشت در اواسط ماه نوامبر به همراه ولیعهد پادشاهی سوئد به پرسپولیس سفرکند. ازسوی دیگر، تعطیلات هرتسفلد و سفر وی به لندن، نیویورک و شیکاگو نیز تقسیم یافته ها را به تعویق انداخت. هورنی بروک می نویسد:

«براین اساس به شدت با این که موسسه ی شرق شناسی قرارداد دیگری با یک دولت گمنام خاورمیانه ببندد، مخالفت کردم و دکتر هرتسفلد طی سفر اخیر من به پرسپولیس توضیح داد که وی تا زمانی که تمامی یافته ها میان دولت ایران ومؤسسه با رضایت خاطر تمام تقسیم شود، بازنخواهد گشت».

نیازی به گفتن نیست که هرتسفلد هرگزچنین نگفته بود! هورنی بروک پیشنهاد کرد که کرفتر باید به عنوان نماینده ی مؤسسه در غیاب هرتسفلد به کار ادامه دهد، که فروغی هم موافقت کرد. سپس فروغی به هورنی بروک گفت:

«در عمل تمامی مطالبات و خواسته های مؤسسه به استثنای پلکان قابل حمل که دولت ایران آن را یادمانی بسیار ارزشمند می داند؛ و اهداء آن به ملتی دیگر را نمی پذیرد، پذیرفته شده است و افزود که پلکان بخشی از سازه و ساختار کاخ است و توقع اهدای آن مایه ی سرزنش دولت وی خواهد شد».

فروغی در ادامه افزود:

«البته درک می کنید که انجام چنین عملی به عنوان هدیه، برای من تا چه اندازه دشوار است».

در مورد الواح گلی عیلامی هم:

«واکنش نخست وزیر مرا قانع کرد که در نهایت دولت ایران به انتقال آن هم رضایت خواهد داد».

همان طور که معمول بود، فروغی مسئله ی از سرگیری کار در پرسپولیس را مطرح کرد:

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۰۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۴ م.

«در گفت و گوهای مستمر اخیری که با نخست وزیر داشتم، در رابطه با مسئله ی پرسپولیس پیشنهاد کردند که ادامه ی کار در پرسپولیس منوط به حل و فصل اختلافات نشود. در نشست ۲۵ اکتبر همان پیشنهاد تکرار شد. نخست وزیر با بی مزگی تمام گفت از آن جا که تمامی موضوعات مورد بحث و مذاکره، یا حل شده و یا قریب به یقین به نحو مطلوبی حل و فصل خواهد شد، مؤسسه به تر است کار در پرسپولیس را از سر بگیرد. من جواب دادم که دکتر هرتسفلد مدتی طولانی در ایران نخواهد ماند و دکتر برستد سخت در تلاش است تا در غیبت هرتسفلد، یک معاون مطمئن برای چنان کار مهمی پیدا کند. بنابراین برستد نمی تواند تا زمان حل مسائل پیش آمده، کار را از سر گیرد».

باید یادآوری شود که تعطیلات هرتسفلد نتوانست تقسیم یافته ها را به تأخیر اندازد، ولی از شروع مجدد کار در پرسپولیس ممانعت کرد.[۱] دو روز پس از آخرین نشست هورنی بروک با فروغی، وی دستورالعمل جدیدی دریافت کرد تا در مورد فروغی به کار بندد:

«باید به نخست وزیر اطلاع دهید که مؤسسه ی شرق شناسی جواب ناراحت کننده ای دریافت کرده است و باید به صورت فوری و دقیق تصریح کند که چنان چه مطالباتی را که ادای آن ها تائید و پذیرفته شده برآورده شود، مؤسسه تصمیم دارد به عملیات پرسپولیس؛ که برای ایران منافع بسیار زیادی دارد. به همین دلیل مؤسسه، در جواب به نامه و فهرست مندرج در تلگراف شماره ی ۲۲ مورخه ی ۱۷ سپتامبر وزارت امورخارجه که در آن به استثنای پلکان بر نکات اول و سوم مندرج در تلگراف شماره ی ۲۵ مورخه ی ۵ اکتبر تأکید شد، چیزی کم تر ازیک جواب صریح و بی پرده و فاقد ابهام را نخواهد پذیرفت».

درباره ی پلکان قابل حمل به هورنی بروک گفته شده بود:

«شما باید بعداً بگویید که مؤسسه از عدم همکاری دولت ایران در قبال قضیه ی پلکان بسیار ناخشنود است و بر این باور است که ایران همانند دیگر دولت های خاورمیانه از مؤسسه ی شرق شناسی قدردانی نکرده است. باید اضافه کنید چنان چه کرفتر به عنوان نماینده ی مؤسسه جواب مثبت نخست وزیر ایران را درباره ی پذیرش تقسیم یافته ها و انجام تقسیم در تهران دریافت کند، مؤسسه برای ادامه ی کار در ایران مصمم است».[۲]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۴۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۵۱ در ۲۷ اکتبر ۱۹۳۴ م.
۲. دستورالعمل فیلیپس به هورنی بروک، به شماره ی ۲۱۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۷ اکتبر ۱۹۳۴ م.

در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۴م هورنی بروک در راستای دستورالعمل بالا با فروغی دیدار کرد و فروغی باز هم کوشید از تاکتیک تأخیر و تعلل استفاده کند:

«نخست وزیر گفت کرفتر یا هرتسفلد فرقی ندارد، تمام این موضوعات باید با گفت و گو و تفاهم حل و فصل شود. فروغی افزود اگر مطالباتی که من چهارچوب و خطوط کلی آن را ترسیم کرده ام برآورده شود، در این زمان دیگر چیزی برای گفت وگو و تفاهم وجود نخواهد داشت؛ و اظهار داشت فهم و درک معنای برآورده شدن مطالبات مؤسسه، قبل از این که کرفتر کارها را از سر بگیرد، بسیار سخت و دشوار است».

هورنی بروک جواب داد:

«در حالی که مؤسسه با بی میلی و اکراه تمام از موضوع پلکان چشم پوشید، به نظر می رسد که آن ها می خواهند جوابی کتبی به خواسته های آن ها داده شود... نخست وزیر سپس اظهار داشت که بی مشورت با وزیر معارف قادر به ارائه ی پاسخ نیست و گفت که در جریان یادداشت های متبادله قرار دارد و می خواست قضیه را به زمانی موکول کند که موضوع را با وزیر معارف نیز طرح کرده باشد. من با این نظر نخست وزیر موافقت کردم».

هورنی بروک گزارش می دهد که واکنش فروغی به این مسئله کم تر از مورد قبلی بود و می افزاید:

«تمایل وی حالا به سوی گفت و گو با وزیر معارف گرایش یافته که برای من نشانه ی بدی است و کاملاً مطمئن نیستم که در جلسه ی اخیر فروغی با شاه، در مدت برگزاری جشن هزاره ی فردوسی در شمال ایران، موضوع پرسپولیس مطرح شد یا نه، اما باید نتیجه اش خوش باشد».[۱]

هورنی بروک با اشاره به عصبانیت فروغی در کاربرد این تاکتیک، در همان یادداشت می نویسد:

«سپس من از فروغی به صراحت خواستم اگر دولت شاهنشاهی ایران تمایلی به تفاهم ندارد، به من به عنوان نماینده ی مؤسسه اطلاع دهد. جواب فروغی منفی بود و من احساس کردم که مفید و مؤثر عمل کرده ام، اما فروغی اصرار داشت که حصول به تفاهم نهایی از طریق هرتسفلد یا یکی از اعضای مؤسسه ی شرق شناسی باشد. فروغی مطابق روش مؤدبانه ی خود، از من

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۵۰ / Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۲۵۲ در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۴ م.

برای نتایج حاصل شده، تشکر کرد، اما در این گفت و گوها دریافتم که فروغی مایل است با نماینده‌ای کار کند که اهل نگارش یادداشت و خاطره و تذکره و گزارش نباشد، و ترجیح می دهد در این رابطه با کسی همکاری کند که مطابق فلسفه ی اعتقادی ایرانیان، کارها را به مشیت الهی واگذار می کند. همچنین دریافتم که در برخی موارد غیرقابل شمارش، دولت ایران احساس می کند که حصول به یک توافق و تفاهم با سفیر آمریکا که نقش یک میانجی را ایفا می کند، غرور ملی مردم ایران را مخدوش می کند».

اولتیماتوم جدید آمریکا و تسلیم نهایی ایران

پیشنهاد حصول تفاهم میان حکمت و مؤسسه شرق شناسی به نارضایتی شدید طرف آمریکایی انجامید. دستورالعمل اول نوامبر وزارت امور خارجه ی آمریکا به هورنی بروک در واقع کم‌تر از اولتیماتوم مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به دولت شاهنشاهی ایران نبود:

«مؤسسه ی شرق شناسی اظهار می دارد که نمی تواند مدت زمان زیادی منتظر حصول تفاهمی بماند که احتمالاً هم رضایت بخش نخواهد بود، و پیش از حصول تفاهم، تصمیم به ادامه ی کار در پرسپولیس نخواهد گرفت. مؤسسه ی شرق شناسی عقیده دارد که مطالبات اش معقول، و حتی می توان گفت که در مقابل کار و خدمات بزرگی که برای ایران انجام داده بسیار ناچیز و اندک است».

اولتیماتوم مؤسسه شامل عبارات زیر بود:

«اگر عطف به نامه ی شماره ی ۲۹ مورخه ی ۲۷ اکتبر وزارت امور خارجه ی آمریکا تا ده روز دیگر پاسخی کتبی از دولت ایران، پس از این که شما نخست وزیر ایران را در جریان آن قرار دادید، به دست شما نرسد، مؤسسه ی شرق شناسی پروژه ی پرسپولیس را متوقف کرده و هیئت خود را به دیگر کشورهای خاورمیانه که در آن جا زمینه های کار اکنون فراهم شده است، منتقل خواهد کرد».

و بالاخره اولتیماتوم چنین خاتمه می یافت:

«شما باید صراحتاً به نخست وزیر بگویید که از نظر شخص شما، خروج مؤسسه ی شرق شناسی از ایران احتمالاً این جو و دیدگاه را در ایالات

متحده ی آمریکا فراهم خواهد کرد که در ایران زمینه برای فعالیت اتباع آمریکایی و منافع آمریکا مساعد نیست».[۱]

از این نظر که دستورالعمل بالا در واقع یک اولتیماتوم بود، هورنی بروک تصمیم گرفت که با فروغی ملاقات نکند، بل که یادداشتی برای وی بفرستد. هورنی بروک در گزارش خود درباره ی ارسال نامه در ۳ نوامبر ۱۹۳۴ م می نویسد:

«باید بیافزایم که من هم با دیدگاه وزارت امور خارجه که در تلگراف بالا منعکس شده است، همراهم و متقاعد شده ام که فقط با تعیین یک ضرب الاجل مشخص و صریح برای دریافت جواب دولت ایران است که می توانیم به حل احتمالی مسئله امیدوار باشیم».

در ادامه ی یادداشت هورنی بروک می خوانیم:

«مؤسسه اظهار می دارد که پیش از تصمیم درباره ی شروع مجدد کار در پرسپولیس، متأسفانه نمی تواند به مدت زیاد منتظر حصول تفاهمی باشد که احتمالاً هم رضایت بخش نخواهد بود؛ و از آن جا که احساس می شود مطالبات مؤسسه بسیار معقول و ملایم است، پذیرش آن از سوی دولت ایران می تواند به مشارکت همه جانبه ی مؤسسه در مرمت یکی از بناهای تاریخی باستانی ایران بیانجامد.

تلگراف رسیده از مؤسسه ی شرق شناسی به ویژه به یادداشتی اشاره دارد که در مورخه ی ۲۹ اکتبر به عالی جناب تقدیم شد و کاملاً روشن می کند چنان چه دولت شاهنشاهی ایران به مطالبات مؤسسه جواب مکتوب ندهد، مؤسسه ناچار خواهد شد تا حتماً محل کار خود را از ایران به دیگر ممالک خاورمیانه که با سخاوت زمینه ها و بسترهای کار در آن جا را فراهم کرده اند، منتقل کند.

مؤسسه ی شرق شناسی همچنین به تلگراف فوق الذکر اشاره کرده است که آن هم متأسفانه باید عالی جناب یا نماینده ای که ایشان تعیین می کنند به مطالبات خواسته شده در یادداشت فوق الذکر در ده روز آینده جواب بدهد.

مؤسسه ی شرق شناسی بسیار مشتاق است که هر چه سریع تر با دولت ایران به تفاهم برسد و احساس می کنم که باید از لطف و عنایت عالی جناب نسبت

۱. دستورالعمل فیلیپس به هورنی بروک، به شماره ی ۲۱۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱ نوامبر ۱۹۳۴ م.

به قضیه و جوابی که به این خواسته های مطرح شده می دهید، بسیار سپاس گزار باشم».[۱]

هورنی بروک روز سه شنبه ۱۳ نوامبر در جلسه ای به مدت دو ساعت با حکمت، وزیر معارف، و مسیو گدار در دفتر حکمت شرکت می کند. تسلیم خاموش و بی سر و صدای ایران در تلگراف همان روز مسجل و محقق، و در نامه ی ۱۹ نوامبر قطعی شد. تعهداتی که دولت ایران به آن گردن گذارد، به شرح زیر بود:

«موارد اول و سوم مندرج در دستورالعمل شماره ی ۲۵ [تعیین حدود صفه ی تخت جمشید و موافقت با خروج اشیاء تقسیم شده از ایران] و مورد سوم در دستورالعمل شماره ی ۲۲ [آجرهای لعاب دار تزیینی افریزهای آپادانا] پذیرفته شد؛ حدود ۵۰۰ لوح گلی به مؤسسه اهداء شد؛ دادن یکی از الواح سیمین آپادانا به مؤسسه ی شرق شناسی صراحتاً رد شد، اما اجازه داده شد که مؤسسه مدل های بدلی برای اهداف نمایشگاهی بسازد. همه ی مجسمه ها و نقوش برجسته ی فروافتاده قابل حمل و اشیاء کوچک به استثنای چند قطعه، همگی به نسبت مساوی تقسیم می شود؛ کرفتر فهرستی از چند قلم شیء شاخص و مهم موردنظر تهیه می کند؛ وزارت معارف با انتقال تمامی الواح گلی موافقت کرد، اما متن پیشنهادی این انتقال باید این هفته به هیئت وزیران داده شود که تأیید شود. یافته های آتی هم باید مطابق با همین اصول یاد شده تقسیم شود».[۲]

اطلاعات مضاعف درباره ی جلسه در یادداشت زیر آمده است:

«آشکار شد که حکمت و گدار قصد دارند با مؤسسه ی شرق شناسی دیدار کرده و مشتاق اند تا به هر نحو ممکن نکات مورد بحث در این منازعه را توضیح دهند. وزیر معارف، حکمت، دوباره با واگذاری لوح سیمین آپادانا مخالفت کرد، با این استدلال که خارج کردن آن از ایران احساسات ایرانیان را جریحه دار می کند. حکمت به هورنی بروک اطمینان داد که همه ی نکات مطرح شده در تلگراف بالا در جوابیه ی کتبی ۱۹ نوامبر درج شده است. تعلل اندکی که پیش آمد به دلیل ضرورت کسب اجازه ی هیئت وزیران برای موافقت با انتقال سی هزار لوح گلی تخت جمشید به شیکاگو بود. همان طور که شفاهاً به هرتسفلد اطمینان داده شده بود (که عملیات مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۵۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۵۶ در ۳ نوامبر ۱۹۳۳ م.
۲. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۲۲۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۳ نوامبر ۱۹۳۳ م.

تحت مفاد قانون عتیقات خواهد بود) مسیو گدار اظهار داشت زمانی که دکتر هرتسفلد به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی تقاضای توسعه ی حوزه ی جغرافیایی قرارداد مؤسسه ی شرق شناسی را به شعاع ۱۰ کیلومتری صفه ی تخت جمشید کرده بود، این اصل را پذیرفته بود که مؤسسه ی شرق شناسی حقی برای تقسیم اشیاء و یافته ها ندارد».[۱]

هورنی بروک مطابق معمول پس از جلسه، نامه ای آتشین به حکمت فرستاد. این نامه ضمیمه ی یادداشت بالا بود و در قسمت هایی از آن می خوانیم که:

«در پاسخ به پیشنهادات مفید شما درباره ی تهیه فهرستی از اشیاء نفیس و مهم صفه ی تخت جمشید، از دکتر کرفتر خواسته ام تا چهار قلم از اشیایی را که به نظر وی شاخص و مهم اند تعیین کرده، و به دکتر برسند به عنوان اشیایی که مایه ی اعتبار ایران و موزه ی مؤسسه ی شرق شناسی است، معرفی کند تا در موزه ی مؤسسه در شیکاگو به نمایش درآیند».

چهار قلم شیء که کرفتر آن ها را فهرست کرده بود، عبارت اند از: دو لوحه ی سنگی دارای کتیبه، یک سرستون شیر پیکر کوچک با بخشی از ساقه ی ستون، نصف یک سر ستون گاو ـ مرد پیکر و تنه و بدنه ی یک بز کوهی تراشیده شده از سنگ سفید. هورنی بروک می افزاید:

«در این فهرست پلکان کوچک و لوح سیمین حذف شده اند، زیرا ارایه ی آن ها به مؤسسه ی شرق شناسی به تأیید دولت شاهنشاهی ایران نرسید. از آن جا که عالی جناب رضایت داشتند تا تمام آجرهای لعاب دار تزیینی شکسته ی افریزهای آپادانا به مؤسسه ی شرق شناسی داده شود، و نیز از طرف دولت ایران اظهار تمایل شده بود که داوطلبانه نقوش برجسته و مجسمه های فرو افتاده ی قابل حمل، و اشیاء کوچک روی صفه ی تخت جمشید را به دو سهم مساوی تقسیم کنند، بنابراین اقلام مزبور در این فهرست منظور نشد».

جوابیه ی وزارت امورخارجه آمریکا به تلگراف مورخه ی ۱۳ نوامبر ۱۹۳۴م هورنی بروک قاطع و سریع بود. در واقع هر قدر ایرانیان کوتاه می آمدند به همان اندازه مؤسسه ی شرق شناسی و وزارت امور خارجه ی آمریکا گستاخ تر عمل می کردند:

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۵۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۶۴ در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۴ م.

«مؤسسه ی شرق شناسی از رفتار و تصمیم دولت ایران زمانی که معلوم شد سهم مؤسسه از یافته های پرسپولیس فقط نیمی از یافته های پرسپولیس بوده است، شگفت زده شد، آن هم در حالی که ایرانیان به ترین آثار و نفیس ترین اشیاء را برای خود برداشته اند! مؤسسه این عمل ایران را قدرنشناسی در برابر خدمات ارزنده ی مؤسسه به ایران می داند!! و اگر در آن تجدیدنظر نشود، با ادامه ی کار در پرسپولیس موافقت نخواهد شد!!! در کنار مطالباتی که قبلاً مؤسسه داشت، مؤسسه حالا می خواهد موارد زیر نیز تحقق یابد: اول، به جای لوح سیمین، دو لوحه ی سنگی داده شود؛ دوم، به جای پلکان، یک پیکره ی گاو ـ مرد بالدار داده شود؛ سوم، تمامی اشیاء کوچک و نقوش برجسته و مجسمه های فرو افتاده ی قابل حمل به صورت نصف تقسیم شود. در این مورد تمامی اشیاء توسط کرفتر به دو گروه تقسیم می شود و سپس دولت ایران انتخاب می کند که کدام گروه از آن اوست. یافته های آتی نیز به همین طرز تقسیم خواهند شد. همچنین مؤسسه می خواهد که دولت ایران برای اجازه ی خروج این آثار و اشیاء و نیز سهم آتی وی از یافته های پرسپولیس، تضمین کتبی بدهد».[۱]

جواب مکتوبی که حکمت قول آن را داده بود، در ۲۰ نوامبر به دست هورنی بروک رسید که وی خلاصه ای از آن را در تلگرافی که همان روز مخابره کرد، آورده است:

«نامه ی وزارت معارف امروز به دستم رسید که ظاهراً همه چیز را توضیح می دهد به جز تقسیم یافته ها. دولت ایران با انتقال سی هزار لوح گلی به شیکاگو، اهداء و واگذاری پانصد لوح گلی به مؤسسه ی شرق شناسی، صدور مجوز تضمین خروج آثار و اشیاء و دیدگاه های مؤسسه در تعیین محدوده ی قرارداد، و اجرای قانون عتیقات در قبال یافته های آتی روی صفه ی تخت جمشید موافقت کرده است. در این نامه هیچ اشاره ای به درخواست من درباره ی واگذاری دو لوح سنگی یا پیکره ی گاو ـ مرد بالدار نشده است، اما اظهار کرده اند که دولت ایران دریافت مجموعه مجسمه هایی را به مؤسسه ی شرق شناسی پیشنهاد خواهد کرد که نماینده ی هنر ایران اند، و در عین حال قابلیت نصب دوباره در سر جای اصلی خود را ندارند. همچنین با واگذاری بخشی از افریزهای لعاب دار آپادانا و تقسیم مساوی اشیاء کوچک از جمله اشیاء طلایی به استثناء آثار و اشیاء طلایی منحصر به فرد و ممتاز، موافقت شده است. با هدف رعایت دقیق دستورهای تلگراف صادر شده در قبال اشیاء

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۳۵ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴ م.

متنوع نفیس، من به دولت ایران اطلاع دادم که کرفتر مأمور بررسی است تا چنان چه معلوم شد کم تر از میزان اشیایی که در تفاهم اولیه توافق شده به مؤسسه رسیده است، هیئت کاوش از ایران خارج شود. باور کنید که در این صورت ایرانیان پیکره ی گاو ـ مرد بالدار و بز کوهی سنگی را داوطلبانه به دیگر اشیاء اضافه خواهند کرد! برای اهداء الواح سنگی یا نقره ای امیدوار نباشید».[۱]

به دنبال تلگراف ۲۰ نوامبر هورنی بروک و جوابیه ی حکمت، وزارت امور خارجه آمریکا دستورالعمل زیر را به هورنی بروک صادرکرد. باور این حقیقت تلخ بسیار دشوار است که مؤسسه ای در «شهر شیکاگو» درچنان موقعیتی باشد که با چنین لحن و حالتی با «دولت شاهنشاهی ایران» سخن بگوید:

«مؤسسه کرفتر را مأمور کند تا در مورد تقسیم یافته ها با دولت ایران بر این اساس به توافق و تفاهم برسد که چون دولت ایران قبلاً اشیاء زیادی را انتخاب کرده است، مؤسسه انتظار دارد که تعدادی از اشیاء بسیار مهم و ارزشمند به آن واگذار شود. در غیر این صورت و چنان چه به سرعت روش تقسیم اشیاء مورد موافقت ایرانیان قرار نگیرد، مؤسسه بی چون و چرا هیئت خود را از ایران بیرون خواهد کشید».[۲]

در یادداشتی «کاملاً محرمانه» این داستان به صورتی ادامه یافته که مهم ترین قطعه ی منتخب آن چنین است:

«در ۲۵ نوامبر مفاد دستورالعمل شماره ی ۴۱ مورخه ی ۲۳ نوامبر وزارت امورخارجه را که با تلگراف به دستم رسیده بود، به همراه عرض حالی مفصل به وزیر معارف تقدیم کردم که در آن به سخاوت دولت ایران در موضوع اهداء و واگذاری شماری از اشیاء که برازنده ی قامت موزه ی مؤسسه ی شرق شناسی اند و نیز قابل مقایسه و هماوردی با دیگر آثار و اشیاء ارزشمندی هستند که دیگر دولت های خاورمیانه به موزه اهداء کرده اند، اشاره شده بود. و گفتم که مطمئناً هدف نخست وزیر و وزیر معارف نیز همین است، اما ظاهراً یک حس قوی ملی گرایانه در ایران اهدای پلکان کوچک و الواح سنگی و سیمین

۱. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۲۳۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۰ نوامبر ۱۹۳۴ م. هورنی بروک در تلگراف روز بعد به شماره ی ۲۳۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۱ نوامبر ۱۹۳۴ م، متن این تلگراف را اصلاح می کند و درباره ی اجرای قانون عتیقات در قبال یافته های تخت جمشید می نویسد:
«تلگراف شماره ی ۵۴ مورخه ی ۲۰ نوامبر این جانب درباره ی ابهام موجود در متن فرانسوی آشکار کرد که قانون عتیقات درباره ی صفه در قبال معاهده ی ۱۹۳۱ غیرقابل اجرا است. تقسیم آتی یافته ها مطابق تفاهم کنونی خواهد بود.»
۲. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۴۵ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۴ م.

را غیرممکن کرده است. وزیر معارف همچنین اظهار داشت که اعضای هیئت دولت به استثنای خود او و نخست وزیر، به شدت با انتقال سی هزار لوح گلی پرسپولیس به شیکاگو مخالف بوده‌اند و موضوع در نهایت به شاه منعکس شد و **شاه نیز مطابق معمول با انتقال الواح به شیکاگو موافقت کرد**. من با توجه به این که همین اندازه از پیش‌رفت نیز برای حصول به تفاهم جاری بسیار حیاتی است، از این اقدام دولت ایران قدردانی کردم و در عین حال یادآور شدم که تقاضا برای انتقال آن‌ها به شیکاگو صرفاً براساس نیاز به بررسی علمی آن الواح ارایه شده است. پس از این گفتم مؤسسه ی شرق شناسی اصرار دارد تا شماری از اشیاء نفیس و مهم پرسپولیس را در موزه ی شیکاگو به نمایش گذارد. دولت ایران با اهدای چنین هدایایی موافقت کرد تا در مسئله ی تقسیم یافته ها خللی پیش نیاید. از همین روی حکمت به من اطمینان داد که مطمئناً اشیاء نفیس و نادر در فهرست تقسیم یافته ها قرار خواهد گرفت و سپس اظهار تمایل کرد که مؤسسه ی شرق شناسی، آقای فریدریک کرفتر را به عنوان نماینده‌اش در گفت و گوهای تفاهم و سازش تعیین کند. همچنین مسیو آندره گدار، مدیر کل عتیقات ایران، به عنوان طرف ایرانی گفت و گوها و مذاکرات تعیین شود و این که دو طرف باید به پرسپولیس رفته و کار تقسیم یافته ها را پیش از ۲ دسامبر سر و سامان دهند. به عنوان روشی برای تقسیم اشیاء کوچک، وزیر معارف پیشنهاد کرد که مفاد قانون عتیقات اجرا شود و من هم در مقابل هیچ اعتراضی نکردم، به این دلیل که تضمین کافی وجود داشت تا اشیاء به صورت مساوی تقسیم شود».

سپس هورنی بروک فاش می کند که چه گونه ایرانیان با به کار بردن عقل و هوش و درایت لااقل توانستند در موضوع «پلکان قابل حمل» پیروز شوند و ادامه می دهد:

«در رابطه با پیشنهاد هدیه ی اشیاء مهم، باید بگویم پیش از این که اعلام شود آقای کرفتر را به عنوان نماینده ی مؤسسه در مذاکرات پذیرفته ایم، **از آقای آندره گدار این تضمین و اطمینان محرمانه و غیر رسمی را دریافت کردم** که او به مقامات ایرانی توصیه خواهد کرد تا یکی از دو پیکره ی گاو ـ مرد بالدار و یکی از دو بز کوهی سنگی را به مؤسسه واگذارکنند. و باید بگویم وقتی که درپرسپولیس بودم، دکتر هرتسفلد در فهرست خود که از اشیاء و آثار مهم صفه ی تخت جمشید تهیه کرده بود، بر پیکره ی گاو ـ مردهای بالدار بیش تر تأکید و اصرار داشت تا آن پلکان کوچک و یا بز کوهی سنگی. بنابراین، پیش از حصول تفاهم و توافق، مؤسسه ی شرق شناسی از دریافت دو اثر منحصر به فرد از مجموعه ی آثار ارزشمند پرسپولیس و نیز شمار زیادی از اشیاء ارزشمند باید کاملاً مطمئن باشد».

گزارش هورنی بروک با توصیف و شرح مراحلی که برای تقسیم یافته ها لازم می نمود، پایان می گیرد.[۱]

اولین تقسیم یافته های پرسپولیس

اولین تقسیم یافته های پرسپولیس شامل اشیاء مکشوف از صفه ی تخت جمشید در ۲ دسامبر ۱۹۳۴ م انجام شد. هورنی بروک گزارش مفصلی در این باره می دهد:

«آقای فریدریک کرفتر و آقای گدار، مدیر کل عتیقات، مرا در پرسپولیس در ۲ دسامبر ملاقات کردند و تقسیم موقت یافته های صفه ی تخت جمشید را انجام دادند. کرفتر متن فرانسوی فهرست موقت را ترجمه کرد؛ که ضمیمه ی این گزارش است و در آن همه چیز به طور واضح شرح داده شده است... گزارش در دو نسخه تنظیم شد که من نسخه ی کرفتر را به این گزارش ضمیمه کرده ام. در نامه ی کرفتر آمده است که آقای گدار موافقت کرده است به دولت ایران توصیه کند که اشیاء سنگی را که ذیل فهرست مؤسسه ی شرق شناسی تقاضا شده اند، به مؤسسه منتقل کند. لازم است گزارش دهم که آقای **گدار با مهارت و زیرکی تمام در گزارش خود به دولت ایران نوشت آثار و اشیایی که به مؤسسه ی شرق شناسی پیشنهاد و داده شد، همگی اشیاء کم ارزش بودند و نمونه های مهم و نفیس در سبد دولت ایران باقی ماند!** من آن نمونه هایی را که برای مؤسسه ی شرق شناسی مناسب تر است در فهرست خود درج کرده ام؛ که بنابر ارزش گذاری دکتر هرتسفلد، از آن پله های کوچک بسیار مهم تر و نفیس تراند. یادآوری کنم که دولت ایران با حسن نیت تمام موافقت کرده است که تمام اشیاء کوچک به دو سهم مساوی و درست تقسیم شود. اضافه کنم که بسیاری از اشیاء سهم مؤسسه تکه های شکسته هستند که البته از آن جا که اکثریت اشیاء و آثار مکشوف از پرسپولیس به همین صورت اند، جای

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۷۱ / Perspolis ۸۹۱ . ۹۲۷ ، ۲۷۰ در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۴ م. ترتیبات انجام شده را به شرح زیر بیان می کند:
«اقدامات و ترتیبات اتخاذ شده درباره ی تقسیم یافته ها شامل تهیه ی فهرستی در ۲ نسخه است که یک نسخه به وزارت معارف برای تائید به هیئت وزیران، و نسخه ی دوم به سفارت آمریکا می رود. وزیر معارف با ختم سریع مسئله موافقت دارد و توصیه کرد تا سهم مؤسسه تحویل شود. گدار موافق است تا در ۱۲ دسامبر فهرستی در اختیار وزارت معارف قرار دهد. آقای دکتر کرفتر در ۲۶ نوامبر به پرسپولیس رفت تا اشیاء مختلف را برای تقسیم اولیه آماده کند. گدار نیز همان روز به پرسپولیس رفت. او، قبل از این که به شیراز برسد دو سه روزی در اصفهان خواهد ماند».

شکایتی نیست و باید آن ها را مرمت و بازسازی کنیم. پیکره ی گاو ـ مرد بالداری که بازسازی شده و حالا مکانی قابل توجه در صفه ی تخت جمشید به خود اختصاص داده است نیز در اصل شکسته و دو تکه بود که مرمت شد و دولت ایران حالا پیشنهاد کرده است که همان پیکره به مؤسسه داده شود. این پیکره به آسانی می تواند در موزه ی مؤسسه به همان نحو قبلی بازسازی و نصب شود. این قضیه درباره ی اکثریت اشیاء صدق می کند. به گمان من به تر است قطعات را در همان وضعیت اصلی و موجود به آمریکا منتقل و در همان جا بازسازی و مرمت کنیم. این کار از نظر اقتصادی نیز باصرفه تر است».[۱]

در بخش پایانی، یادداشت شماره ی ۲۸۹ هورنی بروک را می آورم که حاوی اطلاعات بسیار مهمی است:

«اگر دولت ایران گزارش گدار ـ کرفتر را بی کم و کاست بپذیرد، به گمان من مؤسسه ی شرق شناسی در یک تقسیم عادلانه و مساوی موفق شده است. البته ما می دانیم که موافقت نامه ی اصلی امضاء شده با مؤسسه ی شرق شناسی تضمینی جهت تقسیم یافته ها نداده بود. آن موافقت نامه صرفاً حق و امتیاز کاوش و مرمت را به خرج و هزینه ی خود مؤسسه ی شرق شناسی، به آن ها داده بود و مؤسسه هم آن موافقت نامه را با همین مضمون و محتوا قبول کرده بود. این که دکتر هرتسفلد می گوید که برای تقسیم یافته ها یک اطمینان و تضمین شفاهی وجود داشته، احتمالاً از طرف شماری از مقامات اداری غیر مسئول و ناشناس ایرانی بوده است که احتمالاً تقسیم یافته های صفه ی تخت جمشید را تحت پوشش مفاد قانون عتیقات پنداشته بودند. قضاوت من این است که دکتر هرتسفلد در بخشی از گفت و گوهای اش با مقامات ایرانی دچار سوء تفاهم و کج فهمی شده بود. چنین دیدگاهی را کرفتر، معاون مدیر عملیات صحرایی پرسپولیس، و آندره گدار، مدیرکل فرانسوی عتیقات ایران هم دارند».

تلگراف بعدی هورنی بروک به وزارت امور خارجه ی آمریکا اطلاع داد که مؤسسه ی شرق شناسی اشیاء «انتخاب شده» را دریافت کرده است:

«دیروز کرفتر دوباره با تلفن اطلاع داد که برنامه ی تقسیم با رضایت تمام انجام شده است، بدین صورت که اشیاء کوچک به دو گروه تقسیم شده، و کرفتر سهم مؤسسه را انتخاب کرده است. از میان دیگر اشیاء، گدار موقتاً موافقت کرد تا پیکره ی گاو ـ مرد بالدار دو تکه شده و سرستون شیرنما را هم،

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۸۹ و ضمیمه ی ۲۸۰ / Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۱ دسامبر ۱۹۳۴ م.

که محتاج مرمت‌اند به سهم مؤسسه اضافه کند».[۱]

تلگراف بعدی هورنی بروک فاش می‌کند که گدار در این بخشش از کیسه ی خلیفه چه سهمی داشته است:

«عکس تمامی اشیایی که کرفتر فهرست کرده بود، دارای علامت مؤسسه ی شرق‌شناسی است. به استثنای قطعات شماره‌ی ۹ و ۱۷ که برای اهدا به مؤسسه شرق‌شناسی باید بازسازی شوند تا بعداً به مؤسسه اهداء گردد».[۲]

خوش‌حال و شادمانی موری

موری به سختی توانست شادمانی‌اش را پنهان کند:

«میانجی‌گری وزیر مختار آمریکا در تهران، با پیروی از دستورالعمل‌های وزارت امورخارجه، به نمایندگی از مؤسسه‌ی شرق شناسی شیکاگو، در ارتباط با تحقیقات علمی قابل توجه و مرمت کاخ هخامنشیان در پرسپولیس، با موفقیت کامل و پیروزی قرین شده است».[۳]

سرور و شادمانی موری درنامه‌اش به هورنی بروک نیز بازتاب یافته است:

«همان‌طور که احتمالاً می‌دانید، معاونت و مساعدت وزارت امورخارجه به مؤسسه‌ی شرق‌شناسی در ماجرای پیش آمده، تا آن‌جا پیش می‌رود که سرمشق هر مسئله و مورد تجاری دیگر خواهد شد. با این وجود، از نظر موقعیت ممتاز مؤسسه‌ی شرق شناسی در زمینه ی باستان شناسی و برتری مطلق دکتر برستد، مدیر مؤسسه، که البته علاقه‌اش به قضیه کلاً علمی بود و نه انتفاعی [!!]، وزارت امور خارجه احساس مسئولیت کرده است تا به شما مأموریت دهد دیدگاه‌های مؤسسه را در این رابطه ارائه کنید و بنابراین به موفقیت‌های هیئت کاوش این مؤسسه مساعدت برسانید، که اعتباری است برای تلاش‌های علمی ایالات متحده‌ی آمریکا».[۴]

و در نامه‌ای دیگر موری می‌نویسد:

۱. هورنی بروک، تلگراف شماره‌ی ۲۶۴ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۰ دسامبر ۱۹۳۴ م.
۲. هورنی بروک، تلگراف شماره‌ی ۲۸۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ ژانویه‌ی ۱۹۳۵ م.
۳. موری، تذکاریه‌ی شماره‌ی ۱۵۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۴ م.
۴. نامه‌ی موری به هورنی بروک، به شماره‌ی ۱۷۶ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

«ضرورتی به تأکید نیست که عملیات پرمخاطره‌ی پرسپولیس شاید هرگز ضرورت تحقق نمی‌یافت و اگر هم محقق می‌شد، شاید وقتی بود که وزارت امورخارجه قادر به حمایت از آن نبود».[۱]

در یادداشت مورخه‌ی ۹ ژانویه‌ی سال ۱۹۳۵ م موری به فیلیپس معاونت وزارت امورخارجه می‌نویسد:

«شاید بخواهید به یادداشت ضمیمه شده‌ی شماره‌ی ۲۸۹ مورخه‌ی ۱۱ دسامبر ۱۹۳۴م و به ویژه به عکس‌های پیوست آن که وضعیت کنونی تفاهم و سازش‌نامه‌ی پرسپولیس را روشن می‌کند، نظری اجمالی بیاندازید. به گمان من، نتایج تلاش‌ها برای مساعدت به مؤسسه‌ی شرق‌شناسی در این موضوع رضایت‌بخش بوده است، زیرا در تابستان گذشته وقتی که ما تلاش‌های خود را آغاز کردیم، ایرانیان آماده بودند که مؤسسه‌ی شرق‌شناسی را با اردنگی از ایران بیرون بیاندازند و سهم مؤسسه از یافته‌های نفیس و غنی پرسپولیس را انکار می‌کردند، اما در حال حاضر دولت ایران موافقت کرده است که یافته‌های باستان‌شناختی به صورتی کاملاً رضایت‌بخش و عادلانه تقسیم شود. این امر شامل ۵۰۰ لوح گلی از کتابخانه‌ی عیلامی باستان داریوش که در خرابه‌های کاخ کشف شد، نیز می‌شود. کل این کتابخانه شامل بیش از سی هزار لوحه بود که به شیکاگو منتقل شدند تا متخصصان مؤسسه‌ی شرق‌شناسی آن‌ها را رمزگشایی و قرائت کنند. اگر دکتر برستد، به تنهایی با ایرانیان مواجه می‌شد، چیز چشمگیری از نتایج کشفیات ارزنده‌ی پرسپولیس به چنگ نمی‌آورد».[۲]

موری در نامه‌ای دیگر به هورنی بروک افشا می‌کند که او از قبل «آثار باستانی ایران» را به عنوان بخشی از «گنجینه‌ی ملی» کشور و مردم ایالات متحده‌ی آمریکا محسوب می‌کرد. موری وقتی به «موفقیت‌های عظیم در پرسپولیس» می‌پردازد، با صداقت تمام می‌نویسد:

«هنگامی مسئله اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند که ما گنجینه‌های آثار باستانی ایران را پاداش تلاش‌های درخشان مؤسسه‌ی شرق‌شناسی بدانیم؛ که در حقیقت، چه حالا و چه بعدها، گنجینه‌ی ملی کشور و مردم آمریکا است. به عبارت دیگر، وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا با کمک به مؤسسه‌ی

۱. نامه‌ی موری به مریام، به شماره‌ی ۴۰۹ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲ مارس ۱۹۳۶ م.
۲. تذکاریه‌ی موری به فیلیپس، به شماره‌ی ۲۷۹ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۹ ژانویه‌ی ۱۹۳۵ م.

شرق شناسی، در حقیقت به پیش رفت فرهنگی مردم ایالات متحده ی آمریکا خدمت شایانی نمی کرده اند».

حرص و آز برستد

با این حال آمریکایی ها نغمه ی دیگری برای ایرانیان ساز کردند. دستور العمل مفصل مورخه ی ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵م وزارت امور خارجه ی آمریکا به هورنی بروک با جملات زیر خاتمه می یافت:

«مؤسسه ی شرق شناسی یادآور می شود که در فهرست یافته هایی که دولت ایران تهیه کرده و به مؤسسه داده است، یک قلم شیء نفیس و مهم از قلم افتاده است. با این حال مؤسسه علاقه مند است این عمل دولت ایران را نشانه ای اولیه از به رسمیت شناخته شدن حقوق مؤسسه در عملیات پرسپولیس تفسیر کند. گرچه موفقیت های مؤسسه در مرمت و اکتشاف در پرسپولیس، نمونه ی بی همتایی از معرفی گنجینه های ایران باستان است که پیش از تلاش ما شایستگی های آن شناخته نشده بود».[۱]

همان پیام به فروغی هم منتقل شد که جواب اش چنین بود:

«نخست وزیر با کلماتی محکم از کار عظیم مؤسسه در پرسپولیس قدردانی، و قاطعانه اظهار کرد که از دکتر برستد انتظار ادامه ی عملیات را دارد و شخصاً از تعلل دراز مدت در حصول به تفاهم، و نیز از نارضایتی دکتر برستد از نحوه ی تقسیم اشیاء توسط آندره گدار و فریدریک کرفتر اظهار تأسف، و آمادگی خود را برای تصحیح و رفع سوء تفاهم ها اعلام کرد و قاطعانه ابراز داشت که او درباره ی مسئله ی پرسپولیس با وزیر معارف گفت و گو خواهد کرد».[۲]

در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۴م هورنی بروک با حکمت ملاقات کرد که او طی آن شدیداً بر ارزش بالای اشیاء اهداء شده به مؤسسه ی شرق شناسی اصرار داشت:

«در ابتدا آقای وزیر تصاویر اشیایی را به من داد که دولت ایران حاضر شده

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۸۹ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۱۷ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۳۳۱ در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

بود آن ها را به مؤسسه ی شرق شناسی واگذار کند. در میان آن ها تصاویر پیکره ی گاو ـ مرد بالدار، سرستون شیرنما، ستون های غول پیکر و بز کوهی سنگی دیده می شد. وزیر خاطر نشان کرد که این اشیاء از نظر علمی بسیار با ارزش اند و دقایق بسیار درباره ی سخاوت و کرامت دولت ایران که چنین هدایایی را به مؤسسه ی شرق شناسی داده است، و این که شمار زیادی از اشیاء کوچک در شیکاگو به نمایش گذارده می شود، داد سخن داد. او اظهار کرد که شخصاً به عرض شاه رسانده است که عکس های پرسپولیس را در حقیقت من به او داده ام و نیز این که به اعلی حضرت همایونی خواهد گفت که عکس ها و تصاویر با شکوه پرسپولیس در نمایشگاه جهانی شیکاگو در معرض دید عموم قرار دارند.

من به وزیرمعارف خاطر نشان کردم که دکتر جیمز هنری برستد به نتایج علمی فعالیت های مؤسسه در پرسپولیس، بسیار بیش تر از تقسیم یافته ها علاقه مند بوده است و البته دکتر برستد از دریافت نمونه هایی از آثار نفیس هنر ایران بسیار متشکر است. این آثار نفیس موجب و مایه ی افتخار و زینت موزه ی شکوهمند مؤسسه ی شرق شناسی در شیکاگو شده است و اضافه کردم بیش از سیزده میلیون نفر از نمایشگاه جهانی شیکاگو بازدید کرده اند، در حالی که در غرفه ی مؤسسه ی شرق شناسی، در بخش هنر، فقط عکس های کاوش های پرسپولیس به نمایش گذارده شده بود. با این وجود، از آثار و گنجینه های دیگر ممالک خاورمیانه هم نمونه هایی به نمایش گذارده شده بود و همین امر در ذهن بازدیدکنندگان تأثیر بسیار مثبتی از کشورهایی که آثاری را به مؤسسه اهداء کرده بودند، می گذارد».[۱]

در ۲۰ ژانویه ی ۱۹۳۵ م هورنی بروک جلسه ای مفصل با حکمت داشت:

«موضوع گفت و گوی مفصل و طولانی من با وزیر معارف، نقطه نظرات برستد درباره ی تقسیم ناعادلانه و نامساوی اشیاء و یافته ها بود. حکمت استدلال می کرد که بی شک اشیای نفیس مایه ی اعتبار هر موزه ای است، ولی بر مواضع قبلی خود اصرار داشت. من باید بگویم که او به طرزی ماهرانه و با بازی با کلمات مبهم و دو پهلو درباره ی آن قرارداد بی معنی و فاقد مفهوم سخن گفت که مؤسسه ی شرق شناسی سه سال قبل آن را پذیرفته بود و در نتیجه خود را از حق قانونی داشتن سهمی از اشیاء صفه ی تخت جمشید محروم کرده بود. حکمت مدعی بود این مقدار را هم که حالا دولت شاهنشاهی ایران ارسال آن را به عنوان قدردانی از کارهای مؤسسه در پرسپولیس پذیرفته است، یک امر داوطلبانه است».

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۹۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۰۳ در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۴ م.

و سپس هورنی بروک به جواب خود می پردازد:

«من سخاوت بزرگ دیگر دولت های کریم خاورمیانه را در اهدای آثار نفیس هنری با ارزش علمی به مؤسسه خاطر نشان کردم و متذکر شدم که اگر دولت شاهنشاهی ایران به مجموع اشیایی که قبلاً داده است چیزی بیافزاید، قطعاً تأثیرخوب و مثبتی درآمریکا خواهد داشت و یادآوری کردم که اگر **تمام یافته های صفه ی تخت جمشید را هم به مؤسسه ی شرق شناسی اهداء کنند، باز هم به سختی زمان و سرمایه ای را که مؤسسه در راه کشف و مرمت این گنجینه های عظیم برای ایران صرف کرده است، جبران خواهد کرد.** حکمت هیچ پیشنهادی برای مرمت دو قلم از اشیایی که از فهرست کرفتر و گدار حذف شده بود و یا افزودن بر مجموع اشیا پیشین نداد و من هم لازم ندیدم بگویم که **اهداء دیگر اشیاء شرط ضروری قرارداد جدید مؤسسه ی شرق شناسی است».**[۱]

مشاهدات هورنی بروک

در یادداشت هورنی بروک موفقیت و پیروزی کامل مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو، و نیز نارضایتی آن ها از فروغی و حکمت به رغم خدمات آنان به مؤسسه، به خوبی منعکس است. او هنگام عزیمت به کابل فرصت یافت تا در پرسپولیس چند ساعتی توقف، وسهم مؤسسه ی شرق شناسی از یافته ها را بازرسی کند. آشکار بود که حتی اگر این تقسیم مشمول قانون عتیقات نیز می بود، مؤسسه ی شرق شناسی نمی توانست بخشی از آن غنیمت را به چنگ آورد:

«بازرسی من آشکارا معلوم کرد که **بسیاری از اشیاء واگذار شده به مؤسسه ی شرق شناسی، برمبنای مفاد قانون عتیقات ایران نمی باید به مؤسسه داده می شد.**

آقای فریدریک کرفتر، که بعداً رئیس هیئت شد، شماری از اشیاء گوناگون را به سهم مؤسسه اختصاص داده بود که از نظر شخص وی، به استثنای قطعات ناقص و شکسته که با قید قرعه تقسیم شدند و نیز آن هایی که دیگر قابل مرمت و تبدیل به وضعیت اصلی خود نبودند، اگر دولت ایران به اجرای کامل

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۱۷/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۳۱ در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

مفاد قانون عتیقات اصرار می کرد، مؤسسه ی شرق شناسی هرگز نمی توانست آن ها را تصاحب کند. دکتر اریک اشمیت، مدیر کنونی عملیات صحرایی مؤسسه نیز چند روز پیش درست همین دیدگاه را ابراز داشت.
براین اساس مایل ام باور کنم که مؤسسه ی شرق شناسی سهم ارزنده ای از تقسیم به دست آورد که از درخواست خود آن ها هم بیش تر بود. همه ی این ها نتایج **جنجالی** بود که دکتر هرتسفلد درباره ی پوشش عملیات پرسپولیس به وسیله قانون عتیقات ایران به راه انداخت و **وزارت امور خارجه ی آمریکا** هم آشکارا پشت سر او قرار گرفت تا سرانجام مؤسسه به منظور خود به صورت یک تقاضای ساده برای داشتن سهمی مساوی از اشیاء و آثار مکشوف رسید. **درواقع مؤسسه ی شرق شناسی بسیار بیش تر از هزینه های خود در پرسپولیس به دست آورد** و این مطلبی است که وزارت امورخارجه کاملاً بدان واقف است و نیک می داند که **مؤسسه بیش از آن چه استحقاق آن را داشت، به چنگ آورد**. و همگی قبول داریم که **مؤسسه ی شرق شناسی قانون عتیقات ایران را به میل و رأی خود تفسیر کرد**».[۱]

مطابق معمول، نسخه ای از یادداشت هورنی بروک به جیمز هنری برستد فرستاده شد که علی رغم تصور موری از ناراحتی و نارضایتی وی، از مجموع قضایا بسیار راضی بود:

«بسیار خوش حالم از این که شنیدم آقای هورنی بروک در قضیه ی سهم ما از تقسیم یافته های پرسپولیس نقش بسیار مؤثری ایفا کرده اند و امیدوارم که نتایج این نقش عالی هنگامی آشکارتر شود که سهم آمریکا سرانجام به دست ما برسد».[۲]

با توجه به مقدار آثاری که از اولین تقسیم یافته های پرسپولیس نصیب مؤسسه ی شرق شناسی شد، آشکار است که «ناوگانی از کامیون ها» لازم بود تا سهم مؤسسه را بار زده و به بندر بوشهر برساند تا از آن جا با کشتی به آمریکا فرستاده شود. هورنی بروک در یادداشتی با عنوان «بارگیری سهم مؤسسه ی شرق شناسی از یافته ها» می نویسد:

«دکتر اریک اشمیت، مدیر صحرایی هیئت باستان شناسی آمریکا در پرسپولیس، ری و لرستان، چند روز پیش به من گفت که سخت در تلاش است تا سهم مؤسسه ی شرق شناسی از یافته های پرسپولیس همین ماه ارسال شود. او

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۸۴/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۴۷۱ در ۱۲ ژوئن ۱۹۳۵ م.
۲. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۳۸۶/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۲ ژوئیه ی ۱۹۳۵ م.

گفت که وظیفه ی شاق و دراز مدت بسته بندی اشیای گوناگون هنری تقریباً کامل شده است؛ و مجوز خروج آن ها نیز بدون هیچ دردسری از دولت ایران دریافت، و ترتیباتی اتخاذ شده است که ناوگانی از کامیون ها به زودی آن ها را به بندر بوشهر منتقل کنند».[۱]

رضایت خاطر مشابهی نیز در قبال بارگیری سی هزار لوح گلی عیلامی پرسپولیس وجود داشت:

«افتخار دارم گزارش دهم که آقای علی اصغر حکمت، وزیر معارف، در ۲۸ اکتبر به من اطلاع دادند که مجوز انتقال و خروج سی هزار لوح گلی مکشوف از پرسپولیس صادر شده است و به زودی، و در آینده ی نزدیک به مؤسسه ی شرق شناسی در شیکاگو ارسال خواهد شد».[۲]

حرص و آز برستد به مسئله ی تقسیم یافته های پرسپولیس محدود نمی شد. مسئله ی مشابهی برای یافته های باستانی تل اسمر در عراق پیش آمده بود. اولین مأموریت الحصری، مدیر کل جدید الاستخدام اداره ی عتیقات عراق، تقسیم یافته های تل اسمر با مؤسسه ی شرق شناسی بود. فرانکفورت، مدیر صحرایی مؤسسه در عراق، در ۱۹ فوریه ی ۱۹۳۵م تلگرافی با این مضمون به برستد فرستاد:

«مطابق با قانون موجود تقسیم انجام، و هفده قلم از به ترین اشیاء برای مؤسسه برداشته شد».

همان برستدی که قبلاً ادعا می کرد مؤسسه شرق شناسی، موزه نیست وعلاقه ای به کسب عتیقه و آثارباستانی ندارد، این تقسیم را یک «بی عدالتی وقیحانه و بی شرمانه» توصیف کرد، حال آن که منبع اطلاعات وی صرفاً تلگراف فرانکفورت بود! برستد بی درنگ به موری نوشت که «در مورد چنین تقسیم نادرست و ناعادلانه ای نباید دست روی دست گذاشت و بی توجهی کرد». پیش تر برستد از دولت بریتانیا به دلیل تلاش برای فشار آوردن بر دولت عراق و تحریم عراق سخت انتقاد می کرد، اما حالا به نظر می رسید

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۴۰۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۶۲۷ در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۹۸/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۶۰۹ در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۵ م.

که عقیده‌اش را عوض کرده است!![1] درنامه‌ی بعدی برستد به موری درباره‌ی الحصری، مدیر کل عتیقات عراق، می‌نویسد:

«سر و کار داشتن با این نوع از جماعت شرقی، مثل حل کردن یک نوع جدول بسیار سخت است... بدین ترتیب آشکار است که یکی از موارد مهم برای ادامه‌ی کار ما، **تربیت گروهی کوچک از این عراقی‌های متحجر و فناتیک و گستاخ و بی‌فرهنگ است** که من در اجرای آن اصرار دارم».[2]

کنسول آمریکا در بغداد می‌کوشید تا توپ تیم مؤسسه‌ی شرق‌شناسی را به دروازه‌ی حریف عراقی شوت کند، همان‌طور که سفارت آمریکا در تهران، در مسئله‌ی پرسپولیس، به حریف ایرانی گل زد! فشار دیپلماتیک آمریکا در بغداد به پیروزی بزرگی انجامید و مؤسسه‌ی شرق‌شناسی به «سهم دقیق و عادلانه‌اش» از یافته‌های تل‌اسمر رسید!![3]

۱. نگاه کنید به ص ۳۲۵ کتاب برناردسون.
۲. همان کتاب، ص ۳۳۰.
۳. همان کتاب، صص ۳۲۸ ـ ۳۲۷.

فصل هفتم
قرارداد جدید و مدیر جدید هیئت کاوش پرسپولیس

علی رغم این که در اوت ۱۹۳۴ م هرتسفلد مسئول هیئت کاوش بود، برستد برای تعویض او قدم های جدی برمی داشت. او در ابتدا پس از واداشتن مقامات ایرانی به تسلیم در برابر مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی در سپتامبر ۱۹۳۴ م، تلاش کرد تا با هرتسفلد کنار بیاید و او را بر سر کارش ابقاء کند. برستد در تلگرافی به هرتسفلد نوشت:

«پس از نامه ی مورخه ی ۲۳ اوت به شما، پیش رفت های خوبی در گفت و گوهای سازنده میان دولت ایران و مؤسسه شرق شناسی داشته ایم و اینک همه ی ما برای ادامه ی عملیات پرسپولیس مصمم تر هستیم... در این مرحله قطع ارتباط شما با پروژه، با توجه به مسئولیت پذیری تان، به خصوص اینک که دولت ایران به پذیرش خواسته های مؤسسه تسلیم شده، موجب نهایت تأسف است.»

کرفتر که تا یک ماه پیش از او با عنوان «معمار جوان توانای ما» یاد می شد،

۱. تلگراف برستد به هرتسفلد، به شماره ی ۱۶۳ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۴ م: «مؤسسه می خواهد که شما فوراً به مرخصی بروید، چون که نه تنها کرفتر مدت زیادی با پروژه ی ایران مؤسسه همکاری نخواهد کرد، بل که شما دو نفر نمی توانید با همدیگر هماهنگ کار کنید. همچنین لطفاً با ارسال یک تلگراف سریعاً به ماخبر دهید که برای ادامه ی کارتان در پرسپولیس، با توجه به شرایط جدیدی که برای مؤسسه و دولت ایران پیش آمده است، چه تصمیمی گرفته اید. درباره ی مدیریت هیئت کاوش و مسائل مالی آن، منتظر تلگراف ما باشید».

اینک ناجوانمردانه برای ابقاء هرتسفلد قربانی می شد.[۱] با این حال، برستد بلافاصله دریافت که دولت ایران مصمم است شرّ هرتسفلد را از سرش کم کند. این هم بخشی از تلاش های خصمانه ی پوپ علیه هرتسفلد بود؛ با این که وقتی درباره ی اتهامات هرتسفلد از وزیر معارف ایران مدرک خواسته شد، وی از ارایه مدرک عاجز ماند، اما مؤسسه ی شرق شناسی برای امضاء توافق نامه ی جدید و ادامه ی کار در پرسپولیس، لازم بود که از ادامه ی کار با هرتسفلد صرف نظر کند و به همین دلیل مؤسسه ی شرق شناسی سریعاً هرتسفلد را نادیده گرفت. جای تعجب است که جانشین هرتسفلد، اریک اشمیت بود که «هیتلری» شناخته می شد و از نظر هورنی بروک، رفتارش مانند یک «افسر نازی گارد اس اس» بود. این فصل از کتاب به ماجرای عزل هرتسفلد و جای گزینی وی با اشمیت می پردازد و در پایان قرارداد جدید و شرایطی که طی آن قرارداد امضاء شد را شرح می دهد.

ولیعهد سوئد و شایعات در مرز عراق ـ ایران

در نوامبر ۱۹۳۴ م ولیعهد سوئد از پرسپولیس بازدید کرد. هرتسفلد راه نمای وی بود. پس از بازدید ولیعهد سوئد، هرتسفلد عازم تعطیلات شد. هورنی بروک بلافاصله پس از عزیمت هرتسفلد، به وزارت امورخارجه اطلاع داد که دولت ایران خواستار عزل هرتسفلد از سمت مدیر عملیات صحرایی پرسپولیس و جای گزینی وی با یک «آمریکایی» است. در اواخر دسامبر ۱۹۳۴ م، اندکی پس از تقسیم به اصطلاح دوستانه ی یافته های پرسپولیس، «مشکلات و معضلات» جدیدی میان مؤسسه شرق شناسی و دولت ایران بر سر «خواسته ی کوچک و توقع نه چندان بزرگ» مؤسسه ی شرق شناسی برخاست که می خواست امتیاز عکس برداری از پرسپولیس را به دست آورد. هورنی بروک با احساسی خصمانه نسبت به هرتسفلد، به دولت آمریکا نوشت که پشت سر تمام این مشکلات هرتسفلد قرار دارد، و در گزارش خود نوشت :

«شایعاتی برسر زبان ها است که هرتسفلد درماه نوامبر با مخلوط کردن اثاثیه اش با چمدان ها و بارهای ولیعهد سوئد، آن ها را بدون بازرسی از گمرک گذرانده است. همچنین شایعه ی دیگری هم شنیده ام. مسیو گدار اطلاع می دهد که شاه از تمام ماجرا باخبر است، اما ترجیح می دهد که مؤسسه همچنان به کار خود ادامه دهد. واضح است که موضع گیری منفی اخیر دولت ایران در موضوع امتیاز عکاسی از تخت جمشید نیز عکس العمل رفتارهای هرتسفلد است. بدین ترتیب عقل حکم می کند که به جای اخراج مؤسسه از ایران، برای کاستن از حساسیت های دولت ایران، باید هرتسفلد را تعویض کنیم».[۱]

اندکی بعد، حکمت وزیر معارف رسماً تقاضای تعویض هرتسفلد را کرد. هورنی بروک همچنین به جزئیات مذاکرات دو ساعته اش با حکمت بر سر مسئله ی هرتسفلد می پردازد. نکته ای که مؤسسه و دولت ایران بر سر آن توافق نداشتند، مسئله ی امتیاز و مجوز عکس برداری در پرسپولیس بود. دولت ایران از این که هرتسفلد به اشخاص معتبر و معروف ایرانی هم اجازه ی عکس برداری ازپرسپولیس را نمی داد، بسیار ناخشنود بود. حکمت گفته بود که:

«صلاح دولت شاهنشاهی ایران را هرتسفلد معین نمی کند. او با مهمانان عالی مقام اداری و کشوری رفتاری توهین آمیز داشته است... صراحتاً اظهار می کند که دولت ایران نگران است که دکتر هرتسفلد از مجوز عکس برداری که دولت ایران به او داده است، سوء استفاده کند. در حال حاضر این موضوع به شدت مورد توجه دولت ایران قرار دارد».

هورنی بروک نیز جزئیات شایعاتی را که درباره ی ولیعهد سوئد و هرتسفلد در مرز ایران و عراق درنوامبر ۱۹۳۴م بر سر زبان بود، از زبان حکمت چنین بیان می کند:

«در مدت مذاکره بر سر مسئله ی مجوز عکس برداری، آقای وزیر به شدت به هرتسفلد حمله کرد و صراحتاً و رسماً اظهار داشت که هرتسفلد از مهمان نوازی دولت ایران سوء استفاده کرده، و در موارد متعدد کوشیده است تا با فرار از بازرسی گمرکی، شماری از آثار هنری ایران را از کشور خارج کند، و از جمله در سفر اخیرش به لندن، اثاثیه ی شخصی اش را با اثاثیه ی ولیعهد سوئد مخلوط کرده تا از بازرسی گمرکی ایران فرار کند. موارد دیگری نیز

۱. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۲۶۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۴ م.

گزارش، و موجب شده است که دولت ایران معتقد شود هرتسفلد آثار هنری ایران را پنهانی و بدون کسب مجوز، از ایران خارج می کند و بدین وسیله او را شخصی بدون مسئولیت و نامطلوب و متخاصم و دشمن منافع ایران می داند. بحران موجود در مذاکرات و گفت و گوهای سازش میان ایران و مؤسسه نیز حاصل عملکرد دکتر هرتسفلد است و معضلات کنونی پیش آمده ی میان ایران و مؤسسه، ریشه در فقدان همکاری هرتسفلد با وزارت معارف دارد. او افزود که با وجود تمامی این ها دولت ایران نمی خواهد شهرت و آوازه ی هرتسفلد را مخدوش کند و بر این است که این مسائل به دکتر برستد منتقل نشود؛ بنابراین من بر اساس گفت و گوهای فوق به این نتیجه رسیدم که طی تلگرافی از برستد بخواهم تا چند مدیر عملیات صحرایی آمریکایی را نامزد جانشینی هرتسفلد کند. حکمت افزود که تصمیم دارد در همین روزها نامه ای در این باره برای من بفرستد. من نامه را در ۲۶ دسامبر دریافت کردم و یک کپی از متن اصلی آن که به زبان فرانسه است را به ضمیمه ی این گزارش ارسال می کنم... با این حال، صراحتاً می گویم که دولت ایران به ملیت و تابعیت مدیر عملیات صحرایی پرسپولیس حساسیتی ندارد، اما در حال حاضر مسئله فقط عزل هرتسفلد است. قبول تقاضای استخدام یک آمریکایی به منظور تسریع برکناری و اعزام هرتسفلد برای مؤسسه ی شرق شناسی دشوار است، اما از سویی موجب غرور ملی آمریکاییان خواهد بود اگر کارهای پروژه ی پرسپولیس به دست یک باستان شناس آمریکایی انجام شود».

هورنی بروک در گزارش خود اضافه می کند که گرایش های یهود ستیزانه ی دهه ی ۱۹۳۰م که «رژیم آریایی» رضاخان میرپنج هم بدان دچار بوده، در خصومت با هرتسفلد بی تأثیر نبوده است و می افزاید که:

«باید اشاره کنم که در مدت گفت وگوها درباره ی هرتسفلد این «آلمانی یهودی تبار» وزیر معارف آقای حکمت خصومت خود با هرتسفلد یهودی را که «خون یهودی» در رگ های اش جاری است، پنهان نکرد. به علاوه حکمت اظهار داشت که نه تنها وی، بل تمام وزیران با ادامه ی کار هرتسفلد مخالف اند. حکمت اظهار داشت که روی هم رفته شخص شاه با حصول به هر سطحی از تفاهم موافق است».[۱]

هورنی بروک با هدف کسب اطلاعات بیش تر درباره ی موضوع، از میرون اسمیت، باستان شناس آمریکایی مقیم اصفهان و دوست صمیمی گدار،

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۹۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۰۳ در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۴ م.

خواست که درباره ی هرتسفلد و پرسپولیس با او تلفنی گفت و گو کند. اطلاعاتی را که هورنی بروک از اسمیت کسب کرده، در یادداشت های خود او چنین ثبت شده است:

«با توجه به اظهارات گدار، دولت ایران آماده است چنان چه هرتسفلد از سمت مدیر صحرایی پروژه ی پرسپولیس برکنار نشود قرارداد خود را با مؤسسه لغو کند. در صورت لغو قرارداد، وزارت معارف آمادگی دارد تا قرارداد دیگری را منعقد کند و از شخص شاه این تضمین را دریافت کرده است که بودجه ی کافی برای استخدام چند باستان شناس خارجی به عنوان مدیر پروژه ی صحرایی پرسپولیس اختصاص دهند. همچنین دولت ایران ترجیح می دهد که دست مؤسسه ی شرق شناسی را باز بگذارد تا تفاهم حاضر سریعاً به نتیجه برسد، اما شرط لازم آن برکناری هرتسفلد از مدیریت صحرایی پروژه ی پرسپولیس است. تا آن جا که می دانیم از طرف گدار و مقامات ایرانی احساس خصمانه ای نسبت به کرفتر وجود ندارد. دولت ایران هیچ عکس العملی نسبت به انتخاب یک آمریکایی ندارد و گدار هم اشاره کرده است که هدف اصلی صرفاً عزل و جای گزینی هرتسفلد است و بس».

به عبارتی دیگر، رژیم پهلوی موضعی دوستانه و مسالمت آمیز نسبت به دولت آمریکا دارد و فقط می خواهد هرتسفلد یهودی عزل شود. در این جا باید تذکر داده شود که دلیل اصلی دشمنی دولت ایران با هرتسفلد، «یهودی الاصل» بودن وی و یا حتی «قاچاق آثار باستانی ایران» که پوپ دوست صمیمی رضاخان در این کار استادی کهنه کار بود، نیست، بل که دلیل اصلی خصومت، انتقادات صریح و بی پرده ی هرتسفلد از رژیم جنایتکار رضاخان و حکومت ترور و وحشت بر ایران بود. گدار، اسمیت را در جریان حوادث مرز ایران و عراق قرار داد. هورنی بروک گزارش می دهد:

«وقتی که اثاثیه ی شخصی ولیعهد سوئد و هرتسفلد به مرز ایران و عراق رسید، یک مأمور گمرک ایران، که بر بازرسی بارهای هرتسفلد اصرار داشت، کاشف به عمل آورد که اثاثیه ی هرتسفلد در میان اثاثیه ی ولیعهد سوئد جاسازی شده است. ولیعهد سوئد هم تقاضا کرده بود که آن مأمور گمرک لطف کرده و اجازه دهد که بارها بدون بازرسی از مرز عبور داده شود که البته این خواهش ولیعهد سوئد هم پذیرفته شده بود. با توجه به اظهارات آقای اسمیت، مسیو گدار قاطعانه گفته بود که وی از هرتسفلد و پوپ سخت شکایت دارد. گدار

گفته بود که تمامی معضلات میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی بر سر رفتارهای هرتسفلد است و مادام که بر هرتسفلد به عنوان تنها باستان شناس مؤسسه اصرار می شود، مشکل در جای خود باقی خواهد ماند. گدار قاطعانه اظهار داشت که مسئله ی سوء استفاده ی هرتسفلد از مهمان نوازی ایران را به عرض شاه رسانده اند و اگر مسئله و ماجرای دیگری هم در وسط نباشد، همان شایعه ی مرز ایران - عراق کافی است تا دولت ایران را مصمم کند به خدمت هرتسفلد در ایران خاتمه دهد».

هورنی بروک در پایان گزارش خود توصیه می کند که هرتسفلد اخراج شود.[۱] مؤسسه ی شرق شناسی در ابتدا تلاش کرد تا هرتسفلد را به عنوان «مشاور» بر سر کار ابقاء کند. دستورالعمل به هورنی بروک چنین بود:

«مؤسسه آماده است به منظور جلب رضایت دولت ایران، مدیری جدید انتخاب کند، در حالی که هرتسفلد به عنوان مشاور باقی می ماند. از آن جا که دولت ایران خود بر دانش هرتسفلد اذعان و اصرار دارد، مؤسسه مطمئن است که در این زمینه اعتراضی نخواهد بود».[۲]

جوابیه ی دولت ایران در ۸ ژانویه ی ۱۹۳۵م داده شد که در آن پذیرفته شده بود هرتسفلد به عنوان مشاور پروژه به خدمت خود ادامه دهد، به شرط آن که در پرسپولیس اقامت نکرده و هیچ دفتری در آن جا نداشته باشد. این نکته ای بود که کاملاً برای قرارداد جدید لازم بود. همچنین دولت ایران اصرار داشت که کار هر چه سریع تر در پرسپولیس از سر گرفته شود.[۳] هورنی بروک بسیار تعجب کرد وقتی که در جریان گفت و گو با حکمت

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۹۲/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱. ۳۰۳ در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۴ م: «وزارت امور خارجه باید بداند که این مذاکرات کاملاً براساس دیپلماسی چانه زنی ایرانیان بازاری صفت انجام شده است. پس از چهار ماه کشمش، در تمام موارد و نکات مورد بحث به توافق رسیدیم و توافق نیز مکتوب شد. همانند یک حاجی بازاری تمام عیار پس از چانه زنی های زیاد به نتیجه ی نهایی رسیدیم و اکنون دولت ایران برای نماینده اش، مسیو گدار، یک کمک و همکار می خواهد که وی باید جانشین هرتسفلد شود. شاید وزارت معارف ایران برای چنین تقاضایی محق باشد، زیرا در نظر است که در آینده روابط طرفین رو به ارتقاء باشد، اما هر دولتی که ذهنیت غربی داشته باشد، پیش از ختم نزاع، به مسائل پیش آمده رسیدگی می کند. با این حال، من کاملاً متقاعد شده ام تا وقتی که جانشین هرتسفلد تعیین و معرفی نشود، صاحب حجره ی وزارت معارف چیزی به مؤسسه ی شرق شناسی نخواهد فروخت».

۲. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۷۵/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱. در ۲۸ دسامبر ۱۹۳۴ م.

۳. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۲۸۹ و ضمیمه ی ۲۸۱/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱. در ۸ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

دریافت که دولت ایران رسماً می خواهد مؤسسه ی شرق شناسی با ارسال یک تلگ[illegible]ت تضمین بدهد که هرتسفلد در پرسپولیس اقامت نخواهد نکرد و دفتری هم در آن جا نخواهد داشت، و وقتی اعتراض شدید هورنی بروک به این خواسته ی دولت ایران و نیز حمایت وزیر مختار آلمان از هرتسفلد هم بی نتیجه ماند، هورنی بروک چنین نتیجه گرفت که شخص رضاخان چنین تصمیمی را گرفته است.[۱] متن نهایی دستورالعمل جدید برای هورنی بروک، پس از مشورت های طولانی برستد و موری و چند بار رد و بدل شدن تلگرافی پیشنهادهای مختلف میان ایران و آمریکا، سرانجام در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵م با تلگراف زیر به هورنی بروک ابلاغ شد:

«دکتر برستد از این که دولت ایران عزل هرتسفلد را شرط ادامه ی همکاری تعیین کرده، بسیار متعجب است، زیرا پیش از این مؤسسه به دولت ایران اطلاع داده بود که هرتسفلد با یک مدیر جدید عوض خواهد شد. مؤسسه امیدوار است و می خواهد مطمئن شود که دولت ایران به هرتسفلد اجازه می دهد به مدت کوتاهی، تا زمان سر و سامان گرفتن کار انتشار کتاب پرسپولیس، اجازه ی بازدید از پرسپولیس را داشته باشد. اطمینان می دهیم که وی هیچ دفتری آن جا نخواهد داشت».[۲]

قاچاق آثار باستانی ایران توسط سفارت آلمان

فروغی ماجرای هرتسفلد را در ضیافت شام سفارت ایتالیا در ۱۹ ژانویه ی ۱۹۳۵م مطرح کرد و به هورنی بروک اطمینان داد که از بازدید هرتسفلد از پرسپولیس به منظور «کنترل یادداشت های اش» ممانعت نخواهد شد. فروغی با حمله ی شدید به هرتسفلد، اظهار داشت که وی و وزیر مختار آلمان در تهران با استفاده از امکانات سفارت آلمان، در کار قاچاق آثار باستانی ایران اند:

«از آن جا که پرسپولیس موضوع مورد بحث مقامات بلندپایه ی ایرانی در هر

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۰۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۲۰ در ۱۰ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.
۲. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۸۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

زمان و مکانی است، طبیعتاً پای دکتر هرتسفلد هم در این نوع گفت وگوها به میان کشیده می‌شود. نخست وزیر ایران قاطعانه می‌گفت که دولت ایران اطلاعات بسیار خطرناکی درباره‌ی دکتر هرتسفلد دریافت کرده است. فوراً جواب دادم که پیش‌تر از این نوع شایعات زننده ولی اثبات نشده که تنها موجب زیان در روابط فی‌مابین بوده است، باخبر بوده‌ام. فروغی در جواب گفت دولت ایران اطلاع دارد که دکتر هرتسفلد آثار هنری نفیس ایران را با همدستی سفارت آلمان در تهران از ایران خارج کرده و به آلمان می‌فرستد. من تذکر دادم که این‌گونه بیانات علیه دکتر هرتسفلد و وزیر مختار آلمان از نظر دیپلماتیک دارای تبعات بسیاری است و یادآور شدم تا زمانی که دلایل کافی و شاهدان عینی موجود نیستند، به‌تر است از انتشار این شایعات جلوگیری کنیم. فروغی در جواب گفت که نماینده‌ی دولت ایران آن آثار و اشیاء قاچاق را دیده است که احتمالاً منظور او چند تن از کارگزاران ایرانی نیمه رسمی است که در استخدام سفارت آلمان‌اند».[۱]

حکمت فردای آن شب هرتسفلد را متهم کرد که به نفع پوپ در کار سرقت آثار باستانی ایران است، اما هورنی بروک مدعی است وقتی که از حکمت درخواست مدرک کرده، حکمت نتوانسته است ادعایش را ثابت کند:

«حکمت باز هم همان شایعه‌ی قدیمی که دکتر هرتسفلد با سوء استفاده از مهمان نوازی ایرانیان در کار قاچاق آثار هنری ایران است را با آب و تاب فراوان تعریف کرد و قاطعانه گفت که پلیس و مقامات دولتی شهرها و قصباتی که هرتسفلد در چند سال گذشته از آن جا بازدید کرده نیز در این مورد از وی شاکی‌اند. از همین رو از او خواستم که جزئیات بیش‌تری در اختیار من قرار دهد. حکمت به موارد بسیار متعدد سوء رفتارهای هرتسفلد اشاره کرد و با این بهانه از ارایه‌ی جزئیات و مدارک لازم طفره رفت و فقط به بیان یک ضرب‌المثل عربی اکتفا کرد که العاقل یکفی بالاشاره. با این وجود، حکمت برای بازدید هرتسفلد از پرسپولیس مخالفتی نکرد... چون هرتسفلد دفترش را به مدت طولانی در پرسپولیس مستقر نخواهد کرد، بنابراین اعتراضی علیه استخدام او به عنوان مشاور مؤسسه در پرسپولیس وجود ندارد».

دو هفته بعد، هورنی بروک به وزارت معارف دعوت شد و حکمت به او اطلاع داد که بر خلاف تضمین قبلی وزارت معارف، **هرتسفلد به هیچ وجه حق حضور در پرسپولیس را ندارد!** هورنی بروک درخواست کرد

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره‌ی ۳۱۷/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۳۱ در ۲۱ ژانویه‌ی ۱۹۳۵ م.

که چنان چه تصمیم را هیئت وزیران گرفته است در صورت امکان، تجدید نظر ش ر:

«حکمت در جواب گفت که متأسفانه مسئله ی هرتسفلد به شخص شاه ارجاع داده شده **و شاه شخصاً آن تصمیم را گرفته است**. به علاوه این خواهش مرا نپذیرفت که خود وی و نخست وزیر شخصاً وساطت کنند و برای هرتسفلد مجوز بگیرند و اشاره کرد تا آن جا که به دولت ایران مربوط می شود این تصمیم نهایی است».[1]

موضوع اخراج هرتسفلد دوباره نزد حکمت مطرح شد و حکمت دوباره به شایعات درباره ی وی اشاره کرد:

«آقای وزیر سپس به تخطئه ی دکتر هرتسفلد پرداخت و دوباره این شایعه را باز گفت که سفارت آلمان به هرتسفلد در قاچاق آثار هنری ایران کمک می کند. از او خواستم که به این شایعات بی اعتناء باشد، اما او قاطعانه گفت که دکتر هرتسفلد شش جعبه از آثار هنری نفیس را بسته بندی کرده و به سفارت آلمان برده است و اکنون بی هوده تلاش می کند تا حق مالکیت آن ها را از دولت ایران به دست آورد. دولت ایران به وزیر مختار آلمان اطلاع داده است که از وجود **جعبه های آثار باستانی ایران در سفارت آلمان** باخبر است. آقای وزیر در جواب این سئوال من که آیا محتویات آن جعبه ها متعلق به پرسپولیس است، گفت که آن اشیاء را هرتسفلد از طریق قرارداد دیگری که دولت ایران قبلاً با وی بسته بود، به چنگ آورده است و اضافه کرد که اگر مسئله به همین مورد ختم می شد شاید مایه ی خوش حالی بود! سپس گزارش یکی از استان داران را نشان داد که **حفاری های غیر مجاز و کارهای خلاف قانون دکتر هرتسفلد** را شرح می داد!! من بلافاصله درخواست کردم که گزارش را ببینم، اما او نپذیرفت و گفت که تمام این مسائل به عرض شاه رسیده است و او کاملاً به صحت این شایعات اطمینان دارد. بنابراین هیئت وزیران به شدت مخالف صدور مجوز برای هرتسفلد برای بازدید از پرسپولیس است».

از آن جا که شایعه ی مربوط به مرز ایران و عراق دامن گیر ولیعهد سوئد هم شده بود، هورنی بروک مطلع شد که:

«کاردار سفارت سوئد در تهران خواستار ملاقات با وزیر معارف ایران در چند روز آینده شده است تا مسئله ی شایعه ی دخالت ولیعهد سوئد در حمل و

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۳ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۵۱ در ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

قاچاق آثار هنری ایرانی توسط هرتسفلد در مرز ایران ـ عراق را بررسی کند... در ۱۲ فوریه ی ۱۹۳۵ کاردار سفارت سوئد تلفنی با وزیر معارف درباره ی شایعه ی مساعدت ولیعهد سوئد به دکتر هرتسفلد در فراری دادن اثاثیه ی وی از بازرسی گمرک ایران در مرز عراق ـ ایران صحبت کرد. کاردار سفارت سوئد هشدار داد چنان چه به این شایعات در سطح اداری علیه ولیعهد سوئد دامن زده شود، وی بی درنگ موضوع را به وزارت امورخارجه اطلاع داده و شدیداً علیه دولت ایران اعتراض خواهد کرد. ضمن این که دولت سوئد از دولت شاهنشاهی ایران خواهد خواست احزاب یا اشخاصی را که به این شایعات دامن می زنند، تحت پی گرد قانونی قرار دهد. او افزود که اگر شخص وزیر قضیه را به نحو مسالمت آمیزی حل و فصل نکند، اعلی حضرت پادشاه سوئد شخصاً نامه ای به اعلی حضرت پادشاه ایران نوشته و شکایت خواهد کرد».[۱]

دولت ایران حاضر نشد تا رویه ای دیپلماتیک در قبال شایعه در پیش بگیرد. هورنی بروک در همان یادداشت می نویسد که :

«وزیر معارف که ظاهراً ژست یک جنتلمن را داشت، پس از طرح شایعاتی که پشت سر ولیعهد سوئد پیش آمده بود، اطلاع داد که این شایعات رسمی و در سطح اداری نیست و گلایه و شکایتی طرح نشده است. او گفت که وی نیز شایعاتی را شنیده، ولی همانند دیگر مقامات ایرانی کم ترین توجهی به این شایعات نکرده است و گفت که دولت ایران احترام زیادی برای مقام علمی دکتر هرتسفلد قائل است و از کارهای بزرگ او در ایران بسیار سپاس گزاری می کند، اما بسیار پیش از این که ولیعهد سوئد به ایران بیاید، دولت ایران به این نتیجه رسیده بود که چون هرتسفلد در پرسپولیس با وزارت معارف هماهنگی لازم را ندارد، همکاری با وی غیرممکن است. درباره ی شایعه ی ولیعهد سوئد هم گفت که این امر به وزارت امور خارجه کشانده نخواهد شد و سعی می شود که به واسطه ی وزارت معارف رضایت ولیعهد سوئد جلب شود».

انتقال وزیر مختار آلمان

شایعه ی دخالت سفارت آلمان در همدستی با هرتسفلد در قاچاق آثار باستانی ایران، به واکنش وزیر مختار آلمان انجامید. حکمت به هورنی بروک اطلاع داد که وزیر مختار آلمان رسماً به وزارت امور خارجه تلفن

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۶۰ در ۲۰ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

کرده و به موضوع هرتسفلد پرداخته است. حکمت قاطعانه می گفت که:

«دولت ایران عمیقاً از رفتار وزیر مختار آلمان و دفاع وی از هرتسفلد ناخشنود است او هم سخت ناراحت است، چون سفارت آلمان با این عمل کمکی به حل قضیه نکرده است».[۱]

هورنی بروک به این گزارش مشاهدات خود را هم افزوده و می گوید:

«دفاع نادرست و ضعیف وزیر مختار آلمان از دکتر هرتسفلد تأثیر بدی بر وزارت امور خارجه نهاده است و تلاش های ما را برای یافتن راه حل دوستانه قضیه ی پرسپولیس را به بن بست می کشاند».[۲]

و به دنبال آن، هورنی بروک انتقال وزیر مختار آلمان را گزارش می دهد:

«دفاع غیر رسمی و غیرموجه وزیر مختار آلمان از دکتر هرتسفلد و تلاش غیرقانونی او برای قاچاق آثار هنری ایران به آلمان، سرانجام دولت آلمان را مصمم کرد تا جای وزیر مختار آلمان در تهران را به وزیر مختار آلمان در بغداد بدهد. دبیر اول سفارت آلمان تأیید کرد که پست و مقامی نامشخص برای وزیر مختار سابق آلمان در تهران در نظر گرفته اند، هر چند نظر شخصی من این است که وی تا بهار در تهران خواهد ماند. خواهی نخواهی وزیر مختار ایران در آلمان در رابطه با موضوع هرتسفلد چنان علیه وزیر مختار آلمان در تهران بدگویی می کرد که شرح آن برای من دشوار است».[۳]

اندکی بعد هورنی بروک گزارش داد که وزیر مختار آلمان در تهران بی درنگ به فنلاند فرستاده شده است و به او دستور داده اند که ظرف دو هفته ی آینده ایران را ترک کند. هورنی بروک می نویسد:

«یک هفته پیش وزیر مختار آلمان به من گفت که قرار است در بهار یا تابستان آینده او را به یک کشور اروپای مرکزی منتقل کنند. با توجه به رابطه ی میان وزیر مختار و دکتر هرتسفلد و نیز شایعاتی که علیه هر دوی آن ها بر سر زبان های مقامات ایران بود، برای من آشکار است که متأسفانه انتقال آقای وزیر مختار مستقیم و غیرمستقیم نتیجه ی آن شایعات است».[۴]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۳ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۵۱ در ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۶۰ در ۲۰ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۱۷ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۳۱ در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.
۴. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۱۳ / ۶۲۹۱ . ۷۰۱ . ۳۵۲ در ۱۲ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

وزیر مختار آلمان پیش از ترک تهران درباره ی منبع شایعات مرز عراق ـ ایران اطلاعاتی داد:

«در این رابطه باید بیافزایم که وزیر مختار آلمان پیش از عزیمت اش به فنلاند، به من اطلاع داد که یک مقام بلندپایه ی ایرانی که نمی خواهد نام اش فاش شود، گفته است که شایعه ی مرز عراق ـ ایران علیه دکتر هرتسفلد حامل یک تلگراف اداری به وزارت معارف است که یک مأمورمرزی گمرک آن را فرستاده بود».[۱]

هورنی بروک تأیید می کند که عزل وزیر مختار آلمان به دلیل همکاری وی با هرتسفلد در قاچاق آثار باستانی ایران از مجاری رسمی سفارت آلمان بوده است:

«چند هفته ای ظنین بودم که مبادا انتقال وزیر مختار آلمان از تهران به پست جدیداش در اروپا، با کشمکش بلند مدت قضیه ی پرسپولیس مرتبط باشد. این ظن من وقتی تأیید شد که دیشب در ضیافت شام سفارت آمریکا در تهران، حسین قلی خان نواب، وزیر اسبق امور خارجه ی ایران و دوست نزدیک و صمیمی شاه، به من گفت که انتقال وزیر مختار آلمان نتیجه ی تلاش های وزیر مختار ایران در برلین بوده است. علت و ماهیت این اقدامات البته معلوم نبود، اما من حدس زدم که آن اقدامات باید در ارتباط با شایعات غیررسمی باشد که نخست وزیر و وزیر معارف درباره ی همدستی وزیر مختار آلمان در تهران با هرتسفلد در قاچاق آثار هنری ایران به آلمان گفته بودند. نظر شخصی من این است که از وزیر مختار آلمان خطای دیپلماتیکی مهمی سر نزده بود، اما به این نتیجه رسیده ام که آن شایعات وسیع علیه او و هرتسفلد، سبب شد تا وی چند ماه زودتر منتقل شود».[۲]

او همچنین براساس گفته های وزیر مختار جدید آلمان در تهران می نویسد:

«جالب این است که وزیر مختار جدید آلمان که برای پست سفارت ایران معرفی شده است، خلاف وزیر مختار قبلی، یک نازی دو آتشه ی مؤمن به هیتلر و هرتسفلد هم یک آلمانی یهودی تبار است!»[۳]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۴۶/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۷۱ در ۴ مارس ۱۹۳۵ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۵۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۷۹ در ۱۴ مارس ۱۹۳۵ م.
۳. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۱۷/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۳۱ در ۲۵ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

خروج هرتسفلد

وزارت امور خارجه ی آمریکا با اشتیاق تمام و از صمیم قلب برای حفظ روابط دوستانه با ایران، بدون درنگ هرتسفلد را از ایران خارج و بازگشت او را ممنوع کرد! چارلز برستد به موری اطلاع داد که هرتسفلد هنگام بازدید از دفتر مؤسسه در شیکاگو انتظار داشته است در برگشت به واشینگتن در ۸ فوریه ی ۱۹۳۵ م موفق شود از سفارت ایران ویزای سفر به ایران را بگیرد. برستد به موری گفت که بازگشت هرتسفلد به ایران صرفاً «برای پایان دادن به فعالیت های نیمه کاره است». آیا موری می تواند از سفیر ایران در آمریکا «اجازه ی سفر وی به ایران را بگیرد و در این مورد به او مساعدت کند»؟[۱] موری در نامه اش به جیمز برستد نوشت که :

«با کمی اندیشه، به این نتیجه رسیدم که صلاح است موضوع با سفیر ایران مطرح نشود و در شرایط فعلی هرگونه اقدامی در این باره غیر عاقلانه است. در شرایط کنونی نقشه ام این است که هیچ اقدامی نشود»[۲]

و بدین ترتیب هرتسفلد برای همیشه از ایران خارج شد.

هرتسفلد در نامه ی مورخه ی ۸ آوریل ۱۹۳۵ م خود به برستد فاش می کند که چون یک آواره ی سرگردان در گوشه ی هتلی در لندن زندگی می کند، جایی که برای او ویزای ایران صادر نمی کنند، و وزیر مختار آلمان توصیه کرده به روسیه برود، شاید بتواند از طریق سفارت ایران در مسکو ویزای ایران را بگیرد و خود را به تهران برساند، و این که شخصاً از دریافت ویزای ایران ناامید شده است!

و اضافه بر این ها هرتسفلد می نویسد :

«از آلمان نامه های زیادی دریافت می کنم که علاقه ندارم درباره ی آن ها چیزی بگویم. اوضاع آلمان، به جای سروسامان یافتن و صلح و آشتی روزبه روز بدتر می شود... و دیگر بازگشت به آلمان هم بسیار دشوار است و وزارت

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۲۷۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.
۲. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۲۹۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۵ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

آموزش عالی، دانشگاه‌ها و موزه‌ها را نیروهای یهودستیز اشغال کرده‌اند، کسانی که علاقه‌ای به گفت و گو از آن‌ها ندارم و محال است به من اجازه‌ی بازگشت بدهند. وضع خطرناکی است و هیچ امنیتی برای تحقیقات علمی با تفکر سالم وجود ندارد. یک دامپزشک جوان ۳۵ ساله را رئیس دانشگاه برلین کرده‌اند که لباس کارش را روی یونیفورم زرد رنگ حزب نازی می‌پوشد. شرایط مساعد در آلمان وجود ندارد».

در توضیحات چارلز برستد به این نامه، جملات زیر به چشم می‌خورد:

«با توجه به اظهارات دکتر شمعون فلکسر، از مؤسسه‌ی تحقیقات پزشکی راکفلر، که پدرم چند روز پیش با او در شیکاگو راجع به این مسئله صحبت کرد، رئیس جوان دانشگاه برلین یک دامپزشک متخصص اسب است که زمانی به ایالات متحده‌ی آمریکا آمد و تلاش کرد تا کارش را سروسامانی دهد، اما موفق نشد و به آلمان بازگشت و وارد سیاست شد و در نهایت به این جا رسید که به گفته پروفسور هرتسفلد، رییس دانشگاه برلین شده است. مطمئناً بار دیگر ابر جهالت و تعصب قرون وسطایی بر سراسر آلمان سایه افکنده است».[۱]

اریک اشمیت جانشین هرتسفلد می‌شود

موضوع پیدا کردن جانشین مناسب برای هرتسفلد در اواخر دسامبر ۱۹۳۴م، و زمانی که دولت ایران رسماً خواستار تعویض او شد، مدنظر قرار گرفت، هر چند که مؤسسه‌ی شرق‌شناسی مدت زمان مدیدی بر باقی ماندن هرتسفلد به عنوان مدیری لایق اصرار داشت:

«احساس ما این بود که گفت و گوهای اخیر با دولت ایران به خاطر تلاش‌های دکتر هرتسفلد و قابلیت‌های وی به عنوان مدیر عملیات صحرایی باید از مدت‌ها قبل به نتیجه می‌رسید. او دولت ایران را به امضاء تفاهم نامه‌ها و ادامه‌ی کار مؤسسه در پرسپولیس تشویق می‌کرد».[۲]

درباره‌ی دلیل انتخاب اشمیت، برستد فاش کرد که تعویض هرتسفلد با اشمیت البته با توصیه و صلاح دید شخص موری بوده است. چارلز برستد

۱. نامه‌ی چارلز برستد به موری، با ضمیمه‌ی شماره‌ی ۳۶۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۹ آوریل ۱۹۳۵ م.

۲. نامه‌ی چارلز به برستد به موری، به شماره‌ی ۲۹۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۳۵ م.

به موری نوشت:

«شاید صحبت هایی که به صورت مفصل از طریق تلفن با هم انجام دادیم را به خاطر بیاورید؛ هنگامی که از فلوریدا بازگشتید، من نظر شما را درباره ی اشمیت پرسیدم، و گفتید که به نظر شما برای دولت ایران اشمیت جای گزین شایسته ای برای دکتر هرتسفلد محسوب می شود. در هر دو مورد نظر شما خیلی مثبت و مساعد بود و دیدگاه ما را درباره ی وی تأیید کردید و این که دولت ایران هم احتمالاً او را می پذیرد. دکتر برستد هم موافق تلاش ما برای جانشینی دکتر اشمیت بود.

من روز جمعه ۱۸ ژانویه توانستم در فاصله ی اتمام سخن رانی دکتر اشمیت و آغاز سخن رانی مسئول اموال موزه ی هنرهای زیبای بوستون، با دکتر اشمیت تلفنی صحبت کنم. در این مکالمه به او پیشنهاد کردم که مدیر کل هیئت کاوش مؤسسه ی شرق شناسی در ایران بشود و شرح دادم که دکتر هرتسفلد اطلاع داده که مایل است از سمت مدیریت صحرایی کناره گیری کند و مؤسسه هم موافقت کرده است که همکاری هرتسفلد با مؤسسه فقط برای انتشار نتایج کارهای مؤسسه در ایران و پرسپولیس باشد. دکتر اشمیت راضی به نظر می رسید و از عنایتی که به او شده بود، با آب و تاب تمام تعریف و تشکر و، همان طور که ما از قبل می دانستیم، خاطر نشان کرد که در حال حاضر مدیر و مسئول هیئت های باستان شناسی موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه هنرهای زیبای بوستون است و البته لازم است که درباره ی پیشنهاد مؤسسه ی شرق شناسی با مقامات این دو مؤسسه گفت و گو کند».

اشمیت در ۲۷ ژانویه به شیکاگو رفت که هرتسفلد ۸ م در آن جا بود:

«در مدت گفت و گوهای مان، اشمیت اطلاع داد که در کل رؤسای کنونی وی [در موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنرهای زیبای بوستون] با انتخاب او به عنوان مدیر کل هیئت اکتشافی مؤسسه ی شرق شناسی در ایران موافق اند و معلوم شد که لااقل در ۱۸ ماه گذشته اشمیت هیئت مشترک آن دو موزه را در ری سرپرستی کرده است... اشمیت محرمانه گفت که او در این مدت ۱۸ ماه توانسته است کارهای خود را در ری چنان با موفقیت اداره کند که قادر است علی رغم انجام ندادن چند مورد از تعهداتی که نسبت به آن دو موزه داشته است، به طور تمام وقت در اختیار مؤسسه ی شرق شناسی قرار گیرد و معتقد بود که موزه ی هنرهای زیبای بوستون هنوز آماده ی جدایی از او نیست و فعلاً صلاح است که بی خبر بماند، زیرا گروه بوستون مشتاق است تا حد امکان کار کاوش های باستان شناختی در ایران را ادامه دهد».

سپس برستد بر این نکته مهم تأکید کرد که استخدام اشمیت نخستین قدم در کار ادغام کارهای سه مؤسسه ی آمریکایی می باید که سال بعد محقق می شد، شمرده می شود:

«طرح در دست اقدام مانعی بر سر راه نداشت و دکتر اشمیت خاطر نشان می کرد که لازم است روابط صمیمانه ی میان سه مؤسسه ی آمریکایی تأمین و تضمین شود».

در نامه ی برستد جملات زیر نیز به چشم می خورد:

«خلاصه ای از جزئیات گفت و گوهای در دست اقدام جهت اطلاع شما در این نامه آمده است تا در پرونده های شما هم ثبت شود. مهم ترین مورد این است که وزارت امور خارجه ی آمریکا باید در اسرع وقت به دولت ایران اطلاع دهد که مؤسسه ی شرق شناسی، دکتر اشمیت را جانشین دکتر هرتسفلد به عنوان مدیر عملیات صحرایی هیئت اکتشاف در ایران کرده است. امید است که اعلان این خبر به دولت ایران، روند دستیابی به تفاهمی را که در حال حاضر در دست اقدام است، شتاب بخشد».[۱]

موری موافقت خود را با استخدام اشمیت اعلام کرد:

«پیشنهاد پست مدیریت عملیات صحرایی به دکتر اشمیت مورد علاقه و موجب امتنان من شد. من متقاعد شده ام که استخدام اشمیت به پیش رفت کارهای نه فقط مؤسسه ی شرق شناسی، بل تمامی مؤسساتی که دکتر اشمیت با آن ها همکاری می کند، خواهد انجامید و تردیدی ندارم که استخدام وی مورد پذیرش کامل دولت ایران خواهد بود».[۲]

وزارت امور خارجه ی آمریکا در پیامی که به هورنی بروک فرستاد تا او را از انتصاب اشمیت آگاه کند، توصیه کرده بود که وی ایرانیان را بلافاصله از این خبر آگاه نکند:

«مؤسسه می خواهد که قبل از استعلام مقامات ایرانی، درباره ی استخدام اشمیت چیزی گفته نشود».[۳]

۱. نامه ی پیشین چارلز برستد به موری.
۲. نامه ی موری به برستد، به شماره ی ۲۹۹ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۵ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۳. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۳۰۱ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۸ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

هورنی بروک پاسخ داد که به عقیده ی او هر چه زودتر باید ایرانیان را از این خبر آگاه کرد.[۱] در ۱۰ فوریه ی ۱۹۳۵ م هورنی بروک ملاقاتی طولانی با حکمت داشت و حکمت درباره ی مدیر تازه از او پرسیده بود:

«حکمت اظهار امیدواری کرد که مؤسسه ی شرق شناسی در اسرع وقت چند باستان شناس برجسته را نامزد جانشینی هرتسفلد کند. من به او اطلاع دادم که مؤسسه قبلاً انتخاب خود را کرده است، ولی تا زمانی که تمام مسائل فی ما بین به نتیجه ی معینی برسد، نام او فاش نخواهد شد. من افزودم که مدیر جدید مردی است بسیار معروف و لایق که هر دولت خاورمیانه به محض شنیدن نام اش، وی را بی چون و چرا خواهد پذیرفت... من در تلگراف مورخه ی ۸ فوریه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا پیشنهاد کردم که معرفی سریع تر مدیر جدید بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. این پیشنهاد بر اساس این نظریه مطرح شد که انتخاب هر مدیر جدیدی به جای دکتر هرتسفلد، نظر مساعد ایران را جلب کرده و به هموار شدن مشکلات جاری کمک خواهد کرد و از طرف دیگر این کار نشانه ی حسن نیت مؤسسه ی شرق شناسی است که می خواهد کار هیئت اکتشاف پرسپولیس را در اسرع وقت ادامه دهد. تأخیر در شروع دوباره ی عملیات مؤسسه یکی از شکایت ها و گلایه های مهم شخص شاه ایران بود که به طور دائم به زیردستان اش توصیه می کرد موانع را از سر راه رسیدن به تفاهم موفق با مؤسسه بردارند».[۲]

هورنی بروک همچنین از دیگر شکایت شاه گزارش می دهد:

«هر چند شاه احساس نفرت خود نسبت به آلمان نا را در جریان مذاکرات سازش به شکلی آشکار و قدرتمند نشان داد، اما اشمیت گرچه هنوز در آمریکا حضور ندارد، ولی تقاضای تابعیت ایالات متحده آمریکا را کرده است و طبیعتاً به عنوان یک شهروند ایالات متحده ی آمریکا کاوش را در پرسپولیس شروع خواهد کرد و نه به عنوان یک شهروند آلمانی».

واکنش گدار به انتصاب اشمیت در نامه ی ریوز چایلدز دبیر دوم سفارت آمریکا منعکس شده است:

«مطلع شدم که گدار از استخدام اشمیت راضی نیست، به این دلیل که اشمیت جایگاه هرتسفلد را ندارد و امور را به تر از قبل اداره نخواهد کرد. درست است

۱. تلگراف هورنی بروک، به شماره ی ۲۰۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۹ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۳ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۵۱ در ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

که از نظر گدار، اشمیت یک متخصص تر از اول انسان شناسی و یک باستان شناس زبده ی پیش از تاریخ است، اما دانش و تبحر و تخصص لازم برای اداره ی کار در پرسپولیس را ندارد. به علاوه گدار از تقاضای همزمان صدور چند مجوز اکتشاف برای اشمیت راضی نیست که علاوه بر تقاضای کاوش در ری و کار در پرسپولیس، تقاضای کاوش فصل بعد در لرستان را نیز کرده است. تقاضای اخیر اشمیت مورد موافقت گدار قرار نگرفت، زیرا از نظر وی کار در پرسپولیس و ری برای اشمیت کاملاً کفایت می کرد و سپردن انجام عملیات سومی در لرستان به او ضروری نبود. علاوه بر این ها برای مخالفت گدار با اشمیت، چنان که آقای وزیر مختار هم پیش تر اشاره کرده بودند، باید تعصب و حسادت طبیعی یک فرانسوی به یک محقق آلمانی را نیز افزود. هر چند اشمیت حالا یک شهروند ایالات متحده ی آمریکا است، اما به عنوان یک آلمانی به ایران آمده است؛ و برای یک یوزپلنگ آسان نیست که خال های پوست اش را عوض کرده و از نظرها پنهان کند. و تا آن جا که من می توانم مشاهده کنم، این حقیقتی ملموس است که واکنش های اشمیت به مسائل ذاتاً آلمانی است تا آمریکایی. اگر من اجازه داشته باشم که احساس خود را بگویم، خواهم گفت که استخدام اشمیت به نفع کشور ماست، اما مطمئناً به پرستیژ آمریکایی کمکی نخواهد کرد. قابل درک است که توانایی های هرتسفلد در رشته اش بود که سبب شد یک مؤسسه ی آمریکایی وی را استخدام کند و همانند اشمیت مایه ی اعتبار علمی آمریکا بود، زیرا هرتسفلد در باستان شناسی ایران همان جایگاه و مقامی را دارد که اینشتین در ریاضیات. در نهایت گمان ندارم که استخدام اشمیت به نفع مؤسسه ی شرق شناسی باشد و به طور کلی انتخاب مردی که منش و اصالت آمریکایی ندارد و قبلاً هم تبعه ی آمریکا نبوده است، برای همکاری با گدار عاقلانه نبوده است».[1]

در تلگراف بعدی به وی اطلاع داده می شود که مؤسسه ی شرق شناسی مفاد قرارداد جدید را نپذیرفته و به هورنی بروک اختیارات تام داده شده است که:

«به مقامات ایرانی اطلاع دهید که اشمیت به عنوان مدیر عملیات صحرایی پروژه جانشین هرتسفلد شده است».[2]

اندکی بعد، دولت ایران از انتصاب اشمیت به عنوان مدیر صحرایی

۱. نامه ی چایلدز به موری، به شماره ی ۲۷۹ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳ می ۱۹۳۵ م.
۲. دستورالعمل کارل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۳۰۶ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۲ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

پروژه های ری و پرسپولیس اظهار رضایت کرد، اما چنان که در پیش قید شد، رضایت از استخدام و انتصاب اشمیت همه گیر نبود:

«فکر می کنم که آقای کرفتر و نیز مسیو آندره گدار از انتصاب اریک اشمیت به عنوان مدیر جدید عملیات صحرایی بسیار ناراضی اند و باور می کنم که امیدهای کرفتر برای جانشینی هرتسفلد به تدریج به یأس تبدیل می شود، هر چند که کرفتر با دکتر اشمیت هم دوستی محکمی دارد... مدیر کل عتیقات ایران هم از این نظر که می خواهد موقعیت فرهنگی فرانسه در ایران حفظ شود، سخت در تلاش است و توقع دارد که طعم تلخ یک قرارداد تجدیدنظر شده را به مؤسسه ی شرق شناسی بچشاند و کاملاً آماده است که با ایجاد اختلاف و درگیری به راحتی قرارداد را لغو کند».[۱]

سرانجام موضوع اطلاع جانشینی اشمیت به دولت ایران به عنوان سرپرست هیئت های ری و پرسپولیس، به مسائلی خاص منجر شد. هورنی بروک خواسته بود که دولت ایران در اسرع وقت در جریان قرار بگیرد که «اشمیت علاوه بر انجام وظیفه در پرسپولیس به عنوان مدیر صحرایی پروژه، به وظایف خود در ری هم ادامه خواهد داد»[۲] و گفته بود که دولت ایران به صورت شفاهی در جریان امر است، و در گزارش خود افزوده بود:

«دولت ایران به صورتی خیلی ساده چند روز پیش زمانی که گدار در یک جلسه اطلاع داد اشمیت مسئولیت کاوش های ری و پرسپولیس را پذیرفته و به همین دلیل تقاضای وی برای کاوش در لرستان را رد کرده است، از انتصاب رسمی اشمیت باخبر شد».[۳]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۵۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۳۷۹ در ۱۴ مارس ۱۹۳۵ م.
۲. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۳۶۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۳ می ۱۹۳۵ م.
۳. تلگراف هورنی بروک، به شماره ی ۳۶۶ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۵ می ۱۹۳۵ م. هوراس جین، از موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا، طی سفری به ظاهر لذت بخش و پر از خاطرات خوش و شیرین به ایران، در اصل به بررسی این موضوع پرداخت که اگر اشمیت پروژه ی پرسپولیس را هم به پروژه ی ری اضافه کند، چه منافعی عاید دولتین ایران و آمریکا می شود. هوراس جین پس از بازگشت از اصفهان و شیراز به هورنی بروک اطلاع داد که با مسیو گدار در اصفهان گفت و گویی طولانی داشته، و گدار به جین گفته است که از نظر وی به تر است هر سه هیئت آمریکایی جداگانه کار کنند و هر هیئتی مدیر خودش را داشته باشد. هورنی بروک در گزارش خود می افزاید که: «آقای جین همچنین محرمانه به من گفت که اگر موزه ی فیلادلفیا بخواهد سال آینده هم به کاوش ادامه بدهد، احتمالاً آقای مایلز، معاون هیئت کاوش ری، جانشین اشمیت در پروژه ی ری شود». هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۶۹/۹۲۷.۸۹۱، ۲۶۱ در ۶ نوامبر ۱۹۳۵ م.

قرارداد جدید پرسپولیس، مارس ۱۹۳۵

در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۴م، طی تلگرافی برای هورنی بروک دستورالعملی صادر شد که مؤسسه ی شرق شناسی تصمیم دارد قراردادی جدید با دولت ایران امضاء کند:

«لطفاً به آقای نخست وزیر اطلاع دهید که مؤسسه ی شرق شناسی اصراری بر اجرای قانون عتیقات در عملیات پرسپولیس نخواهد داشت، مشروط بر این که دولت ایران کتباً با شروط زیر موافقت و این امتیازها را برای مؤسسه تضمین کند:

۱. تمدید تحقیقات علمی کنونی در پرسپولیس؛

۲. تقسیم یافته ها و اجازه ی خروج آن ها از کشور؛

۳. واردات تسهیلات برای مؤسسه از خارج؛

۴. و صدور مجوز عکس برداری».[۱]

در تابستان ۱۹۳۴ کار در پرسپولیس معلق مانده بود و دولت ایران جداً اصرار داشت که عملیات تا آن جا که ممکن است فوراً از سر گرفته شود. هورنی بروک در تلگراف مورخه ی ۵ ژانویه ۱۹۳۵م، گزارش داد که در دیدار با حکمت، دولت ایران از سرگیری مجدد کار در پرسپولیس را خواسته است.[۲] از پی رای زنی ها و مبادله و مکاتبات مفصل برستد و موری، دستورالعمل مفصلی در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵م به هورنی بروک مخابره شد. در این دستورالعمل ابتدا از دولت ایران خواسته شده بود که به هرتسفلد با عنوان مشاور، اجازه ی حضور در پرسپولیس داده شود و نیز تقاضای دولت ایران برای از سرگیری فوری کار در پرسپولیس نیز موکول به عقد قرارداد جدید شده بود. مؤسسه تذکر داده بود که مدیر جدید صحرایی انتخاب شده است و در مقابل، سهم مؤسسه از یافته ها و سی هزار لوح گلی باید بسته بندی شده و به شیکاگو فرستاده شود. اجرای تمام این ها مدت زیادی وقت می طلبید و تا انجام کامل شروط بالا

۱. دستورالعمل فیلیپس به هورنی بروک، به شماره ی ۱۳۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۴ م.

۲. هورنی بروک، تلگراف شماره ی ۲۸۱ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

کار از سر گرفته نمی‌شد! مؤسسه اصرار به تنظیم و امضای قرارداد جدیدی با امضاء دولت ایران داشت:

«در صورت احراز شرایط، مؤسسه آمادگی شروع مجدد کار در پرسپولیس را در اسرع وقت دارد. در این باره دولت ایران باید یک قرارداد جدید و تجدید نظر شده و نهایی را امضاء کند، به طوری که در آینده مشمول تغییر تازه‌ای نشود و تمام شروط لازم برای اجرای عملیات پرسپولیس را مطابق آن چه نخست وزیر در نامه ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴ م به دکتر برسند پذیرفته بود، تأیید کند. دراین قرارداد کاملاً باید قید شود که هیچ تغییر آتی در آن، مانند قراردادهای پیشین، عملی نخواهد بود. کرفتر پیش نویس این قرارداد جدید را که باید برای تأیید و امضاء به دولت ایران داده شود، در اسرع وقت از طریق پست دریافت خواهد کرد».[۱]

مفاد دستورالعمل بالا در ۲۰ ژانویه ی ۱۹۳۵ م به حکمت داده شد و هورنی بروک خواستار امضاء یک قرارداد مکتوب جدید شد، اما حکمت راضی نبود:

«خاطر نشان کردم که مؤسسه ی شرق شناسی پول گزاف و کمرشکنی در پرسپولیس هزینه کرده است و مبالغ کلان دیگری نیز باید در آینده خرج کند و از آن جا که دولت شاهنشاهی ایران لحظه به لحظه شرایط جدیدی را بر آن ها تحمیل می کند، کاملاً ضرورت دارد که پیش از صرف هزینه های جدید، قرارداد مکتوب جدیدی تهیه، و حقوق و امتیازات مؤسسه در آن قید و تضمین شود که اجازه ی آن هم در دست برسند است. همچنین حکمت را نصیحت کردم که پیش نویس قرارداد جدید از طریق پست در راه است و به محض رسیدن به کرفتر، تقدیم خواهد شد. حکمت ایده ی قرارداد مکتوب را با چنان شکل و ساختاری نپذیرفت و گفت که مبادله ی یادداشت و نامه و یک تضمین کتبی که به هرتسفلد اجازه ی بازدید گاه به گاه از پرسپولیس را بدهد، فی نفسه در حد یک قرارداد اعتبار دارد، با این حال حکمت در این باره که دولت ایران چنان قراردادی را امضاء نخواهد کرد، مطلبی بیان نکرد و خواهان ترتیبی بود که در وقت صرفه جویی شود».[۲]

هورنی بروک در همان یادداشت با اطمینان از دشمنی فرانسویان با تلاش های باستان شناختی آمریکا در ایران سخن گفت، و این که رقابت فرانسوی ـ آلمانی پشتوانه ی مشکلات و موانع موجود بر سر راه

۱. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۲۸۹ Perspolis/ ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۱۷ Perspolis/ ۹۲۷ . ۸۹۱ . ۳۳۱ در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

مؤسسه ی شرق شناسی است :

«باید به صراحت بگویم که از نظر شخص من حسادت گدار به دکتر هرتسفلد و تمایل و تلاش وی برای تحکیم و ارتقاء موقعیت فرهنگی فرانسه در ایران، یکی از موانع اصلی بر سر راه گفت و گوها و تفاهم های کنونی بوده است و به عبارت دیگر، مؤسسه ی شرق شناسی قربانی معصوم و بی گناه رقابت و خصومت میان جاه طلبی های فرهنگی آلمان و فرانسه در ایران شده، و صرفاً به دلیل علاقه به دانش و علم و با پشتوانه ی مالی و پول خودش، توانسته است مطالباتی را محقق کند که در نامه آمده اند».

هورنی بروک قبلاً در نامه ای به موری به دشمنی فرانسه اشاره کرده بود، و این که فروغی در کمک به مؤسسه ی شرق شناسی نقشی مهم دارد:

«متقاعد شده ام که گدار نمی خواهد مؤسسه ی شرق شناسی قرارداد جدید را امضاء کند. مطالبات تضمین شده ی مؤسسه هم از نظر من با هدایت و مدیریت نخست وزیر ایران، و نه با همکاری فعال وزارت معارف، تحصیل شده است. هر قدمی برای تحکیم مواضع، از سوی گدار با مخالفت روبه رو می شود. شخصاً برای او اعتبار یک دیپلمات را قائل هستم و نیک می دانم که او به خوبی از روان شناسی مؤسسه ی شرق شناسی آگاه است!
تقسیم یافته ها با دستورالعمل مستقیم نخست وزیر انجام شد و تحویل اشیاء از طریق گدار به مؤسسه، با بی میلی و اکراه شدید و آشکار او همراه بود».[۱]

هورنی بروک درنامه ی ۲۲ ژانویه ی ۱۹۳۵م به موری این گونه رجزخوانی کرد:

«توپ پرسپولیس که تیم ما شوت کرده، به محوطه ی ده قدمی ایران رسیده است. وقتی که پیش نویس قرارداد از راه برسد، دیدن قیافه ی حکمت جالب خواهد بود، زیرا او از کلمات چاپ شده نفرت دارد! من هر چه در توان دارم به کار می برم تا قرارداد مکتوب که قرار است آقای کرفتر تقدیم کند به امضاء برسد».[۲]

۱. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۳۰۸ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۱ ژانویه ی ۱۹۳۵ م. هورنی بروک در همان نامه به تلاش گدار برای دامن زدن به شایعه ی مرز ایران و عراق هرتسفلد اشاره می کند: «علی رغم مخالفت های حساب شده ی گدار علیه قرارداد، تا وقتی که هرتسفلد در مرز ایران و عراق آن بی احتیاطی و اشتباه بزرگ را مرتکب شد، روند قرارداد ما رو به پیش رفت بود. همین بهانه و آن ماجرا فرصتی به گدار داد تا رشته های تفاهم ایران و مؤسسه ی شرق شناسی را پنبه کند! اگر گدار در این کارشکنی موفق و سربلند بیرون آید، من شخصاً تعجب نخواهم کرد. گدار پس از این که مطمئن شد شایعه ی مرز ایران و عراق هرتسفلد به گوش شاه رسیده است، وزیر مختار آلمان در تهران را هم متهم کرد که مشارالیه دوست صمیمی هرتسفلد است. این شایعه سازی های گدار، اسباب زحمت وزیر مختار آلمان شد».
۲. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۳۲۴ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۲ ژانویه ی ۱۹۳۵ م.

همچنین هورنی بروک افزود که برای یک بار او با پیشنهاد حکمت موافق بود که قرارداد مکتوب ضروری نیست و یادداشت هایی که فروغی می دهد همان اعتبار قرارداد را دارد، اما بعد تصمیم گرفت که به یک قرارداد رسمی اصرار نکند و به جای آن خواستار مکاتبه شود. دلیل هورنی بروک برای این تصمیم، وحشت از گدار بود:

«از آن جا که من از خصومت و دشمنی گدار با قرارداد پیشنهادی اطمینان دارم و می دانم که او سخت می کوشد وزیر معارف را تحت تأثیر قرار دهد و دیدگاه های خود را محقق سازد، از تقدیم پیش نویس معاهده به وزارت معارف، اندکی هراسی دارم و می ترسم که گدار با سفسطه و نیرنگ و چرب زبانی، سنگ های بزرگی بر سر راه قرارداد بغلطاند. به همین دلیل، در این تلگراف پیشنهاد عاقلانه ای را طرح می کنم: هر گونه تفاهمی که از طریق نامه های نخست وزیر و حکمت حاصل می شود، پذیرفته شود و البته مؤسسه هم بر بازدیدهای دکتر هرتسفلد از پرسپولیس به عنوان شرطی ضروری در عقد قرارداد اصرار نکند».[۱]

پس از مشورتی کوتاه بین موری و برستد، دستورالعملی به هورنی بروک رسید که مؤسسه ی شرق شناسی:

«قرارداد را بر اساس شرایطی می پذیرد که در تمام مکاتبات وزیر معارف و نخست وزیر درج شده است، به ویژه در نامه ی بعدی به برستد همه ی شرایطی مندرج است که مؤسسه آن ها را برای ادامه ی کار بلند مدت و تکمیل عملیات پرسپولیس ضروری می داند. براساس پیشنهاد شما، جناب عالی مجازید تا مجدداً به دولت ایران در یک نامه ی غیررسمی مفادی را که مؤسسه پذیرفته است گوشزد کنید و از طرف مؤسسه آن را بپذیرید».[۲]

هورنی بروک در اجرای این دستورالعمل توصیه کرد که بی درنگ موافقت نامه، همان طور که در مکاتبات فی ما بین منعکس شده است، تنظیم و تأیید شود:

«به صراحت بگویم از این که دولت ایران اجازه یابد همان شرایط مطرح شده در

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۳ Perspolis/ ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۳۵۱ در ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۲. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۳۰۶ Perspolis/ ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۱۲ فوریه ی ۱۹۳۵ م.

نامه های نخست وزیر و وزیر معارف را مجدداً تکرار و ومطالبه کند، اندکی هراسناک بودم. پیوسته این خطر وجود دارد که کلمات بسیار واضح و قابل فهم به وقت انتقال بر روی کاغذ مفهوم و روشنی و صراحت خود را از دست داده و به کلمات پیچیده و در لفافه تبدیل شوند و آن اصطلاحات و شرایطی که قبلاً مورد رضایت و توافق بود، با توجه به عدم ثبات در نظام اداری ایران ناگهان دچار تغییر شود. بنابراین نظر من این است که برای مؤسسه به تر است که شرایط را اساساً برمبنای اصل نامه های نخست وزیر بپذیرد و مفاد قانونی آن را تجدید نظر و اصلاح کند، بی آن که دولت ایران یا مؤسسه همان ها را تعیین کنند».[۱]

این ایده در جلسه ی بعد با حکمت در میان گذارده شد :

«از او خواستم که اگر اجازه دهد نامه های نخست وزیر و شخص وی، که در جلسه ی هیجدهم فوریه از طرف خود او طرح شده بود، به عنوان قرارداد نهایی و قطعی تجدیدنظر شده تلقی شود. حکمت جواب داد که برای دولت ایران تفاوتی ندارد. حکمت افزود که دولت ایران قرارداد جدید را تضمین می کند و خود وی شخصاً بر تمام قضیه نظارت خواهد کرد».

سپس حکمت اطلاعات زیر را می دهد :

«سپس نخست وزیر گفت که شخصاً مفاد نهایی قرارداد را به اعلی حضرت همایونی تقدیم کرده است و اعلی حضرت ضمن تأیید آن از این که سرانجام تفاهم نهایی حاصل می شود، هم از عوامل دولت شاهنشاهی و هم از مؤسسه ی شرق شناسی اظهار رضایت کردند».[۲]

وزارت امور خارجه ی آمریکا بی درنگ در تلگراف ۴ مارس به هورنی بروک دستور داد که نامه های رد و بدل شده را به عنوان صورت نهایی قرارداد تجدیدنظر شده فی مابین مؤسسه ی شرق شناسی و دولت ایران بپذیرد. پیشنهاد شد که صرفاً پذیرش نامه ها به عنوان صورت نهایی قرارداد برای اهداف فوق الذکر باید با صدور یک یادداشت مخصوص یا بیانیه، به صورت رسمی تأیید شود.[۳] مطابق دستورالعمل، هورنی بروک در ۷ مارس ۱۹۳۵م یادداشتی به حکمت ارسال کرد و مفاد قرارداد جدید تنظیم شده

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۸ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۳۶۰ در ۲۰ فوریه ی ۱۹۳۵ م.
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۴۶ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۳۷۱ در ۴ مارس ۱۹۳۵ م.
۳. دستورالعمل کاردل هال به هورنی بروک، به شماره ی ۳۲۹ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۴ مارس ۱۹۳۵ م.

از طرف مؤسسه ی شرق شناسی را اطلاع داد. بخش اول یادداشت هورنی بروک تأیید می کند که یادداشت ها و مکاتبات رد و بدل شده ی مختلف، مفاد قرارداد جدید را تشکیل می دهند:

«وزیر مختار آمریکا افتخار داد به عالی جناب میرزا علی اصغرخان حکمت، وزیر معارف دولت شاهنشاهی، اطلاع دهد که از پی دستورالعمل تلگرافی مخابره شده از سوی وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا، واشینگتن، اجازه یافته است از طرف مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بپذیرد که نامه های مختلفی که میان طرفین دولت شاهنشاهی ایران، وزیر مختار آمریکا و مؤسسه ی شرق شناسی مبادله شده، به عنوان صورت نهایی قرارداد تجدیدنظر شده ای شناخته شود که دولت شاهنشاهی ایران در مقابل مؤسسه ی شرق شناسی امضاء و تضمین کرده است».

بخش بعدی یادداشت، نامه های مختلفی را فهرست می کند که ساختار قرارداد جدید را تشکیل می دهد و شامل جملات زیر است:

«به علاوه، وزیرمختار آمریکا افتخاردارد آن نامه هایی را تائید کند که به عنوان اجزاء تشکیل دهنده ی قرارداد نهایی تلقی می شوند؛ که میان دولت شاهنشاهی ایران و مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو امضاء می شود و به شرح زیر است:

[فهرستی از مکاتبات انجام شده]

از پی تفاهم حاصله، مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو ضروری می داند که شرایط قرارداد نهایی، همان گونه که در نامه های فوق الذکر و نیز در نامه ی ۱۸ فوریه ی ۱۹۳۵م عالیجناب وزیر معارف پیشنهاد شده است، در حال حاضر به صورت غیررسمی تلقی شود.

وزیر مختار آمریکا افتخار دارد بیافزاید که مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو شرایطی را که در نامه ی مورخه ی ۲ مارس و به شماره ی ۶۰۱۶۵ / ۲۱۱۰ عالی جناب وزیر معارف درج شده بود، امضاء کرده و پذیرفته است، بدین معنا که کارها تا هنگام رسیدن مدیر جدید عملیات صحرایی هیئت مؤسسه ی شرق شناسی و نیز بسته بندی و بارگیری الواح گلی و سهم مؤسسه از یافته های پرسپولیس، همان طور که میان دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی توافق شده بود، به تعویق افتد».[1]

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۷۴ و ضمیمه ی شماره ی ۳۴۷ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۷ مارس ۱۹۳۵ م. فهرست نامه ها به شرح زیر است:

«۱. نامه ی ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م (۵ مهر ۱۳۱۳ ه.ش) عالی جناب نخست وزیرآقای فروغی خطاب ←

نامه ی مورخه ی ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴ فروغی به برستد در فصل ششم همین کتاب قبلاً منعکس شده است. متن دیگر نامه هایی که در یادداشت هورنی بروک به عنوان اجزاء شاکله ی قرارداد ذکر شده بود نیز در یک ضمیمه و پیوست دیگر ارایه شده اند. در نامه ی شماره ی ۶۲۶۸۹ / ۲۲۵۵ مورخه ی ۱۴ مارس ۱۹۳۵ حکمت به هورنی بروک به تأیید و پذیرش تلویحی مفاد قرارداد از طرف دولت ایران اشاره می شود:

«افتخار دارم اطلاع دهم که یادداشت مورخه ی ۷ مارس ۱۹۳۵م جناب عالی را دریافت کردم و یک بار دیگر از شما تشکر می کنم برای این که از طرف مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو طرح پیشنهادی دولت ایران را پذیرفتند که به مؤسسه تقدیم کرده بود، و من در این باور با شما سهیم هستم که نامه هایی که در یادداشت جناب عالی فهرست شد، برای حصول دو طرف به توافق کفایت می کند».[1]

نظر به تخلفات بسیار و پیمان شکنی های بزرگی که مؤسسه ی شرق شناسی در توافق نامه ی خود با دولت ایران مرتکب شد، که اسناد آن در فصل نهم همین کتاب خواهد آمد، مفاد قرارداد مورد توافق بسیار حائز اهمیت است. اندکی پس از دریافت نامه، هورنی بروک در حالی که آشکارا از کل امور ناراحت بود، اظهار امیدواری کرد که با امضاء قرارداد جدید مؤسسه ی شرق شناسی، سفارت آمریکا در تهران از قضیه ی پرسپولیس خلاص شود!

«تصور می کنم که امضاء قرارداد تجدیدنظر شده که در یادداشت ضمیمه ی نامه ی مورخه ی ۷ مارس ۱۹۳۵ این جانب منعکس شده است، به فعالیت های این سفارت در رابطه با ماجرای پرسپولیس پایان دهد».[2]

← به آقای پروفسور جیمز هنری برستد ریاست مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو؛ ۲. نامه ی شماره ی ۱۱۷۰ / ۳۸۹۱۵ مورخه ی ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴م عالی جناب وزیر معارف به وزیر مختار آمریکا؛ ۳. نامه ی شماره ی ۴۸۹۶۵ / ۱۵۳۹ مورخه ی ۹ ژانویه ی ۱۹۳۵م عالی جناب وزیر معارف به وزیر مختار آمریکا؛ ۴. نامه ی شماره ی ۵۵۶۸۱ / ۱۹۲۰ مورخه ی ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵م عالی جناب وزیر معارف به وزیر مختار آمریکا؛ ۵. نامه ی شماره ی ۱۹۶۴ / ۵۷۴۴۵ مورخه ی ۱۸ فوریه ی ۱۹۳۵ م عالی جناب وزیر معارف به وزیر مختار آمریکا».

۱. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۷۹ و ضمیمه ی شماره ۳۵۲ / Perspolis ۸۹۱, ۹۲۷ در ۱۴ مارس ۱۹۳۵م.

۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۵۲ / Perspolis ۸۹۱, ۹۲۷, ۳۷۹ در ۱۴ مارس ۱۹۳۵ م.

هورنی بروک در نامه ای به موری نوشت:

«به نظرمی رسد که دیگر سفارت آمریکا درتهران از ماجرای پرسپولیس و قرارداد مؤسسه ی شرق شناسی خلاص شده است و می تواند استراحت کند! مطمئنم که برای من و نیز وزارت امورخارجه فرصت بزرگی برای آسایش خواهد بود و امیدوارم که مسائل آتی و بعدی میان مقامات مؤسسه و دولت ایران بدون نیاز به دخالت دستگاه وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا حل و فصل شود و احساس می کنم که شما نیز با من در این باره هم عقیده اید».[۱]

هورنی بروک در همان نامه می نویسد:

«به نظر می رسد که مقامات عالی رتبه ی ایرانی همگی از تفاهم حاصل شده راضی و خشنودند».

و در نامه ی بعدی می افزاید:

«پس از تنظیم نهایی قرارداد، با نخست وزیر و حکمت دیدار کردم. هر دو نفر از این که سرانجام این مطلب با خوبی و خوشی به پایان رسیده است، بسیار راضی به نظر می رسیدند.
نخست وزیر علی الخصوص از نتیجه راضی بود و تشکر خود را از سفارت آمریکا برای حصول این تفاهم دوستانه ابراز کرد».[۲]

وزارت امورخارجه آمریکا بسیار راضی و خشنود بود. موری به هورنی بروک اطلاع داد که:

«نمی توانم شادی و رضایت خود را از این که به پیش برد این مذاکرات دشوار این همه مساعدت کردید، پنهان کنم».[۳]

جیمز هنری برستد بیش از همه از هورنی بروک راضی بود. به لطف و یاری وزارت امورخارجه و کار بی نظیر هورنی بروک، برستد نوشت که ایالات متحده ی آمریکا در مسیر هموار خود به سوی ساخت «بزرگ ترین موزه ی ایرانی در جهان» پیش می رود.[۴]

۱. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۳۵۶ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۵ مارس ۱۹۳۵ م.
۲. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۳۶۷ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۹ مارس ۱۹۳۵ م.
۳. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۳۶۷ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۹ مارس ۱۹۳۵ م.
۴. تلگراف برستد به موری، به شماره ی ۱۸۴ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ اکتبر ۱۹۳۴ م.

پیوست: مکاتبات مبادله شده

در زیر فهرست شماری از مکاتبات کلیدی و مهم حکمت به هورنی بروک آمده است. در نامه ی ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴م حکمت به هورنی بروک (عطف به یادداشت شماره ی ۲۷۰ و ضمیمه ی ۹۲۷ . ۸۹۱ موضوع پرسپولیس ۲۷۱ در مورخه ی ۲۶ نوامبر ۱۹۳۴م هورنی بروک) عبارات زیر درج شده است:

«به دنبال مذاکرات ۱۳ نوامبر میان ما و نامه ی عالی جناب ریاست هیئت وزیران پهلوی به پروفسور برستد، افتخار دارم هشت نکته در یادداشت ۲۹ اکتبر ۱۹۳۴م شما را پاسخ دهم:

۱. دولت ایران به مؤسسه ی شرق شناسی مالکیت مجموعه ای از مجسمه ها را پیشنهاد می کند که در حد امکان برای هنر پرسپولیس نمونه های مناسبی شناخته ی شوند. این مجسمه ها از میان مجموعه یافته های مؤسسه ی شرق شناسی در تخت جمشید انتخاب شده اند که دیگر قابلیت مرمت و نصب مجدد در مکان اصلی خود را ندارند.

۲. دولت ایران باید به اطلاع مؤسسه ی شرق شناسی برساند که متأسفانه اهدای یکی از دو لوح نقره ای که اخیراً کشف شده اند، امکان ندارد.

افریز ساخته شده از آجرهای لعاب دار مربوط به تالار آپادانا در حد امکان مجدداً نصب می شود و یک بخشی از آن به مؤسسه ی شرق شناسی اهدا خواهد شد. اشیا کوچک شامل اشیا طلایی و غیره، به استثنای قطعات نفیس منحصر به فرد، به صورت مساوی بین دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی تقسیم می شود. به علاوه ۵۰۰ لوح گلی نیز به مؤسسه ی شرق شناسی داده خواهد شد، مشروط به این که کاملاً کشف رمز و قرائت شوند.

یافته های آتی هم در همان وضعیت و حال و هوای دوستانه و صمیمانه، با تفاهم تقسیم خواهد شد.

قرارداد دسامبر ۱۹۳۰م که دایره ای به شعاع یک مایل با مرکزیت آپادانا را حوزه ی کاری مؤسسه تعریف می کند، به اعتبار خود باقی است.

قانون عتیقات ایران در قبال مؤسسه ی شرق شناسی قابل اجراء است.

مؤسسه ی شرق شناسی حق و اجازه ی خروج آثار و اشیایی که مالکیت مؤسسه بر آن ها محرز شده باشد را دارد.

مؤسسه ی شرق شناسی با هدف قرائت و کشف رمز الواح گلی مکشوف از تخت جمشید، حق و اجازه ی انتقال تمام آن ها به شیکاگو را دارد. این الواح گلی را مؤسسه به خرج خود به تهران بازخواهد گرداند، به استثنای آن ۵۰۰

عددی که مطابق بند ۴ متعلق به مؤسسه است.
به علاوه، مدیر کاوش هیئت مؤسسه ی شرق شناسی مجاز است که عکس برداری از یافته ها و کشفیات خود را مجاز بشناسد یا نشناسد. مواردی که وزارت معارف درخواست رسمی کند، از این قرار مستثنی است. مدیر کاوش حق ندارد که مانع عکاسی توسط بازدیدکنندگانی شود که قصد عکاسی از بخش هایی از تخت جمشید را دارند که پیش از آغاز کاوش توسط مؤسسه ی شرق شناسی، موجود و در معرض دیده بوده اند[۱].
مؤسسه ی شرق شناسی موظف است که دو نسخه از گزارش های منتشر شده و نیز مقالات، بولتن ها، مجموعه های عکس و یا طرح هایی را که از یافته ها و اشیاء تهیه شده است، به وزارت معارف ایران ارسال کند.
مدت زمان قرارداد مؤسسه ی شرق شناسی تا زمانی خواهد بود که مدیر پروژه برای تکمیل کارهای اش ضروری بداند.
من باور دارم که در موارد بالا، شما خلاصه ای مفید از مذاکرات ۱۳ نوامبر ما را خواهید یافت و تقاضا دارم[۲] که تضمین و اطمینان صادره از طرف این جانب را بپذیرید».

متن نامه ی مورخه ی ۹ ژانویه ی ۱۹۳۵ م حکمت (هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۳۱ و ضمیمه ی ۸۹۱.۹۲۷ پرسپولیس/۳۱۷ مورخه ی ۲۱ ژانویه ی ۱۹۳۵م) چنین است:

«شما به قدر کافی به من اطلاع دادید که مؤسسه ی شرق شناسی می پذیرد تا مدیر جدیدی را برای ریاست هیئت مؤسسه در پرسپولیس نامزد کند، فقط به این شرط که پروفسور هرتسفلد به عنوان مشاور به کارش ادامه دهد. دولت ایران در این مورد با کمال میل می پذیرد که آقای پروفسور هرتسفلد مشاور مؤسسه ی شرق شناسی باقی بماند، اما نه در پرسپولیس».

از نظر هورنی بروک برای مؤسسه ی شرق شناسی جای تأسف بود که دولت شاهنشاهی ایران علی رغم ارزش پروفسور هرتسفلد و خدمات ارزنده ای که وی به تاریخ ایران کرده است، تصمیم بگیرد که به وی اجازه ی حضور در پرسپولیس را ندهد:

«پیرو مذاکرات دیروز در موضوع شرایط آغاز کار مجدد در پرسپولیس، افتخار

۱. منظور قسمت هایی از سازه های تخت جمشید است که پیش از خاک برداری و کاوش در بالای سطح خاک آوار بودند، مثل ستون های افراشته. [مترجم]
۲. در متن اصلی عبارت I beg you درج شده است: من به شما التماس می کنم... [مترجم]

دارم به اطلاع برسانم که دولت شاهنشاهی ایران به مؤسسه شرق شناسی اجازه ی عکسبرداری از محوطه های باستانی و آثار باستانی مکشوف توسط آن مؤسسه را از ابتدا تا پایان کار واگذار می کند، مشروط بر این که سوء استفاده ای از این حق نشود.

مؤسسه ی شرق شناسی، وزارت معارف ایران را مجاز می داند که برای اشخاص علاقه مندی که صرفاً برای سرگرمی عکس برداری می کنند مجوز عکاسی از پرسپولیس را بدهد. به علاوه دولت شاهنشاهی ایران اشیا و آثار فهرست شده توسط آقای کرفتر را به استثنای اقلام شماره های ۹ و ۱۷ به مؤسسه ی شرق شناسی واگذار می کند.

هر دو طرف موافق اند که کار در پرسپولیس از صورت نیمه تعطیل خارج شود و بنابراین از شما می خواهم[1] که مؤسسه ی شرق شناسی تاریخ آغاز کار مجدد را اعلام کند».

متن نامه ی حکمت به هورنی بروک در مورخه ی ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵ چنین است (برگرفته از یادداشت شماره ی ۳۵۱ و ضمیمه ی ۸۹۱.۹۲۷ پرسپولیس/ ۳۳۳ هورنی بروک در ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵م):

«پیرو مذاکرات مان در ۱۰ فوریه و یادداشت مورخه ی ۲۰ ژانویه ی شما درباره ی شرایطی که طبق آن مؤسسه ی شرق شناسی شاید به کارش در پرسپولیس ادامه دهد، من افتخار دارم ملاحظات زیر را خدمت شما عرض کنم: درباره ی فعالیت دکتر هرتسفلد در رابطه با هیئت کاوش و بازدید گاه به گاه او از پرسپولیس، ضمن قدردانی کامل از تلاش های موفق این دانشمند گران قدر در خدمت به تاریخ ایران باستان و نیز تذکر به این که هیچ محدودیتی برای ایشان اگر بخواهد به مطالعات خود در این موضوع ادامه دهد وجود ندارد، دولت شاهنشاهی ایران در رابطه با پیشنهاد و توافق حاصل شده، و با توجه به این که شخص دیگری جانشین هرتسفلد خواهد شد، بر این باور است که حضور هرتسفلد در محوطه ی پرسپولیس به صلاح و مصحلت هیئت کاوش مؤسسه نیست و مانع از استمرار موفقیت های هیئت کاوش مؤسسه می شود. بنابراین تا زمان حیات قرارداد، مؤسسه نمی تواند تحت هیچ عذر و بهانه ای اجازه ی ورود هرتسفلد را به محوطه ی پرسپولیس صادر کند، مگر این که این اجازه از سوی وزارت معارف ایران صادر شده باشد.

با توجه به متن و نکات قرارداد، و نیز تحت مفاد و شرایطی که در نامه ی عالی جناب نخست وزیر در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م و نیز در نامه ی شخص

۱. در متن اصلی عبارت I beg you درج شده است: من به شما التماس می کنم... [مترجم]

این جانب در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴م و ۹ ژانویه ی ۱۹۳۵م مطرح و پیشنهاد شده اند، این جانب اطمینان می دهم که اقدامات و فعالیت های مؤسسه و شروع مجدد و فی الفور آن ها با هیچ مانعی رو به رو نخواهد بود. اطمینان داریم که مؤسسه کار خود را در پرسپولیس هر چه سریع تر از سر خواهد گرفت».

متن نامه ی ۱۸ فوریه ی ۱۹۳۵م حکمت ـ بر گرفته از هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۳۶۰ و ضمیمه ی ۸۹۱.۹۲۷ پرسپولیس/ ۳۳۸ در ۲۰ فوریه ی ۱۹۳۵م ـ چنین است:

«با کمال احترام باید وصول نامه ی ۱۳ فوریه ی جناب عالی را اعلام کنم که در آن از سر لطف اطلاع دادید که مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو شرایط پیشنهاد شده از طرف دولت شاهنشاهی ایران را برای کاوش های باستان شناختی در پرسپولیس پذیرفته، و دکتر اریک اشمیت را نامزد مدیریت صحرایی پروژه ی پرسپولیس کرده است. با تشکر از مراتب بالا امیدوارم که به زودی کار در پرسپولیس از سرگرفته شود.

با توجه به شرایط مطرح شده و این که باید از بروز هرگونه سوء تفاهم جدید اجتناب شود، با کمال احترام اعلام می کنم که هیچ موجبی برای تجدید قرارداد وجود ندارد، اما از آن جا که مؤسسه شاید بخواهد شرایط ادامه ی کار خود را بداند، برای مزید اطلاع اعلام می کنم که دولت شاهنشاهی ایران پایه و اساس و چهارچوب آغاز کار مجدد مؤسسه را نامه ی عالی جناب نخست وزیر ایران در مورخه ی ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م و نامه ی شخص این جانب در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴م و ۹ ژانویه و ۱۱ فوریه ی ۱۹۳۵م قرار می دهد. بنابراین، گذشته از قراردادی که قبلاً امضاء شده، برای تسهیل امور و احتناب از هر گونه سوء تفاهم، عملیات مؤسسه با شرایط مطرح شده در چهار نامه ی فوق الذکر مورد تائید طرفین قرار دارد.

در مورد دکتر ارنست هرتسفلد با رضایت اعلام می کنم که دولت شاهنشاهی ایران از خدمات و تحقیقات عملیات چنان پژوهش گر گران قدری به تاریخ ایران باستان کاملاً راضی است و در صورت لزوم، تسهیلاتی برای ادامه ی تحقیقات وی در موضوعات مورد علاقه ی وی فراهم خواهد شد. به علاوه اگر گاه به گاه بازدید ایشان از پرسپولیس ضروری باشد، چنان که در نامه ی ۱۱ فوریه متذکر شده بودم، به شرط کسب اجازه ی مخصوص از وزارت معارف ایران، بلامانع است و بدین ترتیب در حال حاضر محدودیتی برای مطالعات ایشان در ایران وجود ندارد».

فصل هشتم
هواپیمای اشمیت و تیرگی روابط ایران و آمریکا

زمانی که اشمیت در ۱۹۳۵م مدیر هیئت اکتشافات پرسپولیس شد، مقام مدیریت هیئت مشترک موزه ی بوستون و دانشگاه پنسیلوانیا در اکتشافات شهر ری را نیز محفوظ داشت. فاصله ی این دو محوطه ی باستانی حدود ۷۰۰ مایل است. بی تردید بدون داشتن یک هواپیما، مدیریت هیئت های کاوش این دو محوطه غیرممکن بود. افزون بر این، اشمیت با هواپیما به بررسی و شناسایی هوایی و جست وجوی محوطه های باستانی جدید هم اقدام می کرد. هواپیمایی که اشمیت می خواست به ایران بیاورد متعلق به همسرش، از خاندانی مشهور و سرشناس در فیلادلفیا، بود.
البته در عصر رضاخان آوردن هواپیما به ایران و کسب مجوز پرواز کار ساده ای نبود. ماجراهایی که آوردن هواپیما به ایران پدید آورد، بر کاوش های هیئت های اشمیت در ایران عصر رضاخانی تأثیر گذارد. بی لیاقتی و سوء تدبیر یک دیکتاتور نظامی حاکم بر ایران از این حقیقت آشکار می شود که صدور یک مجوز ساده ی پرواز برای یک هواپیما باید به دستور شخص اعلی حضرت همایونی انجام می شد! به علاوه، فراهم آوردن تسهیلات و امکاناتی که از طریق آن پرواز هواپیما مقدور باشد، مستقیماً به احساسات متغیر ودم دمی مزاج رضاخان و دیدگاه های ایالات

متحده ی آمریکا، و به ویژه طرز نگرش و دیدگاه رسانه های گروهی آن کشور نسبت به شخص اعلی حضرت همایونی بستگی تام داشت!!

هواپیما و اجازه ی پرواز

شیفتگی هورنی بروک به حفظ موقعیت خود در سفارت آمریکا به واسطه ی فعالیت های باستان شناختی، البته از چشم ها پوشیده نبود. در ۲۴ آوریل ۱۹۳۵م سفارت آمریکا در تهران دستورالعملی از طریق تلگراف دریافت کرد که دستور می داد برای ورود هواپیمای اشمیت به ایران و پرواز آن برای کارهای باستان شناسی از دولت ایران مجوز دریافت کند. سفارت در ابتدا یک درخواست غیررسمی داد که در ۱۱ می ۱۹۳۵م رد شد. وزیر امورخارجه ی وقت ایران، حسین خان قره گوزلو، در رد این تقاضا گفت که وزارت جنگ مرجع اصلی رسیدگی به این مسئله است و باید از آن اجازه گرفته شود که البته مخالفت هم شده بود. مسئله را سفارت آمریکا به اشمیت اطلاع داد. اشمیت به محض رسیدن به تهران از سفارت آمریکا تقاضای مساعدت کرد.[۱] در حالی که اشمیت از این که مسئله را از طریق اقدامات سفارت آمریکا سیاسی کرده است خود را سرزنش می کرد، چایلدز راه حلی برای مسئله از طریق حکمت و فروغی پیشنهاد کرد. حکمت گفت که شاه شخصاً با صدور مجوز مخالفت کرده است و می کوشد که شاید بتواند عقیده ی شاه را تغییر دهد. اشمیت از فروغی تقاضای ملاقات کرد تا با شرح فواید کار با هواپیما، نظر حکومت ایران را جلب کند. اشمیت پیشنهاد داد که پس از انجام کارهای اکتشاف، هواپیما را به دولت ایران

۱. چایلدز، یادداشت شماره ی ۲۴۳ /۹۲۷. ۸۹۱ ، ۴۳۵ مورخه ی ۱۱ می ۱۹۳۵م. چایلدز کاردار سفارت آمریکا می نویسد: «نخستین باری که سفارت آگاه شد دکتر اشمیت قصد آوردن هواپیما را به ایران دارد، در مذاکرات ۲۳ آوریل با حکمت، وزیر معارف، و مسیوگدار بود. معلوم شد که او قبلاً نامه ای از دکتر اشمیت دریافت کرده که در آن به وی اطلاع داده بود می خواهد برای تحقیقات باستان شناختی خود یک هواپیما به ایران بیاورد. حکمت و گدار از این پیشنهاد به سردی استقبال کردند، مبادا که مسئله ی تقاضای دکتر اشمیت سبب آن شود که وی بدون اطلاع قبلی به مقامات دولت ایران و یا بدون کسب مجوز اولیه، بر فراز ایران پرواز کند».

اهدا کند.[۱] فروغی به اشمیت اطمینان داد که شاه در جریان مسئله قرار نداشته است و به او:

«قول داد که از تقاضای مجوز وی حمایت کند، و این که عاقلانه نیست در حال حاضر مسئله را با شاه مطرح کرد، مگر وقتی که تمامی راه ها برای حصول به نتیجه مسدود شده باشد».

سپس چایلدز به وزیر امورخارجه تلفن کرد:

«من جزئیات مسئله را شفاهاً اطلاع دادم و این که موفقیت های دکتر اشمیت با کاربرد هواپیما در ارتباط است و وزیر اطمینان داد که برای یافتن راهکاری برای کسب مجوز پرواز براساس خواهش من تلاش کند و از این بابت خشنود خواهد شد که کمکی بکند».

در همین زمان اشمیت بدون مشورت با حکمت، به سرلشگر نخجوان فرمانده ی نیروی هوایی شاهنشاهی ایران تلفن کرد تا بداند آیا ارتش با پروژه ی او مخالفتی دارد یا نه؟ نخجوان جواب داد که وزارت جنگ کم ترین مخالفتی ندارد، و این گفته ی وی با اظهارات حکمت و وزیر امورخارجه متناقض بود.[۲] سپس اشمیت برای حل قضیه اظهار داشت:

«از موضوع شخصاً دست کشیده و کارها را به سفارت آمریکا محول خواهد کرد و من هم به او گفتم که این تصمیم عاقلانه ای است».

اشمیت گرچه خوش بین نبود، اما حکمت و فروغی به او قول حمایت از ماجرا را دادند. مسیو گدار به هورنی بروک به واسطه ی دوستی دو جانبه اطلاع داد که موضوع به عرض شاه رسیده است و به زودی رضایت او کسب خواهد شد.[۳] نقش فروغی و حکمت در کسب مجوز پیرو یک نامه آشکار شد. اجازه از شاه را «وزارت معارف و نخست وزیر» گرفته بودند. اشمیت در دیدار با نخست وزیر همراه نماینده ای از وزارت معارف مشایعت می شد که از طریق آن وزارتخانه، مجوز ملاقات صادر شده بود.[۴]

۱. چایلدز، یادداشت شماره ی ۲۴۴ /۹۲۷. ۸۹۱. ۴۵۱ در ۱۵ می ۱۹۳۵م.
۲. چایلدز، یادداشت شماره ی ۲۴۷ /۹۲۷. ۸۹۱. ۴۶۷ در ۳۰ می ۱۹۳۵م.
۳. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۲۵۲ /۹۲۷. ۸۹۱. ۴۵۱ در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۵م.
۴. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۲۶۱ /۹۲۷. ۸۹۱. ۴۵۱ در ۱۹ اوت ۱۹۳۵م.

موفقیت سفارت آمریکا در کسب مجوز برای ورود و پرواز هواپیما به ایران، برستد را سخت شادمان کرد! برستد به موری نامه ی تشکری نوشت و خاطر نشان کرد که نتایج تلاش های سفارت آمریکا در تهران خارج از حد انتظار، موفقیت آمیز بوده است :

«اطمینان دارم که صدور مجوز به روابط دوستانه ی دولت ایران و مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو کمک کرده و بعد تازه ای به آن خواهد داد».

نامه ی برستد با این جملات شاد به پایان می رسد :

«شما کنجکاوید بدانید که آیا کاوش های اشمیت در صفه ی تخت جمشید به کشف هفت کتیبه ی سنگی خشیارشا که نوری درخشان برتاریخ سلطنت وی و نوع رابطه اش با پدرش داریوش افکنده، انجامیده است؟
جای خوش حالی است که اشمیت کار خود در پرسپولیس را با چنین اکتشافات ارزشمندی آغاز کرده است».[۱]

علی رغم این موفقیت، هورنی بروک به این نتیجه رسید که ماجرای هواپیما منبع دردسرهای تازه ای خواهد شد :

«به گمان من پرواز این هواپیما در ایران منبع دائم دردسر خواهد بود و موفقیت هایی که اشمیت از طریق این هواپیما کسب خواهد کرد، دیگر هیئت های باستان شناسی را به تلافی کردن و مقابله به مثل مجبور خواهد کرد».[۲]

نگرانی هورنی بروک بی دلیل نبود. به علاوه اندکی پس از این واقعه، تمامی تلاش ها و توجه و انرژی دیپلماتیک هورنی بروک به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی معطوف همین موضوع شد. درماه های بعد هورنی بروک با ناراحتی و غمگینی از واقعه ی گوهرشاد مشهد خبر می دهد که در ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ی ۱۹۳۵م اتفاق افتاد و مسلسل ها، تظاهرات کنندگان و زائران را به رگبار بستند و کشتند[۳].

۱. نامه ی برستد به موری، به شماره ی ۲۵۴ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۴۵۱ در ۱ اوت ۱۹۳۵م.
۲. نامه ی هورنی بروک به موری، به شماره ی ۲۵۳ /۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۴۵۱ در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۵م. همچنین نگاه کنید به کتاب معروف «پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران» چاپ انتشارات دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۴۰م.
۳. ر. ک کتاب بریتانیای کبیر و رضا شاه، فصل هفتم، از همین نویسنده.

مقاله ی روزنامه میرور و قطع روابط تهران ـ واشینگتن

حدود دو سال پس از واقعه ی قتل امبری، روزنامه های آمریکا به تناوب و به طور دوره‌ای مقالاتی منتشر و ادعا می کردند که قتل امبری طی یک حادثه ی ارتجاعی و به دست مرتجعین مذهبی انجام نشده، بل ریشه در ماجرای نفت ایران داشته است. برخی از روزنامه ها حتی رضاخان را متهم به قتل امبری می کردند. حدود یک دهه پس از آن ماجرا، مطبوعات آمریکا موضعی دوستانه و جانب دارانه نسبت به رژیم رضاخان اتخاذ کردند و **هنگامی که هجوم موزه های آمریکایی به ایران آغاز شده بود، مقالات مثبت و تائید کننده ی فراوانی درباره ی رژیم رضاخان در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵م چاپ می شد.** اما پس از ۱۹۳۵ و به ویژه پس از واقعه ی قتل عام گوهرشاد مشهد، روزنامه های آمریکایی موضع دوستانه ی خود نسبت به رضاخان را تغییر دادند، به ویژه روزنامه ی نیویورکی میرور مقاله ای چاپ کرد که می گفت **رضاخان پیش از آن که به قدرت برسد، در اصطبل سفارت بریتانیا مهتری می کرده است!**

مقاله ی دیگری در واشینگتن پست، رضاخان را یک «نیمه کشاورز ـ نیمه راهزن» نامید! در جواب وزیر امورخارجه ی ایران، باقر کاظمی، به شدت به دولت آمریکا اعتراض، و درخواست کرد درب روزنامه ی مزبور را گل بگیرند!! وقتی دولت آمریکا به باقر کاظمی اطلاع داد که تحت قوانین ایالات متحده ی آمریکا روزنامه ها آزادند، وزیر امورخارجه ی ایران به دولت آمریکا تکلیف کرد که قانون آمریکا به نفع اعلی حضرت رضاشاه پهلوی عوض شود!!! واقعه ی قتل امبری وقتی اتفاق افتاده بود که کاظمی در سال ۱۹۲۴م سمت کاردار سفارت ایران در واشینگتن را داشت. در همان زمان هم او از دولت آمریکا درخواست کرد با روزنامه هایی که رضاخان را متهم به قتل می کنند برخورد کند. او همین تقاضا را در سال ۱۹۳۶م هم تکرار کرد! این مطالب گواهی آن است که اقامت کاظمی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶م در واشینگتن، تأثیری بر اندیشه و رفتار سیاسی او نگذارده بود و هنوز درک

درستی از جامعه و دولت آمریکا نداشت!! کاظمی بعدها سفیر ایران در ترکیه، و بعد در ۱۹۴۰م از این سمت هم عزل شد، زیرا به مقاله ی یک مجله ی چاپ ترکیه که به اصل و نسب دهاتی رضاخان اشاره کرده بود، واکنش کافی نشان نداده بود!!! با این همه روزنامه میرور در نیویورک اصلاحیه ای چاپ کرد.

شایعه ای که به شایعه ی جلال موسوم شد، عامل اصلی قطع روابط ایران و آمریکا و تعطیلی سفارت ایران در واشینگتن بود. در آوریل ۱۹۳۶م پلیس آمریکا اتومبیل وزیر مختار ایران در واشینگتن، غفارخان جلال را در هنگام رانندگی در الکتون مریلند (Elekton Maryland) به دلیل سرعت غیرمجاز متوقف و او را بازداشت کرد. دولت ایران این واقعه را شایعه سازی بین المللی دانسته و هیئت دیپلماتیک ایران را از آمریکا بیرون کشید، سفارت خود را تعطیل کرده و مدتی روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا قطع شد!

اندک زمانی بعد، اشمیت با سفارت آمریکا در تهران درباره ی مشکلات برخاسته از قطع رابطه ی میان ایران و آمریکا بر سر شایعه ی غفارخان جلال بحث و رای زنی کرد. گفت و گوهای اشمیت با کاردار سفارت آمریکا، گوردون مریام، حقایقی را درباره ی رضاخان فاش می کند. واضح بود که اعطای تسهیلات به هیئت های باستان شناسی آمریکایی سیاست خاص رضاخان بود تا حمایت دولت آمریکا را به نفع رژیم پهلوی جلب و حفظ کند و متقابلاً، هر نوع ضعف آمریکا در حمایت از رضاخان، نظیر چاپ مقالات خصمانه در مطبوعات آمریکا، بلافاصله بر هیئت های باستان شناسی آمریکا در ایران تأثیر نامطلوب می گذارد. مریام می نویسد که:

«دکتر اشمیت گفت که موفقیت هیئت وی بستگی تام به خشنودی شاه دارد! زیرا که اجازه ی پرواز او مستقیماً به دست شاه بود. حالا هم ژنرال افخمی از ستاد ارتش ایران که رابط اشمیت و دولت ایران در مسئله ی پرواز هواپیما بود، به وی خبر داده است که به دستور اعلی حضرت همایونی اجازه ی پرواز ندارد و هواپیمای او زمین گیر است!! به علاوه، شاه آلبوم زیبایی از عکس های هوایی را که اشمیت به پیشنهاد ژنرال افخمی برای تقدیم به شاه با خرج و مخارج زیاد تهیه کرده بود، پس از ۲۴ ساعت پس فرستاده است!!! دکتر

اشمیت افزود که تقاضا دارد زمانی که کار هیئت در پرسپولیس تمام و تکمیل شد، از آن جا بازدید کند... دکتر اشمیت البته کاملاً از شایعه ی جلال اطلاع داشت، و این که دولت ایران او را از آمریکا فراخوانده است. اشمیت باور داشت که بسیار برای اش ارزشمند است که از اوضاع و احوال جاری باخبر باشد تا بدین وسیله مرتکب اشتباه جدی نشود! من هم به وی درباره ی مقاله ی روزنامه میرور اطلاعاتی دادم و این که آن روزنامه از شاه عذر خواسته است».[۱]

اطلاعاتی که مریام به اشمیت داد، در نحوه ی ارتباط اشمیت با دولتمردان ایرانی بسیار مفید واقع شد. حوادثی که از آن پس رخ داد و نقشی که دولت ایران تحت حاکمیت رضاخان در آن حوادث ایفاء کرد، بسیار مهم و حائز اهمیت است. مریام در همان گزارش می نویسد که:

«در ۱۱ آوریل دکتر اشمیت تلفنی به من گفت که اوضاع و احوال پس از آخرین دیدار ما بسیار تغییر کرده است؛ زیرا ژنرال افخمی درباره ی مطبوعات آمریکا چیزهایی گفته و اشمیت دقیقاً همان جوابی را داده است که من به او توصیه کرده بودم. مطبوعات آمریکا طبق قوانین مصوب پارلمان کاملاً آزادند، اما اگر آن مطبوعات مطالب نادرست منتشر کنند براساس قانون مصوب پارلمان باید یا اصلاحیه چاپ کنند و یا طبق قانون فعالیت آن محدود می شود، هم چنان که روزنامه ی میرور مطالب اش را اصلاح کرد. دکتر اشمیت پرسیده بود که چرا توجه زیادی به آن چه مطبوعات ایران می نویسند نمی شود، و به افخمی اطلاعات درست و زیادی درباره ی چه گونگی انعکاس ایران در مطبوعات آمریکا داد».

و در خاتمه ی گزارش، مریام می نویسد:

«ژنرال از اطلاعات و بیانات دکتراشمیت بسیار متأثر شد و از اوخواست اجازه دهد آن ها را یادداشت کند. مطمئناً بعدها وی آن ها را به عرض شاه رسانیده است که و انعکاس و بازتاب مناسبی داشت، زیرا در دیدار بعد، ژنرال افخمی به اشمیت گفت که در مورد پرواز اشمیت بر فراز پرسپولیس و بازگشت هوایی اش به تهران هیچ مشکلی وجود ندارد و همچنین اشمیت می تواند بدون هیچ مشکلی پروازی اکتشافی بر فراز آذربایجان داشته باشد، و همه چیز روبه راه است».

ماه بعد مریام نوشت:

«اشمیت بی هیچ مشکلی اجازه ی پرواز بین تهران ـ پرسپولیس را گرفت و هر

۱. مریام. یادداشت شماره ی ۲۷۳ / ۹۲۷. ۸۹۱، ۷۶۸ در ۱۵ آوریل ۱۹۳۶م.

هفته یا ده روز یک پرواز رفت و برگشت دارد. با این حال اشمیت اطلاع داد که هنوز مجوز پرواز اکتشافی نگرفته است. دکتر اشمیت از این که همیشه یک طرف قضیه می لنگد ناراحت بود».[۱]

به رغم عدم صدور مجوز پرواز اکتشافی، افخمی به اشمیت اطمینان داد که همه چیز درست خواهد شد و اشمیت هم از هواپیما برای سفر بین تهران ـ پرسپولیس استفاده می کرد. با این وجود، مریام می نویسد:

«در مدت پرواز اخیر میان تهران و پرسپولیس، اشمیت به حاشیه ی مسیر سفر علاقه نشان می داد و منطقه ی وسیعی را در مسیرمستقیم پرواز تحت پوشش شناسایی قرار داد».[۲]

اشمیت در می ۱۹۳۶م تقاضای مجوز اکتشاف هوایی و بررسی زمینی لرستان را کرد، با این حال رضاخان هنوز از دست مطبوعات آمریکایی عصبانی بود:

«مسیو گدار، مدیر کل عتیقات ایران، تقاضای اشمیت را به حکمت منعکس کرد و حکمت به گدار گفت بدون این که اشمیت را آزرده خاطر و احساسات او را جریحه دار کند، اطلاع دهد که در اوضاع و احوال کنونی که شاه از مطبوعات آمریکا عصبانی است، چنین تقاضاهایی بی مورد است و با این حرف، خود را از اصرارهای سفارت آمریکا خلاص کرد».

یادداشت با این جملات خاتمه می پذیرد:

«در همان زمان وضعیت دیپلماتیک مقامات ایرانی به تدریج کاملاً درست و مؤدبانه می شد. به نظر من، دکتر ساموئل جردن ودکتر اشمیت، شاه در ایران حقیقتاً منفور بود... تصویری که دولت از او در تهران ارایه می کرد تبلیغاتی بود، و نیز شمار قابل توجهی از مردم از این مسئله آگاه نبودند که **سفارت آمریکا وظیفه داشت در هر شرایطی مانع تهاجم مطبوعات آمریکا علیه ایران و شاه شود**».

یک حادثه ی باستان شناختی

در اوائل ژوئن ۱۹۳۶م سانحه ای به شکستن یک مجسمه در پرسپولیس

۱. مریام. یادداشت شماره ی ۲۷۵ / ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۷۹۶ در ۱۵ می ۱۹۳۶م.
۲. مریام. یادداشت شماره ی ۲۷۶ / ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۸۰۵ در ۲۷ می ۱۹۳۶م.

منجر شد. وزارت معارف تصمیم گرفت در این باره تحقیق کند. جزئیات مسئله در نامه ی ۲۰ ژوئن ۱۹۳۶م حکمت به اشمیت طرح شد:

«همان طور که نماینده ی دولت ایران در هیئت پرسپولیس، آقای بصیری، طی نامه ی شماره ی ۳۶ مورخه ی ۱۳۱۵/۳/۱۵ (۵ ژوئن) گزارش داده است، در اثر بی احتیاطی آقای کوهلر که راننده ی هیئت است، یک سرستون گاوپیکر به هنگام نقل و انتقال از بیرون به درون تالار، به زمین افتاده و از گردن شکسته است. در ابتدا جای تأسف بسیار است که بر اثر بی دقتی و بی احتیاطی چنین حادثه ی خطرناک و تأسف باری برای یک اثر باستانی اتفاق افتاده است. بی تردید شما و هیئت باستان شناسی تخت جمشید مسئول این خسارت هستید و باید جبران کنید»[1].

حکمت فاش می کند که این گونه **حوادث تأسف بار و سرقت و دزدی در تخت جمشید امری عادی بوده است!!!** و ادامه می دهد:

«این اولین بار نیست که در تخت جمشید چنان حوادث اسف انگیزی بر اثر بی دقتی و ناهماهنگی هیئت اتفاق می افتد! چندی پیش دو قطعه سنگ حجاری شده به سرقت رفت و وزارت معارف از طریق کانال دیگری از این واقعه آگاه شد، هر چند که وظیفه ی هیئت بود که به وزارتخانه اطلاع دهد، اگر این حوادث و مسائل همچنان ادامه یابد، وزارت معارف ناچار است که برای حفاظت و حراست از یادمان های تاریخی پرسپولیس چاره ی دیگری بیاندیشد که شاید هم به تجدیدنظر در مجوز صادره به هیئت کاوش بیانجامد. در مرحله ی دوم لازم است در این باره توضیح دهید که چرا شخصاً مسئله ی شکستن سرستون گاوپیکر را به وزارت معارف گزارش نداده اید؟ واضح است که جدا از مسئولیت اخلاقی، بی تردید شما مسئولیت قانونی خود را نیز ادا نکرده اید!»[2]

۱. مریام. یادداشت شماره ی ۲۷۸/۹۲۷.۸۹۱، ۸۱۱ در ۲۹ می ۱۹۳۶م. درباره ی رضاخان از همان یادداشت و نیز از مطبوعات سوئیسی چنین استنباط می شود که: «براساس اطلاعات دکتر اشمیت کاشف به عمل آمد که وضعیت کشور پس از بازگشت ولیعهد ایران بهبود نیافته است، زیرا ولیعهد به پدرش اطلاع داده است که در مطبوعات سوئیس، مقالات ناخوشایندی درباره ی شاه چاپ می شود که در مطبوعات آمریکایی نیز انعکاس دارد؛ اما از آن جا که بین ایران و سوئیس روابط دیپلماتیک برقرار نبود و سوئیس در ایران سفارت یا نماینده ی رسمی نداشت که جوابگوی دولت ایران باشد، آمریکاییان خواه ناخواه به صورت اتوماتیک مورد خشم و غضب واقع می شدند. دکتر اشمیت به صراحت می گفت که موقعیت شاه متزلزل است و اگر سفارت آمریکا، رابطه با ایران را قطع کند، ایران دیر یا زود ناچار از حفظ و رعایت منافع و مصالح آمریکا خواهد بود.

۲. نامه و ضمیمه ی نامه ی مریام به موری، به شماره ی ۴۲۲/ Perspolis ۹۲۷.۸۹۱ در ۲۵ ژوئن ۱۹۳۶م. شکایت و گلایه ی حکمت از اشمیت بی دلیل نبود. اشمیت در نامه‌ای به ویلسون، مدیر جدید مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو پس از فوت جیمز هنری برستد در اکتبر ۱۹۳۵م، ←

مشکل اساسی اعتراض وزارت معارف و گدار به روش مدیریتی اشمیت در قبال سه محوطه ی باستانی تحت اقدام وی در ری، پرسپولیس و لرستان بود. مریام در پاسخ، گزارش می کند که اشمیت تصمیم گرفت تا:

«کاوش ری در پاییز خاتمه یابد و تنها به پرسپولیس بپردازد. در همان زمان اشمیت تقاضای مجوز کاوش گسترده در پرسپولیس را کرد که آن هنگام در آن جا حضورمستمر داشت؛ همان طورکه قبلاً در کاوش های شهر ری حضور داشت. اشمیت می گوید که وی به تمامی مؤسساتی که از هیئت های مختلف با او همکاری می کنند، توصیه خواهد کرد که تمامی توجه خود را بر روی پرسپولیس متمرکز کنند و اجازه دهند که کار به طور جدی پیش رفت کند. هر چند که محتمل است به دلیل آن که ادامه ی کار باستان شناسی در ایران به سبب کارشکنی های اداری بسیار دشوار است، پیشنهاد کند که همگی از ایران خارج شوند».

در گزارش بعدی، مریام می گوید که از نظر اشمیت:

«نامه ی حکمت اساساً وی را مؤظف می کرد در قبال هیئت پرسپولیس و نیز شخص شاه مسئولانه تر عمل کند. وقتی که اعلی حضرت همایونی از واقعه ی شکسته شدن سرستون گاوپیکر آگاه شد و از حکمت بازخواست کرد، حکمت نامه ای را که به اشمیت فرستاده بود به شاه ارائه داد و گفت: بلی قربان، آن سرستون گاوپیکر شکسته است، اما من چنان عکس العملی نشان داده ام که اگر بار دیگر چنین اتفاقی تکرار شود مامی توانیم برای همیشه از شر آن ها خلاص شویم!»[1]

هیئت باستان شناسی اشمیت در لرستان

در این باره که گدار مخالف صدور مجوز کاوش لرستان برای اشمیت بود،

← می نویسد: «خدمه در نقش رستم مشغول به کارند، در حالی که بررسی توصیف و برداشت جزئیات در صفه ی تخت جمشید ادامه دارد. در نقش رستم به صورت تصادفی و اتفاقی با یک طبقه ی فرهنگی از عصر امویان مربوط به حدود ۷۰ ه.ق در مقابل مقبره ی داریوش برخورد کردیم. امید است که زیر این طبقه، طبقه ی فرهنگی مربوط به عصر هخامنشی را بیابیم. سکه های نقره ی عرب ـ ساسانی هم در بالای طبقه ی فرهنگی عصر امویان پیدا شد. در دوم ژوئن، من به پرسپولیس برمی گردم تا بر پیش رفت کارها از نزدیک نظارت کنم. وقتی که از نقش رستم به پرسپولیس باز می گشتم دستور دادم که با استخدام کارگر هر چه سریع تر خاک برداری اطراف کعبه ی زرتشت آغاز شود. پس از گمانه ی آزمایشی در نقش رستم، کارگران را به استخر می برم تا در مرکز آن جا گمانه ای عمیق زده و ترانشه ای باز کنند که تقاطع خیابان های اصلی در عکس هوایی به خوبی دیده شود. سپس می خواهم گمانه ای در اتلال پیش از تاریخ بزنم، حداقل در یکی. در مدت این فصل از کاوش، «مجموعه ی تالار تخت» در صفه ی تخت جمشید کاوش شد».
نامه ی اشمیت به ویلسون، به شماره ی ۴۱۹/ Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۲۶ می ۱۹۳۶م.

۱. نامه ی مریام به موری، به شماره ی ۴۲۳/ Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۱۰ ژوئیه ی ۱۹۳۶م.

پیش از این بحث شد. علی رغم مخالفت گدار، اشمیت مجوز کاوش لرستان به نمایندگی از موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنرهای زیبای بوستون را دریافت کرد. از آن جا که اشمیت وقت اش را میان سه محوطه ی باستانی دور از هم تقسیم کرده بود، که هر کدام چند صد مایل با آن دیگری فاصله داشت، جای تعجب نیست که چرا آن حوادث ناگوار و سرقت ها اتفاق می افتاد! اطلاعات درباره ی کاوش های لرستان بسیار ناچیز است!! هورنی بروک در نوامبر ۱۹۳۵م نامه ای با این مضمون از اشمیت دریافت کرد:

«تعداد اندکی از اشیاء مفرغی لرستان[۱] و نمونه های خیلی زیبایی از سفال های پیش از تاریخی کشف شده اند و به همین دلیل من از کار موفق در لرستان بسیار راضی هستم».[۲]

گزارش دیگری دو سال بعد فاش می کند که کاوش در پرسپولیس در نوامبر ۱۹۳۷م که تمام اعضاء هیئت اشمیت به اروپا و آمریکا بازگشتند، تعطیل شد. اشمیت ماند تا گزارش کار هیئت را تهیه کند. پس از بازگشت اعضاء از تعطیلات و شکل گیری دوباره ی هیئت، کاوش در پرسپولیس به مدت یک ماه در آوریل ۱۹۳۸م از سر گرفته شد. در ماه می کل هیئت دو ماه در لرستان و کرمانشاه کار کرد. در مورد هیئت لرستان، کنسول آقای جیمز مور گزارش می دهد:

«سفر لرستان بسیار راضی کننده بود. در آن جا معبدی از دوره ی امپراطوری آشور و صدها شیء باستانی تقدیمی زائران را یافتیم».[۳]

اندکی نگذشت که هیئت لرستان با دولت دچار تنش شد:

«اشمیت و دیگر اعضاء هیئت در ری احساس کردند که دولت سد راه آن ها می شود. من فکرمی کنم که تمام مشکلات ناشی از این حقیقت است که پیش برد کارها در ری - پرسپولیس به علاوه ی هواپیما و به علاوه ی طراحی و راه اندازی هیئت های فرعی و در نهایت عملیات لرستان، سوءظن ایرانیان و حسادت و خصومت فرانسویان را برانگیخته است. تمام این عملیات پر هزینه،

۱. هنر مفرغ لرستان که به اقوام کاسیت در هزاره ی اول ق.م منسوب شده است، اشتهار جهانی دارد. مجموعه ای نفیس از این اشیاء که در اواخر دهه ی ۱۹۲۰م به بازارهای عتیقه ی اروپا معرفی شده اند، در موزه ی اشمولین دانشگاه آکسفورد نگه داری می شود. [مترجم]
۲. هورنی بروک، یادداشت شماره ی ۲۷۰/ ۹۲۷، ۸۹۱، ۶۱۹ در ۵ نوامبر ۱۹۳۶م.
۳. جیمزمور، یادداشت شماره ی ۴۶۳/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۳۷۸ در ۱۲ اوت ۱۹۳۸م.

تماشایی، بی نظیر و پیچیده است. به نظر من به‌تر است با داشتن تعدادی هیئت کوچک و مستقل کارها را سریع‌تر کنم. میرون اسمیت در اصفهان مشغول است، و هیئت متروپولتین در این جا و نیشابور کار می کند. اضافه شدن هواپیما به تجهیزات هیئت نیز دلیل مضاعف شدن مشکلات است».[۱]

مذاکرات اشمیت با موری

اشمیت وقتی که برای تعطیلات سالانه در ایالات متحده ی آمریکا بود، به واشینگتن رفت تا با موری گفت و گو کند. متن مذاکرات آن دو به تاریخ اول دسامبر ۱۹۳۶م اطلاعات مفیدی درباره ی دیدگاه های آن ها می دهد. در ابتدا موری مطالب جالبی درباره ی نقش رضاخان می گوید:

«دکتر اشمیت دیروز صبح به دیدنم آمد تا درباره ی تلاش های آتی اش برای ادامه ی کار هیئت در پرسپولیس مشورت کند، زیرا تغییر چشمگیری در خصومت فعلی دولت ایران پدید آمده بود. اشمیت خاطر نشان کرد که منبع این خصومت شخص شاه است که از همه چیز آمریکایی آزرده خاطر است، و این که شاه یک جلد گزارش صحافی شده ی نفیس از کاوش های پرسپولیس و آلبوم مزین و زیبایی از عکس های پرسپولیس را که وی از طریق وزارت معارف و به نام مؤسسه ی شرق شناسی به اعلی حضرت اهداء کرده بود، برگردانده و گفته است که می خواهد آمریکاییان را از طریق اشمیت تنبیه کند... اشمیت همچنین به کشف اخیر یک جفت افریز زیبا و نفیس از پرسپولیس اشاره کرد که یکی از آن ها براساس توافق اخیر باید به مؤسسه واگذار می شد، اما دولت ایران به دلیل مسائل پیش آمده مانع از انتقال آن به آمریکا شده است».

سپس موری اطلاعات صحیح و خوبی درباره ی حوادث ۱۹۳۴م و نقش فروغی می دهد:

«دکتر اشمیت علاقه مند بود نظر مرا درباره ی روش های فشار بر دولت ایران، نظیر آن چه که پیش‌تر در سال ۱۹۳۴م انجام شده بود، زمانی که مؤسسه با حمایت مستقیم وزارت امورخارجه و سفارت ما در تهران عمل کرده و موجب شده بود که دولت ایران با تقسیم یافته های پرسپولیس به سود مؤسسه موافقت کند، بداند. من در جواب خواهش دکتر اشمیت خاطر نشان کردم که وضعیت

۱. نامه ی مریام به موری، به شماره ی ۲۸۶ /۹۲۷. ۸۹۱، ۶۱۹ در اول اکتبر ۱۹۳۶م.

امروز با آن زمان بسیار متفاوت است، زیرا اولاً روابط آمریکا و ایران مساعد نیست و ارتباطات تا حدی قطع شده است و در مرحله ی بعد، کانال های مهم ارتباطی ما با شاه، از جمله نخست وزیر آقای فروغی، کاملاً از بین رفته است و فکر نمی کنم که هیچ ایرانی تحت شرایط حاد فعلی حاضر شود تا به سود مؤسسه ی شرق شناسی در عملیات پرسپولیس به شاه نزدیک شود».

سپس موری، اشمیت را نصیحت می کند:

«بنابراین پیشنهاد کردم که در بازگشت به ایران، اشمیت ابتدا گام های سریع و مؤثری در تقسیم رضایت بخش یافته های کشفیات اخیر در پرسپولیس بردارد و سهم مؤسسه را به سرعت و با سلامتی از ایران خارج کند و آن گاه با صراحت با مقامات ذیربط ایرانی وارد گفت و گو شود، زیرا که در شرایط فعلی ادامه ی کار پروژه ی پرسپولیس ممکن نیست و متذکر شود که با سیاست های انسدادی کنونی دولتمردان ایران و عدم همکاری آن ها که منافع دو جانبه را تأمین کند، ناچار هیئت اکتشافی به سرعت از ایران خارج خواهد شد و به هند، عراق یا سوریه خواهد رفت».

موری و اشمیت همچنین درباره ی توان رقابت با فرانسه نگران بودند:

«از دکتر اشمیت پرسیدم که اگر مؤسسه ی شرق شناسی از ایران خارج شود، آیا هیئت باستان شناسی دیگری حاضر خواهد شد که چنان بودجه ی گزافی را در چنین پروژه ای خرج کند؟ اشمیت جواب داد که از نظر وی فرانسه بدون تردید به سرعت قرارداد را به چنگ خواهد آورد، زیرا پروفسور آندره گدار بر ایران سیطره دارد! حالا دکتر اشمیت نظری کاملاً منفی نسبت به آقای گدار داشت، کسی که او قبلاً وی را دوست و حامی خود می پنداشت».

موری سپس به منفی بافی های اشمیت اشاره می کند:

«به نظر می رسد که دکتر اشمیت از وضعیت کنونی کاملاً ناامید و دلسرد شده است و تعجبی ندارد اگر در بازگشت به ایران و دریافت سهم مؤسسه از یافته های کشفیات اخیر باستان شناختی، تصمیم بگیرد که به کلی به فعالیت های اش در ایران خاتمه دهد».

سپس موری که در ۱۹۲۴ م کاردار سفارت آمریکا در تهران بود، از ایرانیان به عنوان «ملتی نیمه وحشی» یاد می کند. کاربرد عبارت «این نیمه وحشی ها» عمق انزجار و نفرت موری را از ایرانیان نشان می دهد که چرا

تمامی نفایس هنری و گنجینه های باستانی خود را با کمال احترام و حسن نیت تسلیم آمریکا نمی کنند؟![1] موری گزارش خود را با جملات خشم آلود زیر به پایان می برد:

«تجربه ی سال ها کار در ممالک خاورمیانه مرا قانع کرده است که مردم این خطه به طور عام، **و ایرانیان به طور خاص، ارزش سرمایه گذاری دراز مدت را ندارند!** زیرا در بازگشت این سرمایه، کم ترین مساعدتی نمی کنند. البته تا آن جا که می دانم، داستان کاوش های باستان شناختی در ایران، که در سایه ی الطاف آمریکا انجام شد، صرفاً فصل غم انگیز دیگری بر کتاب تلاش های آموزشی و پزشکی ما در ایران افزود که هرگز متضمن کم ترین سپاس و قدردانی از طرف ملت و دولت ایران نبوده است».[2]

بازگشت اشمیت به ایران

اشمیت به محض بازگشت از واشینگتن به فیلادلفیا، طی تلگرافی به مؤسسه ی شرق شناسی اطلاع داد که با تقاضای او برای مجوز پروازهای اکتشافی بر فراز ایران موافقت شده است و از پرداخت مالیاتی که از باستان شناسان خارجی گرفته می شود نیز معاف شده است. مؤسسه ی شرق شناسی با اطمینان خاطر کامل به موری اطلاع داد که اشمیت بلافاصله می تواند کار پرسپولیس را با هیئتی مشترک از موزه ی هنرهای زیبای بوستون و دانشگاه پنسیلوانیا و مؤسسه ی شرق شناسی از سر گیرد.[3] اشمیت در نامه ای به موری، به شرح دیدگاه خود پرداخت که پیش رفت های اخیر نشانه ی:

«این تغییر مثبت سیاست ایران به نفع مؤسسه ی شرق شناسی و دیگر هیئت های آمریکایی است و موجب می شود که بتوانم به پروازهای اکتشافی ام که شاه اجازه ی آن را صادر کرده است، ادامه دهم و به همین دلیل، حکمت هم نمی تواند بدون اجازه ی شاه برایمان مانع تراشی کند».[4]

۱. موری، یادداشت شماره ی ۲۹۳ / IM ۱۲۳، ۶۳۶ به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۴م. موری در ۱۹۲۴م با اشاره ی به رضاخان نوشته است که: «نخست وزیر که ارتشی ۳۰ تا ۴۰ هزار نفری تحت امر خود دارد، بسیاری از قبایل عقب افتاده و بدوی را مهار کرده است و حالا یگانه نیرویی است که این نیمه وحشی ها را تحت کنترل خود آورده است.»

۲. موری، تذکاریه ی شماره ی ۴۲۶/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۲ دسامبر ۱۹۳۶م.

۳. نامه ی ویلسون به موری، به شماره ی ۴۲۷/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۲ دسامبر ۱۹۳۶م.

۴. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۴۲۸/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۳ دسامبر ۱۹۳۶م.

موری در پاسخ به اشمیت اطلاع داد که وی یک بار دیگر از سفارت آمریکا در تهران خواهد خواست تا درباره ی این پیش رفت های ناگهانی و غیرمنتظره به وی اطلاعاتی بدهند و به اشمیت مجدداً اطمینان داد که اگر جواب مریام جالب باشد، وی را در جریان خواهد گذارد.[۱] موری در تنظیم پیش نویس دستورالعمل خود به مریام، نظرات خود را به شرح زیر به اطلاع مقام معاونت وزارت امورخارجه ی آمریکا رسانید:

«به خاطردارید که وزارتخانه علاقه و ارتباط تنگاتنگی با فعالیت های مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در ایران دارد. احساس من این است که باید کاملاً مؤسسه را در مشکلاتی که در ایران با آن برخورد می کند یاری کنیم، زیرا کارهای علمی این مؤسسه از ارزش فرهنگی بسیار زیاد و منحصر به فردی برخوردار است؛ کارهای بزرگی که برای تاریخ دانان آمریکایی بسیار مهم است! تحت شرایط موجود و با توجه به روابط حساس و شکننده ی ما با ایران، به نظر می رسد به تر است کاردار سفارت آمریکا در تهران ما را در جریان طرح ها و نقشه های مؤسسه قرار دهد.
همچنین به نظر می رسد که لازم است صحت اطلاعاتی که مدیر هیئت اکتشافی مؤسسه، یعنی آقای دکتر اشمیت، درباره ی کسب امتیاز آزادی پرواز اکتشافی و معافی مالیاتی اش از دولت ایران را کنترل و ارزیابی کنیم. اگر دولت ایران چنان تصمیمی گرفته باشد، نشانه ی این است که در موضع گیری شاه ایران نسبت به ما تغییری حاصل شده است. تلگراف ضمیمه ارسال شده است».[۲]

متن تلگراف چنین بود:

«در خلال مذاکرات ۱ دسامبر در وزارت امورخارجه با دکتر اشمیت، ایشان از موانعی سخن گفتند که در ایران بر سر راه عملیات شان قرار داده اند. اگر این موانع و به خصوص مسئله ی پرواز هواپیما برطرف نشود، وی ناچار است که هیئت را از ایران خارج کند. اشمیت در این باره حتی طرح هایی را نیز آماده کرده است، اما چنین برنامه ای زمانی اجرا خواهد شد که ما سهم مؤسسه از یافته ها را دریافت و از ایران خارج کرده باشیم! حالا اشمیت تلگرافی از مایلز با این عنوان دریافت کرده است که مجوز پرواز صادر، و مالیات [باستان شناسان خارجی] هم بخشوده شده است. آیا می توانید درباره ی صحت و سقم پیام مایلز تحقیق کرده و به ما اطلاع دهید؟»[۳]

۱. نامه ی موری به اشمیت، به شماره ی ۴۳۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۵ دسامبر ۱۹۳۶م.
۲. تذکاریه ی موری، به شماره ی ۴۲۹/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ دسامبر ۱۹۳۶م.
۳. دستورالعمل موری به مریام، به شماره ی ۴۳۱/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ دسامبر ۱۹۳۶م.

موری در نامه ی بعدی به مریام می افزاید:

«با توجه به پیچیدگی شرایط، پیشنهاد می کنم که هرگونه عملکرد شما در این رابطه حتماً با وزارت امورخارجه هماهنگ شود».[۱]

جواب مریام به موری حاکی از یأس و ناامیدی سفارت آمریکا در تهران از روش های کاری اشمیت بود:

«هر چند اشمیت و مایلز هر دو احساس می کنند که دولت ایران برای باستان شناسان آمریکایی ایجاد مشکل می کند، اما اسمیت، آپتن و پوپ چنین برداشتی ندارند. از نظر من بسیاری از مشکلات به نحوه ی عملکرد یکایک آن ها در قبال دولت ایران بستگی دارد. هواپیما موردی خاص است و برای مؤسسه ی شرق شناسی یا دیگر هیئت های علمی شایسته نیست که اجازه دهند به خاطر مسائلی که ربطی به مؤسسه ندارد و کاملاً شخصی است، هیئت را از ایران خارج کنند. شاید اشمیت در موضوع هواپیما به خاطر دلایلی که برای شخص او مهم و قابل قبول است، برای شخص خودش اهمیت بسیار و جایگاه بالاتری قائل است، ولی به هر حال دلایل وی کاملاً شخصی است. از لحن و فحوای سخنان اشمیت خطاب به وزارتخانه چنین استنباط می کنم که سرنوشت هیئت را با مسئله ی هواپیمای اش گره زده است که در واقع مسئله ی حاشیه ای است. در نهایت سازمان دهی اشمیت پیچیده و برنامه ریزی های اش برای ایران بسیاربلند پروازانه است. واضح است که هیئت های مستقل با امکانات و ابزار محدود و کم موفقیت های بیش تری به دست می آورند».

تلگراف مریام سرشار از اخبار داغ بود:

«تقسیم یافته های ری و نیشابور کاملاً به سود آمریکا تمام شد! یافته های شهر ری را نیز بارگیری کردیم».[۲]

اشمیت، از آن جا که عملیات بررسی وشناسایی هوایی باستان شناختی جامع و کاملی تا آن لحظه در دنیا انجام نشده بود و او برای نخستین بار در آسمان آن را انجام می داد، تصور می کرد که این پروازها وی را پیش تاز تحقیقات نوین باستان شناختی در دنیا خواهد کرد. همان طور که قبلاً اشاره شد، اشمیت در دسامبر ۱۹۳۶م زمانی که در آمریکا بود، باخبر

۱. نامه ی موری به مریام، به شماره ی ۳۳۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۷ دسامبر ۱۹۳۶م.
۲. مریام، تلگراف شماره ی ۳۳۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۸ دسامبر ۱۹۳۶م.

شد که مجوز پرواز او از سوی شاه صادر شده است، اما به محض رسیدن به تهران در ژانویه ی ۱۹۳۷ م دریافت که گزارش های اولیه درباره ی این مجوز پرواز گزافه گویی بوده و اجازه ای برای پرواز اکتشافی نداده اند، که مطابق معمول ناشی از پشت گوش اندازی و تعلل دولت ایران بود:

«ژنرال افخمی از ستاد ارتش ایران، به اشمیت قول داد که او و وزیر معارف نهایت سعی خود را خواهند کرد، اما قضیه را به بعد موکول کرده بود، زیرا هنوز نمی دانست که ستاد ارتش ایران در این باره چه نظری دارد. مسیو گدار تلاش می کرد زمانی که اشمیت در آمریکا بود با ژنرال افخمی ملاقات کند، زیرا وقت زیادی را برای تغییر نظر مقامات اداری از دست داده است».

پس از مرگ مری هلن، همسر اشمیت، و عدم صدور مجوز پروازهای اکتشافی، اشمیت به شدت افسرده شد و مرتباً تهدید می کرد که:

«اگر دولت ایران خواسته ی وی را مبنی بر پرواز نپذیرد، وی کل هیئت خود را از ایران خارج می کند».

البته تهدید اشمیت به «خارج کردن هیئت» یک بلوف کامل بود و علی رغم مساعد نبودن اوضاع و ناکامی در قضیه ی هواپیما، ناگهان در ۱۷ ژانویه ۱۹۳۷ م اشمیت نظرش را عوض کرد و گزارشی دال بر تغییر اوضاع داد. مریام می گوید:

«اشمیت تصمیم گرفته است، علی رغم این که برنامه ی پرواز مطابق دلخواه وی نیست، کماکان به پروژه ی پرسپولیس و شهر ری که این اواخر به اتمام رسیده بود، ادامه دهد. او می دانست که پرسپولیس محوطه ی باستانی ارزشمندی است و هنوز کارهای زیادی در آن جا باقی بود، لذا تصمیم گرفت که در پرسپولیس بماند».

اندکی پس از بازگشت اشمیت از پرسپولیس، وی در ۱۵ فوریه ی ۱۹۳۷ م تلفنی به مریام اطلاع داد که:

«اخیراً نامه ای از آقای واردن، پدرخوانده اش، و از دکتر ویلسون، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی، گرفته است که وی را به شکیبایی فرا خوانده اند. دکتر اشمیت گفت که او صبور خواهد بود و تصمیم ندارد که کار در ایران را حداقل برای سال آینده تعطیل کند. اشمیت افزود که اولین تقاضای وی برای پرواز بر فراز آذربایجان به دلیل نزدیکی با مناطق حساس مرزی رد شده است.

او قصد طرح تقاضای پرواز در مناطق مرکزی ایران را داشت و برای استخدام و ورود یک خلبان و یک مکانیک هواپیما برنامه ریزی می کرد. با این حال کاری که در صدر برنامه های اشمیت قرار داشت حاضر کردن پرسپولیس برای بازدید شاه بود که انتظار می رفت در اوایل ماه مارس انجام شود».[۱]

مریام یک هفته بعد توانست گزارش امیدبخشی بدهد:

«دیروز ناهار را با اشمیت صرف کردم و با شادمانی بسیار او را سرحال دیدم. مؤسسه ی متبوع وی بسیار راضی است و اشمیت نقشه های زیادی برای پذیرایی از شاه دارد که ماه آینده به پرسپولیس خواهد آمد. اشمیت می خواهد زمانی که اعلی حضرت همایونی برای بازدید از پرسپولیس تشریف می آورند، دومین تقاضای اش را برای مجوز پرواز مطرح کند. وقتی که اشمیت امیدوار است، همه چیز به نظر روبه راه می رسد. اشمیت چند نامه و پیام حاکی از صبر و حوصله از آقای واردن و جان ویلسون دریافت کرده است که به او توصیه کرده اند صبور باشد و پرسپولیس را از دست ندهد، و حالا او جز پرسپولیس به چیز دیگری فکر نمی کند».[۲]

از سرگیری و خاتمه ی پروازها

مریام گزارش می دهد که:

«بازدید رضاخان از پرسپولیس در ۳۰ مارس ۱۹۳۷م [نوروز ۱۳۱۶ ش] بسیار موفق بود، از این نظر که هیئت فرصت و موقعیتی یافت که پیش از آن امیدی برای آن نبود. اعلی حضرت همایونی نه تنها کارهای انجام شده ی پیشین هیئت را تائید فرمودند، بل که اجازه دادند اشمیت پروازهای اکتشافی برفراز ترکمن صحرا که نزدیک مناطق مرزی حساس کشور است، انجام دهد».

اشمیت در گزارش خود از بازدید شاه می نویسد:

«مردی که کلام او در این سرزمین حکم قانون را دارد، از هیئت اظهار رضایت کرد. او به خوبی می دانست که این ها ثمره ی کار دلاوران آمریکایی است. او اجازه داد که پروازهای اکتشافی درون یک منطقه ی نظامی انجام شود و به علاوه تشکر و رضایت شخصی خود را ابراز کرد».[۳]

۱. مریام، یادداشت شماره ی ۴۵۱/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۹۹۳ در ۱۶ فوریه ی ۱۹۳۷م.
۲. نامه ی مریام به موری، به شماره ی ۴۵۲/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۲۵ فوریه ی ۱۹۳۷م.
۳. نقل قول از روایت اشمیت به هنگام بازدید رضاخان از پرسپولیس.

اشمیت از پی بازدید شاه از پرسپولیس سه مجوز پرواز اکتشافی گرفت. پروازها بر فراز ترکمن صحرا و نیز آذربایجان پیش از پایان ژوئیه ی ۱۹۳۷م انجام شد و خاتمه یافت. سپس اشمیت به آمریکا رفت و رسماً تابعیت کشور ایالات متحده ی آمریکا را گرفت. در ۳ اکتبر ۱۹۳۷م اشمیت بر فراز لرستان پرواز کرد. جیمز موز، کاردار سفارت آمریکا، می نویسد که:

«تمامی پروازها با مجوز ویژه ی ستاد ارتش ایران و با نظارت مستقیم یک افسر ارتش انجام شد. دکتر اشمیت از مجموعه ی عکس هایی که در جریان این سه پرواز گرفت، بسیار راضی بود».

و گزارش چنین خاتمه می یابد:

«دوربین عکاسی هوایی اشمیت پس از بازگشت از لرستان توقیف شد که هنوز هم در توقیف است و مجوز بعدی پرواز به وی داده نشد!»[۱]

در ماه می ۱۹۳۸م نمایش فیلم ها و خروج آن ها از ایران ممنوع شد. موز در همان گزارش خود به شماری از ناهنجاری های رفتاری یک دیکتاتور نظامی اشاره می کند:

«۱۶۰قطعه عکس ارزشمند مردم نگاری و انسان شناختی، و پوشه ای بزرگ از عکس های هوایی که چاپ و انتشار آن ها را ستاد ارتش تائید کرده بود، پلیس ایران ضبط و توصیف کرد. مسئله ی فیلم ها بسیار حاد و جدی بود. پلیس اجازه ی خروج فیلم هایی که هنوز ظاهر نشده بودند را از ایران نداد و هیچ نوع امکانات و ابزار ظهور فیلم در ایران وجود نداشت. دکتر اشمیت حالا امیدوار است که حلقه های فیلم ظاهر نشده را به پرسپولیس ببرد، جایی که در آن جا عکاس وی، دابنسکی، تلاش خواهد کرد تا به هر طریق ممکن آن ها را ظاهر کند. البته درباره ی فیلم های رنگی نمی توان کاری کرد، چون که ظاهر کردن فیلم های رنگی بازار سیاه دارد».

سفارت آمریکا به تلاش خود ادامه داد تا اشمیت بتواند مجوز بگیرد و به پروازهای اش ادامه دهد. کاردار سفارت آمریکا آقای وان انگرت در ۶ مارس ۱۹۳۹م یادداشتی به شرح زیر به وزارت امورخارجه ی ایران تسلیم کرد:

«همان طور که عالی جناب احتمالاً می داند، دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۹۳۵م از سر سخاوت و بزرگواری به دکتر اشمیت، تبعه ی ایالات متحده ی

۱. موز، یادداشت شماره ی ۴۶۳/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۱۳۷۸ در ۱۲ اوت ۱۹۳۸م.

آمریکا، که مدیر هیئت باستان شناسی پرسپولیس است، اجازه ی استفاده از هواپیمایی به نام «دوست ایران» را برای اکتشاف های باستان شناختی داد. به لطف روح ترقی خواه اعلی حضرت همایونی، ایران اولین کشوری در دنیا است که صاحب واحد بررسی و تحقیقات هوایی باستان شناسی شده است... با این حال، علی رغم موفقیت های بزرگی که تحت الطاف و توجهات اعلی حضرت همایونی در این راه کسب شد، دکتر اشمیت از ماه نوامبر ۱۹۳۷ م هیچ اجازه ی پرواز نداشته و هواپیمای اش درون آشیانه ای در پرسپولیس زمین گیر شده است. بنا بر این افتخاراً از سوی دکتر اشمیت و نیز از سوی دنیای متمدن، که به تحقیقات تاریخی علاقه مند است، درخواست می کنم که اجازه ی تکمیل بررسی هوایی باستان شناختی ایران که ایشان قبلاً آغاز کرده بود، داده شود... خاطر نشان می کنم که در حال حاضر دکتر اشمیت در ایران است و پرسنل فنی تعلیم دیده و مجرب وی و نیز هواپیمای اش، جملگی کمربسته ی خدمت دولت شاهنشاهی ایران اند. ایشان روز آمدترین و پیش رفته ترین تجهیزات فنی شناسایی باستان شناختی هوایی را در اختیار دارند و می توان گفت فرصتی کم نظیر و منحصربه فرد برای کسب موفقیت و پیش رفت و نیز مشارکت در تحقیقات علمی در عالی ترین سطح ممکن برای ایران فراهم شده است که این کشور را در صدر جایگاه تحقیقات و اکتشافات باستان شناختی مدرن می نشاند، و نه تنها نظر تحسین آمیز محققان و دانشمندان جهان را به خود جلب خواهد کرد، بل که مایه ی شهرت و اعتبار مقامات دولت شاهنشاهی که الطاف و حمایت ایشان چنین موفقیت هایی را ممکن ساخته است، خواهد شد».[۱]

انگرت گردش کار یادداشت خود را همراه با چندین ملاقات با وزیر امور خارجه پی گیری کرد. وزیر به حل مسئله علاقه نشان می داد و به او قول داده بود تا از نفوذ خود بر صاحب منصبان ارتش «که بنا به گفته ی وی با چنان پروازهایی مخالف بودند»، استفاده کند. در ۱۷ ماه می ۱۹۳۹م انگرت نامه ای دیگر به وزیر امور خارجه ی ایران فرستاد و جواب وی را خواست. سرانجام در ۵ ژوئن ۱۹۳۹م جواب نهایی رسید که با کمال تأسف اظهار می داشت:

«مقامات اداری ذی ربط آماده نیستند تا به هواپیمای دکتر اشمیت مجوز پرواز دهند».

۱. انگرت، یادداشت شماره ی ۱۶۰۷ و ضمیمه ی شماره ی ۳۱۲/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۹م.

فصل نهم
فرجام داستان: خیانت و سرقت!
(۱۹۳۷-۱۹۴۱م)

علی‌رغم بازگشت پرسود مخارجی که در پرسپولیس صرف شده بود، موری از چارلز برستد شنید که مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو پس از مرگ جیمز هنری برستد در اکتبر ۱۹۳۵م، قصد دارد تا هیئت پرسپولیس را به دلیل کمبود بودجه و اعتبارات، منحل کرده و از ایران خارج کند. برستد پسر و جان ویلسون، مدیر جدید مؤسسه ی شرق شناسی، از وزارت امور خارجه ی دولت آمریکا خواهش کردند نامه ای به بنیاد راکفلر نوشته و درخواست کند که آن بنیاد، تأمین مخارج هیئت کاوش پرسپولیس را بپذیرد. در مکاتبات طرفین، اطلاعات بسیاری درباره ی عملیات پرسپولیس و تأمین اعتبارات آن و نیز وضعیت مالی و گردش حساب های مؤسسه ی شرق شناسی موجود است. مرور این اسناد، در پایان این فصل از کتاب ارایه می شود.

پس از آن که مؤسسه ی شرق شناسی موفق نشد نظر مساعد بنیاد راکفلر را برای حمایت مالی مستمر از کاوش های پرسپولیس جلب کند، باب مشارکت و همکاری با موزه های بوستون و فیلادلفیا را گشود که طی آن هر سه مؤسسه تمامی منابع مالی خود را روی هم گذاشتند، و فقط کاوش پرسپولیس و محوطه های اطراف آن را ادامه دادند. این تخلف آشکار و

بی شرمانه ی مؤسسه ی شرق شناسی از قرارداد امضاء شده اش با دولت ایران بود که با اتکاء به حمایت های دولت ایالات متحده ی آمریکا درحق ایران مرتکب شد. از آن جا که طرف دولت ایران در قرارداد پرسپولیس فقط مؤسسه ی شرق شناسی بود، بنابراین هر سه مؤسسه و موزه ی شریک نمی توانستند به طور قانونی سهمی از یافته ها داشته باشند! به همین دلیل تمامی کارها و فعالیت های آن ها پس از سال ۱۹۳۷م **فاقد وجاهت و مشروعیت قانونی** بود.

در این فصل به چه گونگی انحلال هیئت پرسپولیس و خروج آن از ایران می پردازیم. بخش بعدی این داستان، اوضاع و شرایطی را شرح می دهد که در آن دولت ایران تهدید می کند که ده جعبه ی نهایی از یافته های پرسپولیس را ضبط و توقیف می کند، اما پرده ی پایانی، قسمت کثیف این داستان است. نتیجه گیری کتاب نشان خواهد داد که آمریکاییان چه گونه آثار باستانی ایران را به ارزان ترین قیمت ممکن به چنگ می آوردند، امری که بی تردید یکی از سودآورترین اکتشافات باستان شناختی در سراسر دوران بوده است!

اولین مرحله ی تأمین بودجه و اعتبار کاوش پرسپولیس

نامه ی مورخه ی ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۶م برستد به موری اطلاعات مهمی درباره ی اولین مرحله ی تأمین بودجه ی هیئت کاوش پرسپولیس به دست می دهد. مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۱۹م با سرمایه گذاری شخصی و حمایت های جان راکفلر[1] تأسیس شده بود. با توسعه ی فعالیت های این مؤسسه، برای راکفلر این امکان فراهم شد که در خاورمیانه از فعالیت های علمی آمریکاییان حمایت کند. از همین رو، پول های راکفلر به سوی بخش آموزش عمومی و بین المللی سرازیر شد. دیری نگذشت که راکفلر، بنیاد راکفلر را تأسیس کرد. برستد از آغاز مایل

1. John Rockefeller Jr.

بود که در ایران کاوش کند، اما وقتی که درسال ۱۹۲۸م هیئت امنای بنیاد راکفلر فهرست آن دسته از برنامه های مؤسسه ی شرق شناسی را که تحت پوشش مالی آن بنیاد بود، اعلام کرد، برستد با تأسف دریافت که برای ایران اعتباری در نظر نگرفته اند:

«در گفت و گویی خصوصی درباره ی این موضوع به دکتر برستد توضیح داده شد. راکفلر و دیگر اعضای هیئت امناء همرأی بودند که این برنامه از حد و توان این دانشمند (برستد) خارج است، حتی اگر سلامتی وی نیز تأیید و تضمین شود. برستد از این تصمیم بسیار برآشفت و با شدت بدان اعتراض کرد. او اصرار داشت که تحقیقات علمی در ایران بسیار مهم است».

از آن پس دکتر برستد در جست و جوی منابع مالی و حامیان پروژه ی پرسپولیس برآمد، اما در سال ۱۹۲۹م سقوط سهام و رکود اقتصادی آمریکا وی را بسیار مأیوس کرد. برستد ادامه می دهد که:

«در همین وقت دکتر هرتسفلد که مورد لطف مقامات ایرانی بود، با قاطعیت از برستد خواهش کرد که بی درنگ و با جدیت تمام تقاضای مؤسسه ی شرق شناسی برای کار در ایران، به ویژه کاوش در پرسپولیس، را مطرح کند. دکتر برستد به دکتر هرتسفلد اختیار داد که فعالیت های مؤسسه را در ایران امکان سنجی کند، با این امید که شاید بودجه ی آن هم فراهم شود. هرتسفلد با این بهانه که **مغز ایرانیان نمی تواند** فرق یک قرارداد واقعی را از یک امکان سنجی تشخیص دهد[!] موضوع را پی گیری کرد، تا آن که در دسامبر سال ۱۹۳۰م هیئت دولت ایران به مؤسسه ی شرق شناسی مجوز داد که با پول و سرمایه ی خود مؤسسه، در پرسپولیس کاوش و آن جا را احیاء کند. گرچه مؤسسه ی شرق شناسی این مجوز کار را یک قرارداد می پنداشت، اما از نظر دولت ایران یک قرارداد محسوب نمی شد، کما این که در این مجوز اصلاً قید و درج نشده بود که مؤسسه ی شرق شناسی حق دارد که در ما به ازاء زحمات و مخارج و هزینه های اش چیزی از ایران دریافت کند».[۱]

در ۱۷ دسامبر ۱۹۳۰م، یک کمیسیون ویژه در وزارت امورخارجه ی آمریکا به برستد اطلاع داد که منابع مالی لازم برای کارهای مؤسسه در ایران فراهم شده است. همزمان چند روزنامه درباره ی برستد و پرسپولیس

۱. نامه ی چارلز برستد به موری، به شماره ی ۴۰۳/ Perspolis ۹۲۷ / ۸۹۱ در ۳۱ ژانویه ی ۱۹۳۶م.

مقالات و گزارش هایی منتشر کردند. چارلز برستد در ادامه می نویسد:

«دکتر برستد قبل از این که از ماجرای تأمین بودجه و اعتبار آگاه شود، از آقای راکفلر و هیئت امنای بنیاد راکفلر جواب منفی شنیده بود. سپس نامه ای به خانم ویلیام مور که از علاقه ی وی به شرق خبرداشت، نوشت. خانم مور به دکتر برستد جواب مثبت داد و دکتر برستد از این که می توانست با اتکاء به خانم مورد حداقل بودجه ی سه فصل از کاوش را تأمین کند بسیار خوش حال بود. من در این زمان در سوریه بودم و طی تلگرافی که از دکتر برستد (پدر) به دستم رسید، به بوشهر رفتم تا هرتسفلد را ملاقات، و پروژه را افتتاح کنم».

اما حمایت های خانم مور در سال ۱۹۳۵م به دلیل رکود شدید اقتصادی آمریکا قطع شد:

«خانم مور به بهانه ی انقضاء مدتی که تعهد کرده بود، کمک های مالی اش به هیئت مؤسسه در ایران را در ابتداء کاهش داد و سپس در ۱۹۳۵م قطع کرد. او اطلاع داد که به دلیل اوضاع نابه سامان اقتصادی کشور ناچار است که همین مقدار کمک ناچیز را هم قطع کند. دکتر برستد برای جبران این اوضاع اسف بار در تابستان سال گذشته به بنیاد راکفلر روی آورد تا به علت وضعیت اضطراری پیش آمده و برای نجات پروژه ی پرسپولیس از فاجعه ی پیش رو، کمکی دریافت کند. البته بنیاد راکفلر با اکراه آشکار، و علی رغم این که هیئت امناء در برنامه ی ده ساله ی خود چیزی برای پرسپولیس در نظر نگرفته بود، موافقت کرد تا به مؤسسه کمک کند. سپس خانم مور در ماه اکتبر اطلاع داد که کمک هایش تا پایان سال ۱۹۳۵م قطع خواهد شد».

از این لحظه پول راکفلر در ایران خرج می شد:

«اگر هیئت مؤسسه ی شرق شناسی در ایران بخواهد که تا پنج سال دیگر کار کند، که البته ما این مدت زمان را برای تکمیل تحقیقات علمی مرتبط با قراردادمان لازم می دانیم، باید پروژه ی پرسپولیس به شکل بخشی تفکیک ناپذیر و الزامی از برنامه ای تعریف شود که هم اکنون داریم آن را تهیه و تدوین می کنیم. آن گاه این برنامه ی جدید را برای دریافت کمک مالی به بنیاد راکفلر خواهیم داد. اگر بنیاد راکفلر بودجه ای برای آن در نظر بگیرد، کل فعالیت های بلندمدت آتی مؤسسه پس از ۳۰ ژوئن ۱۹۳۹م تحت پوشش راکفلرها خواهد بود. فقط از طریق راهکار کنونی است که می توانیم به ادامه ی کار هیئت در ایران برای ۵ سال آتی امیدوار باشیم. این دوره ی ۵ ساله از اول ژوئیه ی ۱۹۳۶م آغاز می شود. البته مؤسسه باید حجم دیگر فعالیت هایش را در مدت این برنامه ی

ده ساله که قبلاً درباره ی آن صحبت کردیم، کاهش دهد. بنابراین امیدواریم بودجه ای که بنیاد راکفلر می دهد، به ما اجازه دهد که هیئت کاوش ایران را سر پا نگه داریم».

برستد از وزارت امورخارجه تقاضا کرد طی نامه ای به پروفسور ویلسون، مدیر اجرایی مؤسسه ی شرق شناسی، از وضعیت مالی هیئت ایران اظهار اطلاع کرده و از مساعدت بنیاد راکفلر اخبار امیدبخشی دهد. در متن نامه ی برستد جملات زیر دیده می شود:

«وزارت امورخارجه یک بار ما را نجات داد، اما اکنون بار دیگر در وضعیتی قرار گرفته ایم که باید ما را دوباره نجات دهد».

با این حال، نامه ی ویلیام فیلیپس، معاون وزارت امورخارجه ی آمریکا، به ویلسون نتوانست منظور و مقصود برستد را آن طور که باید برساند. شرح نامه چنین بود:

«همان طور که می دانید وزارت امورخارجه از سال ۱۹۳۰ م پی گیر فعالیت های مؤسسه درپرسپولیس بوده است. بنابراین چندان ضرورتی ندارد که نقش مؤثر وزارت امورخارجه در مساعدت به آن مؤسسه برای کسب مجوز ادامه ی کاوش های پرسپولیس، و نیز موارد متعددی از فعالیت های ادارات سخت کوش این وزارتخانه برای حل و فصل مشکلاتی که مابین آن مؤسسه و مقامات ایرانی پیش آمده بود به شما یادآوری شود. کمک ها ومساعدت های وزارت امور خارجه به آن مؤسسه **بسیار فراتر و بیش تر از حد انتظاری بوده است که در قبال مصالح و منافع ملی آمریکا انجام می شود. در سایه ی همین کمک ها و حمایت ها بود** که مؤسسه شرق شناسی به چنان موفقیت هایی دست یافت که **قابل مقایسه با دیگر مناطق خاورمیانه نیست!** وزارت امورخارجه ی آمریکا مطمئن بود که به واسطه ی همین کمک ها به فعالیت های مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس، که یکی از بزرگ ترین محوطه های باستانی دنیا است، نه فقط منافع فرهنگی بزرگی عاید ملت آمریکا می شود، بل که تحقیقات علمی در دوره های مهمی از تاریخ جهان با موفقیت کامل پیش می رود. به همین دلیل، جای تأسف بسیار است که مؤسسه ناچار از تعطیلی پروژه شود. من جداً بر این باورم که باید به تأثیر عمیق و منفی تعطیلی پروژه بر ذهن دولت ایران فکر کنیم. همان طور که می دانید در سایه ی تلاش های وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در تهران، مؤسسه توانست چندین قرارداد با دولت ایران به ویژه

در مورد پرسپولیس، امضاء کند. **کمک وزارت امورخارجه در مسئله ی تقسیم یافته ها و بارگیری و حمل آن ها به شیکاگو و نیز حمل و نقل چندین هزار لوح گلی ارزشمند [به خط میخی عیلامی] به شیکاگو**، با هدف قرائت و کشف رمز آن ها، **قابل تأمل است**. عدم توفیق مؤسسه در پای بندی به تعهدش در قبال پرسپولیس و ناتوانی از ادامه ی کار، شاید در ایران چنین انعکاس یابد که هیئت های باستان شناسی آمریکا در قبال تعهدات شان چندان جدی و متعهد نیستند و احتمالاً تأثیر و بازتاب بسیار منفی بر تلاش های وزارت امور خارجه برای حفظ دیگر منافع مشروع دولت آمریکا در ایران خواهد داشت.
با ملاحظه و در نظر گرفتن این نکات، با جسارت عرض می کنم که امیدوارم شما توفیق بیابید که کار بسیار مهم و ارزشمندتان در ایران را ادامه داده و با نتایج بسیار موفق و درخشان به پایان برسانید».[۱]

ظاهراً نامه ی فیلیپس تأثیرکمی داشت، چون که چارلز برستد در ۲۰ آوریل ۱۹۳۶م به موری تلفن کرد تا به وی خبر ناخوشایند کاهش بودجه ی مؤسسه ی شرق شناسی را اطلاع دهد، بوجه ای که بنیاد راکفلر آن را قبلاً اختصاص داده بود:

«هیئت امنای بنیاد راکفلر تصمیم گرفته بود که مبلغی کلان حدود دو میلیون دلار آمریکا را به بودجه ای اضافه کند که قریب دو سال پیش برای آن مؤسسه اختصاص داه بود، اما درآمد مؤسسه ی شرق شناسی در قبال سرمایه گذاری بنیاد راکفلر حدود صدهزار دلار آمریکا در سال است، حال آن که بنیاد راکفلر چنین پیش بینی و حساب کرده بود که درآمد و سود حاصل از سرمایه گذاری در آن مؤسسه حدود پانزده میلیون دلار آمریکا در چند سال آتی خواهد بود!».

بنابراین آشکار بود که ادامه ی پروژه های اکتشافی و کاوش مؤسسه ی شرق شناسی در خاورمیانه مشروط به انجام بعضی از تغییرات لازم است:

«کاهش ناگهانی منابع مالی و درآمدهای مؤسسه قطعی می نمود. بنابراین آقای برستد تصمیم داشت که عملیات های اکتشاف مؤسسه در خاورمیانه متوقف شود، نه تنها پرسپولیس، که حتی کاوش های الاقصر در مصر نیز باید متوقف می شد. آقای برستد گفت که تصمیم بنیاد راکفلر ضایعه ای جبران ناپذیر بر پیکر فعالیت های مؤسسه است. او احساس می کرد که باید

۱. نامه ی فیلیپس به ویلسون، به شماره ی ۴۰۶/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۷ فوریه ی ۱۹۳۶م.

کار در ایران را متوقف کند. در تماس دیگری که با چارلز برستد داشتم، او گفت که قصد دارد امروز تلگرافی به دکتر اشمیت، مدیر هیئت های مؤسسه ی شرق شناسی و موزه ی پنسیلوانیا در ایران، فرستاده و از او بخواهد که اگر چنان چه منابع دیگری برای ادامه ی کار در پرسپولیس سراغ ندارد، هیئت و کارگاه ها را تعطیل کند. آقای برستد گفت که دکتراشمیت به زودی به وی جواب خواهد داد و تأکید کرد که اطلاعاتی که به دست وی می رسد، کاملاً محرمانه است».[۱]

توافق نامه ی جدید همکاری

در گیرودار این بحران، اشمیت خلاصی یافت. موری طی جلسه ای بر خطرپذیری و ریسک بالای هیئت پرسپولیس تأکید، و به مکاتباتی اشاره کرد که اشمیت با موزه های طرف همکاری اش داشته است، یعنی موزه ی هنرهای زیبا در بوستون و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا. موری در آن نشست درباره ی «توافق نامه ی جدید همکاری» که شرح آن در ذیل خواهد آمد، بحث کرد. اطلاعات جزیی و دقیق درباره ی موافقت نامه ی همکاری میان مؤسسات فیلادلفیا، بوستون و شیکاگو در نامه ی مهم مورخه ی ۲۵ می ۱۹۳۶ م اشمیت به جرج اجل،[۲] مدیر موزه هنرهای زیبای بوستون، درج شده است. اشمیت می نویسد:

«سلسله ای از حوادث که متأسفانه برای هیئت مشترک بوستون، خانم تامپسون و مؤسسات فیلادلفیایی پیش آمده است، افق و چشم انداز بسیار حساسی را به روی کارهای آینده گشوده است. در مذاکره ای که در زمستان سال گذشته با شما داشتم، جناب عالی اشاره کردید که موزه ی هنرهای زیبای بوستون در ایران به دنبال محوطه یا یادمانی باستانی است که آن جا را به مرکز تحقیقات میدانی خود بدل کند. با توجه به اجازه و اختیاراتی که پروفسور جان ویلسون، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی، به این جانب داده است، من به شما پیشنهاد می کنم که مؤسسات بوستون و فیلادلفیا از بهار سال ۱۹۳۷ م همه ی توش و توان خود را با مؤسسه ی شرق شناسی متحد کنند تا در پرسپولیس و استخر و نقش رستم و دیگر اتلال پیش از تاریخی و محوطه های

۱. موری، تذکاریه ی شماره ی ۳۱۲ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۳ دسامبر ۱۹۳۶ م.
2. George H. Edgell.

باستانی پیرامون پرسپولیس کاوش کنند. این پروژه ی متحد هم منافع شخصی ایشان را تضمین و تأمین می کند و هم کل مجموعه را نجات می دهد، کما این که در کنار آن، قرارداد بسیار پرسود و منفعتی نصیب مؤسسات آمریکایی می شود. مؤسسه ی شرق شناسی به دلیل بحران مالی که اخیراً بیش تر مؤسسات گرفتار آن هستند، در حال کاهش و یا حذف شماری از پروژه ها و قراردادهایش است.

پیشنهاد همکاری سه جانبه ی مشترکی که در این جا برای حفظ مصالح و منافع هر سه مؤسسه ارائه شده، به شرح زیر است:

بوستون: استخر با آثار اسلامی از دوران امویان، عباسیان و نیز آثاری از ساسانیان و اشکانیان و سلوکیان و طبقه ی فرهنگی هخامنشی، به اضافه ی سهمی از یافته های پرسپولیس.

شیکاگو: صفه ی تخت جمشید و سهمی از یافته های استخر.

فیلادلفیا: اتلال پیش از تاریخی منطقه.

من مطمئن هستم که هر مؤسسه ای سهمی از یافته های شاخص و نفیس خود را به دیگر شریکان اختصاص خواهد داد. ظروف زیبای سفالی تپه های پیش از تاریخی با ظروف مینایی عصر عباسی مکشوف از استخر قابل مقایسه اند. به علاوه، مدیران هر سه مؤسسه فرمول همکاری را تهیه و تعریف خواهند کرد. من مطمئن هستم که مؤسسه ی شرق شناسی به همان اندازه ی بوستون در صفه ی تخت جمشید کار می کند و به یقین همه ی مؤسسات شریک، اعتباری یکسان برای کار و نتایج و دستاوردهای یکدیگر قائل خواهند شد، اما این ها جزئیاتی است که فقط مدیران این سه مؤسسه ی شریک باید تکلیف آن را روشن کنند.

در پیرامون پرسپولیس شماری از محوطه های باستانی قرار دارد که به یقین در آینده کشف و شناسایی خواهند شد. یافته های این محوطه ها نیز باید بر اساس همان فرمول و راهکاری تقسیم شود که مدیران مؤسسات شریک برای یافته های قبلی تصمیم گرفته بودند. درباره ی نقش رستم انتظار می رود که زیر آن جا ابنیه ی تاریخی متعددی باشد. پس یا باید در آن جا شرکاء با هم کار کنند و یا این که فقط بوستون به تنهایی مسئولیت آن جا را بپذیرد. نقش رستم بسیار شکوهمند است. انتشار نتایج کارها با توجه به تقسیم حوزه ها و قلمرو تعیین شده برای هر مؤسسه خواهد بود. این گونه آسان تر و به تر است، زیرا هر کدام از قلمروها، واحدی مستقل و مجزاء محسوب خواهد شد.

طی روزهای آتی گزارش مرحله ی اول کار در پرسپولیس در این فصل کامل می شود و من نسخه ای از آن را برای شما خواهم فرستاد تا به شما تنوع و زیبایی اشیاء جالب و نفیسی را نشان دهم که در کم تر از چند هفته کار در

پرسپولیس و در بخش کوچکی از صفه ی تخت جمشید به دست آمده است. افزون بر آن گزارش تقدیمی به جناب عالی، من عکس هایی از چند قطعه شیء مکشوف از گمانه زنی در لایه های باستانی استخر و نیز عکس های هوایی از محوطه های باستانی تحت عملیات را خواهم افزود. هم اکنون من در نقش رستم در مقابل مقابر صخره ای داریوش و جانشینان اش گمانه زنی می کنم. **به زودی معلوم خواهد شد که این تپه ها چه چیزی را در دل خود پنهان کرده اند**. گمانه زنی عمیق در استخر آن قدر ادامه می یابد تا به کف خاک بکر برسیم. آن گاه ضخامت لایه های فرهنگی ماقبل ساسانیان هم تعیین خواهد شد. سپس در چند تپه ی پیش از تاریخی گمانه زنی، و در چند محوطه ی تدفینی و گورستان باستانی کاوش خواهم کرد. بعد از آن کارگران را به پرسپولیس خواهم فرستاد تا در صفه ی تخت جمشید حداقل یک تا دو تالار که انباشته از الواح گلین عیلامی و قطعات ظروف سنگی دارای کتیبه و امثال آن هستند را کاوش کنیم. در مجاورت راهروی تالار، ما یک مجسمه ی زیبای یونانی را یافته ایم که سرش را شکسته اند. احتمال دارد سرش را در جای دیگری بیابیم. شاید خشیارشا این مجسمه را از آتن غنیمت گرفته بود [؟!] من فکر می کنم که مؤسسه ی شما در این مورد به آسانی تصمیم خواهد گرفت. قرارداد پرسپولیس در دنیا بی نظیر است و همچنین از لحاظ اطلاعات بسیار غنی و غیرقابل مقایسه با دیگر جاهاست. از آغاز کشف فلز به دست بشر تا زمان معاصر، گنجینه های هنری پرسپولیس برای گرم کردن تالارهای سرد هر موزه ای واقعاً بی نظیر است! بنابراین، من از سوی مؤسسات آمریکایی مصمم هستم تا این قرارداد را **حتماً به چنگ بیاورم!!** کما این که **پرسپولیس لقمه ی بزرگی** از آثار باستانی و نفایس هنری است، که برای **بلعیدن** کامل آن به **دهان فوق العاده زورمندی** نیاز داریم!!!»[۱]

موری جزئیات اطلاعات درباره ی بودجه ی مؤسسه ی شرق شناسی و نیز اعتبارات مالی قرارداد جدید همکاری را در گزارشی با عنوان «اعتبارات مالی هیئت اکتشاف پرسپولیس» تنظیم و ارائه کرده است. موری می نویسد که سرجمع مخارج هر سه مؤسسه ی آمریکایی شریک، سالانه چهل و هشت هزار دلار آمریکا بود. این گزارش دقیق اکنون به ما این امکان را می دهد که هزینه های هیئت های باستان شناسی آمریکا در ایران را با دقت

۱. نامه ی اشمیت به اجل، به شماره ی ۳۱۹/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱ در ۲۵ می ۱۹۳۶م. همچنین نگاه کنید به کتاب: TrumpLemann(1988) Perspolis: An Ancient Wonder of the World, Mainz: Verlag Philip Von Zaben.

برآورد کنیم. موری در توصیف قرارداد جدید همکاری که برای نجات هیئت پرسپولیس از خطر انحلال، میان سه موزه ی آمریکایی تنظیم شده بود می نویسد:

«در اوایل سال ۱۹۳۶م مؤسسه [شرق شناسی] به این نتیجه رسید که تنها راه حفظ هیئت پرسپولیس، کاهش دیگر فعالیت های مؤسسه برای تأمین برنامه ی ده ساله ی ۱۹۳۹-۱۹۲۹م است. با همین هدف، مؤسسه در هفتم فوریه از وزارت امورخارجه درخواست کرد تا توصیه نامه ای بنویسد. همان طور که اشاره شد، در این میان بنیاد راکفلر و گروه آموزش عمومی آن در نهایت تصمیم گرفتند تا مؤسسه را یاری دهند و مبلغ ۷۷۲ / ۳۵۴ / ۳ دلار آمریکا به مؤسسه ی شرق شناسی اختصاص یافت که فقط ۷۷۲ / ۳۵۴ / ۱ دلار آن در سال ۱۹۲۸م پرداخت شد و ۲ میلیون دلار دیگر اخیراً واریز شده است تا اعتبار ده ساله ی برنامه های این مؤسسه تأمین شود. اما به رغم این که بنیاد راکفلر سود این سرمایه گذاری ۷۷۲ / ۳۵۴ / ۳ دلاری را حدود ۱۵ میلیون دلار آمریکا در مدت ده سال حساب کرده بود، محاسبات نشان داد که مؤسسه ی شرق شناسی سالانه بیش تر از حدود صد هزار دلار آمریکا از این برنامه ها درآمد و عایدات نخواهد داشت! به دنبال این افت شدید درآمدها، مؤسسه ی شرق شناسی دریافت که برای بقای خود باید به استثنای کاوش های الاقصر (در مصر) و عراق، بسیاری از برنامه های خود را متوقف کند. پرسپولیس هم باید تعطیل می شد، مگر این که دکتر اشمیت می توانست به ابتکار خود بودجه ای برای آن دست و پا کند.

دکتر اشمیت در ماه می برای جلب مجدد نظر مساعد بنیاد خانم ویلیام بویس تامپسون، موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا و موزه هنرهای زیبای بوستون (شریک و حامی هیئت کاوش شهر ری تحت پوشش نام هیئت مشترک ایران) نقشه ای طرح ریزی کرد تا بل که مصالح و منافع آن ها با مؤسسه شرق شناسی گره بخورد! با توجه به طرح اشمیت، تمامی امکانات هرسه مؤسسه باید روی منطقه ی پرسپولیس متمرکز شود که هر مؤسسه در قسمتی از آن کار می کرد: استخر برای بوستون، پرسپولیس برای شیکاگو و اتلال پیش از تاریخی برای فیلادلفیا. مدت قرارداد همکاری برای دوره ی اول سه سال در نظر گرفته شد. همکاری مؤسسه ی شرق شناسی در مدت این قرارداد سه ساله به شکل تجهیزات و وسایلی است که در پرسپولیس دارد و ارزش آن ها سی هزار دلار آمریکا است، به اضافه ی نصف حقوق سالانه ی دکتر اشمیت، و کل حقوق آقای [دونالد] مک کان و معاون معمارش و نصف هزینه ی سفر هیئت که طبق نامه ی دکتر اشمیت حدود ۸ / ۵۰۰ دلار آمریکا برآورد شده بود. طرحی که برای ادامه ی

همکاری‌های کنونی دو مؤسسه در نظر گرفته شده است و هیئت مشترک ایران را شکل می‌دهد، حدود چهل هزار دلار آمریکا خرج دارد. در مجموع کل مخارج سالانه‌ی پروژه حدود چهل و هشت هزار دلار آمریکا است، به اضافه‌ی تجهیزات فنی، که استهلاک می‌شود. طبق ارزیابی‌های مؤسسه، تکمیل پروژه‌ی پرسپولیس به شرط تأمین منابع مالی لازم، حدود پنج سال دیگر خواهد بود. براساس متن نامه‌ی مورخه‌ی ۲۶ می ۱۹۳۶م دکتر اشمیت درمی‌یابیم که وی به دکتر ویلسون و خانم تامپسون در سال ۱۹۳۵م قول مساعده داده بود که پروژه‌ی شهر ری حدود پنج سال کار مستمر می‌طلبد. پروژه‌ی شهر ری درسال ۱۹۳۴م آغاز شد. به نظر می‌رسید که دکتر اشمیت از مساعدت خانم تامپسون خیلی مطمئن است، اما در مقابل، موزه هنرهای زیبای بوستون از پول خرج کردن و بروز مشکلات مالی وحشت دارد. از متن نامه‌ی مورخه‌ی ۲۵ ژوئن ۱۹۳۶م آقای مریام درک می‌شود که دکتر اشمیت در این فصل، پرونده‌ی شهر ری را خواهد بست».[۱]

خیانت به قرارداد!

گزارش «باستان‌شناسی آمریکا در ایران» که مریام آن را نوشته بود، وضعیت کلی هیئت‌های باستان‌شناسی آمریکا را در ایران در آغاز سال ۱۹۳۷م مشخص و روشن می‌کند. با توجه به این گزارش، در آغاز سال ۱۹۳۷م شش هیئت باستان‌شناسی شناخته شده در ایران فعالیت می‌کردند. از مجموع این شش هیئت آمریکایی، چهار هیئت را دکتر اشمیت سرپرستی و هدایت می‌کرد که هیئت پرسپولیس، گل سر سبد آن‌ها بود. هر چند از نظر مریام، «عصر اکتشافات بزرگ در پرسپولیس» تقریباً به سر آمده بود، اما اشمیت هنوز ۵ سال دیگر وقت لازم داشت تا کار را به پایان برساند. دومین هیئت اشمیت در شهر ری، و سومین آن‌ها در لرستان مستقر بودند. پرونده‌ی شهر ری در نوامبر سال ۱۹۳۶م در حالی بسته شد که هیئت لرستان از بهار سال ۱۹۳۷م کاوش را از سر می‌گرفت. هواپیمای اشمیت، چهارمین هیئت وی بود! هیئت موزه‌ی هنر متروپولتین نیویورک در شهر نیشابور و هیئت میرون بمنت اسمیت در اصفهان دیگر هیئت‌های آمریکایی

۱. تذکاریه‌ی موری، به شماره‌ی ۴۳۶ / Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۴ دسامبر ۱۹۳۶م.

رسمی بودند هر چند که مریام در گزارش خود نوشته است که:

«پروفسور آرتور اپهام پوپ و معاون‌اش هر از گاهی هیئت‌های کوچک و موقت غیر رسمی خاص خود را داشتند!»[۱]

از این گزارش کاملاً واضح است که کاردار سفارت آمریکا در تهران از داستان ادغام اخیر هیئت‌های سابقاً مستقل شرق‌شناسی شیکاگو، موزه‌ی هنرهای زیبای بوستون و موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیا بی‌خبر بوده است، زیرا وی نوشته است:

«در این جا [ایران] چهار هیئت [آمریکایی] کاملاً مستقل از یکدیگر و با محوطه‌ها و اهدافی کاملاً متفاوت از هم، فعالیت می‌کنند، با این تفاوت که هر چهار هیئت را شخصی واحد [اشمیت] اداره می‌کند. هیئت‌های ری و پرسپولیس مشکلات خاص خود را دارند که اخیراً گویا سر و سامان گرفته‌اند. چرا مؤسسه‌ی شرق‌شناسی باید به بهانه‌ی عدم صدور مجوز پرواز اشمیت، از پرسپولیس چشم‌پوشی می‌کرد؟ من همیشه امیدوارم مؤسساتی که اشمیت نماینده‌ی آن‌ها است هرگز به وی اجازه‌ی تعطیلی کارها و خروج هیئت‌ها از ایران را ندهند، مگر این که مشکلات خاص هر هیئتی مسبب اصلی بازگشت آن‌ها شود، با این حال، اصلاً بعید نیست که اشمیت همه‌ی هیئت‌ها را در جیب خود گذاشته باشد و آن‌ها را مطابق سلیقه‌ی شخصی‌اش اداره کند! در این باره، من فکر می‌کنم که مؤسسه‌ی شرق‌شناسی ناچار بود که پروژه‌ی پرسپولیس را رها کند، چون که اشمیت نتوانسته بود از منابع ثالث، بودجه و اعتبار لازم را فراهم کند. اما مؤسسه‌ی شرق‌شناسی توانست در مدت زمان کوتاهی سرنوشت پرسپولیس را عوض کند».[۲]

اگر کاردار سفارت آمریکا در تاریکی راه می‌رفت و از همه جا بی‌خبر بود، پس جای تعجبی نیست که دولت وقت ایران هم از ادغام فعالیت‌های آن سه مؤسسه‌ی آمریکایی و توافق‌نامه‌ی همکاری سه جانبه‌ی آن‌ها بی‌خبر باشد! برای ارائه‌ی شاهدی از بی‌خبری محض مقامات ایرانی از این سازش پشت پرده، اجازه بدهید که اسناد آمریکایی آن را تأیید کند. هر

۱. مریام، یادداشت شماره‌ی ۴۵۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۹۷۴ در ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۳۷م. [همچنین نگاه کنید به کتاب باستان‌شناسی غرب ایران به کوشش فرانک هول، ترجمه‌ی زهرا باستی، تهران: انتشارات سازمان سمت، ۱۳۸۱. مترجم]

۲. مریام، یادداشت شماره‌ی ۴۵۰/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۹۷۴ در ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۳۷م.

سه مؤسسه به قراردادهای خود با دولت ایران خیانت کردند. یکی از این اسناد که مربوط به مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو است، حتی **امضای وزیر مختار وقت آمریکا** در تهران را دارد!! مریام در ۱۸ مارس ۱۹۳۷م به واسطه ی کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران نامه ای را از اشمیت به دست جان ویلسون، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو، رسانید. گرچه نامه ی مورخه ی ۱۴ مارس اشمیت به ویلسون مفتوح و فاقد مهر و موم بود، اما متن و محتوای نامه چندان محرمانه، و دارای وضعیت خاص امنیتی بود که حتی مریام بر خلاف قاعده و مقررات جاری وزارت امور خارجه ی آمریکا، رونوشت متن آن نامه را ضمیمه ی یادداشت ها و گزارش های خود نکرده است!!! و حتی به خلاصه ی آن هم اشاره ای ندارد. به نقل از مریام، اشمیت وقتی که از وی خواهش می کند تا از طریق مجاری دیپلماتیک سفارت آمریکا نامه ای محرمانه به دست ویلسون برساند، «کاملاً تأکید می کند که مقامات ایرانی نباید از متن و محتوای نامه آگاه شوند». مریام می نویسد:

«وضعیت کنونی هیئت های باستان شناسی آمریکایی تحت مدیریت اشمیت به چنان درجه ای از شدت و اهمیت و حساسیت رسیده است که اشمیت به یک کانال ارتباطی کاملاً مطمئن و امن برای ارتباط با رؤسایش در آمریکا نیازمند است».[۱]

کاملاً واضح است که وزارت امور خارجه ی آمریکا از ارسال این نامه به واسطه ی کیف دیپلماتیک سفارت بسیار ناراضی بود. موری که شخصاً در استفاده از کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران برای حمل و نقل اشیاء مرتبط با مؤسسه ی شرق شناسی هیچ مضایقه ای نداشت، و حتی در سال ۱۹۲۵ م نیز تعدادی از آثار هنری **سرقت شده توسط آتور پوپ** را از طریق **کیف دیپلماتیک** از ایران خارج کرده بود، وقتی که از داستان نامه ی اشمیت به ویلسون آگاه شد، با قاطعیت به ویلسون گفت:

«شما باید از ما بسیار سپاس گزار و قدردان باشید که اجازه داده ایم از کیف

۱. مریام، یادداشت شماره ی ۴۵۴/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۰۲۶ در ۱۸ مارس ۱۹۳۷م.

دیپلماتیک، که مخصوص امور اداری خاص است، در موارد استثنایی استفاده کنید، خاصه این که در شرایط غیرعادی کنونی بسیار مفید و مؤثر واقع می‌شود».[۱]

دیگر گواه ما، علاوه بر نامه ی مورخه ی ۱۹ می ۱۹۳۷م موری به ویلسون، تعلل وزارت امورخارجه ی آمریکا در ارسال آن نامه ی محرمانه ی اشمیت به ویلسون بوده است؛، چون که نامه دو ماه بعد از آن که مریام آن را به آمریکا ارسال کرد، به دست ویلسون رسید. یک ماه بعد وزارت امور خارجه ی آمریکا هنوز از ماجرای نامه عصبانی و آشفته به نظر می رسید، زیرا موری به آقای وان انگرت، کاردار جدید سفارت آمریکا در تهران، دستور داد که:

«در این شرایط موجود، توصیه ی من این است که اگر اشمیت باز هم از سفارت خواست که نامه هایش را به رؤسایش در آمریکا برسانید، شما به وی توضیح دهید که برای ارسال نامه های شخصی از طریق کیف دیپلماتیک سفارت محدودیت های خاص اداری وجود دارد، اما همزمان پیشنهاد کنید که اگر شرایط مناسب و مساعد باشد، شما می توانید پیام های اش را به صورت شخصی به من [موری] برسانید تا من آن را به مؤسسه ی شرق شناسی برسانم».[۲]

وزارت امور خارجه ی آمریکا برای نگرانی از آن چه که اتفاق می افتاد، دلایل کافی داشت. ویلسون در نامه اش به موری ضمن تشکر از وی برای رساندن نامه ها از طریق کیف دیپلماتیک، نیم نگاهی نیز به مفاد نامه ها دارد. ویلسون می نویسد:

«نامه ی دکتر اشمیت به سئوال من درباره ی وضعیت فعلی ایران و هیئت ما در آن جا جواب می دهد و نیز این که، مشکلات زمانی بروز خواهد کرد که آشکار شود **این هیئت، در اصل سه هیئت** است! اشمیت در نهایت درایت و احتیاط که شایسته ی تقدیر است، جواب مرا از طریق **کیف دیپلماتیک** فرستاد».[۳]

خیانت مؤسسه ی شرق شناسی به ایران از کانال سفارت آمریکا در تهران و در نهایت اختفاء همچنان ادامه داشت. برای مثال، در گزارشی با

۱. نامه ی موری به ویلسون، به شماره ی ۴۵۵/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۹ می ۱۹۳۷م.
۲. نامه ی موری به انگرت، به شماره ی ۴۵۸/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۱۵ ژوئن ۱۹۳۷م.
۳. نامه ی ویلسون به موری، به شماره ی ۴۵۷/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۱ می ۱۹۳۷م.

عنوان «پروازهای شناسایی هوایی دکتر اشمیت» در مورخه ی ۱۴ ژوئن ۱۹۳۹م، فقط به «دکتر اشمیت کارمند مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو» اشاره شده است و نه موزه های بوستون و فیلادلفیا.[۱]

هرچند مؤسسه ی شرق شناسی در کمال آگاهی و عمد و در نهایت اختفاء و پنهان کاری به معاهده ی فی مابین با دولت ایران خیانت کرده بود، اما مسئولیت مستقیم این خیانت و عهدشکنی متوجه دولت آمریکا بود، زیرا اسناد معاهدات این مؤسسه با دولت ایران را وزیر مختار آمریکا در تهران امضاء کرده بود و هم او بود که به عنوان نماینده ی مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو در مذاکرات با دولت ایران مشارکت فعال داشت! افزون بر این ها، تمامی اسناد و مکاتباتی که مضمون آن ها خیانت به ایران و عهدشکنی مؤسسه ی شرق شناسی بود، از طریق کیف دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران ارسال می شد و وزارت امور خارجه ی آمریکا مسئول مستقیم اختفاء و در پشت پرده نگه داشتن اسرار این خیانت است!! پس، بی هیچ گفت و گویی، دولت ایالات متحده ی آمریکا شریک این عملیات سراسر خدعه و فریب و نیرنگ علیه یک قرارداد رسمی با یک دولت خارجی بود. به همین سبب، موری و دیگر مقامات وزارت امور خارجه ی آمریکا از ماجرای مکاتبات پنهانی به واسطه ی کیف دیپلماتیک نگران و آشفته بودند!!! سه مؤسسه ی آمریکایی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، موزه ی هنرهای زیبای بوستون و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا با خیانت به قراردادها و معاهدات رسمی امضاء شده شان با دولت ایران، عملاً و کاملاً حق و امتیاز رسمی خود در تقسیم یافته ها و آثار مکشوف از کاوش ها را باطل کردند و زیر پا گذاشتند. بنابراین، از دیدگاه حقوقی، آن ها پس از سال ۱۹۳۶م هیچ حق و حقوقی برای مالکیت آثار و داشتن سهمی از یافته ها نداشتند.[۲]

۱. انگرت، یادداشت شماره ی ۳۱۲/ Perspolis ۹۲۷. ۸۹۱، ۱۶۰۷ در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۹م.

۲. اشاره ی نویسنده محترم دراصل به مفاد قانون ۱۳۰۹ ش راجع به حفظ آثارملی ایران (موسوم به قانون عتیقات ۱۳۰۹) است که معاهدات سه مؤسسه ی آمریکایی فوق الذکربر مبنای آن با ایران تنظیم و امضاء شده بود؛ و بر اساس آن اجازه داشتند نیمی از آثار مکشوف را به عنوان سهم حق الکشف از ایران خارج کنند. بنابراین، با توجه به نقض قرارداد، این سه مؤسسه ی آمریکایی پس از سال ۱۹۳۶م/ ۱۳۱۵ ش درعمل مرتکب **سرقت و قاچاق** آثارباستانی ایران شده اند و لذا **مجرم** تلقی می شوند! [مترجم]

پایان اکتشاف در پرسپولیس

برای اولین بار در ماه اوت ۱۹۳۸م آقای موز از تصمیم آمریکاییان برای اختتام عملیات اکتشاف در پرسپولیس در سال ۱۹۳۹م خبر می‌دهد:

«عملیات کاوش در پرسپولیس طی چند سال گذشته بیش‌تر بر بخش خزانه متمرکز شده است که البته نتایج رضایت بخشی دارد. صدها قلم شیء و اثر باستانی نفیس و کتیبه از عهد خشیارشا کشف شده‌اند که در بین آن‌ها یک کتیبه‌ی مفرغی به خط و زبان بابلی وجود دارد که البته زنگ زده و اکسیده است. وزارت معارف ایران اجازه می‌داد که این لوح مفرغی بابلی با هدف زدودن زنگارها و مطالعه‌ی کتیبه و قرائت آن به آمریکا برده شود، به شرط این که آقای دکتر اشمیت مبلغ صد هزار ریال [ده هزار تومان] وجه رایج ایران به عنوان ضمانت بازگشت این کتیبه به دولت ایران بپردازد؛ ولی آقای اشمیت این شرط را نپذیرفت [؟!] در سال ۱۹۳۵م تعداد ۹ قطعه سنگ حجاری شده از شالوده‌ی پرسپولیس کشف شد که اشمیت دو قطعه از آن‌ها را می‌خواست و دولت ایران یک قطعه از آن‌ها را به مؤسسه‌ی شرق شناسی اهدا کرد».

سپس موز اطلاعات زیر را ارایه می‌کند:

«هیچ تغییر و تحولی در مواضع غیر دوستانه و غیر مفید نخست وزیر و وزیر معارف ایران مشاهده نمی‌شود. اکنون دکتر اشمیت پایان داستان پرسپولیس را پیش بینی کرده است، زیرا مقامات ایرانی همکاری و هماهنگی لازم را ندارند. اشمیت قصد دارد که پیش از تابستان سال ۱۹۳۹م پروژه‌ی پرسپولیس را تکمیل کند، زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد که پس از تابستان ۱۹۳۹م عملیات پرسپولیس ادامه یابد».[۱]

نزدیک شدن موعد پایان اکتشاف در پرسپولیس، در نامه‌ی اشمیت به موری منعکس شده است:

«دستور دارم که تا ماه سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۳۹م پروژه‌ی پرسپولیس را جمع و جور کرده و تسویه حساب کنم. هر چند که جای تأسف بسیار است، ولی ظاهراً چاره‌ای نیست. موزه‌ی هنرهای زیبای بوستون تا ماه ژوئن خود را کنار خواهد کشید و مدیریت موزه‌ی دانشگاه فیلادلفیا نیز قصد دارد

۱. موز، یادداشت شماره‌ی ۴۶۳/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۳۷۸ در ۱۲ اوت ۱۹۳۸م.

کمک های اش را به هیئت اکتشاف ایران قطع کند. بنابراین، اداره ی عملیات پرسپولیس به تنهایی از عهده ی مؤسسه ی شرق شناسی خارج است. با این حال، من شخصاً بر این باورم که اگر حامیان مالی جدیدی را جست و جو کرده و بیابیم و نیز مقامات ایرانی همدلی و همکاری بیش تری از خود نشان بدهند، هنوز برای ادامه ی کار جای امیدواری است».[۱]

همچنین در ادامه ی نامه ی اشمیت به موری، درباره ی مرحله ی نهایی کاوش و نیز تقاضای وی برای تملک یک نقش برجسته ی مکشوف از پرسپولیس، به مطالبی برمی خوریم:

«در دو هفته ی گذشته در قسمت جنوب شرقی تالار زیبای آپادانا کاوش می کردیم. در این مدت سرستون های زیبای گاو پیکر و قطعاتی از مجسمه های سنگی پیدا شدند. حدود دو هفته ی دیگر ما به نقش رستم می رویم تا در پیرامون کعبه ی زرتشت و دیگر نقاط لازم گمانه زنی کنیم. تمامی کارها باید با سرعت و دقت به پیش بروند، زیرا بسیار نگرانم که مبادا به ایران بازنگردیم و این جا فرجام داستان پرسپولیس باشد. همانند آقای انگرت، پیش از این که پایان عملیات کاوش پرسپولیس را به مقامات ایرانی رسماً گزارش دهم، باید یک یا چند تقاضانامه ی رسمی برای تقسیم اشیای مکشوف تنظیم کنم. این تقاضا نامه ها به ویژه برای چند قطعه ی حجاری شده و یکی از آن دو نقش برجسته ای که به موزه ی تهران منتقل شده اند، بسیار لازم است. تقاضای قبلی ام در این موضوع رد شده است».[۲]

اشمیت در سپتامبر سال ۱۹۳۹م به مقامات ایرانی رسماً اطلاع داد که عملیات پرسپولیس پایان یافته است و او در ماه اکتبر ایران را ترک خواهد کرد. اشمیت با زیرکی و حقه بازی تمام، به مقامات ایرانی دلیل اصلی خاتمه ی پروژه ی پرسپولیس را آغاز جنگ در اروپا [حمله ی آلمان به لهستان] بیان کرد!

اشمیت در سفر به تهران طی دیداری با آقای انگرت، اطلاعاتی درباره ی کاوش در پرسپولیس و حومه ی آن درماه های آوریل – اوت ۱۹۳۹م ارایه داد:

«در پرسپولیس، بخش جنوبی آپادانای داریوش و خشیارشا کاملاً خاک برداری،

۱. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۴۶۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ می ۱۹۳۹م.
۲. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۴۶۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۸ می ۱۹۳۹م.

و پلان و نقشه های تالار طراحی و ترسیم شد. تعدادی تندیس یافتیم: سرستون های گاو بیکر و یک چیزی شبیه ابوالهول [اسفینکس] و از این قبیل آثار. در گوشه ی جنوب غربی صفه ی تخت جمشید، ادامه ی بخش غربی حرمسرای خشیارشا کاوش شد. حدود ۱۰ فوت بالاتر ازحرمسرا، یافته های مان بیش تر قطعات کتیبه های سنگی و پایه ستون هایی بود که از سازه ی اصلی بنا جدا شده و فرو افتاده بودند.

درنقش رستم بنای موسوم به کعبه ی زرتشت را تا کف شالوده اش خاک برداری کردیم. معلوم شد که بنای کعبه ی زرتشت نیز همانند آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد بر روی یک قاعده ی سنگی هرمی شکل سه پله ای بنا شده است.

در نزدیکی اولین پله، کتیبه های مهمی به زبان و خطوط پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی کشف کردیم. به نظر می رسد که تاریخ همه ی این کتیبه ها به عهد شاپور اول ساسانی می رسد و این کتیبه های سه گانه باید همان نقشی را ایفا کنند که سنگ رشید در کشف راز و قرائت خط هیروگلیف مصری ایفا کرد.

در گورستانی باستانی که اخیراً در نزدیکی پرسپولیس یافتیم، سی و یک عدد تابوت از دوره ی مابعد هخامنشیان کندوکاو شد؛ و شماری از ظروف و دیگر اشیاء کوچک به دست آمد.

علاوه بر فعالیت های فوق الذکر، هیئت ما بر امور مرمت و حفظ و احیای خرابه های پرسپولیس نظارت کامل داشت. برای مثال، ستون های آپادانا را با ملاط تقویت شده مرمت کردیم و دوباره برافراشتیم و پلکانی که با خزانه ارتباط داشت، با دیوارهای خشتی و آجری حفاظت شد».[۱]

انگرت در گزارش خود ماجرایی را شرح می دهد که در نامه ی اشمیت به موری انعکاس یافته بود: تقاضای وی برای دریافت یک نقش برجسته از دولت ایران:

«در این باره شاید وزارت امورخارجه مایل باشد بداند که در موضوع دو نقش برجسته ی زیبا و منحصر به فردی که در سال ۱۹۳۶م از قسمت خزانه ی تخت جمشید کشف شد، تاکنون چه اقدامی کرده ایم. یکی از این دو نقش برجسته، که از آن دیگری سالم تر بود، اکنون در موزه ی تهران [ایران باستان] است. دومین نقش برجسته، که موضوع آن یک مجلس بزرگ درباری است، همراه چند قطعه ی کوچک دیگر هنوز در همان وضعیت اصلی اش در پرسپولیس مانده است. دکتر اشمیت فکر می کرد که چون این دو مجلس حجاری شده بسیار

۱. انگرت، یادداشت شماره ی ۴۶۸/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۶۹۲ در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۹م.

شبیه یکدیگرند، بنابراین اداره ی کل عتیقات ایران باید یکی از آن ها را سهم مؤسسه ی شرق شناسی در نظر بگیرد. اشمیت از سال ۱۹۳۸م چندین بار تقاضای واگذاری مالکیت آن به مؤسسه ی شرق شناسی را کرده، اما دولت ایران هیچ کدام را قبول نکرده است. از آن جا که اشمیت از بهار امسال یقین دارد که پرونده ی کاوش های پرسپولیس بسته خواهد شد، به ناچار به این جانب متوسل شده است تا بل که سفارت آمریکا در تهران برای واگذاری مالکیت این نقش برجسته مساعدتی کند. این جانب چندین بار در این باره با مسیو گدار، مدیر کل عتیقات ایران، گفت و گو کرده ام، و چند بار نیز به شکل غیررسمی به وزیر امور خارجه ایران گزارش داده ام، اما ظاهراً هیچ کدام مفید و مؤثر نبوده است. به ناچار، این جانب در یازدهم سپتامبر ۱۹۳۹م طی یک نامه ی رسمی به وزیر امور خارجه ی ایران، به نمایندگی از طرف مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو از دولت شاهنشاهی ایران رسماً خواسته ام که یکی از دو نقش برجسته ی موضوع اختلاف را به این مؤسسه ی آمریکایی واگذار کند تا در آمریکا نمایش داده شود. من متن نامه ام خطاب به وزیر امورخارجه ی ایران را با این جملات خاتمه دادم:

از نظر این جانب، اداره ی کل عتیقات دولت شاهنشاهی ایران باید خدمات مؤسسه ی شرق شناسی به دانش باستان شناسی به طور اعم و باستان شناسی ایران به طور اخص را در نظر بگیرد.

متن ترجمه شده ی جوابیه ی وزیر امور خارجه ی ایران که امروز به دستم رسید، ضمیمه ی گزارش این جانب (شماره ی ۱۸۶۷ / ۲۶۷۹۶ مورخه ی ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۹م) است:

سیاست دولت شاهنشاهی ایران این نیست که یادمان و اثر باستانی مکشوف را در موزه نگه دارد. هر چند مقامات رسمی ایران بسیار مشتاق هستند که در این باره به مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو مساعدت کنند، اما با کمال تأسف با تقاضای اخیر آن مؤسسه موافقت نمی شود. بنابراین، مقامات ایرانی رسماً و به آشکار تقاضای ما را نپذیرفته اند!»[۱]

ماجرای واپسین ده صندوق عتیقات و آثار باستانی پرسپولیس

وقتی که در سال های ۱۹۴۱ - ۱۹۴۰م دولت ایالات متحده ی آمریکا، دولت ایران را مجبور کرد مقادیر زیادی از آثار باستانی و نفایس هنری

۱. انگرت، یادداشت شماره ی ۴۶۸/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۱۶۹۲ در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۹م.

مکشوف از پرسپولیس را به آن ها تسلیم کند، حوادث تلخ و تأسف بار سال های ۱۹۳۵ - ۱۹۳۴م برای بار دوم تکرار شد!

همان طور که قبلاً ذکر شد، از آن جا که مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، موزه ی هنرهای زیبای بوستون و موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا به عهد و قرار و معاهدات خود با دولت ایران خیانت کردنده بودند، در نتیجه ی این عهدشکنی و نقض قول وتعهدات، هیچ کدام نه به صورت قانونی و حقوقی و نه عرفی و اخلاقی، هیچ حق و حقوقی در تصاحب و مالکیت آثار باستانی ایران نداشتند. از طرف دیگر، چون تصاحب و بارگیری و خروج آثار پرسپولیس از ایران در سال ۱۹۴۱م [شهریور ۱۳۲۰] انجام شد که ایران تحت اشغال نظامی نیروهای بیگانه بود، تمامی اقدامات این **مؤسسات آمریکایی** کاملاً **غیرقانونی** و یک **سرقت** و **تاراج** آشکار محسوب می شود! ترکیب و به هم پیوستگی اشغال نظامی ایران و تسلیم آثار باستانی اش به قوای اشغالگر بیگانه، از عمق و ژرفای ذلت و حقارتی حکایت می کند که اشغالگران در این سال ها بر ایران تحمیل کردند.

اشمیت پیش از ترک ایران در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۹م، در کارنامه اش چندین تلاش ناموفق برای تصاحب «مجموعه ای کوچک از اشیاء مکشوف از پرسپولیس» برای مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو را داشت! پس از این که مسیو گدار، مدیر کل فرانسوی عتیقات ایران، «کلیات و مبانی» تقاضای اشمیت را تأیید کرد، وی تعدادی از اشیاء و آثار مورد نظر را انتخاب و دست چین کرد، و از آندره گدار تأییدیه گرفت. اشیاء مورد نظر در ده صندوق بسته بندی و به تهران ارسال شد تا از هیئت دولت مجوز خروج بگیرد. درهمین ایام، اشمیت کاردار سفارت آمریکا را به کمک طلبید و انگرت در ۸ دسامبر ۱۹۳۹م نامه ای دراین موضوع به وزیر امورخارجه ی ایران فرستاد:

«هیئت کاوش مؤسسه ی شرق شناسی مجموعه ای **شاخص** اما **کم ارزش** از **اشیاء کوچک** یافته از پرسپولیس را آماده کرده است، که از دولت ایران اجازه می خواهد آن ها را در موزه ی دانشگاه شیکاگو در آمریکا به نمایش عموم گذارد. ارزش و اهمیت این اشیاء بسیار کم است [؟!] و در بیش تر موارد، نمونه های

دوم و مشابهی در موزه‌ی عتیقات تهران [ایران باستان] دارند. این اشیاء را دیر کل باستان شناسی دولت شاهنشاهی بازبینی کرده و با واگذاری آن‌ها به مؤسسه‌ی شرق شناسی کاملاً موافقت کرده است. در همین موضوع، اداره‌ی کل عتیقات نامه‌ای درمورخه‌ی ۱۴ آبان ماه ۱۳۱۸ ش (به شماره‌ی ۲۹۸۹ / ۶۰۵) به هیئت دولت ارسال کرده است».

نامه‌ی انگرت با جملات زیر خاتمه یافته است:

«البته عالی جناب عنایت فرموده‌اند که هیئت کاوش این اشیاء را به عنوان حق مسلم خود مطالبه نمی‌کند، بل‌که آن‌ها را به عنوان نشانه‌ای ارزشمند و قابل تقدیر از حسن توجه و علاقه‌ی دولت شاهنشاهی ایران به اهداف بشردوستانه و علمی مؤسسه‌ی شرق شناسی، و نیز نمادی از تمدن باستانی ایران برای نمایش به افکار عمومی ایالات متحده‌ی آمریکا، مطالبه می‌کند».[۱]

اگرچه انگرت دوبار از وزارت امورخارجه‌ی ایران جواب نامه‌اش را مطالبه کرد، ولی به وی جواب داده نشد. درهمین ایام بود که اشمیت پیش از ترک ایران دوباره از انگرت مساعدت طلبید. انگرت دراین باره چنین نوشته است:

«البته این جانب برای اعاده‌ی حق مالکیت مؤسسه‌ی شرق شناسی بر آن ده صندوق عتیقه و آثار باستانی لحظه‌ای از سعی و تلاش نخواهم ایستاد. در مقابل زحمات بسیار و کار درخشان و پول و سرمایه‌ی هنگفتی که مؤسسه‌ی شرق شناسی هزینه کرده است، **آن ده صندوق حداقل پاداش و کم‌ترین نشانه‌ی تقدیر است!**»

هر چند وزارت امورخارجه دولت آمریکا از خیانت مؤسسه‌ی شرق شناسی به معاهدات و قراردادهای‌اش با دولت ایران به خوبی آگاه و کاملاً مطلع بود، ولی به آقای انگرت تذکر داد که:

«تقسیم آثار باستانی مکشوف از پرسپولیس و تحویل سهم هیئت کاوش آمریکایی منوط به حسن نیت و لطف و عنایت مقامات ایرانی نیست، بل‌که **مؤسسه‌ی شرق شناسی شیکاگو** در این باره صرفاً **حق و حقوق قانونی‌اش** را طلب کرده است».[۲]

پس از مدت‌ها انتظار، سرانجام انگرت از وزارت امورخارجه‌ی ایران نامه‌ای

۱. انگرت، یادداشت شماره‌ی ۴۷۴ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۱۷۴۷در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۹م.
۲. دستورالعمل هال به انگرت، به شماره‌ی ۴۷۴ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۵ مارس ۱۹۴۰م.

دریافت کرد. وزارت امور خارجه ی ایران با تأکید بر مواضع و دیدگاه های قبلی اش، به متن نامه ی فروغی به برستد در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴م اشاره کرد که در آن آمده بود:

«به استثنای تخت جمشید و حریم آن، تمامی آثار و اشیایی که مؤسسه ی شرق شناسی کشف می کند، مطابق با مفاد قانون عتیقات ایران مابین مؤسسه و دولت ایران تقسیم می شوند، اما درباره ی یافته های تخت جمشید و حریم آن، مؤسسه ی شرق شناسی هیچ ادعایی نخواهد داشت».

در متن نامه ی وزارت امور خارجه ی ایرا، همچنین به نامه ی آقای حکمت، مقام وزارت معارف، به وزیر مختار آمریکا در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴م اشاره شده بود که ایشان به زبان فرانسوی نوشته بودند: «در آینده، یافته ها در فضای دوستی و صمیمیت و تفاهم دو جانبه تقسیم خواهد شد».
اشمیت در ۹ آوریل ۱۹۴۰م نامه ای مفصل از شیکاگو به موری در واشینگتن فرستاد. اشمیت در نامه اش ضمن اشاره به رایزنی های اش با ویلسون، مدیر مؤسسه ی شرق شناسی، نوشته است:

«ما تعدادی از آثارباستانی مکشوف از پرسپولیس را درتهران جا گذاشته ایم [!] شاید ویلسون در این باره نامه ای به شما بفرستد که در آن رسماً خواستار کمک و دخالت سفارت آمریکا در تهران برای حل و فصل اختلاف شود».[۱]

موری در ۲۰ آوریل ۱۹۴۰م طی نامه ای به اشمیت اطلاع داد که نامه ی ویلسون را در موضوع **آثار باستانی به جای مانده در تهران** دریافت کرده و دستور رسیدگی داده است. ویلسون در نامه اش به موری، نه تنها خواستار دخالت رسمی و مستقیم سفارت آمریکا در تهران برای تصاحب و خروج آن ده صندوق آثار باستانی شده بود، بل که سطح توقعات و مطالبات خود را نیز بالا برده و از سفارت آمریکا می خواست که برای حفاظت و صیانت از آن «نقش برجسته ای که هنوز در ویرانه های بخش خزانه ی تخت جمشید به جای مانده است» چاره اندیشی لازم را بکند! یعنی همان نقش برجسته ای که دولت ایران به مؤسسه ی شرق شناسی

۱. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۲۱۷ / Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۹ آوریل ۱۹۴۰م.

اجازه ی تصاحب آن را نمی داد!!

ارسال نامه ای دیگر از شیکاگو، وزارت امور خارجه ی آمریکا را تشویق کرد تا دستورالعمل دیگری به آقای انگرت در تهران بفرستد که نسخه ای از نامه ی مورخه ی ۱۲ آوریل ۱۹۴۰م ویلسون به وزارت امور خارجه ضمیمه ی آن بود:

«علی رغم مخالفت های متعدد [دولت ایران] شما باز هم به تکرار تقاضاها و مطالبات خود تا بدان جا ادامه دهید که سرانجام آن ده صندوق آثار باستانی آزاد شده و به مؤسسه ی شرق شناسی تحویل داده شود. در این باره هر سعی و تلاشی را که لازم می دانید، به کار بندید».[۱]

درباره ی آن نقش برجسته در تخت جمشید نیز وزارت امور خارجه ی آمریکا صلاح را در این دید که با احتیاط عمل کند. بنابراین به انگرت دستور داده شده که:

«اگر فکر می کنید که طرح مسئله ی آن نقش برجسته نتیجه ی مثبت و مفیدی خواهد داشت، به شما اجازه می دهیم که بنا به صلاح دید خویش در وقت مقتضی اقدامات لازم را انجام دهید».

انگرت در نامه ی بعدی اش به وزارت امور خارجه تأکید کرد که **مؤسسه ی شرق شناسی کاملاً حق دارد هر چیزی را که در پرسپولیس یافته است، مطالبه کند!** انگرت یادآور شد که در نامه ی ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۵م فروغی به برستد و سفارت آمریکا، رسماً اظهار شده است که تمامی آثار و اشیاء مکشوف باید میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی تقسیم شود، مگر آن هایی که در تخت جمشید و حریم آن کشف شده اند. انگرت علی رغم اشاره به این جمله از متن نامه ی فروغی که می گوید «اما درباره ی یافته های تخت جمشید و حریم آن مؤسسه ی شرق شناسی هیچ ادعایی نخواهد داشت»، با طعنه و تمسخر و استهزاء می گوید که:

«البته وزارت امورخارجه آگاه است که تخت جمشید نام فارسی پرسپولیس است!»[۲]

۱. دستورالعمل هال به انگرت، به شماره ی ۴۷۷/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در ۲۰ آوریل ۱۹۴۰م.
۲. انگرت، یادداشت شماره ی ۴۸۱/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷، ۱۸۴۹ در ۵ ژوئن ۱۹۴۰م.

انگرت همچنین با اشاره به نامه ی ۷ دسامبر ۱۹۳۹م اشمیت به وی، تصدیق می کند که بنا به اعتراف صریح اشمیت تقسیم یافته های پرسپولیس در سال های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۶م، نه حق و حقوق مسلم و قانونی مؤسسه ی شرق شناسی، که صرفاً هدیه و مرحمت دولت ایران به این مؤسسه بوده است! در این جا با تأکید بر متن اصلی نامه، اشمیت به انگرت نوشته بود:

«با توجه به قواعد و شرایط مقرر در متن قرارداد کار هیئت پرسپولیس، هیئت مؤسسه ی شرق شناسی **مطلقاً هیچ حقی** برای **مطالبه ی سهمی** از آثار مکشوف **نداشت**. با این حال در دو مورد قبلی دولت شاهنشاهی ایران با سخاوت و گشاده دستی مجموعه هایی شاخص از آثار باستانی پرسپولیس را به مؤسسه **بخشیده** بود که آخرین اهدا و بخشش در ۱۹۳۶ م انجام شد».

انگرت با یقین از این که همه چیز واضح و روشن است، پیش از ارسال نامه اش به وزارت امور خارجه ی آمریکا، با اشمیت و گدار رای زنی کرد:

«هر دو نفر [اشمیت و گدار] به من اطمینان دادند که مؤسسه ی شرق شناسی هیچ حق و امتیازی برای دریافت سهمی از آثار مکشوف از پرسپولیس و حریم آن نداشته است و آن چه که مؤسسه ی شرق شناسی پیش از این به دست آورده، فقط حامل لطف و عنایت استثنایی دولت ایران بوده است. بنابراین، سفارت آمریکا در تهران به این نتیجه رسید که به تر و عاقلانه این است که مسئله نه به صورت حق مسلم مؤسسه ی شرق شناسی، بل که به شکل لطف و کرم و احسان مجدد دولت ایران نسبت به این مؤسسه مطرح شود».

انگرت با در نظر گرفتن شرایط موجود به این نتیجه رسید که اصرار بر تملک نقش برجسته ی موجود در ویرانه های بخش خزانه ی پرسپولیس کاری است عبث و دور از خرد. انگرت در خاتمه ی نامه اش به وزارت امور خارجه ی آمریکا دوباره اطمینان داد که:

«سفارت هنوز از دریافت مجوز برای خروج آثار باستانی به نفع مؤسسه ی شرق شناسی کاملاً ناامید نشده است و این جانب بارها و بارها تقاضا و خواسته های مان را گوشزد و تکرار خواهم کرد».

انگرت در نوامبر سال ۱۹۴۰ م به سفارت آمریکا در بیروت منتقل شد؛

ولوییس دریفوس[1] به عنوان وزیر مختار جدید آمریکا در تهران منصوب شد. پس از آن که دولت ایران برای تحویل آن ده صندوق به مؤسسه ی شرق شناسی اقدامی نکرد، دولت آمریکا از ژانویه ی سال ۱۹۴۱ م تمامی تلاش و توش و توان دیپلماتیک خود را برای به زانو درآوردن ایران به کار بست! وزارت امور خارجه ی آمریکا در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۴۱ م بدون در نظر گرفتن این که مؤسسه ی شرق شناسی به قراردادش با دولت ایران خیانت کرده است، دستورالعمل زیر را به دریفوس در تهران مخابره کرد:

«اگر مجوز نهایی برای آزادسازی این اشیا و خروج آن ها از ایران صادر نشود، شما باید تقاضا کنید که مسئله با مقامات عالی رتبه ی ایرانی به صورت مستقیم مطرح شود، و نیز به نامه ی ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴ م وزیر معارف ایران به وزیر مختار وقت آمریکا در تهران اشاره کنید که در آن تأکید شده است در آینده دیگر یافته های پرسپولیس در فضای دوستی و صمیمت و تفاهم تقسیم خواهد شد».

در خاتمه ی دستوالعمل وزارت امور خارجه ی آمریکا می خوانیم که:

«وزارت امور خارجه همیشه بر اجرای این سیاست تأکید کرده است و اگر تضمینی برای اجرای آن نباشد، ادامه ی کار هیئت پرسپولیس در ایران بدون تضمین است. شما باید به دولت ایران متذکر شوید که نمایش این آثار در موزه ی غنی و شکوهمند مؤسسه ی شرق شناسی، موفقیت های بسیاری نصیب ایران خواهد کرد. تا آن جا که مطلع هستیم، حدود یک سال پیش اداره ی کل عتیقات ایران اشیاء مورد نظر را بازرسی و خروج آن ها را تأیید کرده است، اما حالا نمی دانیم که چرا از خروج آن ها از ایران ممانعت می شود؟ لطفاً این موضوع را با جدیت بسیار پی گیری کنید»[2].

دریفوس بی درنگ و بلافوت وقت فشار بر ایران را آغاز کرد و آن را افزایش داد! دریفوس در ۸ ژانویه ی ۱۹۴۱ م به وزیر امور خارجه ی ایران تلفن کرد و وزیر به وی قول رسیدگی داد. جواد آمری، وزیر امور خارجه ی ایران، فردای مکالمه ی تلفنی با دریفوس، بیمار و بستری شد. با این حال،

1. Lois G. Dreyfus, Jr.

۲. دستورالعمل هال به دریفوس، به شماره ی ۴۸۲/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۴۱م.

وزیر بیمار حتی در بستر بیماری نیز پی‌گیر حل و فصل مناقشه بود. دریفوس در گزارش خود می نویسد که:

«پس از رسیدن تلگراف وزارت امور خارجه که قبلاً بدان اشاره کردم، این جانب با هدف عیادت و احوال پرسی به خانه ی آقای آمری رفتم. فهمیدم که وزیر هنوز در بستر بیماری است. او گفت که حالش کمی به تر شده است و امیدوار است که هفته ی آینده به دفتر کارش بازگردد. با توجه به حال آقای وزیر، من ترجیح دادم که درباره ی مسائل اداری با وی صحبت نکنم، اما وقتی که می خواستم مرخص شوم، خود وزیر به مسئله ی مؤسسه ی شرق شناسی اشاره کرد. او چند ورق کاغذ از درون پرونده‌ای که روی میز کنار دستی‌اش قرار داشت، بیرون آورد و ترجمه ی چند کلمه‌ای از یادداشت های معاون اش را برای من قرائت کرد. او به من گفت که اشیاء مورد مناقشه به موزه ی تهران ارسال شده و حالا بخشی از مجموعه ای است که در آن جا در معرض نمایش گذاشته شده است.

این جانب از این که برخلاف مفاد موافقت نامه ی نهایی میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی عمل شده است، که تأکید می کند اشیاء و آثار مکشوف باید به صورت مساوی تقسیم شود، ابراز تعجب و ناخشنودی کردم. این جانب توجه وی را به این نکته جلب کردم که اخیراً در این باره تلگرافی فوری و اضطراری از وزارت امور خارجه ی آمریکا دریافت کرده‌ام و اکنون از ایشان تقاضا دارم که به این موضوع رسیدگی کند و به وی شرح دادم که شخصاً تمامی پرونده های شش سال گذشته ی این موضوع را مطالعه کرده‌ام و حالا برای این جانب جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که مؤسسه ی شرق شناسی، با توجه به تصمیم ماه نوامبر ۱۹۳۹ م هیئت وزیران، آن ده صندوق را **حق مسلم** خود می داند.

آقای آمری قول داد که به محض بهبودی و از سرگیری کارهایش، پیشنهادها و نقطه نظرات این جانب را با سرعت بررسی خواهد کرد. این جانب با این هدف که تا تنور داغ است نان را بچسبانم، در مراجعت به سفارت، بلافاصله یادداشتی به آمری فرستادم که رونوشتی از آن ضمیمه ی این گزارش است. به محض بازگشت وزیر امور خارجه ی ایران به دفتر کارش، این جانب فشار بر وی را آغاز کردم تا سرانجام برای خروج آن ده صندوق عتیقه از ایران مجوز صادر شود»[۱].

دریفوس در یادداشت ۲۹ ژانویه ی ۱۹۴۱ م مضمون تلگراف ۲۱ ژانویه را نیز درج، و تأیید کرده است که مطالبات مؤسسه ی شرق شناسی فقط مجموعه ای **کم ارزش از اشیاء کوچکی** است که در کاوش های ۱۹۳۷ تا

۱. دریفوس، یادداشت شماره ی ۴۸۵ / Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱، ۲۶ در ۲۹ ژانویه ی ۱۹۴۱م.

۱۹۳۹ م به دست آمده است و **اصلاً نفیس و شاخص نیستند.** ادبیات خاص دریفوس و استفاده ی وی از چنان کلمات و عباراتی، سوء ظن و حس کنجکاوی ایرانیان را برانگیخت! اگر آن طور که دریفوس ادعا می کند، این اشیاء کوچک و بی اهمیت و بی ارزشند، چرا وزارت امور خارجه ی آمریکا تا این اندازه برای تملک آن ها اصرار، و بر ایران فشار وارد می کند؟! دریفوس اندکی پس از دیدار با آمری طی جلسه ای در سفارت فرانسه با مسیو گدار درباره ی سرنوشت آن ده صندوق گفت وگو و رای زنی کرد:

«مسیو گدار بلافاصله به این جانب گفت که شاید آن ده صندوق هرگز از ایران خارج نشود! این جانب از اظهارات مسیو گدار ابراز تعجب و شگفتی کردم و خاطر نشان شدم که عطف به متن قرارداد تجدید نظر شده ی پرسپولیس، یافته های سنوات آتی باید در فضای دوستی و صمیمت و تفاهم [میان ایران و مؤسسه ی شرق شناسی] تقسیم می شد، همان طور که در سال ۱۹۳۴ م چنین تقسیمی را انجام دادیم. اکنون از نظر این جانب آن ده صندوقی که در موزه ی تهران است، سهم مؤسسه ی شرق شناسی است و **حق مالکیت** آن ها باید به **مؤسسه ی شرق شناسی** تعلق گیرد»[۱].

گدار پس از شنیدن حرف های دریفوس، سخت از شخصیت اشمیت انتقاد، و سخن رانی شدید اللحن و مفصلی را علیه وی آغاز کرد. گدار ادعا کرد که تمامی مشکلات و معضل کنونی و عدم تحویل آن ده صندوق، معلول و نتیجه ی سوء رفتار اشمیت است. از نظر دریفوس، این خشم و غضب و انفجار مسیو گدار نتیجه ی دشمنی طبیعی یک فرانسوی شکست خورده با یک آلمانی بود که قبلاً به گرایش های نازیستی و هیتلری شهرت یافته بود![۲] دریفوس در دروغی بزرگ و آشکار به گدار گفت:

«باید توضیح دهم که اشمیت مدت زمانی طولانی است که دیگر در استخدام مؤسسه ی شرق شناسی نیست. بنابراین، نگهداشتن و عدم تحویل آن ده صندوق عتیقه هیچ ربطی به اشمیت ندارد و در این جا نه اشمیت، که فقط مؤسسه ی شرق شناسی لطمه و صدمه دیده است، زیرا علی رغم صرف آن همه مخارج هنگفت و پول های گزاف برای کاوش های پرسپولیس، متأسفانه

۱. دریفوس، یادداشت شماره ی ۴۸۵/ Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ ، ۲۹ در ۳ فوریه ی ۱۹۴۱ م.
۲. آلمان در ۱۹۴۰ م فرانسه را اشغال کرده بود. اشمیت نیز اصالت آلمانی داشت! [مترجم]

چیزی از آن مجموعه ی آثار هنری به دست نیاورده است!»

فشار دریفوس نتیجه داد و در پایان گفت وگو لحن گدار عوض شد و از کیسه ی خلیفه بخشید:

«در پایان گفت وگو، مسیو گدار به این جانب اطلاع داد که مجموعه ای ارزشمند از کتب علمی اهدایی مؤسسه ی شرق شناسی بسیار مفید و جالب بودند و او از این که آن ها را دارد، بسیار خوش حال است. ظاهراً گدار فراموش کرده بود که قبلاً گفته بود آن ده صندوق عتیقه هرگز از ایران خارج نخواهد شد! گدار گفت که اهداء سخاوتمندانه ی این کتب نفیس حرکتی خوب و اقدامی شایسته و مناسب در قبال دولت ایران بوده است و او مترصد فرصتی است که قدردانی و تشکر خویش را با آزادسازی آن ده صندوق عتیقه ای که حالا در موزه ی تهران هستند نشان دهد و ابراز کند!!»

اکنون به نظر می رسد که بر خلاف ابتدای جلسه، این فرانسوی شکست خورده و تحقیر شده در موضعی نیست که بخواهد در برابر اراده و فشار آمریکا مقاوت کند!

در اول آوریل ۱۹۴۱ م، همان اشمیتی که در یفوس فکر می کرد دیگر در استخدام مؤسسه ی شرق شناسی نیست، نامه ای به موری نوشت که در آن نامه با عنوان رسمی «مدیر صحرایی هیئت کاوش پرسپولیس» به نمایندگی از مؤسسه ی شرق شناسی رسماً تقاضا می کرد که فشار سیاسی بر ایران افزایش مضاعف یابد!!! اشمیت نوشته بود:

«پروفسور جان ویلسون از من خواسته است که تقاضای مورخه ی ۱۲ آوریل ۱۹۴۰ م ایشان در موضوع آن ده صندوق آثار باستانی پرسپولیس که در موزه ی تهران نگهداری می شود را پی گیری کنم. این جانب حرف تازه ای ندارم که بخواهم به نامه ی آقای ویلسون اضافه و یا ضمیمه کنم، غیر از این که از اداره ی کل خاور میانه ی وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا تقاضا دارم به واسطه ی سفارت آمریکا در تهران، مقامات ایران را وادار به اتخاذ تصمیماتی به نفع مؤسسه ی شرق شناسی بکنند»[۱].

بسیار جالب است که مؤسسه ی شرق شناسی از طمع تصاحب آن نقش

۱. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۴۸۶/ Perspolis ۸۹۱.۹۲۷ در اول آوریل ۱۹۴۱م.

برجسته ی موجود در ویرانه های بخش خزانه ی پرسپولیس هنوز قطع امید نکرده بود! اشمیت نامه اش را با اشاره به این موضوع تمام می کند:

«درباره ی یکی از آن دو نقش برجسته ی پرسپولیس نیز، همان طور که پروفسور ویلسون گفته است، اگر وزارت امور خارجه در موقعیتی قرار دارد که احساس می کند می تواند اقدامی به نفع مؤسسه انجام دهد و آن را از دولت ایران مطالبه کند، جای امتنان و سپاس بسیار است. فقط مشکل اصلی این جاست که یک بار رضاخان شخصاً از تحویل این نقش برجسته به هیئت مؤسسه ممانعت کرده است».

سرانجام دولت شاهنشاهی ایران در سی ام آوریل ۱۹۴۱ م تسلیم فشار ایالات متحده ی آمریکا شد! دریفوس در یادداشتی در همان تاریخ می نویسد:

«وزیر امور خارجه ی ایران امروز صبح مرا فراخواند تا اطلاع دهد که تقاضای این جانب به مقام نخست وزیری مؤثر واقع شده است و نخست وزیر دیروز موضوع را در جلسه ی هیئت دولت مطرح کرده است. هیئت دولت پس از بحث و رای زنی به این نتیجه رسیده است که مؤسسه ی شرق شناسی نمی تواند این آثار و اشیاء را به عنوان حقوق قانونی و حق مسلم خود ادعا کند... اما آقای آمری در جلسه ی هیئت دولت تأکید کرده بود که هر چند این آثار و اشیاء حق قانونی مؤسسه ی شرق شناسی نیست، ولی به تر است که مسئله در فضایی دوستانه و مسالمت آمیز حل و فصل، و رضایت سفارت آمریکا جلب شود. آقای آمری گفت که ایشان قبل از سفر این جانب به افغانستان، یک بار به من تلفن کرده بود تا نتیجه را شخصاً اطلاع دهد. او گفت که وزیر معارف ایران قبل از بازگشت این جانب از سفر افغانستان، تمامی اقدامات لازم را انجام خواهد داد. وقتی که این جانب قصد ترک دفتر آقای آمری را داشتم، گفتند که جناب عالی می توانید شخصاً روی مساعدت من حساب باز کنید و مطمئن هستم که رضایت جنابعالی [سفارت آمریکا] حتماً جلب خواهد شد!».[۱]

آمری سرانجام در ۲۳ ژوئن ۱۹۴۱ م رسماً به دریفوس اطلاع داد که دولت ایران با تحویل آن ده صندوق به مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو موافقت کرده است!

«دولت ایران موافقت کرده است که ۴۸۶ قلم از آثار و اشیاء باستانی پرسپولیس

۱. موز، یادداشت شماره ی ۶۷ و تذکاریه ی ضمیمه شده ی دریفوس به شماره ی ۴۹۰ / Perspolis ۸۹۱. ۹۲۷ در ۶ می ۱۹۴۱ م.

را به مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو بدهد. یک فهرست ۱۵ ورقی نیز ضمیمه شده است تا نظم و ترتیب آن ها مشخص باشد. تا آن جا که امکان دارد، صندوق ها در اسرع وقت بارگیری و به آمریکا فرستاده می شود»[۱].

در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م [سوم شهریور ۱۳۲۰ ش] ارتش های بریتانیا و روسیه ی شوروی به ایران حمله، و آن را اشغال کردند. رضاخان در ۱۶ سپتامبر استعفاء داد و انگلیسی ها او را در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ م، تحت الحفظ، با یک کشتی، به تبعید فرستادند.

در یادداشت نهایی درباره ی آن ده صندوق معلوم می شود که ایرانیان ۳۳ قلم از مجموع ۴۸۶ قلم شئ را هنوز تحویل نداده بودند. «آزاد سازی» و تحویل دیگر اشیاء پس از حمله ی متفقین و اشغال نظامی ایران انجام شد و دریفوس به وزارت امور خارجه ی آمریکا اطمینان داد که «هیچ کدام از اشیایی که در ایران ماندند، ارزش و اهمیت قابل توجهی نداشتند»[۲].

دریفوس طی تلگرافی در ۳۱ اکتبر ۱۹۴۱ م به واشینگتن اطلاع داد که آخرین محموله ی اشیاء باستانی دیروز در هشت صندوق بسته بندی و بارگیری شد و تهران را به مقصد آمریکا ترک کرد[۳].

جان ویلسون، مدیر وقت مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو، حتی پیش از پیروزی نهایی بر ایران، طی نامه ی ماه مارس ۱۹۴۰ م خود به موری از زحمات و الطاف و مساعدت های بی دریغ وزارت امور خارجه ی آمریکا، که از آغاز کاوش های مؤسسه ی شرق شناسی در پرسپولیس همواره مشمول حال ایشان بوده است، تشکر و قدردانی کرده بود:

«محوطه های باستانی اندک شماری وجود دارند که چنین نتایج و دستاوردهای درخشانی به همراه داشته باشند»[۴].

ناگفته نماند که داستان بارگیری و خروج آخرین محموله، «جالب ترین»

۱. دریفوس، یادداشت شماره ی ۹۰ و ضمیمه ی شماره ی ۴۹۷/ Perspolis ۸۹۱ . ۹۲۷ در ۲ ژوئیه ی ۱۹۴۱م.
۲. دریفوس، یادداشت شماره ی ۴۹۵/ Perspolis ۸۹۱ . ۹۲۷ ، ۱۱۷ در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱م.
۳. دریفوس، تلگراف شماره ی ۴۹۶/ Perspolis ۸۹۱ . ۹۲۷ در ۳۱ اکتبر ۱۹۴۱م.
۴. نامه ی ویلسون به موری، به شماره ی ۴۷۵/ Perspolis ۸۹۱ . ۹۲۷ در ۳۰ مارس ۱۹۴۰ م.

هدیه ی وزارت امور خارجه ی آمریکا به مؤسسه ی شرق شناسی بود. ماجرای خیانت مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به معاهدات و قراردادهایش با دولت ایران، چنان لطمه و صدمه ای به روابط ایران با ایالات متحده ی آمریکا وارد کرد که عوارض و اثرات نامطلوب آن در سال های آتی آشکار شد!

هزینه ها و مخارج کاوش های باستان شناختی آمریکا در ایران

دولت آمریکا در جریان گفت وگوهای دو جانبه با ایران از هر فرصتی استفاده می کرد تا ادعا کند که مؤسسه ی شرق شناسی و دیگر موزه های آمریکایی متحمل مخارج و صرف هزینه های «هنگفت و گزاف» شده اند. در این بخش از کتاب نشان داده می شود که مجموع هزینه ها و مخارج هیئت های باستان شناسی آمریکایی در ایران کم تر از یک میلیون دلار آمریکا و حدود ۷۱۰/۰۰۰ دلار آمریکا بوده است، یعنی موزه های آمریکایی آثار باستانی ایران را با صرف این رقم اندک به چنگ آورده اند! در مورد موزه ها که اطلاعات دقیق و واقعی از آن ها داریم، مقدار پول هزینه شده به شرح زیر است:

مؤسسه ی شرق شناسی: حداکثر صد و پنجاه هزار دلار آمریکا

موزه های فیلادلفیایی: حداکثر صد و هشتاد هزار دلار آمریکا

موزه ی هنرهای زیبای بوستون: حداکثر صد و بیست هزار دلار آمریکا

موزه ی کانزاس سیتی (کاوش وولسین در تورنگ تپه): ده هزار دلار آمریکا

به یقین می توان گفت که موزه ی هنر متروپولیتن نیویورک در مدت هشت سال فعالیت در ایران، بیش از دویست هزار دلار آمریکا خرج نکرد و این بالاترین رقم دقیقی است که یک هیئت آمریکایی، در مقایسه با دیگر هیئت ها، در ایران هزینه کرده بود. حتی اگر رقم ناچیز پنجاه هزار دلار آمریکای دانشگاه هاروارد را نیز در نظر بگیریم، مجموع مخارج هیئت های آمریکایی در ایران بیش تر از هفتصد و ده هزار دلار آمریکا نخواهد شد

(ر ک. جدول ها). یقین داریم که کل بودجه ی وولسین در تورنگ تپه فقط ده هزار دلار آمریکا بود[۱]. نگارنده همچنین جزئیات مخارج هیئت دامغان را نیز تهیه کرده است. اشمیت به موری نوشته بود که در دامغان روزی ۱۵ تا ۲۰ سنت به کارگران محلی مزد می دهد! همچنین می دانیم که هیئت آمریکایی در خانه های بزرگ و زیبا با اجاره بهای بسیار کم اقامت می کرد:

«خانه ی زیبا و جالبی که هیئت در آن اقامت می کند، ۱۰ اتاق با استخر شنا و باغ و پارکینگ دارد. اجاره ی آن ماهانه فقط سیزده دلار و شصت سنت آمریکا است»[۲].

حداکثر هزینه ای که هوراس جین برای هیئت محاسبه کرده بود، ماهانه حدود ۱۴۳ / ۲ دلار آمریکا بود (ر ک. جدول ها). هزینه ی واقعی در عمل کم تر از این مقدار است. با توجه به اطلاعات هوراس جین، اشمیت در فیلادلفیا هفت هزار دلار آمریکا دریافت کرده بود.؛ همچنین وی در ۲۵ می ۱۹۳۱ م، غیر از هشتصد دلار اعتباری که نزد بانک داشت و با در نظر گرفتن پولی که به حساب کوک واریز شده بود، مبلغ نه هزار و سه دلار و سیزده سنت آمریکا در حساب اش داشت. بنابراین، همان ۱۴۳ / ۲ دلار آمریکا برای پرداخت صورت حساب های ماهانه ی اشمیت تا پایان

۱. نامه ی هوراس جین به وولسین، به شماره ی ۱۱۶/ ۹۲۷. ۸۹۱ در ۶ ژوئیه ی ۱۹۳۹م. در این نامه، جین به وولسین یادآور می شود که: «فکر می کنم در گفت و گوی قبلی دقیقاً متذکر شده بودم که موزه ی کانزاس سیتی بودجه ی شما را فقط ده هزار دلار آمریکا تعیین کرده است و شما باید با همین مبلغ تمامی مخارج لازم را بپردازید: مزد کارگران، مخارج اقامت، کاوش و غیره. فقط هزینه ی بازگشت شما به آمریکا از شمول این بودجه خارج است. این که شما می خواهید چه گونه این پول را خرج کنید، بستگی به این دارد که کار را در چه مدت انجام دهید. در غیر این صورت، کارگاه را تعطیل کنید تا آن ها به همکاری ترغیب شوند. در این حالت ما می توانیم به آینده امیدوار باشیم. در صورت صرف کل بودجه، حتماً لازم است که شما برگردید، چون ما استطاعت لازم را برای نگهداری شما نداریم». اگر چه موزه ی کانزاس سیتی فقط ده هزار دلار آمریکا اختصاص داده بود، اما جین اطمینان داشت که موزه ی دانشگاه پنسیلوانیا سهمی از یافته های تورنگ تپه مطالبه خواهد کرد: «درباره ی یافته ها یقین دارم که ما یک سهم ناب از یافته های باستان شناختی خواهیم داشت، اگرچه آن ها در مقابل پرداخت بخشی از مخارج کاوش انتظار دارند که سهمی از یافته ها داشته باشند؛ بنابراین، در نگاه اول نصیب ما از این کاوش، اشیایی است که آن ها به عنوان یک موزه ی هنری بدان ها علاقه ای ندارند».

۲. نامه ی اشمیت به موری، به شماره ی ۱۳۴/ ۹۲۷. ۸۹۱ در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۱ م. اشمیت اعضاء خارجی هیئت مشترک دانشگاه پنسیلوانیا و موزه ی هنر پنسیلوانیا در دامغان را معرفی می کند: دو دانش جوی آمریکایی معاون اشمیت با اسامی دنروود لاکهارد و ارسکین وایت، کورت لایتنر (نقشه بردار استرالیایی) نیزویسکی (عکاس لهستانی) گراسیموف (طراح روس) یک راننده و مکانیک انگلیسی به نام بوسائودر و یک آشپز ایرانی مسیحی آشوری به نام بابا جرجیس.

ماه اوت کفایت می‌کرد. جین به اشمیت اطلاع داد که:

«منتظر باشید که تا اول ماه اوت یا طی همان ماه مبلغ ۲/۵۰۰ دلار آمریکا به حساب دفتر کوک در بغداد واریز شود. واریز دوم در اول ماه سپتامبر یا اکتبر است. بنابراین، از حالا مطمئن باشید که بودجه‌ی فیلادلفیا در دست شما است».

در نامه‌ی بعدی جین به اشمیت در ۵ اوت ۱۹۳۱ م، معلوم می‌شود که مبلغ ۲/۵۰۰ دلار آمریکا طی تلگرافی به حساب اشمیت در بغداد حواله شده است. در حالی که حامیان مالی پروژه‌ی وولسین از فقر و تنگدستی گلایه و آه و ناله می‌کردند، وضعیت مالی اشمیت رضایت بخش و همه چیز مرتب بود![1] موزه‌های پنسیلوانیا و دانشگاه پنسیلوانیا در دو فصل اول کاوش در ایران جمعاً بیست هزار دلار آمریکا خرج کرده بودند. همچنین آقای هارت تأیید می‌کند که بودجه‌ی بیست هزار دلاری بعدی کفاف کل هزینه‌های هیئت را می‌کند: «برای فصل جاری [۱۹۳۲م] آقای اشمیت بیست هزار دلار آمریکا دریافت کرده است»[2]. این دو موزه در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ م در مجموع چهل هزار دلار آمریکا در ایران خرج کردند. با در نظر گرفتن ده هزار دلار بودجه‌ی موزه‌ی کانزاس سیتی در تورنگ تپه، این سه موزه‌ی آمریکایی فقط با پنجاه هزار دلار آمریکا مالک آثار باستانی و نفایس هنری ارزشمند تورنگ تپه و دامغان شدند. افزون بر این ارقام، تلگراف هرتسفلد به برستد برای اختصاص پول بیش‌تر، آشکار می‌کند که بودجه‌ی هیئت پرسپولیس در سال ۱۹۳۴ م از ژانویه تا آخر ماه سپتامبر فقط بیست هزار دلار آمریکا بود[3]. به عبارت دیگر، هزینه‌ی

۱. نامه‌ی جین به اشمیت، به شماره‌ی ۱۲۲A/ ۹۲۷، ۸۹۱ در ۵ اوت ۱۹۳۱ م. جین نوشته است: «اگر مخارج ماهانه‌ی شما ۲/۵۰۰ دلار آمریکا در نظر گرفته شود، پول زیادی نیست. من جدول زمانی واریز پول شما را که اول هر ماه از ماه سپتامبر تا دسامبر است، تغییر نخواهم داد. اگر شما صبور باشید، ما از شما بسیار متشکر خواهیم بود... همچنین لطفاً دسته چک خود را همراه داشته باشید. حساب و کتاب‌های خود را همیشه رسیدگی کنید تا سر سال همه چیز مرتب باشد».

۲. هارت، یادداشت شماره‌ی ۳۰۴/ ۹۱۱۱، ۸۹۱، ۱۱۴۹ در اول ژوئن ۱۹۳۲ م.

۳. تلگراف هرتسفلد به برستد، به شماره‌ی ۱۴۰/ Perspolis ۹۲۷، ۸۹۱ در ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۴ م. این تلگراف اطلاعات زیر را ارایه می‌کند: «برای برستد. مخارج ۱۹۳۳ هرتسفلد و برآورد دستمزد و خرج سفر برگشت جمعاً ۲/۷۵۰ دلار است که هنوز کافی نیست. تا اول سپتامبر فقط هزار دلار از بودجه‌ی بیست هزار دلاری باقی می‌ماند. بنابراین بودجه فقط برای ماه سپتامبر کافی است. هرتسفلد».

سالانه ی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در پرسپولیس حداکثر بیست و پنج هزار دلار آمریکا بود. اگر این رقم را با بیست هزار دلار موزه ی فیلادلفیا در دامغان مقایسه کنیم، نتیجه می گیریم که مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ م فقط با حدود صد هزار دلار آمریکا، گزیده ای از نفیس ترین آثار هنری شکوهمند پرسپولیس را تصاحب کرده است.

همان طور که در بالا شرح داده شد، از ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ م سال پایان کاوش، مؤسسه ی شرق شناسی وارد مرحله ی «قرارداد همکاری سه جانبه» با موزه ی هنرهای زیبای بوستون و دانشگاه پنسیلوانیا شده بود تا به اشتراک در پرسپولیس کاوش کنند. یادداشت موری فاش می کند که در صندوق همکاری سه جانبه ی این سه شریک، مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو هشت هزار دلار و آن دو دیگر هر یک بیست هزار دلار به میان گذاشته بودند که با همان مبلغ در لرستان و ری نیز کاوش کردند[۱]. یادداشت های موری مخارج و سرمایه گذاری بالا را تأیید می کند و این که سر جمع مبلغ چهل و هشت هزار دلار آمریکا در سال برای پرسپولیس و لرستان در سه سال آخر کار در ایران هزینه شده بود. جدول دوم، خلاصه ای از هزینه ها و مخارج هیئت های باستان شناسی آمریکایی در ایران در سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ م را نشان می دهد. **تاراج و غارت آثار باستانی ایران در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ م به بهایی نازل و با ارزان ترین قیمت ممکن انجام شد. بنابراین شایسته است که آن را «تاراج بزرگ آمریکایی آثار باستانی ایران» بنامیم!**

۱. نامه ی اشمیت به ویلسون، به شماره ی ۳۱۹/Perspolis ۹۲۷ . ۸۹۱ در ۲۶ می ۱۹۳۶ م. جزئیات محاسبات مالی جدید مرتبط با مشارکت مؤسسه ی شرق شناسی در نامه ی اشمیت به ویلسون آشکار می شود. ۱۳۵ / ۱ دلار آمریکا حقوق ماهانه ی شش آمریکایی عضو هیئت بود که در این میان اشمیت پانصد دلار می گرفت. ماهانه ۳۸۵ دلار به کارگران و اعضاء ایرانی هیئت دستمزد پرداخت می شد! جمع مخارج ماهانه کم تر از ۵۳۵ / ۱ دلار آمریکا بود. به علاوه، هزینه ی سفر اعضاء غیر ایرانی هیئت در سال ۱۹۳۷ م ۷۵۰ / ۳ دلار آمریکا بود. اشمیت تقاضا کرده بود که ماهانه ۵۳۵ دلار آمریکا برای دستمزدها و ۲۵۰ / ۱ دلار آمریکا نیز برای مخارج سفر پرداخت شود که سر جمع ۶۷۰ / ۷ دلار آمریکا در سال می شد: ۱۲×$ ۵۳۵+ $ ۲۵۰ / ۱.

جداول ضمیمه

جدول یک، هزینه ی ماهانه ی هیئت کاوش دامغان در سال ۱۹۳۱ م:
حداکثر پرداخت حقوق و دستمزد: $ ۷۱۳
حقوق کارگران: $ ۱۰۰۰
کمیساری: $ ۱۸۰
عکاسی و غیره: $ ۱۰۰
تجهیز کمپ و غیره: $ ۱۵۰
جمع: $ ۲/ ۱۴۳
منبع: نامه ی جین به اشمیت، به شماره ی ۸۹۱ . ۹۲۷/۱۱۶ در ۶ ژوئیه ی ۱۹۳۱م.

جدول دوم، برآورد هزینه ی موزه های آمریکایی در ایران، ۱۹۳۹-۱۹۳۱ م:
مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، ۱۹۳۹-۱۹۳۱م: $ ۱۵۰/۰۰۰
موزه های فیلادلفیایی، ۱۹۳۹-۱۹۳۱ م: $ ۱۸۰/۰۰۰
موزه ی هنرهای زیبای بوستون، ۱۹۳۹-۱۹۳۴م: $ ۱۲۰/۰۰۰
موزه ی هنر متروپولیتن در نیویورک، ۱۹۴۰-۱۹۳۱م: $ ۲۰۰/۰۰۰
موزه ی فاگ، بوستون، ۱۹۳۶-۱۹۳۲م: $ ۵۰/۰۰۰
موزه ی کانزاس سیتی، ۱۹۳۱م: $ ۱۰/۰۰۰
جمع: $ ۷۱۰/۰۰۰
منبع: به متن فصل نهم مراجعه شود.

ضمائم مترجم و تصاویر (زندگی‌نامه‌ها و تصاویر)

درباره‌ی مؤلف کتاب:

دکتر محمدقلی مجد محقق و مؤلف کتاب‌های «رضا شاه و بریتانیای کبیر: غارت ایران، ۱۳۲۰-۱۳۰۰» و «مقاومت علیه شاه: مالکین و علمای ایران» چاپ انتشارات دانشگاه فلوریدای آمریکا در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ شمسی و نیز کتاب «قحطی بزرگ» است. وی نویسنده‌ی مقالات متعددی در روزنامه‌ها و مجلات معتبر تخصصی از جمله نشریه‌ی زیر است:
International Journal of Middle East, Middle East Jounral, Middle Eastern Studies, Journal of Peasants Studies.
مجد که ایرانی‌الاصل است، دکترایش را در رشته‌ی اقتصاد کشاورزی از دانشگاه کورنل آمریا دریافت کرده و هم اکنون در راکویل مریلند زندگی می‌کند.

درباره‌ی مترجم کتاب:

دکتر بهرام آجرلو (آجرلو) در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی در تهران متولد شده، ساکن تبریز بوده، و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در تبریز، تحصیلات‌اش را در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۶ هجری شمسی در رشته‌ی باستان شناسی دانشگاه تهران به استمرار ادامه داده و در اسفند ۱۳۸۶ به عنوان اولین دکترای باستان شناسی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده است. وی تا کنون در بیش از ۱۵ کاوش

ملی و بین المللی در ایران و خارج از کشور، از جمله مسجد کبود تبریز، چاتال هؤیؤک و داسکیلیون، و انجام چند طرح پژوهشی دانشگاهی مشارکت داشته و چندین مقاله ی تخصصی و علمی - پژوهشی در موضوعات مختلف باستان شناسی ایران در داخل و خارج از کشور منتشر کرده است.

زندگی نامه ی اریک اشمیت

در ۱۳ سپتامبر ۱۸۹۷ م در خانواده ای نظامی در شهر بادن بادن آلمان به دنیا آمد. اشمیت جوان از مدرسه ی نظام در شهر کارلسروهه فارغ التحصیل، و با آغاز جنگ جهانی اول به جبهه ی شرق اعزام شد. روس ها اریک زخمی را اسیر کرده و به اردوگاه اسرای جنگی در سیبری فرستادند، اما وی با استفاده از آشوب های انقلاب ۱۹۱۸ م روسیه، از سیبری گریخت و از طریق مورمانسک به آلمان بازگشت. بعد از خاتمه ی جنگ، به دانشگاه فریدریش ویلهلم در برلین رفته و به تحصیل در تاریخ و باستان شناسی پرداخت. در سال ۱۹۲۳ م به ایالات متحده ی آمریکا مهاجرت کرده و زیر نظر فرانس بوآس، انسان شناس به نام آمریکایی، در سال ۱۹۲۹م در رشته ی انسان شناسی درجه ی دکترا دریافت کرد. اولین تجارب کار صحرایی اش، زیر نظر پروفسور ویلسون دانشمند موزه ی ملی تاریخ طبیعی آمریکا (نیویورک) در صحرای آریزونا، در سال های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶م بود. اشمیت در سال ۱۹۲۷م همراه با هانس هنینگ فن در اوستن و هیئت کاوش مؤسسه ی شرق شناسی شیکاگو در علیشر هؤیؤک ترکیه کار کرد و سپس برای شرکت در کاوش تل فرا به عراق رفت. تپه ی حصار دامغان اولین تجربه ی مستقل اشمیت شمرده می شود؛ که البته گزارش کامل آن هرگز منتشر نشد!

اشمیت در سال ۱۹۳۴م با مری هلن ازدواج کرد؛ و هنگامی که همسرش در سال ۱۹۳۶م درگذشت، او وارث ثروتی هنگفت شد. در سال ۱۹۴۳م با لورا فلورانس دختر یک تاجر کانادایی ازدواج کرد که ثمره ی آن یک پسر و یک دختر بود. خانواده ی اشمیت به علت بیماری وی، در سال ۱۹۶۰م از شیکاگو به کالیفرنیا مهاجرت کرد.

اشمیت با این که در تخت جمشید، تل باکون، نقش رستم، تپه ی حصار، تپه ی چشمه علی، استخر و لرستان در یک دوره ی هشت ساله چندین فصل کاوش انجام داده بود، اما تا سال ۱۹۶۴م فقط سه جلد گزارش توصیفی کاوش در تخت جمشید را منتشر کرد.

اشمیت استاد مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو و عضو چندین مؤسسه و انجمن علمی همچون: مؤسسه ی باستان شناسی آمریکا، مؤسسه ی باستان شناسی

آلمان، مدارس شرق شناسی آمریکا، انجمن جغرافی دانان آمریکا و انجمن شرق شناسی آمریکا بود.
اریک اشمیت در سال ۱۹۶۴م بر اثر سانحه ای در سانتا باربارای کالیفرنیا جان باخت. پیش از مرگ اش، در چهارمین کنگره ی بین المللی هنر و باستان شناسی ایران، در سال ۱۹۶۰م، از محمدرضا شاه، نشان عالی دانش ایران را دریافت کرد[1].

زندگی نامه ی دونالد نیوتن ویلبر کوهن

دونالد نیوتن ویلبر کوهن معروف به دونالد ویلبر، در عرصه ی ایران شناسی به عنوان یک متخصص زبردست هنر عصر ایلخانی و استاد تاریخ معماری اسلامی ایران معرفی شده است. ویلبر در سال ۱۹۲۹م از دانشگاه پرینستون مدرک معماری گرفت و سپس به خدمت سازمان سرویس استراتژیک ایالات متحده ی آمریکا (سلف سیا) درآمد. اولین مأموریت برون مرزی ویلبر، در کسوت یک افسر اطلاعاتی، پشتیبانی عملیات آرتور پوپ در ایران بود. همراه با عملیات جاسوسی، ویلبر قالی های نفیس ایرانی را از کشور خارج کرده و به آمریکا می فرستاد. همین امر زمینه ای شد که او را در پرینستون به عنوان یک کارشناس و تاجر فرش ایرانی شناخته، و به عضویت انجمن قالی و فرش پرینستون بپذیرند. همزمان با جاسوسی و قاچاق فرش، ویلبر یک شرکت تهیه و توزیع اسلایدهای رنگی از آثار هنری نیز تأسیس کرد که درآمد خوبی داشت. ویلبر در سال ۱۹۴۹م در رشته ی تاریخ معماری اسلامی ایران از دانشگاه پرینستون درجه ی دکترا گرفت و به عضویت هیئت علمی همان دانشگاه درآمد.
پس از چند عملیات خطیر اطلاعاتی در افغانستان و سریلانکا، بزرگ ترین وظیفه ی خطیر و مهم ترین مأموریت حیات ویلبر در سال ۱۳۳۲ ه. ش به او ابلاغ شد؛ هنگامی که سازمان سیا ویلبر را مأمور کرد تا همراه با آرتور پوپ، کریمت روزولت، شاپور ریپورتر و ریچارد فرای، علمیات آژاکس یعنی سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق را طراحی و اجرا کند! مؤفقیت ویلبر در کودتای ۲۸ مرداد، سبب شد تا به ریاست دایره ی ایران در سازمان سیا منصوب شود. ویلبر بعدها به عنوان کارشناس و مشاور ارشد امور ایران در سیا به وظیفه ی خطیر حمایت و حفاظت از رژیم پهلوی ادامه داد تا آن که در سال ۱۹۷۰ م از سازمان سیا بازنشسته شد. از ۱۹۷۰م تا لحظه ی مرگش در دوم فوریه ی ۱۹۹۷م ویلبر خود را با تجارت فرش ایرانی و اسلاید رنگی، مطالعات ایران شناسی و تألیف کتب و مقالات گوناگون در موضوع هنر و باستان شناسی

1. Richard Haines (1965) "Erich F. Schmidt, Septamber 13, 1897 - October 3, 1964", JNES, Vol. 24, No. 3.

ایران مشغول کرد.
ویلبر که تحت پوشش یک باستان شناش و ایران شناس فعالیت می کرد، عضو چندین انجمن و مؤسسه ی وابسته به سازمان سیا همچون مؤسسه ی مطالعات آسیایی در نیویورک، مؤسسه ی مطالعات عالی در دانشگاه جان هاپکینز و انجمن مطالعات خاور میانه در پرینستون بود. او همچنین رییس بنیاد ایران در نیویورک بود[1].

زندگی نامه ی ارنست امیل هرتسفلد

ارنست امیل هرتسفلد در ۲۳ ژوییه ی ۱۸۷۹م در قصبه ی کله ی آلمان در خانواده ای کلیمی الاصل به دنیا آمد. مدارک علمی اش را در رشته های معماری، تاریخ هنر، تاریخ باستان و آشورشناسی از دانشگاه های مونیخ و برلین دریافت کرد. در سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵م معاون والتر آندره در کاوش های بین النهرین بود. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱م در بین النهرین و آناتولی و سوریه و ایران مسافرت اکتشافی انجام داد و سپس در سامره (۱۹۱۳-۱۹۱۱م) کاوش کرد. او پس از خدمت در ارتش آلمان در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م)، به عرصه ی شرق شناسی بازگشت تا این که در سال ۱۹۲۰م به مقام کرسی استادی باستان شناسی و هنر شرق در دانشگاه برلین رسید. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۴م در زمینه ی باستان شناسی ایران پیش از اسلام فعال بود تا این که از ایران به جرم قاچاق آثار فرهنگی اخراج شد. هر چند که پاسارگاد اولین کاوش میدانی هرتسفلد در ایران بود، اما درباره ی گزارش آن چیزی نمی دانیم! شاید بدین سبب که هرتسفلد این کاوش را در سال ۱۹۲۸م و پیش از تصویب قانون عتیقه جات ایران انجام داده بود! وی پس از اخراج از ایران، یک سال در لندن ماندگار شد؛ تا این که به برلین بازگشت، اما حکومت نازی به دلیل این که هرتسفلد یک یهودی بود، او را اخراج کرد. هرتسفلد از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰م در لندن و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴م در نیوجرسی آمریکا عضو هیئت علمی مؤسسه ی مطالعات عالی بود. وی پس از بازنشستگی، به سوییس مهاجرت کرد. در سال ۱۹۴۷م راهی قاهره شد تا فعالیت های شرق شناسی اش را از سر گیرد، اما سخت بیمار شد و به سوییس بازگشت، تا این که در سال ۱۹۴۸م در شهر بال سوییس در فقر و گم نامی درگذشت[2].

1. Donald Newton Wilber Cohen (1954) "Over throw of Premier Mossadeq of Iran, Nov. 1952-Aug. 1953", CIA clandestine Service of History.
2. Ann Gúnter, Stefan Hauser (2005) Ernest Herzfeld and the Development of Near Eastern Studies, 1900-1950. Leiden: Brill.

زندگی نامه ی سر مارک اورل اشتاین

مارک اورل هرشلر اشتاین در ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲م در بوداپست مجارستان، در خانواده‌ای کلیمی الاصل، متولد شد. پدرش ناتان و مادرش آنا هرشلر اشتاین بودند. از آن جا که تحصیل در مدارس عالی به مسیحیان اختصاص داشت، والدین مارک، اصالت کلیمی‌اش را پنهان داشته و او را چون یک مسیحی پروتستان غسل تعمید دادند. همین سبب شد که مارک بتواند از سن ۱۰ سالگی در مدرسه ی ممتاز شهر درسدن تحصیل کند. مارک بعد از دوران دبیرستان، به خدمت نظام رفت، و سپس در سال ۱۸۸۳م از دانشگاه توبینگن در آلمان درجه ی دکترای زبان شناسی گرفت و بعدها دوره ی دو ساله ی فوق دکترای السنه ی شرقی و باستان شناسی دانشگاه آکسفورد را تمام کرد.

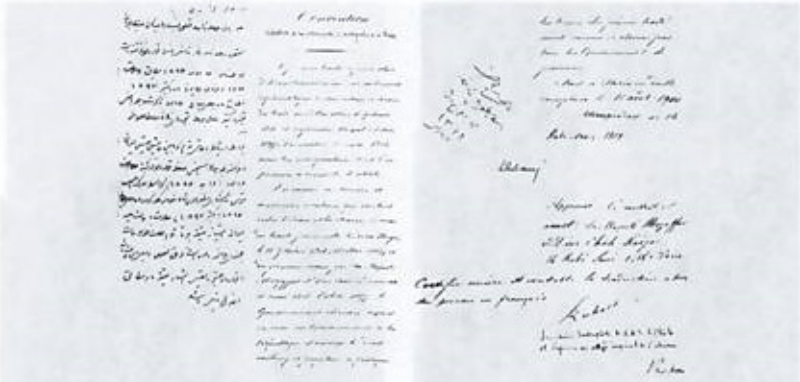
اشتاین از سال ۱۸۸۷م مدیر کالج انگلیسی لاهور شد و پس از چند سفر اکتشافی در مرزهای چین و هند (۱۹۰۱-۱۹۰۰م)، بررسی باستان شناختی هندوستان را تا سال ۱۹۱۰م ادامه داد. او در این سال ها در جست وجوی امپراطوری باستانی ختن بود که می پنداشت بودیسم از آن جا به چین رفته است. همراه با سفرهای اکتشافی، مارک خرید و فروش و قاچاق کتب مقدس قدیمی و عتیقه را هم آغاز کرد! اشتاین از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳م سراسر تبت، ترکستان، مغولستان و چین را درنوشت و غارهای هزار بودا در دونهونگ (غرب چین) را به غرب معرفی کرد. کتاب های سالنامه ی سلاطین کشمیر (۱۹۰۱م)، ختن باستان (۱۹۰۷م) و ویرانه های باستانی ختا (۱۹۱۲م) ثمره ی تکاپوی همین سال هاست. او از غارهای هزار بودا ۴۰/۰۰۰ تومار باستانی در موضوع مذهب بودایی و به خط و زبان چینی (قرون ۳ و ۴ م) و نیز ۳۰۰ نقاشی چینی را به قیمت ۴ عدد نعل اسب نقره‌ای خریداری کرده، و به موزه ی بریتانیا در لندن فرستاد! اشتاین از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶ در مغولستان سیر و سیاحت، و الواح زبان تخاری را از حوضه ی تاریم کشف کرد. اشتاین موفق شد تا دهه ی ۱۹۲۰م یک مجموعه ی غنی و نفیس از اسناد و الواح باستانی به خط و زبان های چینی، ترکی، ختنی، اویغوری، تبتی، سغدی، تخاری، تانگوت و پراکریت جمع‌آوری کرده و به کتاب خانه ی ملی بریتانیا در لندن بفرستد. همچنین دیگر آثار مکشوف او در موزه ی بریتانیا، موزه ی ملی دهلی نو و موزه ی سری نگر نگهداری می شود. اشتاین در دهه ی ۱۹۲۰م به تمدن های باستانی هراپا و موهنجودارو علاقه مند شد و سپس در ۱۹۳۲م ادعا کرد که محل گدروزیای باستانی را یافته است.

بخش تاریک و پر از چند و چون ماجراجویی های اشتاین به ایران بازمی گردد که در فاصله ی سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰م انجام شد. اهداف و نیّات اصلی اشتاین از

سفرهای اکتشافی در ایران هنوز به درستی دانسته نیست! برایان فاگان ادعا می کند که او در جست وجوی آخرین حدود و ثغور امپراطوری روم باستان در شرق بوده است! البته فاگان نیز در این باره اطلاعات کافی ندارد و از این موضوع به شتاب گذر می کند! به رغم ادعای فاگان در موضوع شناسایی حدود و ثغور شرقی روم باستان، آثار منتشر شده ی اشتاین از واقعیات دیگری حکایت دارد: کوره راه های آسیای مرکزی (۱۹۳۳م) و بررسی باستان شناختی جنوب شرقی ایران (۱۹۳۷م) و راه های باستانی غرب ایران (۱۹۴۰م) نشان می دهد که اشتاین در جست وجوی همه چیز بوده است، غیر از سر حدات شرقی روم! همچنین می دانیم که اشتاین در مرودشت فارس بررسی های میدانی انجام داده، و در تپه ی باستانی حسنلو در آذربایجان گمانه زده است. مجموع این شواهد به همراه اسنادی که آقای محمدقلی مجد عرضه کرده است، و نیز سکوت برایان فاگان، سبب می شود استنباط کنیم که اشتاین در اصل قاچاقچی میراث فرهنگی ایران بوده است!!

برایان فاگان به صراحت اشاره و تأکید می کند که اورل اشتاین یک باستان شناس آکادمیک و کاوشگر علمی نبود! فاگان وی را یک دلال و قاچاقچی و سارق آثار باستانی و هنری معرفی می کند که به اصول اخلاقی و شرافت دانشگاهی تعهد و پایبندی نداشته است!! سر لئونارد وولی، سومر شناس شهیر، درباره ی اشتاین نوشته است که روش تحقیقاتی او کاملاً غیر حرفه ای، غیر قابل تأیید و غیر قابل استناد است و اشتاین آثار باستانی شرق را چنان غارت کرده است، که پیش از او سابقه نداشت!!! اشتاین در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۴۳م در شهر کابل (افغانستان) درگذشت و همان جا نیز دفن شد. پیش از مرگش، دولت بریتانیا به پاس خدمات ارزنده اش، به وی لقب «سر» اعطا کرد[1]!

1. Brian Fagan (2003) Archaeologists. Oxford.



عهدنامه ی ۱۳۱۲ هـ ق (۱۸۹۵ م) در باب اعطای امتیاز انحصار
انکشاف آثار قدیمه در ممالک محروسه ایران به فرانسه
(برگرفته از کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران، تهران، ۱۳۸۲)



مارسل دیولافوا
(برگرفته از کتاب پژوهش های باستان
شناسی فرانسه در ایران، تهران، ۱۳۸۲)



ژان دیولافوا
(برگرفته از کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران، تهران، ۱۳۸۲)



ژاک دمرگان
(برگرفته از کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران، تهران، ۱۳۸۲)



ژاک دمرگان در شوش
(برگرفته از کتاب پژوهش های باستان شناسی فرانسه در ایران، تهران، ۱۳۸۲)



رولان دومکنم پس ازبازنشستگی و ترک ایران
(برگرفته از جلد سوم گزارش های باستان شناسی، به کوشش محمد تقی مصطفوی، تهران، ۱۳۳۴)



آندره گدار
(برگرفته از جلد سوم گزارش های باستان شناسی، به کوشش محمد تقی مصطفوی، تهران، ۱۳۳۴)



رمن گیرشمن

یکی از آخرین عکس های جیمز هنری برستد در دفترکارش درمؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو، پیش از مرگ اش در سال ۱۹۳۵ م
(تصویر از بایگانی مؤسسه ی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو)



اریک اشمیت
(برگرفته از مجله ی Near Eastern, Studies, 1965, Vol. 24)





ارنست هرتسفلد، تخت جمشید، سال ۱۹۳۴م.
(برگرفته از Günter, Hauser, 2005)

جیمز هنری برستد، همسر و پسرش چارلز
برستد در مصر، سال ۱۹۰۵ م
(برگرفته از بایگانی مؤسسه‌ی شرق شناسی
دانشگاه شیکاگو)





کارل گوستاو آدولف ششم ولیعهد سوئد در دهه ۱۹۳۰ م
(برگرفته از مجله‌ی Near Eastern Studies, 1965, Vol.24)

آرتور اپهام پوپ (پنجمین نفر در ردیف دوم از سمت راست) و همسرش فیلیس اکرمان (دومین نفر در ردیف اول از سمت راست) و رمن گیرشمن (اولین نفر در ردیف اول از سمت چپ) و روث امیران اسرائیلی (پنجمین نفر در ردیف اول از سمت چپ) همراه با استاد سعید نفیسی (در ردیف اول میان تصویر) و در یک سمینار در تهران در دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی. (برگرفته از کتاب پنجاه سال باستان شناسی تألیف عزت‌الله نگهبان)





دونالد نیوتن ویلبر کوهن در لباس عربی به هنگام مأموریت جاسوسی در عراق، دهه ی ۱۹۴۰م.

سر مارک اورل اشتاین
(برگرفته از Fagan, 2003)





سر اوستین هنری لایارد در لباس ایل بختیاری،
خرم‌آباد، ایران عهد ناصری
(برگرفته از Fagan, 2003)

ضرورت ترجمه ی این کتاب ارزشمند هنگامی بر اهل فن و اندیشمندان و خردورزان عرصه‌ی میراث فرهنگی ایران آشکار می‌شود که می‌بینیم در دو دهه‌ی اخیر، با بازگشت دوباره‌ی باستان شناسان بیگانه به ایران، همان روند مخرب حاکم بر باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران در دوره ی پهلوی‌ها، در زیر لوای دست‌یابی به پیش‌رفت‌های علمی تازه، مجدداً برقرار شده و از سوی دیگر، جریان‌های روشنگر و جوان و پویای جامعه‌ی باستان شناسی و میراث فرهنگی ایران، به جست‌وجوی ریشه ها و اسباب و علل بنیادین پیدایش و شکل گیری دانش باستان شناسی و مطالعات ایران باستان برآمده‌اند تا دریابند چرا به‌رغم توانمندی‌های علمی باستان‌شناسان و باستان‌شناسی کنونی ایران، روند مطالعات بومی و ملی باستان‌شناسی و تاریخ ایران‌باستان، نهادینه نمی‌شود و چرا بخش عمده‌ای از نگاه‌های مسئول، همچنان به‌سوی بیگانگانی است که عمدتاً در تلاش‌اند تا راه‌های تازه‌تری برای حفظ و تداوم بسترهای نادرست و غیرعلمی باستان‌شناسی وارداتی عهد رضا شاه بیابند؟

(کتاب حاضر، ص ۹)